کنگرهٔ بزرگداشت
آیت‌الله سید عبدالحسین لاری

مجموعهٔ مقالات

مجموعه مقالات

هیئت علمی کنگره

بنیاد معارف اسلامی

نام کتاب	مجموعه مقالات
ناشر	هیئت علمی کنگره ـ بنیاد معارف اسلامی
چاپ	اوّل / ١٤١٨ هـ. ق
حروفچینی	بنیاد معارف اسلامی
چاپخانه	پاسدار اسلام ـ قم
تیراژ	١٢٥٠ نسخه
شابک	٠ ـ ٣٢ ـ ٦٢٨٩ ـ ٩٦٤

قم ـ ص ـ ب ٧٦٨ ـ ٣٧١٨٥ ، تلفن ٧٣٢٠٠٩ ، نمابر ٧٤٣٧٠١

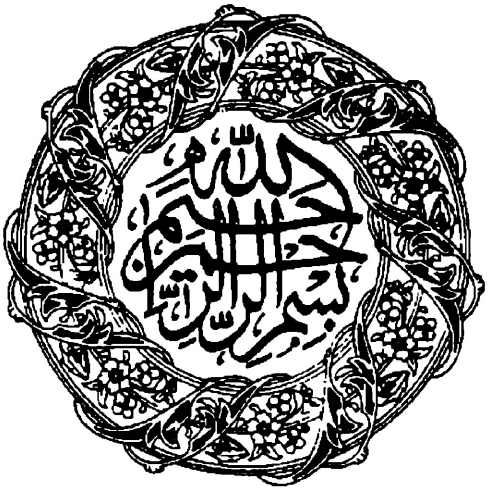
بسم الله الرحمن الرحيم

شبكة الفكر
alfeker.net

يا علي يا فاطمة

خاطره هایی

از ثمرات درختی پربار

آیت الله شب زنده دار جهرمی

بسم الله الرحمن الرحیم

إنّ آثـــارنا تَـــدُلُّ عـــلینا فـــانظُرُوا بـعدَنا إلی الآثـار

هر چند این ضعیف، عصر نورانی وپر برکت فقیه مجاهد، بزرگ شخصیت روحانی وسیاسی، صاحب کرامات وبرکات، مصداق والایی از أشدّاء علی الکُفّار، وقهرمان مبارزه با استبداد واستعمار، آیةالله العظمی سید عبدالحسین لاریﷺ را درک نکرده‌ام، ولی بحمدالله با بعضی از آثار وثمرات باقی مانده از آن مرد بزرگ از دوران کودکی تماس داشته‌ام، نه تنها تماس، که دل داده وشیفتهٔ آنها بوده‌ام. واین ارتباط وشیفتگی هم از برکات دو عبد صالح، مرحوم پدرم احمد ومرحوم عمویم قنبر[1] (رحمة الله علیهما)، که خود از ارادتمندان ذریّهٔ طیبهٔ آن پیشوای عظیم بودند، نصیبم شده است. والحمدلله.

آنگاه که شرف رشتهٔ طلبگی را خدای منّان بهره‌ام ساخت، احیاناً به بعضی از آثار علمی وفکری آن استوانهٔ علم ودرایت که در اختیارم بوده مراجعه

---

(۱) بحمدالله تعالی پدرم کربلایی احمد وعمویم قنبر (رضوان الله علیهما) در جهرم وقسمتی از حومهٔ آن به صلاح وتقوا ودرست کاری در معامله با مردم، وقناعت وعبادت وشیفتگی نسبت به اهل بیت (صلوات الله علیهم) شناخته شده بودند وتاکنون در این اوصاف مخصوصاً انصاف در معامله زبان زد هستند.

واستفاده کرده‌ام وضمن تدریس، برای بعضی از طلاب حوزهٔ مبارکه قم قسمتی از آن را بیان کرده‌ام.

مطالبی که این جا ذکر می‌کنم قسمتی، آن خاطره‌هایی است که از سن دوازده، سیزده سالگی وبعد از آن، آن هم تنها در مورد بعضی از آثار باقی ماندهٔ آن عالم ربّانی که از آنها بهره‌ای برده‌ام‌است، وقسمتی هم مربوط به دوران تدریس تفسیر یا سطح فقه‌است. که گاهی نکته‌ای از بعض نوشته‌های ارزشمند آن عالم جلیل، استفاده نموده‌ام ودر درس هم بیان کرده‌ام.

بخش اوّل

۱ ـ نماز جمعه

یکی از آثار پر ارزش آن مرحوم که از طریق پدر وعمویم با آن آشنا شدم، نماز جمعهٔ جهرم‌است که فتوای آن مجتهد بزرگ بر وجوب عینی نماز جمعه بوده وتا روز آخر عمر پر ثمرشان اقامه فرموده‌اند[۱].

یکی از مأمومین - که درباره‌اش فرموده‌اند صادق مصدّق، وسید موثّق، از اجلّهٔ سادات وطلاب جهرم ـ نقل نموده که هنگامی که حضرت آیة‌الله در مسجد جمعه روی منبر بزرگ می‌ایستاد وخُطبهٔ نماز جمعه می‌خواند، می‌دیدم که قبه‌ای از نور بالای سر آن بزرگوار بود![۲]

---

(۱) تا این تاریخ که ۱٤۱۸ هجری قمری‌است حدود ۸۲ سال‌است که در بلدهٔ جهرم اقامهٔ نماز جمعه می‌شود، که حدود پنج سال اوّل آن را خود مرجع عالی مقام اقامه فرموده‌اند، وروز جمعه چهارم شوال ۱۳٤۲ پس از اقامهٔ نماز جمعه وعصر دار فانی را بدرود گفته‌اند. رحمة الله علیه رحمةً واسعة.

(۲) دوحهٔ احمدیه، ضمن دفتر اوّل میراث اسلام، ص٦٤٦.

وآیة الله زاده، مرحوم آقا سید علی اکبر، نقل فرموده کـه هـر وقت والد ماجد را در خواب می بینم مشغول نماز جمعه، یا مشغول خُطبهٔ جمعه، یا مهیا برای صلاة جمعه، یا فارغ از صلاة جمعه است، وهمین طور اغلب مؤمنین که آن جناب را در خواب می بینند در همین حالات است[۱].

در زمان کودکی من، یکی از ذریهٔ طیبهٔ ایشان، مرحوم آیة الله سید عـلی اکبر[۲] (طاب ثراه) نماز جمعه را با شکوهی متناسب اقامه می فرمودند. او به حق عالمی متعبّد و وارسته ومتصلّب ومحکم در امر دین بود ولذا مردم هم ارادت واعتقادی بسیار عمیق به او داشتند، واز نشانه های کمال ارادت آنها که با چشم خود هنگام ارتحال[۳] آن عالم بزرگ دیدم، این که جمعی از مؤمنان گرد جنازهٔ محترم ایشان در صحن مقبره پدر عالی قدرش بعد از غسل ونماز، گزارده شده بود، تا صبح سینه زده وعزاداری نمودند.

پدر وعمویم، آن دو مرد عابد، با فاصلهٔ زیادی که بین منزلشان ومـحل برگزاری نماز جمعه بود وآن زمان وسیله ای هم برای رفتن نبود ـ که البته برای آنها ونظایرشان مؤمنان صالحین این مسایل مطرح نبود ـ مقیّد بودند که در نماز جمعه شرکت کنند وبا اشتیاق کامل بـه راه مـی افـتادند ومـعمولاً قـبل از ظـهر

---

(۱) همان، ص ٦٤٨.

(۲) یکی از ثمرات باقیهٔ سودمند آن درخت پربار در جهرم، که حقیر هم از او بهرهٔ معنوی برده ام، مرحوم آیة الله سید علی اکبر آیة اللهی ﷺ است حقیر هر چند در اثر بعد مسافت که بین محل آن جناب ومحل ما در آن زمان، موجود بود موفق نبودم که آن حشر ونشر شبانه روزی که با علمای گران قدر دیگر بحمدالله داشتیم با ایشان داشته باشم، ولی بی بهره نبودم وغیر از شرکت در نماز جمعه خاطره هایی دیگر از معظم له دارم که بعضی از آنها به طور حتم در زیر بنای عقیدتی من سهم وافر داشته وتا کنون هم دارد وبدون تردید برای دیگران نیز مؤثر بوده است.

(۳) ارتحال آن مرحوم اوایل شب ۲۵ محرم الحرام ۱۳۸۱ بوده است.

می رسیدند، ودر عین حال احتیاطاً نماز ظهر را همانجا فُرادا می خواندند، چون مرجع عظیم الشأن آن زمان آیة الله العظمی سید ابو الحسن اصفهانی﵀ احتیاط در اعاده کرده بودند، من هم به تبع آنها وهمراه با آنها یا جدا، با دوستان آن وقتم ـ که بعضی از آنها به رحمت ایزدی پیوسته اند ـ شرکت می کردم.

خطبهٔ جمعه را آن مرد پاک، با وقاری خاص، وطمأنینه ای لایق به انجام آن وظیفه الهی، وتجمّلی مخصوص، با خضاب ولباس ودلی نورانی که موجب تأثیر مؤعظه شان در قلوب مستعد وآماده بود، وبا ادای نهایت احترام متناسب از اسامی مقدسه چهارده معصوم﵈ می خواندند، وطبق معمول آنجا، تمام خطبه را به عربی می خواندند، ولی حاضران تحت تأثیر معنوی آن بودند وبعضی هم در اثر آشنایی به زبان عربی ـ ولو اندك ـ می فهمیدند. واعتراف می کنم لذتی که از آن وقت از استماع خطبهٔ جمعه برده ام، تا این لحظه در کامم باقی است، وهنوز شیرینی معنوی آن را احساس می کنم، وبه دوستان عزیزم هم، گاهی عرض کرده ام که حالا هم بحمدالله مشتاق شنیدن خطبه های نماز جمعه هستم، وسعی می کنم از دستم نرود.

وبالاخره جداً خود را در این قسمت رهین انعقاد نماز جمعه وخطبهٔ آن در وطنم جهرم، که اثر باقی ماندهٔ مرحوم آیة الله مجاهد﵀ بوده وهست، می دانم.

۲ ـ خاطره‌هایی از کارهای جنبی نماز جمعه

در کنار اقامهٔ نماز جمعه، سه چیز دیگر هم احیاناً انجام می شد که اثر تربیتی نافذی برای جمعی به همراه داشت، ودر اعماقِ جانِ خودِ من، هنوز اثر آنها باقی است:

۱ ـ پیش از اقامهٔ نماز جمعه گاهی جناب حجة الاسلام والمسلمین مرحوم آقای آقا شیخ عبدالحمید مهاجری رضي الله عنه روی پلهٔ دوم منبر می نشست وجریان کسانی که در دوران غیبت حضرت ولی الله اعظم حجة بن الحسن (ارواحنا لتراب مقدمه الفداء) تشرف ملاقات با آن سرور نصیبشان شده بیان می کردند، او از شوق می سوخت ومی گفت وخود می گریست. واز چشم دیگران، هم اشک شوق سرازیر بود.

۲ ـ پس از نماز، مرد محترمی مشهور به آقای حاج دلاور (علیه الرحمة)[۱] دعای شریف چهل وششم از صحیفهٔ مبارکهٔ سجادیه (علی مُنشئها ألف سلام وتحیة) می خواند که دو جملهٔ اول آن فراموشم نمی شود:

«یا مَنْ یَرْحَمُ مَن لا یَرْحَمُهُ العِباد، ویا مَن یَقْبَلُ مَن لا تَقْبَلُهُ البِلاد.»

ای خدایی که ترحم می کنی برکسی که بندگان بر او ترحم نمی کنند (یعنی آن که راندهٔ درگاه خلق شد وبر او کسی ترحم نکرد واز همه نا امید است، تو بر چنین کسی مخصوصاً ترحم خواهی کرد واز ترحم خلق بی نیازش می گردانی).

ای خدایی که از لطف وکرم، آن کس راکه غریب وراندهٔ شهر ودیار باشد، به درگاهت می پذیری[۲].

راستی چه حسن مطلعی، چه اسماء حسنایی، کدام دل است که مجذوب معنای آنها نشود وبا شنیدن وخواندن آنها روح امید در او زنده نگردد.

۳ ـ کار دیگر که پس از اقامهٔ نماز جمعه بعضی از مؤمنان همیشه یا احیاناً

---

(۱) به نام حاج محمد باقر جُعفی (رحمة الله تعالی).

(۲) ترجمه وشرح صحیفه کامله سجادیه، به قلم استاد الهی قمشه ای ص، ٤٥٦.

انجام می دادند، زیارت قبر شریف مرحوم آیة الله العظمی سید عبدالحسین ﷺ بود که این حقیر باز از مرحوم پدرم ومرحوم عمویم فرا گرفته بودم. آنها با نظر احترام وقداست به آن مکان محترم حاضر می شدند وقبر شریف را زیارت می کردند وهمین لحظه که به یاد آن وقت افتاده ام احساس می کنم که حال وهوای داخل آن بقعهٔ پاک ونشستن آنجا وتلاوت قرآن مجید برای من از شیرین ترین جریان های دوران خرد سالیم بوده است واین که بعضی فرموده اند از بعض ملازمان استماع شده که «در بعضی از شب ها می دیدم که بقعهٔ شریفه به مثابهٔ روز روشن است»[1]، برای این جانب با سابقه ای که از روحانیت آن مکان شریف دارم کاملاً قابل پذیرش است.

۳ـ نماز باران

جریان آن روز که با پدر عزیز وعمومی مکرمم (رحمةالله علیهما) برای شرکت در نماز استسقای آن مرحوم حرکت کردیم، از خاطره های بسیار شیرین وپر جاذبهٔ دوران گذشتهٔ من است.

آنها با حال روزه بودند، چون از قبل اعلام شده بود که مردم سه روز روزه بگیرند، ولی خودم یادم نیست، بعید نمی دانم که روزه بوده ام. رفتیم تا رسیدیم جلو منزل آقا، جمعیتی حاضر بودند وجماعتی ملحق می شدند، طولی نکشید که معظم له با مهابتی خاص با پای برهنه از منزل بیرون آمدند، آنگاه تمام جمعیت پا را برهنه کردند وتکبیر گویان با حال خضوع وخشوع به دنبال ایشان به طرف «قبلهٔ دعا» که آن وقت نام جای مخصوصی در بیابان بود ونشانه ای

---

(۱) دوحه احمدیه ص ٦٦٥.

داشت وفعلاً مسجد امام خمینی‌ﷺ در آنجا بنا شده، حرکت کردیم وبه گمان قوی اطفال شیرخوار را آورده بودند وجدا ازمادران قرار داده بودند، همان طور که بچه های گوسفندان را نیز از مادرانشان جدا کرده بودند.

نماز خوانده شد. پس از آن، آقا منبر رفتند، موعظه ای بلیغ، اندرزی مؤثر وتوسلی جدی انجام دادند، حضور علمای معظم دیگر که همان جا می شنیدم که می گفتند آقای حق شناس هم آمده اند وحدت وشکوه دیگری به جمعیت مخلص داده بود. از جمله آدابی که هر انسانی را تحت تأثیر خاصی قرار می داد، یکی وارونه کردن لباسها ودیگری پشت دست ها را به طرف آسمان بلند کردن به جای کف دست ها هنگام دعا بود. (طبق دستوری که رسیده).

به طور یقین برای خود آن مرحوم وجمعی از علما ومؤمنان حالت انقطاع الی الله حاصل شده بود، ولذا عصر همان روز ظاهراً، یا شب باران رحمت الهی نازل گردید وشب که خدمت پدر وعمویم بودم از دو جهت خرسند وشادمان بودند: یکی برای استجابت دعا وآمدن باران ودیگری برای ذلت چند نفر بهایی در اثر استجابت دعا بود، زیرا آنها هنگام حرکت مردم برای نماز، کنار کوچه ها زبان طعن گشوده واستهزاء کرده بودند، ودر عوض آنها هم با دل آرام واطمینان خاطر به سوی هدف پاک خود رفته ونتیجه گرفته بودند.

از این کرامت وجهات دیگر بود که دربارهٔ آن مرحوم گفتند ونوشتند که مردی مستجاب الدعوه وزاهد ومتقی وبی اعتنا به مال دنیا بود[1] ودرست گفتند ودرست نوشتند.

---

(۱) دانشمندان وسخن سرایان فارس، ج ٤، ص ۹۰۲.

٤ ـ پشتکاری در راه تحصیل علم

وقتی به دنبال چند سال تحصیل در جهرم، عازم تحصیل در شیراز شدم، در اثر شرایط خاص مرحوم پدرم وعمویم (رضوان الله علیهما) ـ بخصوص موضوع تهیدستی که جدّاً آنها به آن خرسند بودند وهیچگاه گلایه‌ای نداشتند وبلکه شکر گزار هم بودند ـ دشوارشان بود که به من اجازهٔ مسافرت بدهند، از آن طرف من هم کمال شوق به آن داشتم وبالاخره روی کمال ارادت به مرحوم سید علی اکبر بنا شد خدمت آقا برسیم، یک روز بعد از نماز جمعه خدمت ایشان رفتیم ودر آن مجلس جمعی دیگر از مؤمنان نیز بودند، جریان مسافرت من مطرح شد، مرحوم آقا با این که معمولاً کم حرف بودند، آن روز شرح حال والد معظمشان وسختی ها ودشواریهایی که در نجف اشرف در راه تحصیل علم متحمّل شده بودند وضمناً پشتکار عجیب ایشان را بیان فرمودند.

ای کاش عین عبارات آن روز این فرزند درباره آن پدر، تماماً به یادم بود تا آن را این جا می‌آوردم. ولی جز دور نمایی از آن یادم نمانده که پشت کار آن مرحوم در درس خواندن را می رساند مثل این که گاهی نان یک هفته را به منظور رسیدن به مطالعه ونوشتن درس ها تهیه می‌کردند وبه ظن قوی مسأله تهیدستی آن مرحوم در آن وقت محور فرمایش هایشان بود، ونمی دانم آن مطالب برای آماده کردن بیش تر من برای وضع طلبگی بود یا برای این که یک وقت من موجب آزردگی خاطر پدر عزیزم وعموی محترم نشوم، چون به طور کلی نسبت به آن دو نفر محبت بسیار عجیبی داشت که در این جا نمی توانم ذکر کنم. به هر حال، جلسه تمام شد وباز در اثر اصرار من بنا شد خدمت ایشان بروم واستخاره بفرمایند. یک روز صبح اوّل وقت تنها در منزل ایشان رفتم

پیشکارشان به آقا خبر دادند تشریف آوردند بیرون وهمان جلو منزل که آن وقت ها در یک بن بست قرار داشت ایستاده استخاره کردند، بد آمد (ودنباله آن این زمان بگذار تا وقت دیگر)، قهراً موضوع مسافرت به تأخیر افتاد تا دیگر بار استاد معظم آیة الله جناب آقای حق شناس استخاره نمودند، خوب آمد وبه شیراز آمدم.

۵ ـ روحیهٔ معنوی سیّد

یکی از بزرگترین خدماتی که روحانیان معظم صالح (کثّر الله امثالهم) معمولاً انجام می دهند، تربیت انسان‌هایی صالح وسالم ومتعبّد است وطبق آن چه شنیده‌ام وآن چه خودم دیده‌ام، برایم روشن است که جماعت بسیاری زن ومرد از اهالی محترم لار وجهرم وداراب وفیروز آباد واطراف آنها، که از قانتین وقانتات وصالحین وصالحات بوده وهستند، بهرهٔ عمیق از اثر معنوی وروحانی آن قائد بزرگ برده ومرهون وجود آن عالم بزرگ بوده وهستند. کسانی که درک نمازهای صبح آن عبد صالح نموده وصدای روح بخش او را در آن نماز، شنیده‌اند می فرمایند، نماز صبح را با قرائت «هل أتی» و«هل أتیك» در صبح پنج شنبه ودوشنبه وسورهٔ «جمعه» و«منافقون» در صبح جمعه وسورهٔ «فجر» و«عمّ» در سایر ایام ـ چنان چه مستحب است ـ با یک صوت حسن ولحن مستحسن ادا می فرمود[۱] وهیچ لذتی برای نفس آدمی وروح انسانی بهتر از استماع آن نبود[۲].

---

(۱) حضرت آیة الله شریعتمداری جهرمی دامت برکاته نقل فرمودند از مرحوم آیت الله جناب آقای آقا سید فخر الدین آیة اللهی رحمة الله علیه (نوهٔ دیگر دختری مرحوم سید) که جدّمان به مقام یقین رسیده بود!! وحال کسی که به مقام یقین رسیده به خصوص در نماز جلوه‌گر است.

(۲) دوحه احمدیه، ص ۶۲۲.

واگر آن مرد مخلص در آن روزگار که در نجف اشرف می زیست، نظر به اصرار اساتید عظام وامر مطاع حجة الاسلام[۱] لاجرم دعوت مرحوم حاج علی بزرگ لاری وجماعتی دیگر را اجابت فرمود ودر سال ۱۳۰۹ق لارستان را بـه مـقدم خود مزیّن گردانید[۲]، خدای منّان هم چنین تقدیر فرمود که مردم بر مـتابعت واطاعت او واستماع مواعظ بالغه ونصایح شافیهٔ او حریص باشند، ودر مساجد ومواضع عبادت، هزاران هزار از مـؤمنین مشـغول طـاعت وعـبادات ونـوافـل وواجبات شوند، بلکه بعضی از مؤمنین شب های جمعه وشب های قدر ودههٔ آخر ماه رمضان وشب های اعیاد، احیا می داشتند وایام متبّرکه در مسجد جامع اعتکاف می کردند وبه برکت او، اعمال برّیه وافعال خیریه، به واسطه تکـرار، عادت ایشان شده بود[۳].

راستی که وجود یک عالم آگاه خدمتگزار چقدر برکات هـمراه دارد، از یک طرف این طور روح عبادت را در آنها زنده کند، واز طرف دیگر به قدری مردم را به کارهای خیر وفریاد رسی وا دار کند که این نمونه کارها بـرای آنـها عادت شود، وبتوانند به آسانی انجام دهند واز طرفی هم به طوری آنها را از ظلم وظالمان متنفّر سازد که بعضی از آنها در آفتاب، حرکت می نموده اند ومی گفتند: نباید از سایهٔ ظالم استفاده کرد[٤].

---

(۱) منظور از حجة الاسلام، رئیس الملة وامام الامة مجسمهٔ عقل ودرایت آیة الله العظمی حاج میرزا محمد حسن شیرازی (قدس الله اسراره الشریفه) است.

(۲) دوحهٔ احمدیه ص٦۱۳ و٦۱٤.

(۳) دوحه احمدیه ص٦٥٤ و٦٥٥ با مختصر تغییری در عبارت.

(٤) نور علم، دورهٔ سوم، شمارهٔ ٦، ص۱٤٤.

۶ ـ حوزه علمیه وشاگردان سید

یکی از خدمات بسیار ارزندهٔ مرحوم آیة الله لاری، تأسیس حوزهٔ علمیه وتربیت طلاب در هر محلی که قرار می گرفتند، بوده است، واین توفیق در هر یک از شهرستانهای لار وجهرم وفیروز آباد، به تناسب زمان، نصیب آن عالم الهی بوده است، وهمان طور که اوّل مقاله عرض کرده ام این جانب آن عصر نورانی را درک نکرده ام، ولی حضور بعضی از علمای معظمی که درک آن حوزه ها را نموده اند، شرفیاب شده ام ونزد بعضی از آنها درس خوانده ام که برای ادای اندکی از حقوق آنها شرح حال مختصری از آن عزیزان در این جا ذکر می کنم.

۱ ـ حضرت حجةالاسلام والمسلمین استاد معظم مرحوم اقای حاج شیخ عطاء الله حقدان (رضوان الله علیه) که طبق آنچه از خود ایشان شنیده ام از حوزه لار بهره برده اند وطبق نقلی، از حوزه جهرم آن زمان هم استفاده کرده اند. در اوّل طلبگی حقیر، این عالم جلیل، محور حوزهٔ علمیه مختصری که در جهرم وجود داشت، بودند ودر شکل گرفتن وضع طلبگی حقیر بسیار مؤثر بودند ووقتی مدرسه علمیه جهرم با مسجدِ کنار آن، در جریانی تحت تصرف تیپ در آمد، ایشان دو سه بار خانه هایی را برای ادامهٔ حوزه در اختیار گرفتند که آخرین آن کنار یکی از دو منزلشان بود که حقیر شب ها آنجا می ماندم واز منزلشان برایم غذا می آوردند، ونزد معظم له مقداری از کتاب شریف عروة الوثقی خوانده ام. ودر آن زمان استاد دیگرم حضرت حجة الاسلام والمسلمین مرحوم آقای حاج میرزا محمد نمازی رضی الله عنه نزد ایشان شرح لمعه وبعد شرح کبیر (ریاض) می خواند.

مرحوم آقای حاج شیخ عطاء الله با رنجهایی طاقت فرسا وتهیدستی فوق

العاده دست به گریبان بوده ولی استقامت وپشتکار او غالب بود ولذا توانست خدمتگزاری صدیق برای جامعه وحوزه امام عصر(عج) در جهرم باشد. نماز جماعت ایشان در مسجد نو بسیار محترمانه بود ومعظم له از طرف مرحوم آیة الله العظمی آقای سید ابو الحسن اصفهانی اعلی الله مقامه الشریف وبعد از طرف آیة الله العظمی مرحوم آقای بروجردی(ره) نمایندگی داشتند، وخودم می دیدم که علمای بزرگوار ومردم محترم جهرم برای ایشان احترام خاصی قائل بودند وزبان تکریم داشتند.

آن وقت ها ایام عاشورا، در جهرم طرف صبح جز در منزل مرحوم آیة الله سید علی اکبر، که معمولاً خودشان مجلس را اداره می فرمودند، مجلس عزا نبود ومحلاتی که مرحوم آقای حقدان وسایر اساتید حقیر بودند با آنجا فاصلهٔ زیاد داشت، مرحوم آقای حاج شیخ عطاء الله در صدد بر آمدند ودر منزل خودشان صبح های عاشورا، مجلس عزا منعقد نمودند، اما چه عزایی؟ به طور جدّی باید بگویم یُدْرَکُ ولا یُوصَف بود! در آن مجلس هر روز یکی از آقایان مرثیه خواندند، بعد یکی از آقایان علمای محترم، حضرت حجةالاسلام والمسلمین استاد گرامی مرحوم آقای حاج سید محمد رضا اصفهانی رحمة الله علیه یا استاد گرامی مرحوم حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج سید محمد احمدی رحمة الله علیه یا استاد گرامی مرحوم حجةالاسلام والمسلمین آقای حاج سید حسن نائینی رحمة الله علیه یا دیگری از علمای معظم منبر تشریف می بردند. ولی حضرت استاد حجةالاسلام والمسلمین جناب آقای حاج سید ابراهیم حق شناس هر روز کمال تواضع و وقار وخلوص روی منبر، کتاب مواعظ مرحوم آیة الله العظمی حاج شیخ جعفر شوشتری (قدّس الله اسراره) را به دست

می گرفتند وعین عبارتهای آن واعظ کم نظیر را می خواندند. من واقعاً نمی توانم صفا وروحانیت وتأثیر آنهای در مستمعان بیان کنم. ووقتی ذکر آن مقدار مصیبت که مرحوم شوشتری﵀ متعرض شده بودند پایان می یافت مرحوم آقای حق شناس، که خود در روضه خواندن هم تخصص داشت، با لحنی بسیار گیرا که واقعاً مجلس را همیشه وهمه جا منقلب می کرد وخود هم معمولاً گریه می کرد مقداری ذکر مصیبت می نمود.

مرحوم آقای حاج شیخ عطاءالله در نهم صفر ۱۳۷۱ برابر با آبان ۱۳۳۰ در شیراز به رحمت ایزدی پیوستند ودر قبرستان فردوس جهرم دفن شدند.

۲ ـ جناب حجةالاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ عبدالحمید مهاجری، قبلاً هم به مناسبت افاضه ای که قبل از نماز جمعه احیاناً داشتند، ذکر خیرشان شد. این جانب به معرفی عبدِ صالح، مرحوم آقا ملا محمد مؤمن چند روز در جهرم خدمتشان کتاب البهجة المرضية وشرح باب حادی عشر خوانده ام. آن مرحوم مورد علاقه ومحبت خاص مرحوم آقا سید علی اکبر آیةاللهی (علیهما الرحمة) بوده اند وهنگام مسافرت، برای اقامهٔ نماز جمعه وجماعت ایشان را نصب می نموده اند. ودر اجازه ای که برای ایشان مرقوم فرموده اند در شأن او می نویسند:

«سلمان الزمان وعمار الدوران الذي اطمئنّ قلبه بالايمان ... كما شرح الله صدره للإسلام وكتب على قلبه الإيمان ومفرقة الإمام ووفقنا الله لتعظيمه وتكريمه وأداء حقوقه ..»

آن مرحوم پیش از اقامت شان در جهرم به اذن مرحوم آیة الله سید

عبدالحسین در نوایگان اقامه جمعه وجماعت می فرموده اند[۱].

۳ ـ حضرت آیة الله آقای حاج شیخ غلامحسین دارابی شرعی[۲] معظم له که شرف دامادی شان در بلدهٔ طیبهٔ قم نصیب حقیر شده است از عبادالله الصالحین واز کسانی که جداً مبدأ ومعاد را باور دارند، بود. آن مرد الهی دوبار از داراب به لار رفته اند وخدمت مرحوم آیت الله العظمی لاری رسیده اند، یک بار بعد از وفات پدر با ایمان محترمشان مرحوم لطفعلی بوده که آن وقت حدود سیزده سال داشته اند وپدرشان در اثر ارادت به مرحوم آیت الله، خانه ومخلفات آن را در وصیت به معظم له واگذار کرده بوده است.

ایشان با یکی از اقوام به لار می روند وجریان را خدمت حضرت آیت الله عرضه می دارند، آقا هم خانه را بر می گردانند ومی فرمایند مخلّفات خانه را قیمت کنید ووجه آن را بفرستید[۳].

وبار دیگر برای تحصیل بوده که جریان آن را از یاد داشتهای فرزند مکرمشان حجةالاسلام جناب آقای حاج شیخ عبدالکریم شرعی نقل می کنیم.

مرحوم آیة الله حاج شیخ غلامحسین شرعی دارابی (معروف به شیرازی)... ضمن اشتغال به کسب، نزد علمای محل به تحصیل می‌پرداخت، هم وصیت پدر وهم علاقهٔ شخصی به تحصیل علوم دینی، او را مصمم کرده بود با جدّیت تمام درس بخواند، امّا متأسفانه در محل، حوزه علمیه ای نبود، علمای محل هم به علت اشتغال به امور اجتماعی وحل مشکلات دینی مردم وپاسخ به

---

(۱) مقدمهٔ دوحهٔ احمدیه، ص ٥٦٥.

(۲) والد معظم اخوان محترم شرعی در بلدهٔ طیبهٔ قم (دامت برکاتهما).

(۳) از نقل های خانوادگی.

مراجعات اهالی، فرصت تدریسِ مرتب نداشتند. مرحوم حاج شیخ تصمیم گرفت به شهرستان لار رود؛ زیرا در همان ایام آیة الله العظمی حاج سید عبدالحسین لاری حوزه‌ای در لارستان تأسیس کرده بود ومحیط برای تحصیل مناسب بود.

مرحوم حاج شیخ با اجازهٔ مادر قطعه باغی از سهم الارث خود می فروشد ومخارج شش ماه اقامت در لار را برداشته با قافله‌ای راهی آن شهرستان می شود.

پس از گذشت مدت کمی، حاج شیخ احساس ناراحتی می کند، مثل این که در ودیوار لار در چشمش تاریک شده نمی تواند درس بخواند، دلش آرام وقرار ندارد، می خواهد به وطن بر گردد، به سراغ قافله می رود، خوشبختانه قافله‌ای عازم داراب بوده است وحاج شیخ به کاروان سالار مراجعه می کند، کاروان سالار می گوید: سه مرکب داریم با هم اجاره می دهیم، چاره‌ای نبود هر سه را اجاره می کند، وبرای آنکه مرکب ها بدون بار نباشند با پولی که همراه داشته جنس مناسبی برای داراب می خرد وحرکت می کند، وسه روزه بعد وارد داراب می شوند، بیرون حیاتِ منزل، محلی برای تخلیهٔ بار وجود داشته، بار را پیاده می کند و وارد حیات می شود. مادرش که مشغول جارو کردن بوده صدای فرزندش را می شنود که سلام علیك، رویش را به طرف در منزل بر می گرداند وجواب می دهد: غلامحسین تویی؟؟ به سجدهٔ شکر می رود وبر می خیزد ومی گوید: مادر دلم برایت تنگ شده بود ودوری ات را نتوانستم تحمل کنم، چهارده هزار صلوات نذر چهارده معصوم علیهم السلام کردم والآن که جارو می کردم صلوات مربوط به آقا امام زمان تمام شد، آخرین صلوات را بر لب داشتم که تو

وارد شدی! بالأخره معظم له در زمان مرحوم آیة الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی وآیة الله العظمی نائینی (قدس سرهما) مشرف به نجف می شوند وحدود پنج سال در آنجا اشتغال به تحصیل داشتند ودر اثر روح پاک وقلب با صفایی که داشتند گاهی کرامت خاصی از امیرالمؤمنین نصیبشان شده که فرزند مکرمشان جناب حجةالاسلام خطیب معظم آقای حاج شیخ عبدالکریم دامت برکاته در شرح حالی که از معظم له تهیه نموده ذکر فرموده اند[۱].

بعداً به داراب بر می گردند وآنگاه با مادر محترمه وخانواده مکرمه شان در زمان مرحوم آیة الله العظمی مؤسس، آقای حاج شیخ عبدالکریم (قدّس الله سره الشریف) به قم مشرف می شوند ودر اواخر حیات آن مرد الهی از درسشان بهره مند می شود.

همان طور که از محضر درس مرحوم آیة الله العظمی سید محمد تقی خوانساری وآیة الله العظمی صدر وآیة الله نویسی (قدس الله اسرارهم) واز محضر درس سید الطائفة، آیة الله العظمی بروجردی (قدس الله سره وطیَّب رمسه) استفاده ها برده وبه مقام رفیع اجتهاد نایل می گردند وعنایات خاصه ای نصیبشان شده که بعضی از آنها را آقازاده معظمشان در همان شرح حال ذکر نموده اند.

بار دیگر در زمان ریاست مرحوم آیة الله العظمی برجردیﷺ به داراب برگشتند[۲] وبسیار مورد احترام اعجاب آمیز روحانیت والامقام آنجا (رضوان الله علیهم اجمعین) مخصوصاً حضرت آیة الله نسّابهﷺ (که حقاً عالمی شایسته

---

(۱) شرح حال خطی.

(۲) سالهای ۳۲ـ۳۳. شرح حال خطی، ص ۳۱.

وزاهدی وارسته به تمام معنی الکلمه بودند) ونیز مورد ارادت کامل مردم محترم آنجا بودند ودر حوزه‌ای که مرحوم آیة‌الله نسّابه رضوان الله علیه تأسیس کرده بودند ومایهٔ برکات فراوانی بوده وهست تدریس می‌فرمودند ودر همان زمان، توده‌ایها تبلیغات فاسد خود را می‌کردند که مرحوم آقای حاج شیخ، با شجاعت روحی خاصی که داشتند شروع به مبارزه با آنها نمودند. آقا زادهٔ معظّمشان دامت افاضاته می نویسند:

«... در نوک تیز مبارزات قرار داشتند واز تهدید آنها نمی ترسیدند. دفاع از دین را ولو به قیمت نثارکردن جان، برخود واجب می دانست، با سخرانیهای روشنگر افکار مادی را تحلیل ونقد می‌کرد وبه سادگی، بطلان آن افکار را نشان می داد»[۱].

آقای حاج شیخ دوباره به قم مراجعت نموده وسرانجام ضمن حادثه‌ای دلخراش[۲] که در خیابان آذر نزدیک مدرسه مبارکه رضویه (صلوات الله علی ابی الحسن الرضا) رخ می دهد! در ۲٤ صفر ۱۳۹۱ به جوار رحمت ایزدی انتقال می یابند. حقیر آن وقت در جهرم بودم واستاد با وفا ومهربان، جناب آیة‌الله آقای حاج حق شناس (طاب ثراه) بسیار محبت نمودند ودستور اقامهٔ مجلس ترحیم بسیار محترمانه‌ای در حسینیهٔ شاه‌زاده ابراهیم دادند وهمین طور چند مجلس دیگر از جمله از طرف جناب آیة‌الله زاده حجةالاسلام آقا سید عبدالحسین آیةاللهی (دامت افاضاته) در صحن مقبره مرحوم سید (علیه الرحمة) منعقد گردید.

---

(۱) شرح حال خطی، ص۳۳.

(۲) پرتاب شدن با سر از پیاده رو به خیابان در اثر برخورد یک دو چرخه سوار با ایشان در پیاده رو.

٤ ـ مرحوم آیة الله جناب آقای شیخ عبدالصمد فاضلی فیروز آبادی (رضوان الله علیه). آن مرحوم از شاگردان ومریدان سید (علیه الرحمة) در فیروزآباد بوده است وجریاناتی از برکات توقف ایشان در فیروز آباد نقل می فرموده که در مجلهٔ نور علم ذکر شده است، آن مرد الهی در فیروزآباد از شاگردان مرحوم سید عبدالحسین لاری بوده ودر آنجا به دست او معمم شده است[۱].

این جانب در جریان اخراج علمای معظم از نجف اشرف در بلدهٔ طیبهٔ قم، مکرر خدمتشان رسیده ام؛ عالمی وارسته ومتعبد وزاهد وصابر بود، هر بار که خدمتشان شرفیاب می شدم یک فرع فقهی را مطرح می فرمودند واستفاده می کردم.

بخش دوم

چون کتابهای علمی آن مرد بزرگ در کنگره ای که به نام شریفشان تشکیل می شود، فراوان در دسترس قرار می گیرد، این قسمت را با رساله ای که راجع به علم امام به نام «معارف السلمانی بمراتب الخلفاء الرحمانی» مرقوم داشته اند شروع می کنم.

ایشان در این کتاب ابتدا محل بحث را به تفصیل تبیین نموده وتوضیح داده اند، آنگاه با آیات کریمه وروایات بر آن استدلال نموده وجوانب گوناگون این مطلب را تا حدود فراوانی بررسی نموده واز شبهه های مختلف پاسخ

---

(۱) نور علم، دورهٔ سوم، شمارهٔ ٦، ص ١٤٤.

داده‌اند، همان طور که نظر دیگران واستدلالهای آنان را بیان فرموده وپاسخ داده‌اند.

ما در اینجا تنها موضوع بحث علم امام با دو دلیل ایشان از قرآن کریم به طور فشرده ذکر می‌کنیم:

۱ ـ منظور از امام آن شخصیتی است که از طرف خدای جهان بر تمام بشر ریاست (دین ودنیوی) داشته باشد (نه خصوص امام در برابر پیامبر).

۲ ـ منظور از علم در این جا، آن علم خدا دادی است که از راه الهام یا وحی (بدون وساطت فرشته) یا به واسطهٔ روح القدس یا مانند این راه‌ها به شخص نبی یا وصی اوعليهما السلام داده می‌شود. (فرق این علم با علم ذاتی خداوند روشن است).

۳ ـ محل بحث علم حضوری است، یعنی علمی که هم اکنون معلومات بدون هیچ گونه پرده وابهامی نزد او منکشف وحاضر باشد، نه این که توان آن داشته باشد که به نیروی اراده، هر وقت خواست بداند آن وقت آن را بداند.

٤ ـ باز محل بحث این است که این علم به تمام ما کان وما یکون، چه آنها که در حوزه احکام وموضوعات شرعیه باشد یا غیر آن، مانند علم به وقت قیامت ومرگ ومیرها متعلق باشد[۱].

وآنگاه پس از ذکر مطالبی می‌فرمایند:

«فمن الآیات المثبتة... وقوله تعالی: **﴿لیُذهِبَ عَنْکُم الرجسَ أهل البیت ویطهّرکم تطهیراً﴾**[۲].

---

(۱) معارف السلمانی، ص۲ با تلخیص.

(۲) سورهٔ احزاب (۳۳): ۳۳.

وقوله تعالى: **﴿إنّ الله اصطفى آدم ونوحاً وآل إبراهيم وآل عمران على العالمين﴾**[۱].

نظراً إلى أنّ عموم إذهاب الرجس، والتطهير، والاصطفاء من جميع المناقص الظاهرية والباطنية وشوائب الكدر وظلمات الجهل والسهو دالٌّ على كلٍّ من المطلوبين من عموم علمهم فعليته».

از آياتى كه اين مطلب را اثبات مى‌كند... گفتار خداوند است، خدا مى خواهد كه هر پليدى را تنها از شما اهل بيت دور كند، وشما را پاك گرداند، به پاكى خاصى.

به حقيقت خداوند آدم ونوح وآل ابراهيم[۲] وآل عمران را بر همهٔ جهانيان برگزيده است.

چون دور كردن هر پليدى وپاكيزه نمودن به پاكى خاص (در آيهٔ اوّل) وبرگزيدن بر همهٔ جهانيان (در آيهٔ دوم) شامل تمام منقصت‌هاى ظاهرى وباطنى ولكه هاى تيرگى وظلمت هاى جهل ونادانى وسهو واشتباه مى شود وهمه آنها برداشته شده دلالت بر هر دو مطلب (۱ ـ دانستن ما كان وما يكون با علم خدا دادى، ۲ ـ آن هم با علم حضورى وفعلى براى پيامبر اكرم واوصياى او (صلوات الله عليهم اجمعين) دارد.

آن عالم جليل، در رسالهٔ «اكسير السعادة في أسرار الشهادة» ذيل آيهٔ كريمه**﴿وعلَّم آدم الأسماء كلَّها﴾**[۳]. پس از ذكر مطالبى راجع به معناى كلمهٔ

---

(۱) سورهٔ آل عمران (۳): ۳۳.

(۲) آل ابراهيم، شامل اهل بيت عليهم‌السلام است، چون از نسل پاك وطيّب ابراهيم (صلوات الله عليه وعليهم) هستند.

(۳) سورهٔ بقره (۲): ۳۱.

اسماء ومنظور از آن، در توضیح تعلیم وآموزش اسماء به جناب آدمؑ می فرماید:

«ثم المراد من تعليم الاسماء ليس تعليم خصوص الفاظها الدالة على معانيها فقط لرجوعه الى تعليم اللغة وعدم صلوحه بمقام الامتنان والتفضيل، ولا بحال المفضل عليه بل المراد تعليم حقائق الاشياء وعللها الاربع، الفاعلية، والمادية، والصورية، والغائية، وجميع اسبابها وموادها وذواتها وكيفياتها وكيفيات صنعها وما يَصْنَعُ منها وفيها وعليها وبها ولها ومعها وما عليها من مصالحها ومنافعها وخواصها وفوائدها ومضارها ومُصْلحها ومفسدها وآثارها وعلائمها وتركيبها وجميع ما يتعلق بها»[1].

اینجا به مناسبت بحث وبه عنوان ختامُه مِسك، تذکراً عرض می کنم که یکی از ذریهٔ طیبهٔ سید، عالم تقّی صالح وَرع مؤید به تأییدات خداوند غنی، مجبوب القلوب خاص وعام، نویسندهٔ توانای دل سوز، بزرگ مردِ اخلاقی، کسی که استاد عزیزمان مرحوم آقای حق شناس ﷺ که همه را مجذوب اخلاق کریمهٔ خود کرده بود، به او ارادت می ورزید، حضرت آیة الله معظم مرحوم آقای سید علی اصغر رکنی لاری (قدس سره ورضوان الله علیه) کتاب ارزنده ای در علم وسیع وپهناور پیامبر اکرم وائمه اطهار (علیهم افضل السلام) به نام رد وانتقاد بر کتاب کلید فهم قرآن دارند واز روی کمال خلوص وفروتنی نویسنده را یکی از دانشجویان دینی لار قرار داده اند وآنجا در بیان آیهٔ کریمهٔ بالا هم مستوفی بحث نموده اند. **﴿رَبَّنا عَليك تَوَكَّلْنا وإلَيْكَ أنَبْنا وَاليك المصير﴾**.

---

(۱) اکسیر السعادة: ٤٧.

اندیشه های کلامی

آیة الله لاری

حجة الاسلام والمسلمین
علی ربانی گلپایگانی

بسم الله الرحمن الرحیم

علم کلام در فرهنگ و تمدن اسلامی جایگاه ویژه ای دارد. بحثهای کلامی پیوسته از گستردگی، تنوع واهمیت خاصی بر خوردار بوده است، بدین جهت علاوه بر عدّه‌ای از نخبگان که بحث کلامی را مهمترین یا یگانه رسالت دینی خود برگزیده اند، غالب مفسران وفقیهان ومحدثان اسلامی نیز به این مهم بذل عنایت کرده اند، وحتی آنان که به ظاهر علم کلام را نکوهش کرده اند، در عمل وبه شیوه ای دیگر کار کلامی انجام داده اند. در دنیای تسنّن، «معتزله» پیشاهنگان کلام عقلی واستدلالی به شمار می روند که پس از انقراض این مذهب، کلام عقلی اهل سنت در دو مکتب «اشعریه» و«ما تریدیه» به حیات خود ادامه داد. که عقل گرایی در مکتب دوم نمایان‌تر از مکتب نخست است.

تفکر عقلی وپرداختن به رسالت کلامی در جهان «تشیع» وضع وشأن دیگری دارد. امام علی علیه السلام وپس از وی دیگر امامان معصوم شیعه آموزگاران معصوم علم کلام به شمار می روند. آنان علاوه بر اینکه خود به بحثهای کلامی اهتمام بالایی داشته اند. ومطالب بلندی را آموزش داده اند، شاگردان بر جسته ای

نیز پرورش داده وحوزه های کلامی فعال وگسترده‌ای را بنیان نـهاده‌انـد. ایـن حرکت استوار وحکمت مدار در عصر غیبت امام معصوم﵇ توسط دانشمندان گرانمایهٔ شیعه ادامه یافت، ودر هر دوره نخبگانی همانند «شیخ مفید»، «سـید مرتضی»، «شیخ طوسی»، «سدید الدین حمصی»، «ابن میثم بحرانی»، «خواجه نصیرالدین طوسی»، «علامه حلّی»، «فاضل مـقداد» و... ایـن حـرکت اصـیل را رهبری کردند. ودر این راه شاگردانی را پرورش داده وآثار گرانبهایی را آفریدند، وبا تلاش وجهاد کلامی خود از حریم عقاید اسلامی دفاع کردند.

«آیت‌الله سید عـبدالحسـین نـجفی لاری» (۱۲٦۲ـ ۱۳٤۲ هق) یکـی از فارِسان این میدان است. او که مجتهدی توانا وفقیهی مجاهد وپرهیزگار بود، در کنار مرجعیت فقهی وزعـامت سـیاسی ورهـبری جـهاد عـلیه اسـتعمار روس وانگلیس در زمان خود، در عرصهٔ کلام وعقاید نیز قیام کرد وبه تبیین عقاید حقّه ودفاع از آن پرداخت. وی در این باره کتابی را به نام «**هداية الطالبين في اصول الدين**» تألیف نمود که از پنج مقصد ویک خاتمه تشکیل شده است.

مقصد اول آن دربارهٔ خداشناسی است که مشتمل بر بحث دربارهٔ دلایل اثبات وجود خدا، صفات ثبوتیه وسلبیه، توحید ومراتب آن می باشد.

مقصد دوم دربارهٔ نبوّت است که از چهار فصل تشکیل شده است ومسایل مربوط به نبوت عامه وخاصه را بررسی کرده است.

مقصد سوم دربارهٔ امامت است که به تبیین مباحث آن از دیدگاه شیعه وبر پایهٔ دلایل عقلی ونقلی پرداخته است.

مقصد چهارم دربارهٔ عدل الهی است که بسیار موجز وکوتاه است.

مقصد پنجم دربارهٔ معاد است که ایـن مـبحث نـیز بـه اخـتصار بـررسی

شده است.

وخاتمه کتاب به بررسی حدیث معروف «افتراق امت» وتعیین فرقهٔ ناجیه اختصاص یافته است.

معظم له کتابی نیز دربارهٔ قلمرو وچگونگی علم امام تألیف نموده وآن را «**معارف السلمانية في كيفية علم الامام وكميته**» نامیده است.

از عبارتی که در مقدمه کتاب مزبور آمده به دست می آید که ایشان رساله ای نیز در رد جبریّه تألیف کرده است. چنان که گفته است: « در رساله ای مستقل دربارهٔ شبهات جبریّه وپاسخ آنها به تفصیل بحث کرده ایم».

موضوع بحث در رسالهٔ «المعارف السلمانیه» به گفتهٔ مؤلف محترم آن عبارت است از دو چیز. یکی مقدار علم امام علیه السلام از این جهت که آیا به همه چیز تعلق گرفته است یا نه، ودیگری چگونگی علم او از این جهت که علم حضوری وفعلی است یا ارادی وشأنی؟

وی نخست، مقصود از امام را در این بحث بیان نموده ویاد آور شده است که مقصود، نه امام در اصطلاح متکلمین اسلامی است، ونه مطلق معصوم که شامل فرشتگان نیز بشود، بلکه مقصود مطلق کسی است که از جانب خداوند دارای ریاست عمومی الهی است که پیامبران وامامان را شامل می شود.

آنگاه یاد آور شده است که بحث دربارهٔ علم ظاهری امام نیست، زیرا در چنین علمی که از طریق حواس وابزارهای عادی معرفت حاصل می شود، فرقی میان امام وافراد دیگر نیست، بلکه بحث دربارهٔ علم باطنی ولدنّی امام است که از طریق الهام یا وحی یا روح القدس ومانند آن که مخصوص انبیاء واوصیاء است حاصل می شود.

مطلب دیگری که در آغاز رساله بررسی کرده است، توضیح دربارهٔ علم حضوری امام و تفاوت آن با علم حضوری خداوند به موجودات است. سپس به بیان کمیت وقلمرو علم امام، بنابر قول به عمومیت علم او، پرداخته است، وآن اینکه به صورت موجبهٔ کلیه از همه چیز، اعم از گذشته وآینده، آگاه است.

آنگاه به نقل وبررسی نصوص وروایاتی پرداخته است که بیانگر این مطلب است که خداوند مرتبه ای از علم را به خود اختصاص داده وجز او کسی از آن آگاه نیست، نه فرشتگان مقرب ونه پیامبران مرسل، ودر توجیه تعارض این نصوص با نصوصی که بر عمومیت علم آنان دلالت دارد، احتمالات زیر بیان شده است:

۱ ـ طرح نصوص نافیه.

۲ ـ حمل آنها بر تقیّه.

۳ ـ حمل بر نفی علم حضوری نه علم ارادی به قرینهٔ روایاتی که می گوید: «لو شاء الامام ان یعلم لعلم».

٤ ـ حمل بر علم معلّق که در آن «بَدا» را می یابد، نه علم حتمی که قابل تغییر نیست، چنان که از برخی روایات مربوط به مقدرات در لیلة القدر ومانند آن به دست می آید.

۵ ـ عکس احتمال چهارم، یعنی نصوص نافی ناظر به علم محتوم است. ونصوص مثبت ناظر به علم معلّق وتغییر پذیر، چنان که از برخی احادیث استفاده می شود.

٦ ـ حمل بر اینکه مقصود نفی لزوم عمل به آن علم است.

۷ ـ حمل روایات نافی بر نفی اذن ورخصت در اظهار چنین علمی برای

مردم، به خاطر مصالح عمومی که عدم اظهار آن را اقتضا می کند، زیرا اگر از همه چیز آگاه شوند، دست از اِنابه وتضرع ودعا وتلاش در امور زندگی بر خواهند داشت، چنان که از برخی روایات به دست می آید.

۸ ـ نفی علم به چنان مطالبی مخصوص برخی از انبیاء واوصیاء است. نه همهٔ آنان، چنان که برخی از روایات بر آن دلالت می کند.

پس از آن، نظریهٔ منکران عمومیت علم امام را توضیح داده که مقصود آنان نفی عمومیت علم در مورد احکام دینی وموضوعات کلی احکام، نیست، بلکه مقصود، نفی عمومیت علم امام در موضوعات جزئی است. در این باره سه نظریه مطرح شده است.

نظریهٔ نخست عمومیت علم امام نسبت به این موارد است، ونظریه دوم، نفی عمومیت علم امام نسبت به آن است، ونظریه سوم تفصیل داده است، یعنی نسبت به موضوعاتی جزئی که کلّی آنها حکم شرعی دارد، به عمومیت علم امام قائل شده است، مانند علم به پدر بودن زید، زیرا عنوان ابوّت وپدری احکامی چون وجوب احترام وتوارث دارد، در اینجا جهل به موضوع موجب جهل به حکم خواهد بود، ولی نسبت به موضوعاتی جزئی که کلی آنها موضوع حکم شرعی نیست، به عمومیت علم امام قائل نشده است، مانند نام خاص اشخاص.

در اینجا مؤلف بزرگوار به نقل نظریه مرحوم صدوق وموافقان او دربارهٔ سهو معصوم ونفی علم امام نسبت به موضوعات پرداخته وسپس در مقام توجیه کلمات آنان بر آمده به گونه ای که با نظریه عمومیت علم امام سازگار افتد.

بخش عمدهٔ کتاب به نقل وتبیین آیات وروایاتی که به عمومیت علم امام دلالت می کند ونقل روایات معارض وجمع میان این دو دسته اختصاص

یافته است وبالاخره مؤلف، نظریهٔ خود را که عمومیت علم امام وحضوری وفعلی بودن آن است را اثبات می کند.

از آنجا که نقل وبررسی اندیشه های کلامی مرحوم لاری در گنجایش یک مقاله نیست، نوشتار حاضر به بررسی آراء معظم له پیرامون خداشناسی اختصاص یافته واز سه بخش تشکیل شده است:

۱ـ بخش اول براهین اثبات وجود خدا

۲ـ بخش دوم صفات ثبوتیه وسلبیه

۳ـ بخش سوم توحید ومراتب آن.

الف: براهین اثبات وجود خدا

مجموع براهین یا دلایلی که در کلام آیة الله لاری تصریحاً یا تلویحاً بر وجود خداوند اقامه شده، هفت برهان است که به نقل وشرح مختصر آنها می پردازیم.

۱ـ برهان وجوب وامکان*.

متن: «از بدیهیات عقل است که [ممکن] به خودی خود محال است وممتنع که موجود شود، بلکه لابد است که غیر ممکنی او را ایجاد کند واز عدم بوجود آورد وآن منحصر به واجب الوجود است، پس وجود ممکنات دلیل قاطع است بر وجود صانع واجب الوجود».

شرح: شکل منطقی برهان مزبور را می توان در قالب قیاس استثنایی زیر

(*) این برهان در الهیات مسیحی به برهان جهانشناختی **(Cosmological Argument)** معروف است.

تقریر کرد.

اگر ممکن الوجود موجود است، واجب الوجود نیز موجود است.

لیکن ممکن الوجود موجود است.

پس واجب الوجود نیز موجود است.

در این قیاس از حق بودن مقدم، حق بودن تالی نتیجه گرفته شده است، واز نظر قوانین منطق صوری در درستی این استدلال تردیدی وجود ندارد.

این شیوهٔ استدلالی در منطق نمادی (سمبلیك) به گونه زیر است:

$$\begin{array}{l} P\_\_\_\_\_>q \\ \underline{P} \\ q \end{array}$$

از نظر منطق، مادّهٔ استدلال مزبور مبتنی بر صدق دو مطلب است:

۱ ـ ممکن الوجود موجود است. (درستی یا صدق مقدم)

۲ ـ ممکن الوجود مستلزم واجب الوجود است (درستی یا صدق ملازمه)

در اینجا لازم است دو مفهوم ممکن الوجود وواجب الوجود را مورد تأمل قرار داده ویژگی آنها را بازشناسیم، ممکن الوجود آن است که بودن برای او ضرورت ندارد، ودر نتیجه وابسته به غیر وفنا وزوال پذیر هست. ولی واجب الوجود آن است که بودنش ضروری است، وزوال وفنا در آن راه ندارد ودر هستی خود وابسته به غیر خود نیست.

حال با توجه به مطالب فوق وقتی در هستی خود واشیاء دیگر نظر می‌کنیم آنها را در معرض تغییر وتبدل وزوال ومشروط ووابسته به غیر خود می بینیم. وبدین طریق ممکن الوجود بودن آنها را استنباط می کنیم. پس صدق ودرستی مقدم ثابت می شود.

اما ملازمه میان وجود ممکن الوجود ووجود واجب الوجود، با تحلیل عقلی به دست می‌آید، زیرا ممکن الوجود به لحاظ ذات خود، دارای هستی نیست، واز طرفی فرض این است که موجوداست وهستی دارد، پس برای آنکه تناقض لازم نیاید، باید گفت وجود وهستی ممکن الوجود از غیر او سرچشمه می‌گیرد، وغیر ممکن الوجود یا ممتنع الوجوداست یا واجب الوجود، واز آنجا که ممتنع الوجود محال‌است که مبدء وعلت وجود ممکن باشد، پس وجود ممکن از واجب الوجود ناشی شده‌است.

روشن است که ملاک این برهان، کیفیّت یعنی وصف امکان برای ممکن الوجوداست ونه کمیّت یعنی شمارهٔ ممکن الوجود، بنابراین فرض تعداد بسیار وبی شمار برای ممکن الوجود معادله را علیه برهان تغییر نخواهد داد.

تقریر مزبور از روشن ترین ودقیق ترین تقریرهای برهان وجوب وامکان است که از ابتکارات خواجه نصیرالدین طوسی است که در مبحث امتناع تسلسل علل «تجرید الاعتقاد»[١] آورده، وحکیم لاهیجی[٢] به خوبی آن را تقریر کرده، واستاد مطهری نیز با عبارتهای گویایی به تقریر آن پرداخته‌است[٣].

٢ ـ برهان اتقان صنع*

متن: «هرگاه [انسان] تأمل کند موجودات را از آفتاب وماه وستارگان

---

(١) کشف المراد، مبحث علت ومعلول، مسأله چهارم.

(٢) شوارق الالهام، ص٢١٦ ـ ٢١٥.

(٣) اصول فلسفه وروش رئالیسم، ج٣، ص١٣٦ ـ ١٣٤.

(*) **Argument of dersign.**

وآسمانها وزمین وکوهها ودریاها وچشمه ها ونهرها وباران وحیوانات ووحوش وطیور وشب وروز وجن وانس وغیر اینها با آنچه در آنهاست از صنایع عجیبه وبدایع غریبه وحِکَم ومصالح کثیره که عقول عقلا از درك آن عاجز وافهام ازکیا از احاطهٔ آن قاصر است، قطع می کند به اینکه اینها خود به خود از عدم بوجود نیامده اند بلکه لابد است از برای آنها از صانع مدبر حکیمی ﴿**سنریهم آیاتنا في الآفاق وفي انفسهم حتی یتبیّن لهم انه الحق**﴾[1].

بلکه هر که تأمل کند در کیفیت خود وملاحظه حکم ومصالح مخلوقه در خود نماید، قطع به این مطلب از برای او حاصل می شود «من عرف نفسه فقد عرف ربه».

بلکه تأمل وتفکر در اضعف مخلوقات مثل پشه وزنبور عسل کافی در این مطلب است».

شرح: برهان اتقان صنع یا دلیل نظم یکی از براهین ودلایلی است که پیوسته مورد توجه متکلمان الهی بوده است، واز آن برای اثبات وجود خدا ویا اثبات برخی از صفات کمال خداوند مانند علم وقدرت به آن استناد شده است. در قرآن کریم واحادیث اسلامی ـ بویژه در روایات شیعه ـ نیز از جایگاه ویژه ای بر خوردار است.

قرآن کریم جهان را آیه ونشانه وجود خدا، وحوادث وپدیده های طبیعی را نشانه ها وآیات وجود خدا وصفات کمال الهی می داند، از جمله آیات در این باره همان آیه ٥٣ سورهٔ فصلت است که در کلام مرحوم لاری به آن اشاره

---

(١) فصلت: ٥٣.

شده‌است.

مصنف محترم برهان اتقان صنع را در سه سطح مطرح کرده‌است:

۱ ـ مطالعه پدیده‌ها وحوادث بزرگ طبیعت. مانند خورشید، ماه، ستارگان، آسمان، کوهها، دریاها، شب، روز وغیره.

۲ ـ مطالعه در خلقت انسان ونظام شگفت آور وجود او.

۳ ـ مطالعهٔ موجوداتی که از نظر جثه بسیار کوچک وناتوانند مانند پشه، وزنبور عسل.

در کلام مصنف حدیث نبوی «من عرف نفسه فقد عرف ربه» بر مطالعه خلقت انسان وآیات انفسی تطبیق شده‌است، یعنی کلمهٔ نفس در حدیث بر کل وجود انسان (مجموع روح وبدن) حمل شده‌است، ولی مشهور میان صاحب نظران این است که مقصود از «نفس» همان روح وروان انسان است.

مؤید کلام مصنف، حدیثی است که مرحوم صدوق در کتاب توحید نقل کرده‌است، در این حدیث آمده‌است که هشام بن سالم از هشام بن حکم پرسید: *«اگرکسی از من بپرسد که خدا را چگونه شناخته ام چه بگویم؟ هشام بن حکم در پاسخ گفت: بگو خدا را از طریق وجود خودم شناختم! چراکه آن نزدیک ترین چیزها به من است، ومن با دقّت در وجود، خود آن را مرکب ومؤلّف از اجزای مختلف یافتم، وهر یک، ساختار وشکل ویژه ای دارد، وبرای من اعضاء وحواس گوناگون است که هیچیک از حال دیگری خبر ندارد وضعف وفرسودگی بر همهٔ آنها حاکم است، واز نظر عقل وجود تألیف وترکیب، بدون تألیف کننده محال است. پس وجود من، صانع وآفریدگاری دارد چنان که خداوند در قرآن می فرماید:*

﴿وفي انفسكم افلا تبصرون﴾[۱].

در این روایت که از هشام بن حکم شاگرد برجستهٔ مکتب اهل بیت علیهم السلام نقل شده، کلمهٔ «نفس» به کل وجود انسان تفسیر شده است، چنانکه کلمهٔ «انفس» در آیه کریمه قرآن نیز بر همین معنا حمل شده است.

تقریر برهان نظم

برهان نظم از دو مقدمه تشکیل شده است:

۱ ـ بر عالم طبیعت نظم حاکم است.

۲ ـ تحقق نظم ملازم با دخالت عامل علم قدرت وانتخاب است.

نتیجهٔ دو مقدمه مزبور این است که عالم، طبیعت معلول علت وآفریدگاری دانا، توانا ومختار ومرید است.

مقدمهٔ اوّل آن از طریق حس وتجربه اثبات می شود، وجود نظم در عالم طبیعت، بویژه در حیات جانداران امری است روشن وشك وتردید در آن روا نیست.

واگر چه کسانی از قبیل هیوم وامثال او شرور طبیعی را مناقض نظم انگاشته اند، ولی شرّ بودن پدیده ها وصف نسبی وانتزاعی است. واگر پای مقایسه ونسبت در میان نیاید، آنها نیز ـ بسان پدیده هایی که از آنها به عنوان خیر یاد می شود ـ دارای نظم وقانون ثابت واستوار است. هم حیات گیاه دارای نظم وقانونی استوار است، وهم آفات گیاهی هم گوسفند وهم گرگ، هم مار وهم لاک پشت و...

---

(۱) توحید صدوق، ص ۵۰ ـ ۴۹.

ومقدمهٔ دوم برهان نظم، عقلی است، یعنی ملازمهٔ عقل ومنطقی میان نظم وغایتمندی از یک سو، ودخالت علم، محاسبه وانتخاب از سوی دیگر، زیرا احتمال تحقق نظم به واسطه علل فاقد شعور، قدرت حسابگری وانتخاب گر چه به کلی منتفی نیست، ولی به قدری ضعیف است که عقل متعارف آن را به حساب نمی آورد وپیدایش نظم از طریق صدفه ودر اثر حرکت های خود بخودی اتمهای مواد واجسام را امری دور از باور وناممکن می داند.

کلود م. هزاوی* طراح مغز الکترونی در این باره می گوید: «*من شمه ای از مبانی عقلی ایمان خود به وجود یک خدای ما فوق الطبیعه را بیان می کنم. نخست به حقیقتی ساده وانکار ناپذیری اشاره می کنم وآن اینکه هر طرح را طراحی است توجه مخصوص من به این موضوع، در نتیجهٔ شغل وتجارب فنی من حاصل شده است.*

بعد از سالهای متمادی کار ومطالعه در طرحهای الکترونی ودستگاههای پیچیدهٔ ماشینی، امروز هر طرحی هرکجا که باشد توجه وعلاقهٔ مرا نسبت به خود جلب می کند، شکی نیست که طرح عجیب جهان ما مخلوق یک طراح فوق العاده حکیم می باشد. هر چند که این دلیل کهنه وقدیمی شده است ولی کشفیات جدید علمی روز بروز بر قدرت وارزش آن می افزاید ....

حال توجه کنید که دنیای محیط ما پر از طرحهای بی شمار مستقل ودر عین حال بهم مربوطی است که هر یکی به نوبهٔ خود صدها مرتبه از مغز الکترونی من پیچیده تر وعجیب تر می باشد، اگر برای ماشین حساب من طراحی لازم بود پس

(*) Claude M. Hathaway.

چگونه ممکن است برای بدل من، با این همه خصوصیات فیزیکی وشیمیایی وزیستی، طراحی لازم نباشد، مسلماً برای عالم کون که من جزء ناچیزی از آن هستم طراح حکیم علی الاطلاقی لازم است ...»[1].

نتیجه برهان نظم

از تقریر یاد شده روشن شد که برهان نظم برهانی است عقلی، نه حسی وتجربی، زیرا مقدمه دوم (مقدمه کبری) که رکن اصلی برهان را تشکیل می دهد، قانونی است عقلی، اگر چه مقدمه نخست آن از طریق حس وتجربه اثبات می شود، ونتیجه ای که از این برهان به دست می آید بیش از این نیست که جهان طبیعت معلول مبدء وآفریدگاری عالم توانا ومرید است، اما اینکه او واجب الوجود است یا ممکن الوجود، یگانه است یا متعدد، این برهان وافی به بیان آنها نیست، برای اثبات آن‌ها باید به برهان وجوب امکان واصول وقواعد عقلی دیگر استناد نمود.

بحث دربارهٔ برهان نظم وبررسی اقوال وآرائي که در کلام اسلام والهیات مسیحی در این باره مطرح شده است، مجالس گسترده در حد یک کتاب می خواهد، وما با توضیحات مختصری که داده شد دامن سخن را در همین جا کوتاه کرده به نقل وشرح براهین دیگر مرحوم لاری می پردازیم[2].

---

(١) اثبات وجود خدا به قلم چهل تن از دانشمندان، ترجمه، احمد آرام، ص١٦٨ ـ ١٦٦.

(٢) در این باره به کتابهای: اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج٥، ص٥٤ ـ ٣٩، توحید استاد مطهری، وعلل گرایش به مادیگری وکتاب علم ودین نوشتهٔ ایان بار بور، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی رجوع شود.

۳ ـ برهان حدوث

برهان حدوث از دو مقدمهٔ زیر تشکیل می‌گردد.

۱ ـ عالم حادث است.

۲ ـ آنچه حادث است، محدث وپدید آورنده، می خواهد.

نتیجه: عالم محدث وپدید آورنده می خواهد.

مقدمهٔ دوم آن بدیهیِ عقلی است، وتجربهٔ حسی نیز آن را تأیید می‌کند، وبرای اثبات مقدمهٔ اوّل آن دو راه وجود دارد، یکی راه حس وعلم تجربی ودیگری راه فلسفه از طریق حرکت جوهری که از ابتکارات صدر المتألهین شیرازی است، وراه حس آن تا آنجا که به مشاهدات معمولی مربوط می شود امری روشن وآشکار است،وآنچه به مشاهدات دقیق علمی مربوط می شود همان قانون دوم ترمودینامیك است که در علم فیزیک ثابت شده است. هر گاه بین دو جسم مجاور اختلاف گرمایی وجود داشته باشد، جسم گرم خنک تر وجسم سرد گرمتر خواهد شد واین عمل تا برقرار شدن تعادل درجهٔ گرمای دو جسم مزبور ادامه خواهد داشت، واین بدان جهت است که ذرات اجسام داغ سریع حرکت می‌کنند وذرات اجسام سرد کندتر حرکت می‌کنند، در نتیجه وقتی، ذرات اجسام داغ سرد در میدان واحدی قرار گیرند ذرات تند با ذرات کند برخورد می‌کنند واین برخورد تا وقتی که تعادل بین دو سرعت بر قرار گردد ادامه می یابد.

نظیر این حقیقت در مورد سایر انواع انرژی نیز صدق می‌کند، وقتی تراکم انرژی در یک ناحیه زیاد ودر ناحیهٔ مجاور است کم باشد، انرژی از ناحیه ای که دارای تراکم بیشتری است، به ناحیهٔ دیگر انتقال می یابد تا زمانی که تساوی بین

دو تراکم بر قرار شود. مجموع این جریان را می‌توان با عنوان، گرایش به تعادل، تشریح کرد واین جریان یک طرفه وبرگشت ناپذیر است، ومی باید که توزیع انرژی در گذشته نابرابرتر از امروز بوده باشد، وهر اندازه که در زمان هستی عالم به عقب برگردیم پس از سالهای محدود می رسیم به مرحله‌ای که در صورت صحت قانون دوم ترمودینامیک پیش از آن جهانی وجود نداشته است. واین عبارت از همان حالت اولیه است که توزیع انرژی نابرابرترین وضع ممکن را دارا بوده است[1].

مرحوم لاری در اشاره به برهان حدوث راویتی را از امام رضاعليه السلام نقل کرده است که وقتی از آن حضرت دربارهٔ دلیل بر حدوث عالم سؤال شد، خطاب به پرسشگر فرمود: تو وجود نداشتی، آنگاه موجود شدی، واز طرفی تو یا موجودی که مانند تو است تو را موجود نکرده است[2]. از آنجا که غرض اصلی از اثبات حدوث عالم، اثبات محدِث وآفرینندهٔ آن است، امام رضاعليه السلام پس از بیان حدوث عالم از طریق حدوث وجود انسان، با یادآوری این مطلب بدیهی که انسان خود پدید آورندهٔ وجود خویش نبوده، وموجودی همانند او نیز نمی تواند آفرینندهٔ او باشد، وجود آفریدگاری ورای انسان وجهان را نتیجه گرفته است، مقدمات وارکان استدلال امام عليه السلام بدین شرح است:

١ ـ وجود انسان مسبوق به عدم است پس حادث است.

٢ ـ این ملاک در سایر موجودات نیز وجود دارد، یعنی وجود آنها نیز مسبوق به عدم است، پس حادث می باشند.

---

(١) برتراند راسل، جهان بینی علمی، ترجمه سید حسن منصور، ص١١٢ ـ ١١١.

(٢) شیخ صدوق، توحید، ص٢٩٣، باب ٤٢، حدیث٣.

٣ ـ آنچه حادث است، به آفریننده نیاز دارد.

٤ ـ خود آن شیء نمی تواند آفرینندهٔ خود باشد، زیرا قبل از آنکه موجود شود، معدوم است، ومعدوم نمی تواند علت موجود باشد.

٥ ـ موجودی که مانند موجود حادث ممکن الوجود ونیازمند است، نمی تواند پدید آورندهٔ موجود حادث باشد.

٦ ـ بنابراین، اکنون که موجودات حادث وجود دارند، باید پدید آورنده‌ای که برتر از آنهااست موجود باشد، وآن همان واجب الوجود بالذات است.

٤ ـ برهان فسخ عزیمت

متن: «از حضرت امیر علیه السلام سؤال نمودند که «بما عرفت الله» [به چه چیز واز چه راهی خدارا شناختی]، فرمود: «عرفت الله بفسخ العزائم» یعنی خدارا شناختم به فسخ عزیمت وشکستن همت، چون همت بستم، حایل شد میان من وهمت، وعزم کردم، مانع شد قضا وقدر میان من وعزمم، دانستم که مدبر غیر من است»[1].

شرح:

انسان گاهی عزم خودرا بر انجام کاری جزم می‌کند، ومقدمات آن را تدارك می بیند، وبدون آنکه هیچ مانع ورادعی در بین باشد، ناگاه احساس می کند که شرایط دگرگون شده وعزم وتصمیم او بر هم خورده است. اکنون باید

(١) شیخ صدوق، توحید، ص٢٨٨، بحار الانوار، ج٣، ص٤٢، نهج البلاغه، کلمات قصار، ٢٥١.

دید این پدیده چه چیز را اثبات می‌کند. وآیا می توان از آن به عنوان یکی از براهین یا دلایل وجود خدا یاد کرد؟

شکی نیست که چنین پدیده‌ای بدون علت نبوده‌است، ولی در اینکه علت آن چیست چند احتمال وجود دارد.

۱ ـ علت آن امری‌است طبیعی یا بشری که انسان از آن آگاه نبوده‌است، واگر از آغاز نسبت به آن آگاهی می داشت ومی دانست که مانعی طبیعی یا بشری در برابر او پیدا خواهد شد، بر انجام آن کار تصمیم نمی‌گرفت.

۲ ـ علت آن امری غیر طبیعی وغیر بشری‌است، از قبیل نیروهای جن یا شیاطین ومانند آن.

۳ ـ علت آن مشیت وارادهٔ الهی است.

از احتمالات یاد شده تنها احتمال اخیر در مسألهٔ اثبات وجود خدا کارساز است.

ولی با توجه به دو احتمال نخست چنین استدلالی برهانی نخواهد بود، وصرفاً می تواند به عنوان یک استدلال خطابی واقناعی مورد استفاده واقع شود.

ولی در اینجا احتمال دیگری به نظر می رسد وآن اینکه اصولاً کلام امام علی ﷺ ناظر به اثبات وجود خدا نیست، بلکه این استدلال در مقابل اندیشهٔ نادرست قائلان به تفویض است که گمان می بردند خداوند در زندگی وکارهایی بشر هیچگونه دخالتی ندارد، واو را به حال خود رها کرده‌است. وامام ﷺ می خواهد نادرستی چنین اعتقادی را بیان کند، یعنی شاهد گویا بر نادرستی نظریهٔ تفویض ونفی ربوبیت خداوند در قلمرو اراده وخواست انسان این است که در مواردی خواست وارادهٔ او با دخالت اراده ومشیت غیبی بر هم می خورد.

۵ ـ برهان فطرت

متن: «از حضرت صادق ﷺ سؤال شد که چه دلیل است بر وجود صانع؟ فرمود گاهی سوار کشتی شده‌ای؟ عرض کرد بلی. فرمود: کشتی شکسته که دیگر نجات دهنده نداشته باشد؟ گفت بلی. فرمود: آیا در دل تو بوده که کسی هست که بتواند تو را نجات دهد؟ گفت بلی. فرمود: همان خدای توست که قادر بر نجاتی توست در وقتی که نجات دهنده نیست غیر او وفریاد رسی نیست مگر او»[۱].

فطرت به معنی خلقت است، ومقصود از فطرت دینی این است که گرایش به دین وخداپرستی ریشه در خلقت وآفرینش انسان دارد، وآن دو گونه است: یکی فطرت ادراکی وفکری، یعنی فکر وخردانسان، با اندکی توجه وتأمل به استواری دین حق وآئین یکتاپرستی پی می برد، ودیگری فطرت احساسی وروانی، یعنی انسان نسبت به کمال وجمال مطلق عشق می ورزد وآن را می ستاید، وکمال وجمال را طلب می کند، وآن چیزی جز خداوند یکتا نیست.

فطرت منادی درونی به سوی توحید ودینداری است ولی چه بسا اشتغالات وسرگرمی های زندگی، انسان را دچار غفلت وبی توجهی نسبت به آن حقیقت نمایی می کند. اینجاست که حوادث ورخدادهای مهیب وتکان دهنده می تواند پردهٔ غفلت را از اندیشه وروان انسان بزداید واو را به مبدء هستی متوجه سازد. ومثال کشتی وطوفان در کلام امام صادق ﷺ را می توان ناظر به این مطلب دانست.

---

(۱) شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص۵ ـ ٤، بحار الانوار، ج۳، ص٤١.

این مطلب در آیات قرآن نیز یادآوری شده‌است، که آیهٔ ٦٥ سورهٔ عنکبوت از این نمونه‌است، چنان که می فرماید: **﴿فاذا رکبوا في الفلك دعوا الله مخلصین له الدین فلما نجّاهم الی البَرّ اذا هم یشرکون﴾** هنگامی که سوار کشتی شوند خدارا خالصانه می خوانند، وآنگاه که آنان را به خشکی نجات دهد، شرک می ورزند.

صدر المتألهین دربارهٔ فطری بودن معرفت به خدا می گوید: «*وجود واجب تعالی ـ چنان گفته اند ـ امری فطری است، زیرا انسان به هنگام رویارویی با شرایط هولناک به سائقهٔ خلقت وفطرت خود به خدا توکل کرده وبه طور غریزی به مسبب الاسباب وآن کس که دشواریها را آسان می سازد روی می آورد، هر چند به این گرایش فطری وغریزی خود توجه (علم به علم) نداشته باشد، بدین جهت اکثر عرفا به حالتی که انسان در لحظه های خطر مانند غرق شدن وسوختن در خود احساس می کند بر اثبات وجود خدا استدلال می کنند ودر کلام الهی نیز به این مطلب اشاره شده است*»[1].

پدیدهٔ ایمان فطرت یا فطری دینی نظر روانشناسان و روانکاوان را نیز به خود جلب کرده‌است، وآنان در این باره دست به آزمایشهای بسیار زده، ونتایج آزمایشهای خودرا در رساله ها وکتابهای بسیاری منتشر کرده‌اند، از جمله دانشمندانی که در این باره، مطالعات گستردهٔ بسیاری انجام داده‌است، ویلیام جیمز روان شناس معروف آمریکایی (۱۸٤۲ـ۱۹۱۰)است. وی این موضوع را به شیوهٔ معمول در روان شناسی مورد بحث قرار داده‌است وسرانجام نتیجه

(۱) صدر المتألهین، مبدء ومعاد، ص۱٦.

گرفته است که مبنای مذهب دل وجاذبه های درونی، اشراقاتی است که از ضمیر ناخودآگاه انسان مایه می گیرد.

از نظر او، مایهٔ اولیه مفهومات مذهبی از قلب سرچشمه می گیرد وسپس فلسفه واستدلالهای عقلی آن مفهومات را تحت نظم وفرمول در می آورند، آنچه به این ساختمان استحکام واطمینان می بخشد از اعماق قلب بیرون می آید وآنچه به آن سر وصورت می دهد کار مهندس عقل ومنطق است، فطرت وقلب جلو می رود وعقل به دنبال او همراهی می کند [۱].

در جای دیگر گفته است ما حس می کنیم که در وجود ما یک عیب ونقصی هست که مایهٔ ناآرامی ماست، ونیز حس می کنیم که هرگاه با قدرتی مافوق خود ارتباط حاصل کنیم می توانیم خود را از این ناآرامی وناراحتی نجات دهیم...آدمی در می یابد که آن خودی از او که بالای این ناراحتی ها ونا آرامی ها می باشد با یک حقیقت عالی تری که از او جدا نیست مرتبط است. این حقیقت عالی تر در هستی های خارج از او تصرف داشته وممکن است نسبت به او کمک کار ومددکار باشد وهنگامی که وجود نازل وپایین مرتبهٔ او به گرداب وغرقاب است، پناهگاه وکشتی نجات او خواهد بود [۲].

۶ ـ برهان معجزات وکرامات

متن: «هر که تأمل نماید در معجزات وکرامات وخوارق عادات صادره از انبیاء واولیاء، واوصیاء ونزول عذاب بر کسانی که اطاعت آنها را نکردند وتکذیب آنها را نمودند مثل حضرت نوح علیه السلام وهود علیه السلام وصالح علیه السلام وثمود علیه السلام

---

(۱) ویلیام جیمز، دین وروان، ترجمهٔ مهدی قائنی، ص ۲۳.

(۲) مدرک قبل، ص ۱۹۵ ـ ۱۹۳، با اختصار واندکی تصرف.

ولوط علیه السلام وابراهیم علیه السلام وشعیب علیه السلام وموسی علیه السلام وغیر آنها از انبیاء سابقین وجناب محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وعترت طاهرهٔ آن جناب وبه دیدهٔ بصیرت نظر کند که این امور در قوهٔ بشر نیست واز تحت قدرت ممکنات خارجست، قطع می‌کند به وجود واجب وبه صدق انبیاء در وجود واجب».

شرح: این برهان مبتنی بر مقدمات زیر است:

۱ ـ در میان افراد بشر کسانی بوده‌اند که نه تنها بـه وجـود خـدا اعـتقاد داشته‌اند، بلکه خود را به عنوان فرستادگان خداوند برای هدایت بشر واولیـاء وبرگزیدگان او معرفی کرده‌اند.

۲ ـ آنان برای اثبات مدعای خود کارهای خارق العاده‌ای انجام داده‌اند که از قدرت بشر بیرون بوده‌است.

۳ ـ چه بسا مخالفان آنان دچار عذاب وهلاکت گردیده‌اند.

٤ ـ این معجزات وکرامات گواه بر درستی مدعای آنان یعنی وجود خدا وبر گزیدگی آنان از جانب او می‌باشد.

ولی اثبات وجود خدا از این طریق در حد یک برهان یقین آور پذیرفته نیست، زیرا احتمال اینکه مدعیان نبوت وبرگزیدگی از جانب خداوند با استفاده از قدرتی خاص که افراد دیگر بشر از آن بی خبر بوده‌اند، دست به انجام کارهای خارق العاده زده‌اند، وجود دارد، یعنی چنین فرضی عقلا محال نیست، هر چند عادتاً امکان پذیر نبوده، ومی توان آن را به عنوان دلیل خطابی واقناعی به شمار آورد.

گذشته از این، استدلال مزبور محدودیت دیگری هم دارد. چراکه متفرع بر نبوت ومعجزه‌است، وحال آنکه براهین ودلایل وجود خدا بـاید عـمومیت

داشته باشد.

جان هیك در نقل ونقد برهان فوق گفته است: «گفته شده است که برخی رخدادهای خاص از نوعی که بسیاری از افراد خود شاهد آن بوده اند، نظیر معجزات واجابت دعا، وجود خداوند را ثابت می کند. بدون شک این امر از نظر روانی وروانشناسی درست است که اگر یک رشته از رخدادهای مؤثر از این دست، به عین وعیان مشاهده شوند، مسلماً هرکس را، هر قدر هم که شکاک باشد، تکان داده وبه سوی اعتقاد به وجود خدا، سوق می دهد، لیکن بر اساس این قول نمی توان دلیلی متقن بر اثبات وجود خداوند که مورد قبول همگان باشد وآنانی که چنان حوادثی را تجربه نکرده اند اقامه نمود، زیرا این دسته افراد یا می توانند پیوسته در این گزارشها شک کنند یا نوعی تفسیر مادی از آنها به عمل آورند»[1].

استاد جوادی نیز در نقد این برهان گفته است: «معجزه به عنوان کار خارق عادت وامری که به اصل علل واسباب طبیعی ویا شناخته شدهٔ آنها نتواند استناد پیدا کند برای کسی که قبلاً بر ذات واجب برهان اقامه نکرده باشد وبرخی از اسماء وصفات او نظیر مدبر وهادی بودن وی را نپذیرفته باشد ویا حتی از اثبات نبوت عامه عاجز مانده باشد، ونیز برای کسی که در اصل علیت تردید نموده، واحتمال صدفه واتفاق را بدهد، وهمچنین معجزه برای اشخاصی که ادراک حسی را تنها آگاهی ومعرفت علمی دانسته ودیگر دانسته ها را فاقد ارزش جهانشناختی می خوانند، به شیوه ای منطقی بر ذات باری تعالی دلالت نمی کند.

---

(۱) جان هیک، فلسفهٔ دین، ترجمهٔ بهرام راد، ص ۷۰.

معجزه به لحاظ منطقی تنها پس از اثبات ویا پذیرش بسیاری از اصول موضوعه مانند وجود واجب ، ضرورت وجود نبی ومعرفت دینی برای راهنمایی وهدایت انسانهایی که به طور مستقیم از آن محروم هستند ، بر نبوت پیامبری خاص که داعیهٔ نبوت دارد ، دلالت می نماید . وبر اساس این اصول ، معجزه ، هرگز مخالف علیت ویا ناسازگار با قوانین ساری در هستی نبوده وبلکه خود به عنوان یک قانون وسنت ضروری عمل می نماید»[۱].

۷ ـ برهان اجماع واتفاق عقلا

متن: «دلیل دیگر، اتفاق ارباب جمیع عقول کامله است بر وجود صانع، پس باید که صانع عالم، موجود باشد، زیرا محال است که جمیع عقلای عالم متفق شوند در خطا وهمه اشتباه کنند».

شرح: این برهان ـ همچون برای پیشین ـ در الهیات اسلامی چندان شناخته شده نیست، ولی در الهیات مسیحی مورد توجه قرار گرفته است، وبه «برهان توافق عمومی»* معروف است.

پل ادواردز **(Paul Edwards)** در کتاب دائرة المعارف فلسفه تقریرهای مختلف آن را نقل ونقد کرده است، از جمله کسانی که طرفدار برهانهایی از این نوع بوده‌اند، سیسرون، سنکا، کلمنت اسکندرانی، هربرت اهل چربری، افلاطونیان کیمبریج، گاسندی وگروتیوس را می توان نام برد. در اعصار اخیر بسیاری از متکلمان بر جستهٔ پروتستان وکاتولیک از این برهانها دفاع کرده‌اند،

---

(۱) آیت الله جوادی آملی، تبیین براهین اثبات خدا، ص ۲۵۰.

(*)Common Consent argument .

هگل این برهان را نپذیرفت، ولی بر آن بود که بهره‌ای از حقیقت در آن هست. رودولف آیسلر در یکی از آثارش این برهان را از نظر اهمیت در میان براهین معروف اثبات وجود خدا در مرتبهٔ پنجم قرار می‌دهد.

جان استوارت میل می‌گفت: در توده وقاطبهٔ انسانها این برهان نفوذ عظیمتری داشته است تا برهانهای دیگر که از نظر منطق کمتر آسیب پذیرند، هر چند در عصر حاضر کمتر فیلسوف حرفه‌ای هست که برای استدلالی از این دست، قوّت وصلابت منطقی قائل باشد ولی مدافعان مردم پسند، ادیان، وسیعاً از آن استفاده می‌کنند.

روایتهایی که از این برهان ارائه داده‌اند به دو دسته تقسیم می‌شود: دستهٔ اول برهانی است که عمومیت اعتقاد به خدا شاهد بر این گرفته شده‌است این عقیده في نفسه غریزی است، یا تابع نیازها واشتیاقهایی است که آنها غریزی‌اند آنگاه درستی چنین عقیده‌ای نتیجه گرفته شده‌است.

ودستهٔ دوم برهانهایی که طبق آنها عمومیت عقیده با عطف نظر به اینکه معتقدان در پرتو عقل به این موضع رسیده‌اند، دلیل وشاهدی بروجود خدا تلقی می‌شود. به عبارت روشن‌تر عمومیت اعتقاد به خدا، گاهی شاهد بر ریشه فطری وغریزی داشتن چنین اعتقادی، وگاهی دلیل بر خاستگاه عقلی آن گرفته شده‌است، آنگاه از طریق واقع انگاری فطرت وخرد وجود خدا اثبات شده‌است.

عده‌ایی از فیلسوفان وروانشناسان منتفذ برآنند که انسان طبیعتاً دینی است. لذا گسترش شکاکیت والحاد، چه بسا به نتایج ناگوار بیانجامد. یونگ دربارهٔ بیمارانش می‌نویسد: با اطمینان می‌توان گفت که یکایک آنها از

این نظر بیمار شده‌اند که سررشتهٔ آنچه را که ادیان زندهٔ جهان در هر عصری به پیروان خود داده‌اند، گم کرده‌اند، در عصر ما نیز کوششهایی وجود دارد که می خواهد نشان دهد که هر انسان واقعاً به خدا ایمان دارد، حال خودش هر نوع که می خواهد بیندیشد.

منتقدانی بر فطری وغریزی بودن اعتقاد به خدا دو اشکال کرده‌اند، یکی اینکه از چه راهی می توان عمومیت چنین گرایش فطری وغریزی را در انسانها تشخیص داد، ودیگری اینکه عمومی بودن یک تصور دلیل بر فطری بودن آن نیست، زیرا چه بسا دلایل وتوجیهات دیگری داشته باشد، استوارت میل در باب این برهان به تفصیل بحث کرده وچند ایراد بر آن گرفته‌است، یکی اینکه صادق ودرست بودن فطرت وغریزه را مورد تردید قرار داده‌است، توجیه درست بودن غریزه وفطرت از این راه که چون فعل خداوند حکیم است گزاف وعبث وفریب در آن راه ندارد، مصادره به مطلوب خواهد بود.

در پاسخ این اشکال گفته شده‌است، داشتن وجود قوای ذهنی وجسمی مستلزم وجود موضوعات ومتعلقات مناسب با آنهاست، چنان که در مورد سایر قوا واحساسات این مطلب صادق است، وبا توجه به قانون همانندی حکم امثال، احساس وغریزهٔ دینی نیز همین حکم را خواهد داشت[۱].

بحث ونقد دربارهٔ این برهان گسترده‌است که بررسی آنها به مجال بیشتری نیاز دارد. وحاصل سخن در این باره این است که چنین استدلالی در حد یک دلیل خطابی واقناعی قابل عرضه است، ولی افادهٔ یقین برهانی نمی‌کند.

---

(۱) ر.ک: خدا در فلسفه، ترجمهٔ بهاءالدین خرمشاهی، ص۱۵۹ـ۱۳۳.

ب: صفات خداوند

مطالبی که مرحوم آیة‌الله لاری در باب صفات خداوند بیان کرده‌است حول سه محور زیر است:

۱ـ صفات ثبوتیه.

۲ـ صفات سلبیه.

۳ـ توحید ویگانگی.

اول: صفات ثبوتیه

در این باره هشت صفت را مورد بحث قرار داده‌است.

۱ـ قدرت واختیار:

دلایلی که بر اثبات قدرت واختیار خداوند اقامه شد، بدین شرح است:

الف: تأمل در موجودات عالم ومصالح وحکمتها وبدایع وشگفتیهایی که در خلقت آنها نمایان‌است، زیرا از نظر عقل فعل محکم ومتقن دلیل بر قدرت واختیار فاعل آن‌است.

ب: اتفاق همهٔ پیامبران بر اثبات این صفت برای خداوند.

ج: قدرت از صفات کمال‌است وعجز از صفات نقص، وخداوند که واجب الوجود بالذات‌است از هر گونه عیب ونقصی منزه‌است.

۲ـ علم ودانایی

دلایلی که بر قدرت وتوانایی خدا اقامه شد، صفت علم را نیز اثباتی می‌کند، گذشته از این، فاعل قادر آن‌است که کارهایش از روی قصد وآگاهی باشد، پس اثبات قدرت مستلزم علم وآگاهی خواهد بود، چنان که قرآن کریم

می فرماید: ﴿**الا یعلم من خلق وهو اللطیف الخبیر**﴾(ملك / ١٤): «آیا کسی که جهان را آفریده است، آگاهی ندارد، واو است دانا وآگاه».

۳ ـ حیات

خداوند حیّ وزنده است وفنا پذیر نیست، بر این مطلب نیز علاوه بر اتفاق پیامبران، می توان از راه علم وقدرت استدلال کرد، زیرا علم وقدرت بدون حیات محال است، گذشته از این، فنا وزوال از صفات ممکنات است، وخداوندواجب الوجود بالذات می باشد، از وفنا وزوال در او راه ندارد.

۴ ـ قدیم، ازلی وابدی است

خداوند همیشه بوده وخواهد بود، زیرا همان گونه که بیان گردید، فنا وزوال از صفات ممکنات است، وچون خداوند واجب الوجود بالذات است، پس منزه از فنا وزوال خواهد بود.

۵ ـ تکلّم

خداوند بر آفریدن کلام قادر است وآن را ایجاد کرده است، دلیل بر این مطلب، علاوه بر اتفاق همهٔ پیامبران، این است که خداوند بر هر کاری تواناست، پس بر ایجاد کلام نیز تواناست.

۶، ۷ ـ سمیع وبصیر

خداوند همه چیز را می شنود ومی بیند (به آن علم دارد) این مطلب نیز مورد اتفاق همهٔ پیامبران الهی است، وشنوایی وبینایی از شعب علم الهی است. وقبل از این بیان شد که خداوند به همه چیز آگاه است.

۸ ـ قصد واراده

خداوند هر کاری را با قصد واراده انجام می دهد. دلیل بر این صفت،

علاوه بر اتفاق پیامبران، این است که اراده از صفات کمال وعدم آل نقص است، ونقص در خداوند راه ندارد.

دو یاد آوری:

۱ ـ صفات ثبوتیه منحصر در صفات هشتگانه یاد شده نیست، چنان که از کتاب الله وروایات معصومین به دست می آید که اسماء حسنای خداوند از نظر شمارش ومعنا غیر متناهی است. ولی آنچه میان علما متعارف است، همین صفات هشتگانه است، وشاید سبب آن وضوح وظهور آنهاست.

۲ ـ صفات ثبوتیه دو گونه اند: الف: صفات ذاتیه یعنی صفاتی که عین ذات خداوند می باشد مثل علم وقدرت، وسلب آنها از ذات محال است.

ب: صفات فعلیه یعنی صفاتی که مربوط به فعل خداوند است وعین ذات او نیست، ودر بعضی اوقات سلب آنها ممکن است مانند خالقیت، زیرا سلب آن در بعضی اوقات جایز است.

توضیحات

الف: در اینکه قدرت واختیار از صفات ثبوتیه وذاتیهٔ خداوند است، اختلافی وجود ندارد، ولی در تفسیر آن دو نظریه است، یکی که بسیاری از متکلمین بر گزیده اند این است که قدرت عبارت است از صحت یا امکان فعل وترک[۱]، ودیگری که مورد قبول حکما وعده ای از متکلمین است این است که قدرت عبارت است از اینکه اگر خداوند انجام فعلی را بخواهد آن را انجام می دهد، واگر ترک آن را بخواهد، آن را انجام نمی دهد[۲]، با توجه به اینکه

---

(۱) صحة الفعل والترك.

(۲) ان شاء فعل وان شاء ترک یا ان لم یشأ لم یفعل.

وصف امکان در مورد خداوند راه ندارد، نظریه نخست پذیرفته نیست.

ب: مطلب دیگری که در ارتباط با قدرت واختیار مطرح شده این است که آیا عدم زمانی فعل در تحقق آن دخالت دارد، یا چنین شرطی معتبر نیست؟ رأی مشهور میان متکلمان همان قول نخست است، بدین جهت آنان به قدیم بودن عالم از نظر زمان معتقد نیستند، ولی حکمای اسلامی طرفدار قول دوم بوده اند، بنابراین از نظر آنان همهٔ موجودات (ما سوی الله) ممکن الوجود وحادث ذاتی اند، ولی از نظر حدوث زمانی، دو گونه اند، برخی مانند حوادثی که در زمان رخ می دهد حادث زمانی، وبعضی دیگر مانند مجردات وخود زمان، حادث زمانی نیستند، ولی در عین حال همهٔ اشیاء محتاج خدا ومعلول ومخلوق اویند، چرا که ملاک نیازمندی امکان است، واین ملاک همگانی است[1].

ج: علم دو گونه است: حضوری وحصولی، علم حضوری آن است که واقعیت معلوم نزد عالم حاضر است، وعلم حصولی آن است که صورت وماهیت معلول نزد عالم حاضر است، علم انسان به خود، حضوری وعلم او به اشیاء دیگر حصولی است، علم خداوند به ذات خود ونیز به موجودات حضوری است، یعنی واقعیت ذات وهستی خداوند، ونیز واقعیت اشیاء نزد او حاضر است، حضورذات الهی برای ذات، روشن است، زیرا خداوند منزه از جسمانیت ومادّه است وآنچه مایهٔ غیبت وپنهانی وحجاب حضور است، ماده وجسمانیت است وحضور اشیاء نزد خداوند بدین جهت است که همه اشیاء معلول وفعل خداوند است، وواقعیت فعل ومعلول نزد فاعل وعلت

---

(١) در این باره به کتاب قواعد العقائد نوشته خواجه نصیرالدین طوسی با تعلیقات نویسنده، ٥٢ـ ٤٩ رجوع شود.

حاضر است.

د: فعل وآگاهی از بارزترین نشانه های حیات است، واین دو ویژگی در موجودات زنده از نظر کمال ونقص، متفاوت است ونمود نمودهای گوناگونی دارد، در نبات به گونه ای است، ودر حیوان به گونه‌ای کامل تر، ودر انسان، کامل تر از حیوان و.... کامل ترین مرتبه آن مخصوص خداوند است، زیرا علم وقدرت وفعل الهی نمونهٔ اکمل واتم علم، قدرت وفعل است.

هـ: دو صفت سمیع وبصیر (شنوا وبینا) در قرآن کریم واحادیث اسلامی وارد شده است، ویقیناً مقصود از آن دو، آگاهی از طریق دستگاه شنوایی وبینایی نیست، زیرا خداوند منزه ازجسم وقوای جسمانی ومادی است، بنابراین حقیقت سمع وبصر در خداوند به علم وآگاهی او از مسموعات ومبصرات بر می گردد، وشاید وجه بکار گرفتن این دو واژه در مورد خداوند این باشد، که این دو، در حقیقت، رمز علم وآگاهی به شمار می رود، تا آنجا که غالباً از هر گونه آگاهی با واژه های دیدن وشنیدن تعبیر می شود.

و: تکلّم از صفات فعل خداوند است، وحقیقت آن عبارت است از ایجاد کلام، همان گونه که در انسان نیز تکلّم از صفات فعل می باشد، تفاوت تکلم در انسان وخداوند به تفاوت در ایجاد کلام باز می گردد. انسان برای ایجاد کلام به دستگاه مخصوص گویایی نیاز دارد، ولی خداوند که قدرتش نامحدود است، در ایجاد کلام به چنین دستگاهی نیاز ندارد. باید توجه داشت که مصداق معروف کلام در محاورات عمومی، همان کلام لفظی است، ولی ملاک آن که دلالت بر معنای پنهان در نفس یا ذهن متکلم است، بدان اختصاصی ندارد، بلکه هر گونه فعلی را شامل می شود، چون فعل بر صفات فاعل خود دلالت می کند. بدین

جهت امام علی ﷺ کلام خداوند را به فعل او تفسیر کرده است[1].

ز: اراده رمز حتمی وقطعی بودن فعل است، چنان که بر رضایت وعلم فاعل نیز دلالت می کند، فاعل مرمید از کار خود آگاه است وانجام آن را می پسندد ومطلوب می داند، بدین جهت اراده با علم، رضا وحتمیت ملازمه دارد، لذا برخی اراده را به علم خداوند به آنچه احسن یا اصلاح است تفسیر کرده اند، وبرخی دیگر آن را به رضا وابتهاج در مقام ذات وفعل تفسیر نموده اند، وبرخی نیز آن را ناظر به حتمیت وقطعیت وقوع فعل، که با تحقق علت تامّه حاصل می شود دانسته اند[2].

بنابر قول نخست اراده از صفات ذاتیه است وبنابر قول اخیر از صفات فعلیه وقول دوم ناظر به هر دو مقام است ودر احادیثی که از پیشوایان معصوم روایت شده، اراده به احداث وایجاد تفسیر شده واز صفات فعلیه الهی به شمار آمده است.

ح: گر چه صفات ثبوتیه خداوند به صفات یاد شده اختصاصی ندارد، ولی شاید وجه اینکه متکلمان اسلامی تنها درباره این صفات بحث کرده اند این بوده است که در مورد این صفات آراء واقوال مختلفی مطرح شده وآنان خواسته اند دیدگاه خود را در این باره بیان نمایند.

٢ ـ صفات سلبیه

صفاتی که در کتب کلامی تحت عنوان صفات سلبیه مورد بحث قرار گرفته عبارتنداز:

---

(١) نهج البلاغه، خطبة ١٨٦.

(٢) در این باره به کتاب قواعد العقاید، ص٥٨ ـ ٥٥، رجوع شود.

جسمانیت، جوهریت، عرضیت، محل حوادث وعوارض بودن، وحلول در اشیاء، ترکیب ورؤیت واز صفات یاد شده، آنچه در این فصل در کلام مرحوم لاری مطرح شده همان پنج صفت اول است، وی در استدلال بر نفی این صفات از خداوند گفته اند: «دلیل بر نفی این صفات علاوه بر اتفاق جمیع انبیاء این است که این امور از صفات ممکنات است وخداوند عالم منّزه از صفات ممکنات است، وجمیع آنها نقایص است، وخداوند متصف به صفات کمالیه وجمالیه است، پس جایز نیست اتصاف خداوند عالم به این امور».

صفات سلبیهٔ خداوند به سلب نواقص باز می گردد، وریشهٔ همهٔ نواقص امکان ونیازمندی است، یعنی هر یک از صفات یاد شده در خداوند مستلزم نقص وحاجت می باشد.

وصف سلبی، سلب نقص است، نی کمال

جملگی را سلب حاجت شد مآل[1]

وعلت اینکه متکلمان اسلامی تنها به بحث دربارهٔ برخی از صفات سلبیه پرداخته اند همان است که در مورد صفات ثبوتیه بیان گردید، یعنی پیدایش عقاید وآراء مختلف ونادرست در این باره.

۳ـ توحید ویگانگی خدا

آخرین مسأله ای که مرحوم لاری در بحث خداشناسی مطرح کرده است،

---

(۱) ترجمه این بیت از منظومهٔ حکمت حکیم سبزواری است که گفته است:

ووصفه السلبی، سلب السلب جاء فی سلب الاحتیاج کلّا أدرجا

مسئله توحید ویگانگی خداوند است، ودر این باره سه مطلب را عنوان نموده است: یکی دلایل توحید، دیگری مراتب توحید، وسوم حقیقت توحید. واینک نقل وشرح این مطالب:

الف ـ دلایل توحید

دلیل اول: اتفاق همهٔ پیامبران الهی بر این مطلب است، واتفاق آنها بر خطا محال است. در مورد این دلیل یادآور می شویم که اگر در استناد به قول پیامبر، جهت پیامبری وعصمت او مورد نظر باشد، اتفاق واجماع دخالتی ندارد، چون سخن معصوم خطا پذیر نیست، خواه یکی باشد یا متعدد، واگر جهت پیامبری وعصمت مورد نظر نباشد، دلیل حالت خطابی واقناعی خواهد داشت، چون در این صورت احتمال خطا به کلی منتفی نخواهد بود.

دلیل دوم: آن است که خداوند عالم خبر داده است به وحدانیت خود واینکه غیر از او خدایی نیست، وکذب بر خدا روا نیست.

این استدلال مبتنی بر اثبات نبوت ووحی است، ومبتنی بر توحید نیست وچنین استدلالی اشکال منطقی ندارد. آنچه اثبات وحی به آن توقف دارد، وجود خدا وعالم غیب وبرخی از کمال الهی چون علم، حکمت وقدرت است. اما وحدت وتعدد خدا در اثبات ضرورت وحی ونبوی تأثیر ندارد.

دلیل سوم: اگر خدایی دیگر باشد باید از برای او رسولی وپیامبری نیز باشد که از جانب او خبر دهد، خصوصاً در صورتی که آن دیگری نفی او نماید. وچون رسول وپیغمبری نفرستاده است، پس موجود نخواهد بود.

این استدلال به شیوهٔ انّی است. یعنی از نفی اثر به نفی مؤثر استدلال شده است، چنان که از وجود اثر بر وجود مؤثر استدلال می شود، وتوضیح آن

ایـن است کـه ارسـال پـیامبر وفـرستاده شـریعت از مـظاهر وآثـار ربـوبیت خداوند است. زیرا مقتضای حکمت این است که خـالق جـهان وانسـان، او را تدبیر وهدایت کند. ونیازهای او را بر طرف سازد وراه کمال را به او نشان دهد، حال اگر از طرف خداوند پیامبر وشریعتی فرستاده نشود، در حـقیقت چـنین خدایی وجود ندارد، واز آنجا که هـمهٔ پـیامبران خـود را فـرستادگان یک خـدا دانسته، ووجود خدای دیگری جز او را نفی کرده اند، هر گاه خـدای دیگـری وجود می داشت، می بایست رسولان وشرایع خود را بفرستد، پس از نفی تالی، نفی مقدم اثبات می شود.

وساختار منطقی این استدلال به صورت قیاس استثنایی واز طریق رفـع تالی واثبات رفع مقدم است.

P--------->q

q

P

استدلال یاد شده در کلام امام علی ﷺ چنین بیان شده است «**واعلم یـا بنيّ انّه لو كان لربك شريك لأتتك رسله ولرأيت آثار ملكه وسلطانه، ولعرفت افعاله وصفاته ولكنه إله واحد كما وصف نفسه، لا يضادّه في مـلكه أحـد ولا يزول ابداً ولم يزل**؛ ای فرزندم، بدان که اگر برای پروردگار تو شریکی می بود، هر آینه فرستادگان او نزد تـو مـی آمـدند، وتـو نشـانه هـای فـرمانروایـی او را می دیدی، وافعال وصفات او را می شناختی، ولی او خدای یکـتاست، هـمان گونه که خود را به یکتایی وصف کرده است، کسی در فرمانروائیش با او ضدّیت وبرابری ندارد، وفرمانروایی او زوال نپذیرفته ونخواهد پذیرفت».

دلیل چهارم: هر کس تأمل کند در عالم آفاق وانفس آنـها را مـرتبط بـا

یکدیگر می بیند به نحوی که به هیچ قسم خلل ونقصان وقصوری در آنها نمی بیند واز این جا قطع حاصل می شود به این که اینها از یک شخص صادر شده اند، همان گونه که خداوند فرموده است: **﴿لو کان فیهما آلهة إلا الله لفسدتا﴾** (انبیاء / ٢٢): اگر در آسمان وزمین غیر خدا، خدایانی می بود نظام آن دو فاسد وتباه می شد.

در ارتباط با این برهان اشکال معروفی مطرح شده است وآن اینکه تعارض وتزاحم دو یا چند آفریدگار در صورتی است که آنها از نظر کمالات وجودی در مرتبهٔ أعلی وأکمل نباشند، در این صورت است که احتمال رقابت ومقابله وجود دارد، ولی با فرض اینکه همهٔ آنها از عالی ترین مرتبهٔ کمال برخوردارند، چنین احتمالی وجود نخواهد داشت، بنابراین استدلال یاد شده برهانی ویقین آور نخواهد بود، بلکه خطابی واقناعی است.

مرحوم فاضل مقداد دراین باره چنین گفته است: « در این دلیل جای نظر وتأمل است، زیرا با فرض اینکه دو یا چند خدا حکیم اند. مخالفت با یکدیگر ومتعارض در اراده ممکن نخواهد بود»[1].

ولی می توان استدلال یاد شده را به گونه ای دیگر تقریر کرد که رنگ برهانی به خود بگیرد، بدین صورت که: با فرض دو یا چند خدا هیچ موجودی تحقق نخواهد یافت، زیرا نسبت هر چیز با هر یک از خدایان فرضی یکسان است، ودر این صورت اگر همگی در آن، اعمال قدرت کنند، باید هر چیز دو یا چند چیز باشد، واگر بعضی در آن اعمال قدرت کند، ترجیح بلا

---

(١) ارشاد الطالبین، ص ٢٥١، همچنین به شرح حکمة الاشراق، ص ١٥١، شرح عقائد نسفیه ص ٢٨ رجوع شود.

مرجح خواهد بود، واگر هیچکدام در آن اعمال قدرت نکند، آن چیز موجود نخواهد شد. پس با فرض تعدد خدایان هیچ چیز موجود نخواهد شد، چون موجود شدن هر چیز مستلزم یکی از دو امر محال است، یکی تأثیر دو قدرت مستقل در یک مقدور (= تعدد واحد) ودیگری ترجیح بلا مرجح[۱].

وبا این تقریر مقصود از فساد آسمان وزمین در آیه کریمه اختلال در نظم آن دو نخواهد بود (چنان که در تقریر اول این معنا مقصود است) بلکه مقصود از آن عدم تحقق عالم است[۲].

ب ـ وحدانیت خداوند ونفی ترکیب

بدان که وحدت الهیّه از قبیل وحدت نوعیه وجنسیّه وشخصیه وعددیّه نیست، بلکه توحید خدا به معنی نفی شریک است ووحدت او مجهول الکنه است، ومرکب نیست.

بدان که مرکب بر چند قسم است وواجب الوجود از همهٔ آنها منزّه است:

اول: ترکیب ذهنی است وآن اینکه در ذهن منحل شود به اجزاء مختلفه.

دوّم: ترکیب خارجی است. (مانند ترکیب جسم از ماده وصورت از نظر فلاسفه، وترکیب اجسام مرکب از عناصر وعناصر از مواد از نظر دانشمندان علوم طبیعی).

سوم: ترکیب عقلی است وآن اینکه در عقل منحلّ به اجزاء عقلیه شود (مانند ترکیب ماهیت از جنس وفصل، وترکیب ممکن از وجود وماهیت).

چهارم: آن است که به حسب مفهوم وبه اعتبار، اجزائی برای آن متصور

---

(۱) شرح المواقف، ج۸، ص۴۱.

(۲) شرح المقاصد، ج۴، ص۳۷.

شود (مانند مفاهیمی که از سنخ ماهیت نیستند ولی ذهن می تواند برای آنها اجزائی به منزلهٔ جنس وفصل اعتبار کند).

پنجم: ترکیب از جنس وفصل است (این در حقیقت همان ترکیب عقل است).

وبدان که هر مرکبی محتاج است، وواجب الوجود غنّی بالذات است، پس ممتنع است که واجب الوجود مرکب باشد.

وبدان که خدا مرکب از وجود وماهیت نیست، بلکه ذات خدا ماهیت ندارد ووجود محض است، ونیز مرکب از ذات وصفت نیست، بلکه خدا صفت زایده ندارد. وصفات کمالیّه عین ذات او می باشد به این معنی که ذات وصفت او وحدت حقیقیه (وحدت حقّه) می باشد وبه هیچ وجه من الوجوه کثرت وتعددی نه عقلاً ونه اعتباراً متصور نیست، پس معنی اینکه خدا عالم است آن است که جاهل نیست، ومعنای قدرت نفی عجز است.

حاصل اینکه بعضی از علما می گویند صفات کمالیهٔ خدا عین ذات اوست، وبعضی تعبیر به نفی نقایص کرده اند، واختلاف علما در مسأله از حیث تعبیر ولفظ می باشد ودر معنی اختلافی نیست.

توضیح وتحقیق

وحدت ویگانگی خدا از قبیل وحدت مفهومی (نوعی وجنسی) وعددی نیست. زیرا وحدت مفهومی امری ذهنی است نه خارجی وعینی، ووحدت عددی گر چه خارجی وعینی است ولی با کثرت قابل جمع است، وحال آنکه وجود مثل ومانند برای خدا از محالات ذاتی است، پس مقصود از وحدت ویگانگی خدا دو چیز است: ۱ـ شبیه وشریک ندارد. ۲ـ کثرت وترکیب در ذات

او راه ندارد. قسم اول را «واحدیت ذات» وقسم دوم را «احدّیت ذات» می نامند. واین دو معنا در احادیث ائمهٔ معصومین علیهم السلام بسیار وارد شده است. وکلام امام علی علیه السلام در تبیین صفت وحدت مشهوراست: وحدت چهار معنا دارد، که دو معنای آن در مورد خداوند باطل، ودو معنای آن درست است:

دومعنای باطل عبارت است از: وحدت مفهومی وی وحدت عددی.

ودو معنای صحیح عبارت است از: شبیه ونظیر ندارد (لیس في الاشیاء له شبه).

اجزاء ندارد (انه عزّ وجلّ احدي المعنی، یعني به انّه لا ینقسم في وجود ولا عقل ولا وهم)[۱].

روایات اهل بیت علیهم السلام در این باره که خداوند احدّی الذات واحدی المعنی است متضافر وبلکه متواتر است، ومفاد این دو اصطلاح همان «وحدت حقّه» در اصطلاح حکماست. که به صرف الوجود بودن خداوند باز می گردد. یعنی چون وجود خداوند صرف هستی است، هیچگونه محدودیت وکثرتی در آن راه نخواهد یافت، واین حقیقت بلند از قرآن کریم مایه می گیرد، چرا که در آیات کریمهٔ قرآن آنجا که خداوند به وحدانیت ویگانگی توصیف می شود، به قهاریت نیز توصیف می گردد. ﴿**هو الله الواحد القهار**﴾(زمر/٤)[۲]. واین بدان جهت است که خداوند، مقهور هیچ حدّی نیست، وهمه چیز محدود ومقهور او است[۳].

---

(۱) توحید شیخ صدوق، باب ۳، حدیث ۳.

(۲) ر.ک به یوسف: ۳، رعد: ۱٦، ابراهیم: ٤٨، ص: ٦٥، غافر: ۱٦.

(۳) المیزان، ج٦، ص۸۹ـ ۸۸.

وملاك عینیت صفات ذاتی خداوند با ذات او نیز همین وحدت حقّه وصرافت وبساطت وجوداست، زیرا فرض زیادت مستلزم کثرت وتعدد حیثیات ومحدودیت در ذات است که با وحدت حقّه وبساطت ذات منافات دارد.

برخی از متکلمان صفات ذاتی خداوند را به صورت سلبی تفسیر کرده ومثلاً علم را به نفی جهل، وقدرت را به نفی عجز معنا کرده اند[۱]. بر این نظریه اشکال شده است که لازمهٔ آن تعطیل ذات از صفات کمال است، واین امر با براهین عقلی وظواهر دینی منافات دارد[۲]. مرحوم لاری در توجیه این نظریه گفته است، مقصود قائلان این نظریه همان قول به عینیت صفات ذاتی باذات خداوند است، ومیان این دو قول جز در تعبیر اختلافی نیست.

ج ـ مراتب ودرجات توحید

توحید دو جنبه دارد که یکی مربوط به خداوند است که وحدت ویگانگی از صفات اواست، ودیگری مربوط به انسان ومانند او (= موحدان) است که به اعتقاد یا عمل آنان باز می گردد (= توحید اعتقادی وعملی).

در اصطلاح رایج برای توحید مراتب چهارگانه:

۱ ـ توحید ذاتی.

۲ ـ توحید صفاتی.

۳ ـ توحیدافعالی.

٤ ـ توحید عبادی.

---

(۱) الاعتقادات في دین الامامیة، ص۸. حق الیقین علامّه شبرّ، ج۱، ص۲۰.

(۲) المیزان، ١٤، ص۱۳۲.

بیان می شود، گاهی نیز به جای توحید افعالی از توحید در خالقیت وربوبیت یاد می شود. در احادیثی که از پیشوایان معصوم روایت شده اقسام زیر یافت می شود:

۱ ـ توحید ذاتی (= احدیّ الذات)

۲ ـ توحید صفاتی (= احدیّ المعنی)

۳ ـ توحید در خالقیت (لا شریك اعانه علی ابتداع عجائب الامور)

٤ ـ توحید در ربوبیّت (توحّد بالربوبیة)

٥ ـ توحید در مالکیت (لم یشرك في ملكه أحد)

٦ ـ توحید در الإهیت (سبحان الواحد الذی لا اله غیره)[۱]. وحقیقت إلاهیت عبارت است: از ذاتی که واجد همهٔ کمالات وجودی است به گونه ای که افکار واندیشه ها وقلبها ودلها، واله وحیران او می گردند، ودر برابر او خضوع می کنند. واین همان عبادت وپرستش است، از این رو معمولاً اله را به معبود راستین (معبود به حق) ترجمه وتفسیر می کنند. امام علی علیه السلام در تفسیر «الله» فرموده است: «**الله معناه المعبود الذي يأله فيه الخلق ويؤله اليه**»[۲] «الله» به معنی معبودی است که خلق در مورد او واله وحیرانند ومجذوب او می شوند. وامام باقر علیه السلام فرموده است: «**الله معناه المعبود الذي أله الخلق عن درك ماهيته والإحاطة بكيفيته، ويقول العرب: أله الرجل اذا تحيّر في الشيء فلم يحط به علماً، فالإله هو المستور عن حواس الخلق**»[۳] الله یعنی معبودی که خلق از درک ماهیت

---

(۱) در این باره به باب دوم کتاب توحید شیخ صدوق رجوع شود.

(۲) توحید صدوق، باب ٤، حدیث ۲.

(۳) مدرك قبل.

واحاطه به کیفیت او عاجزند. عرب به کسی که در مورد چیزی متحیر شده واز احاطهٔ علمی نسبت به ان عاجز باشد می گوید: «أله الرجل» پس إله یعنی آنچه از دیدگان پنهان است.

حاصل سخن آنکه مقام إلا هیت مقامی است که همه کمالات وجودی در آن جمع است چنان که می فرماید: **﴿الله لا إله إلا هو له الاسماء الحسنی﴾** (طه: ۸).

مرحوم آیة الله لاری برای توحید یازده مرتبه ذکر نموده که برخی مربوط به توحید اعتقادی، وبرخی مربوط به توحید عملی است. وآنها عبارتنداز:

۱ ـ توحید در وجوب ذاتی یعنی واجب الوجود بالذات جز خدا نیست.

۲ ـ توحید در الاهیت که آن را به خالقیت تفسیر کرد، وگفته است: «یعنی آنچه در عالم موجود می باشد یا موجود می شود، همه مستند به ذات اقدس الهی می باشد».

۳ ـ توحید در معبودیت یعنی غیر خدا احدی مستحق معبودیت نیست.

٤ ـ توحید در صفات کمالیهٔ وجوبیّه یعنی برای خدا شریکی در صفات کمالیّه نیست.

۵ ـ توحید در افعال یعنی افعال خدا شباهتی به افعال غیر او ندارد.

٦ ـ توحید در خلق ورزق، یعنی احدی غیر از خدا خالق ورازق نیست.

۷ ـ توحید در قدم یعنی قدیم منحصر به ذات اقدس الهی است. در اینکه مقصود از آن قدم ذاتی است یا قدم زمانی توضیحی داده نشده است، رأی مشهور میان متکلمان این است که قدم زمانی از صفات ویژه خداوند است، ولی از دیدگاه حکما وبعضی از متکلمین آنچه از صفات ویژه خداوند است، قدم

ذاتی است، نه زمانی.

۸ ـ توحید در مقام محبّت که راجع به مقامّ حبّ في الله وبغض في الله است.

۹ ـ توحید در مقام قضا وقدر، یعنی هیچ چیز جز به قضاء وقدر الهی تحقق نمی یابد.

۱۰ ـ توحید در مقام توکل ورجاء وخوف. یعنی عبد باید به خدا توکل کند واز غیر خدا قطع امید کند وجز از خدا از کسی نترسد، زیرا «لا حول ولا قوة الا بالله العلیّ العظیم».

۱۱ ـ توحید در لوازم وجوب وجود، یعنی خدا در آنچه لازمهٔ وجوب ذاتی است شریک ومانندی ندارد، واو از همهٔ لوازم امکان منزّه است. **﴿كلّ شيء هالك إلّا وجهه﴾**.

گامی در شناخت محکم ومتشابه

ومعرفی رسالهٔ آیت الله لاری

حجة الاسلام والمسلمين

سيد محمد علی ایازی

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدّمه

بحث محکم ومتشابه یکی از مباحث پیچیده وحیرت بر انگیز علوم قرآن است. این بحث از نخستین ایام رواج دانش کتاب الهی در کانونهای علمی واجتماعی جامعه مسلمین مطرح شد وهمواره درباره آن بحث وگفتگو ونقد وبررسی انجام گرفت.

بی گمان ریشه این گفتگو را باید در خود قرآن جستجو کرد که به واقعیت متشابهات اشاره می کند وخبر از ضایعات وسوء استفاده های احتمالی آن می دهد (آل عمران/۷). به همین دلیل این بحث از زاویه های مختلف در حوزه های علمی وفرهنگی مسلمین جنجال آفریده ودانشمندان ومحققان بسیاری را به کاوش وا داشته است.

کنکاش در زمینه محکم ومتشابه از دیر ایام در حوزه های شیعی نیز رواج داشته وعلمای بزرگی متکفل پژوهش آن بوده اند. حال چه بصورت بحثی در ضمن تفسیر وعلوم قرآن ویا با تألیف رساله های مستقل.

یکی از کسانی که در دوران اخیر در این موضوع به تحقیق وکاوش پرداخته فرزانه مجاهد، مهاجر الی الله مرحوم آیت‌الله سید عبدالحسین لاری ـ رحمة الله علیه ـ است که در این باب رساله‌ای مستقل نگاشته وپس از بحث کلی به مصادیق وموارد آن نظر انداخته‌است.

آنچه در این وجیزه می‌خوانید بحثی‌است به بهانه معرفی این رساله که با نگرشی جامع به مسائل نظری وتاریخی آن پرداخته شده‌است ودر زمینه معنا وتلقی های گوناگون ـ که از مهمترین فرازهای بحث‌است ـ ومحدوده تلقی محکم ومتشابه تحقیق شده‌است.

امیداست این نوشته توانسته باشد گوشه هایی از حق رساله را ادا کرده باشد واگر این رساله بسیار فشرده ومختصراست، در توصیف موضوع ومعرفی آن سهمی هر چند ناچیز برداشته باشد.

معنای محکم ومتشابه

۱ ـ **محکم در لغت**: در معنای محکم در لغت تعبیرهای مختلفی وارد شده واز آن معانی گوناگونی استفاده کرده‌اند. برخی به بُعد وجودی این واژه تأکید کرده وبرخی به بُعد سلبی آن.

در کتاب قاموس اللغة در مادهٔ حَکَم آمده: «اَحکَم، اتقنه، فاستحکم ومنعه عن الفساد». آن را متقن کرد، استحکام بخشید واز فاسد شدن پیشگیری کرد.

ابن منظور در لسان‌العرب نیز در ضمن همین ماده می‌گوید: «احکمت الشیء، فاستحکم واحتکم واستحکم، وَثِقَ». آن را محکم کرد تا استحکام

پیدا نمود ومحکم گردید. امری را چنان انجام داد که بتوان به آن اطمینان کرد.

بنابر ریشه یابی نخست محکم جنبهٔ سلبی پیدا می‌کند ومانند حکَمَتِ الدابة واَحکَمَت است یعنی حیوان را محکم بست وبرای او ایجاد مانع کرد. حکم که فصل وجدا انداختن بین دو چیز است نیز امری سلبی است.

حاکم که از ظلم دیگران مانع می شود ومیان متخاصمین، جایی می اندازد وفصل خصومت می‌کند با این جهتگیری سلبی سازش دارد. به همین دلیل برخی از مفسران مانند فخررازی معنای محکم ومشتقاتش را به جهت سلبی آن برگردانده‌اند وگفته‌اند: محکم، یعنی کاری که از اندراس وضایع شدنش جلوگیری شود[۱]. راغب اصفهانی (م۵۰۲) در مفردات نیز گفته‌است: حکم اصله، یعنی مَنَع اصله لا صلاحٍ. ولجام را حکمة الدابة می‌گویند، حَکَمتَ السفیه واحکمته، سفیه را جلویش گرفتم. لذا راغب معنای نفیی را از معنای محکم می‌گیرد، گرچه به آن تصریح نمی‌کند اما وقتی به محکم در کلام خدا می‌رسد می‌گوید: کلامی که مانع از ایجاد شبهه وتردید در لفظ ومعنای آن باشد[۲].

اما در برابر این نظریه کسانی حَکَم را به معنای وَثِقَ واَتْقَنَ گرفته‌اند، ولسان العرب هم نیز همین معنای وجودی وایجابی احکام را تأیید می‌کند.

---

(۱) ر.ک: فخررازی، مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر) ج ۷ / ۱۷۹، همچنین رشیدرضا، المنار، ج ۳ / ۶۳ وزرقانی، مناهل العرفان، ج ۲ / ۲۸۹، بیروت، دار الکتب العلمیه.

(۲) راغب، مفردات قرآن، ماده حکم / ۲۴۹، تحقیق صفوان عدنان داودی، بیروت، دارالقلم.

صبحی صالح در مباحث في علوم القرآن می گوید: المحکم هو الذی یدلّ علی معناه بوضوح لاخفاء فیه[۱]. آقای حکیم نیز به ایجابی بودن این ماده اصرار دارد ومعتقداست حَکَم به معنای وَثَق واتقن است واگر در معنای آن جنبهٔ منع وپیشگیری از فساد آمده از لازمهٔ این واژه گرفته شده است[۲].

اما اگر به موارد اشتقاق این ماده چون حکم (منعت من الظلم) وحُکّام (الفاصل في الامور) وحِکمت (منع من الجهل) وحکیم (الاتقان والمانع من الافساد) نگاه کنیم ریشهٔ منعی وسلبی آن ظاهرتر است وچون در إحکام اراده دخیل است بُعد سلبی آن ظهور می کند ونفی از خفا وشبهه در آن بارز می شود، به همین دلیل اکثر لغت پژوهان به اصل منعی این ریشه تأکید کرده اند[۳] وچنین نقشی را در برابر متشابه قائل شده اند، گرچه بُعد ایجابی هم داشته باشد[٤].

۲ ـ متشابه در لغت: راغب اصفهانی در معنای لغوی متشابه می گوید: الشُبّه والشَبه والشبیه از یک ریشه معنا می دهد وبه معنای تماثل وهمانند است.

مماثله در کیفیت مانند: رنگ، طعم، ماده. در مسائل غیر حسی مانند عدالت، ظلم نیز مما ثلث وهمانندی بکار برده می شود.

وشُبهه را از این باب شبهه می گویند که میان دو چیز تمیز حاصل نمی گردد وعیناً یا معناً با هم تشابه دارند ودر قرآن آمده است: ﴿**واتوا به**

---

(۱) مباحث في علوم القرآن / ۲۸۲، قم انتشارات رضی، افست از چاپ بیروت.

(۲) حکیم محمد باقر، علوم القرآن / ۱٦٦، قم، مجمع الفکر الاسلامی.

(۳) مصطفوی، حسن، التحقیق في کلمات القرآن، ج ۲ / ۲۸۵، تهران: بنگاه نشر وترجمهٔ کتاب، ۱۳٦۰ ش.

(٤) علامهٔ طباطبایی به هر دو عنوان منع واتقان توجه دارد، به این معنا واژه بر سلب وایجاب دلالت دارد. ر.ک: المیزان، ج ۳ / ۲۰، چاپ بیروت، ۱۳۹۱ ق.

متشابهاً﴾(بقره/۲۵)، درباره توصیف روزی‌های بهشت که در رنگ وشکل وکمال شبیه‌اند، آمده‌است **﴿مشتبهاً وغیر متشابه﴾**(انعام/۹۹) میوه‌ها ونعمتهایی مانند ونامانند. و **﴿انّ البقر تشابه علینا﴾**(بقره/۷۰) گاوها برای ما متشابه شدند. **﴿تشابهت قلوبهم﴾**(بقره/۱۱۸). در گمراهی ونادانی دلهایشان به تشابه افتاد.

فیروزآبادی (م۸۱۷ ه) می‌گوید: متشابه آن چیزی‌است که ظاهرش از مراد خبر نمی‌دهد[۱]. ومتشابه در قرآن را به این دلیل متشابه می‌گویند که بخاطر تشابهش تفسیر آن مشکل شده‌است[۲].

مؤلف التحقیق في کلمات القرآن، سخنان واژه شناسان را گردآوری کرده پس از یک جمعبندی می نویسد: شَبَهتِ الشیء بالشیء واَشْتَبهت، ایِ الْتَبَست. میان دو چیز آنچنان مشابهت واشتباه حاصل می‌گردد که میان آن امتیازی دیده نمی‌شود ومی‌گوید: اصل در تمام این ماده نازل کردن چیزی بخاطر مناسبت ومشاکلت با چیز دیگر است. تشابه، مطاوعت ومشابهت مستمر است به همین دلیل در کلام متشابه هیچگاه صراحت وقطعیت نیست[۳].

توصیف قرآن از محکم ومتشابه

اکنون که بحث لغوی این دو واژه را سپری کردیم، به سراغ اصطلاح این دو واژه می رویم.

معنای محکم در قرآن همه جا به یک گونه بکار نرفته، بویژه آنکه قرآن در

---

(۱) فیروزآبادی، بصائر ذوی التمییز، ج۳/۲۹۳.

(۲) راغب، مفردات القرآن/۴۴۳. ماده شبه.

(۳) مصطفوی، التحقیق في کلمات القرآن، ج۶/۷ـ۸، چاپ بنگاه نشر وترجمه کتاب.

این باره در سورهای مختلف تعبیراتی را بکار برده که تثبیت این چندگانگی را می رساند.

قرآن در یک توصیف کلی تمام آیات خود را محکم معرفی کرده است. در سورهٔ هود می فرماید: **﴿کتاب أحکمت آیاته ثم فُصّلت من لدن حکیم خبیر﴾**(هود / ۱) ودر این زمینه استثنایی قائل نشده وبا این وصف، تمام قرآن را ستوده است. اما در جای دیگر تمام کتاب را متشابه معرفی کرده است: **﴿الله نَزّل اَحْسَن الحدیث کتاباً متشابهاً مثاني تَقشعِرّ جُلودَ الذین یَخشون رَبّهم﴾**(زمر / ۲۳).

اما این تشابه به چه معنا است؟ وآیا در برابر معنای محکم است ویا معنای دیگری دارد؟

در سوره آل عمران نیز توصیف دیگری از آیات به دست می دهد:

﴿هو الذي انزل علیك الکتاب منه آیات محکمات هُنّ ام الکتاب واُخر متشابهات، فامّا الذین في قلوبهم زیغ فیتّبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تأویله وما یعلم تأویله اِلّا الله والراسخون في العلم یقولون آمنا به کل من عند ربّنا وما یذکّر اِلّا اولوا الالباب﴾ (آل عمران / ۷). در این آیه تصریح شده که برخی آیات خداوندی محکم وبرخی از آنان متشابه است. وتشابه در این آیه بگونه ای توصیف شده که موجب سوء استفاده کژ دلان وفتنه انگیزان وتأویل سازان دروغین می گردد، لذا با محکم ومتشابه دو آیه پیشین ناسازگار است، زیرا اوّلاً در آن دو آیه همه قرآن محکم ومتشابه معرفی شده بود وثانیاً تشابه در سوره زمر امری مثبت واز امتیازات نیک قرآن محسوب شده بود، چنانکه محکم بودن تمام قرآن نیز از امتیازات نیک به شمار آمده بود. به همین

دلیل قرآن پژوهان از دیر ایام به توجیه وجمع میان آیات افتاده واحتمالات مختلفی داده‌اند که گاه با معنای واژگانی آن ناسازگاراست، واصطلاح جدیدی پدید آورده‌اند. در اینجا به سه احتمال اشاره می‌کنیم.

۱ ـ اینکه بگوییم تشابه در قرآن به یک معناست ومنظور از تشابه همان معنای تماثل وهمانندی‌است. محکم هم بمعنای اتقان وغیر قابل افساد وتردید ناپذیراست. لذا اگر گفته می‌شود قرآن متشابه‌است، یعنی همه آیات شبیه به یکدیگر وهم ریشه‌است واز نظر دعوت وپیام وجهتگیری کلی تفاوتی ندارند.

یکدستی ویگانگی در تمام آیات قرآن حاکم‌است. به همین دلیل قرآن در تعبیر دیگر می‌گوید: **﴿ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافاً کثیراً﴾** (نساء/۸۲) واگر قرآن با هم شبیه ومماثل‌است، یعنی در لحن وگفته همانند‌است، هر آیه معاضد آیه دیگراست. امیر مؤمنان علی‌علیه‌السلام در توصیف قرآن می‌فرماید: *«ان الکتاب یصدق بعضه بعضاً وانه لا اختلاف فیه، فقال سبحانه ولوکان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافاً کثیراً»*[۱].

بنابراین تفسیر قرآن هم محکم ومتقن‌است وهم شبیه به یکدیگراست. واگر در سوره آل عمران این تقسیم انجام گرفته نه از این باب‌است که قرآن بر دو بخش‌است، بلکه از این جهت‌است که فتنه گران وگژاندیشان از تشابه‌ها وپیامهای همانند قرآن خوب بهره‌برداری نمی‌کنند ودر پی فتنه جویی وتأویلهای غلط هستند. واگر قرآن کریم ویا برخی از آیات آن، دو پهلو واشتباه بر انگیز باشد، چگونه **﴿عربی مبین﴾** (شعراء/۱۹۵) و **﴿تبیاناً لکل شیء﴾**

---

(۱) نهج البلاغه، خطبه ۱۸، چاپ صبحی صالح.

(نحل / ۸۹) است و چگونه وسیلهٔ هدایت وکتاب نور ورحمت است.

۲ ـ احتمال دیگر اینکه معنای محکم ومتشابه در سورهٔ هود وزمر به معنایی باشد که در سورهٔ آل عمران مطرح شده است ومحکم در این سوره معنای واضح وغیر مخفی در عبارت وظاهر کلمات ودر مقوله تفسیر باشد ومتشابه به معنای مشتبه وغیر ظاهر ونیازمند تأویل.

در این صورت هم همهٔ قرآن ظاهرشان مستحکم وتردید ناپذیر است وهم باطن آنها تأویل پذیر واشتباه برانگیز است. بنابراین مقولهٔ محکم به ظاهر کلام ودر محدودهٔ تفسیر قرار می‌گیرد ومتشابه در مقولهٔ باطن ودر محدودهٔ تأویل.

هر یک از این دو احتمال درای اشکالات فراوان ودفاع از آن بسیار دشوار است ولذا احتمال وتوجیه سوّم مورد توجه قرار گرفته است.

۳ ـ محکم ومتشابه در سورهٔ هود وزمر به معنای اتقان وهمانند وطبق ریشه لغوی آن آنست.

اما متشابهات در سوره آل عمران غیر از متشابه است ومحکم ومتشابه از إحکام وتشابه خاصی ومحدودهٔ معینی سخن می‌گوید که با آن دو متفاوت است واین تفاوت به دلیل قرینه‌ای است که در این آیه بکار رفته وبعداً توضیح خواهیم داد.

از این تفصیل تفسیرهای مختلفی گزارش شده است. به عنوان نمونه قاضی عبدالجبار اسدآبادی معتزلی (م ٤١٥) در جمع میان این سه آیه به این گونه تفصیل داده است:

«*آنچه خداوند در سورهٔ هود گفته نه به معنای محکم در سورهٔ آل*

عمران است ، بلکه منظور استحکام بخشیدن آیات در باب اعجاز ودلالت برکلام ، بگونه ای که خلل در آن وارد نشود . به این معنا حتی آیات متشابه نیز محکم است واز این جهت میان هیچ یک از آیات خداوند فرق گذاشته نشده ودلالت بر نبوت پیامبر وهدایت مؤمنین دارد ولذا آیهٔ زمرکه می گوید : ﴿**الله نزّل احسن الحدیث کتاباً متشابهاً**﴾، تشابه به معنای غیر ظاهر ونیازمند تأویل نیست ، بلکه منظور از تشابه ، تساوی در صفات ومقصود قرآن است . یعنی خداوند کتابی را با بهترین سخن نازل کرده که آیات آن از نظر پیام ودلالت بر مقصود یکسان وهماهنگ است»[۱].

فخر رازی (م۶۰۶ ه) نیز شبیه همین تفصیل را قائل است ومحکم در سورهٔ هود را به این معنا می داند که کلام قرآن حق است ، فصیح الالفاظ وصحیح المعانی است وقابل تحدی با دیگر گفته های فصیح عرب است واگر در سورهٔ زمر می گوید متشابه است ، یعنی همانند دیگر است[۲].

علامه طباطبایی در المیزان از تفصیل میان این دو دسته از آیات بهره دیگری برده است. او می گوید: «مراد از إحکام ومحکم در سورهٔ هود مربوط به قبل از نزول است . چون در عالم ملک وملکوت تجزی وتبعض نیست لذا وصف قرآن به محکم بودن تمام آیاتش آمده است ، اما همینکه نزول یافت وپاره پاره شد ،

---

(۱) قاضی عبدالجبار ، متشابه القرآن ، ج ۱ / ۲۱ ، تحقیق محمد عدنان زرزور ، قاهره ، مطبعة نصر ، ۱۳۸۶ ق .

(۲) مفاتیح الغیب ، ج ۷ / ۱۷۹ . در این زمینه نیز نک : زرقانی ، مناهل العرفان ، ج ۲ / ۲۹۰ ، صبحی صالح مباحث في علوم القرآن / ۲۸۱ ، مناع القطان ، مباحث في علوم القرآن / ۲۱۴ ، معرفت ، محمد هادی ، التمهید في علوم القرآن ، ج ۳ / ۱۵ ، چاپ جامعه مدرسین .

برخی از آنها محکم می ماند وبرخی متشابه می گردد»[۱].

ما در پایان بحث وبه هنگام جمعبندی از تلقی‌های مختلف تفصیل سوم را توضیح خواهیم داد، واین بحث در حد گزارش تفسیر این چند آیه بود.

تلقی‌های مختلف از محکم ومتشابه

از آن روزی که بحث تفسیر در آیات قرآن مطرح شد، مسأله محکم ومتشابه ومصادیق آن نیز مورد بررسی قرار گرفت. هر کسی در این باره که محکم چیست ومتشابه چیست وموارد آن کدام‌است سخنی می‌گفت وهر گروهی با برداشتی متفاوت به این آیات می‌نگریست. یکی آیه‌ای را که مورد استدلال ونظر مخالف بود متشابه می‌دانست وآیه مورد استدلال خود را محکم ودیگری بر عکس آن.

برخی حروف مقطّعهٔ آغاز برخی سوره‌ها را متشابه می‌دانستند وبقیه را محکم، وگروهی تنها آیات فقهی را محکم می‌دانستند وگروهی دیگر آیات ناسخ را محکم، ومنسوخات را متشابهات. وبالاتر گروهی تنها آیاتی که حدود احکام الهی را بطور دقیق ومشخص بیان می‌کرد جزو محکمات می‌دانستند وبقیه آیات را متشابه.

این بحث در تفسیر آیه ۷ آل عمران به اوج خود رسید، زیرا در این آیه با صراحت آیات قرآن را دو دسته می‌کرد وبر خلاف آیه هود وزمر که همه آیات را محکم وهمه را متشابه معرفی می‌کرد، این آیه برخی را محکم وبرخی را متشابهات معرفی می‌نمود. اینجا بود که تلقی‌های مختلف در باب محکم

---

(۱) المیزان، ج ۳ / ۲۰، چاپ بیروت، ۱۳۹۱ ق.

ومتشابه شکل گرفت وهر کسی از منظری به این مفاهیم می نگریست وبرداشتهای متفاوتی از واژه ومصادیق آن عرضه می کرد.

این بحث آنچنان در هم شد که گاه آیاتی که مبهم ومجمل بودند وربطی به باب تشابه نداشتند به حساب متشابهات قرآن گذاشته شدند وشبهات عمده ای به قرآن وارد کردند.

از آن سوی عده ای بطور کل منکر متشابه بودن قرآن شدند وگفتند معنا ندارد قرآن آیاتش مشتبه کننده باشد این گژدلان هستند که از قرآن تشابه می فهمند، در حالی که این انکار سودی نداشت وواقعیت را عرض نمی کرد[۱].

اکنون برای اینکه حقیقت مسأله را روشن کنیم ناچاریم به سیر تطور اندیشه ونمونه هایی از این اقوال را از گذشته های دور نقل کنیم وسپس ببینیم واقعاً متشابه چیست وموارد آن در چه دایره ای قرار می گیرد.

۱ ـ ابن عباس (م۶۸) در میان مفسران عصر صحابه گفته است: «*محکم آنست که باید ایمان بیاوریم وعمل کنیم ومتشابه آنست که لازم است ایمان بیاوریم وعمل به آن لازم نیست*[۲].

البته در تفسیر ابن عباس محکمات به آیات ناسخ وحلال وحرام وحدود وفرائض تفسیر شده وبه همینهاست که باید ایمان آورد وعمل کرد، اما متشابهات منسوخات ومقدم ومؤخر وامثال واقسام هستند ولذا باید ایمان آورد

---

(۱) معرفت، التمهید في علوم القرآن، ج ۳ / ۱۴.

(۲) تفسیر ابن عباس به روایت علی بن ابی طلحه / ۱۲۴، تحقیق راشد عبدالمنعم الرّجال، بیروت مؤسسه الکتب الثقافیه. البته همانطور که بعداً توضیح خواهیم داد، این معنا در برخی از روایات رسیده ازاهل بیت نقل شده است. نک: بحرانی، البرهان في تفسیر القرآن، ج ۱ / ۵۹۸، چاپ بعثت.

وعمل نکرد[۱]. به ابن مسعود (م ۳۲) نیز شبیه همین معنا نسبت داده شده با این تفاوت که گفته است محکمات ناسخات قرآن هستند ومتشابهات منسوخات[۲].

۲ ـ مجاهد (م۱۰۳) گفته است محکمات آنهایی است که خداوند بیان حلال وحرام آن را آورده ومتشابهات آن چیزی است که در معنا شبیه به یکدیگر باشد گرچه در لفظ اختلاف داشته باشند[۳].

۳ ـ حسن بصری (م ۱۱۰) محکمات را حلال وحرام دانسته وچون احکام حلال وحرام هستند أمّ قرآن هستند[٤].

٤ ـ ابوبکر اصم عبدالرحمان بن کیسان معتزلی (م ۲۲۵) محکم را به شکل دقیق تری توصیف کرده وبدون آنکه به مصادیق بپردازد گفته است: «*محکم آنست که اجمال بر تأویل آن باشد ومتشابه اختلاف در تأویل*»[۵]. در نقل دیگری از همین اصم آمده: «*محکم آنست که دلیل آن واضح وجلی باشد مانند دلایل وحدانیت وقدرت وحکمت خداوند، ومتشابه چیزی که محتاج به شناخت وتدبر وتأمل باشد*»[٦].

---

(۱) این کلام ابن عباس را طبری وابن کثیر وسیوطی در تفسیر شان نقل کرده اند. نک: جامع البیان، ج ۲ / ۲۳٤، حدیث ٥١٦٤، بیروت دارالفکر، ١٤١٥ق، ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۲ / ٤، سیوطی، الدر المنثور، ج ۲ / ١٤٤، بیروت، دار الفکر، ١٤١٤ ق.

(۲) طبری، جامع البیان، ج ۳ / ۲۳٥، حدیث ٥١٦٦. قتاده وسفیان ثوری (م ١٦١) نیز همین معنا را تأیید کرده اند. نک تفسیر سفیان الثوری / ۷٥ به روایت ابو جعفر مشهدی، بیروت، دار الکتب العلمیة.

(۳) همان.

(٤) تفسیر الحسن البصری، ج ۲ / ۲۰۲، جمع وتحقیق محمد عبدالرحیم، قاهره، دارالحدیث، ١٤١٣ ق.

(٥) خناجی عبدالمنعم، تفسیر القرآن الحکیم، ج ۳ / ١٤٥، قاهره، مکتبة الازهریة للتراث.

(٦) راغب، مفردات / ٤٤٤، ماده شبه.

۵ ـ احمد بن حنبل (م ۲٤۱) گفته متشابه چیزی است که نیازمند به بیان است ومحکم نیازمند به بیان نیست[۱].

این تعریف ها که از معنای واژگانی خود خارج شده واحیاناً به ذکر برخی از مصادیق اکتفا شده مشکلی را حل نمی کند وصورت مسأله را پیچیده تر می کند، اما نشان می دهد که در این زمینه چقدر اختلاف وتشتت آراء است. آنچه ابن عباس گفته است که محکم آنست که باید ایمان آورد وعمل کرد نه تعریف محکم است ونه ذکر مصداق، دستوری است درباره مسأله وتعیین تکلیف در برخورد با محکم ومتشابه.

نهایت برداشتی که از این گفته می شود، اینست که متشابهات مربوط به عقاید است نه تکالیف ودر نقل دیگری که از او ودیگران شده که محکمات ناسخات هستند، این تلقی را نقض می کند، زیرا افزون بر این که تعریفی از محکم ومتشابه به دست نمی دهد، حداکثر یکی از مصادیق محکم ومتشابه را معرفی می کند که مربوط به عمل کردنی ها یعنی احکام است.

کلام حسن بصری نیز در تعریف متشابه کارساز نیست چون محکمات را در حقیقت احکام می داند، درحالی که این حرف بر خلاف واقعیت وخارج از محدوده تعریفهاست ومتشابه در نظر احمد بن حنبل نیز همین شکل را دارد، چون اگر تنها متشابه نیازمند به بیان است، مبهمات ومجملات قرآن هم نیازمند به بیان است پس چه فرقی میان آنها ومتشابهات است؟.

کلام ابوبکر اصم گوشه هایی از حقیقت را روشن می کرد که محکم آیاتی

---

(۱) خناجی، تفسیر القرآن، ج۳/ ۱٤٤.

هستند که دلیل آنها واضح وآشکار است ومتشابهات آنهایی است که معرفت آنها نیازمند تأمل وتدبر است، اما بنابراین این تفسیر محکم ومتشابه شدن به عامل خارجی بر می‌گردد که هر جا دلیل این دو آشکار وپنهان بود، چنین می شود وارتباطی به خود قرآن ندارد. وانگهی، آیاتی که مجمل هستند نیز نیازمند به تأمل وتدبر هستند، پس چه فرقی میان متشابه ومجمل است؟

٦ ـ فخر رازی محکم را به مبین در عرف اصطلاح اصولیین تفسیر کرده ومتشابه را به مجمل. او در حقیقت در آنجا که کلام نص باشد ودلالت بر معنا جای احتمال دیگر نگذارد، ویا دلالت بر معنا با ترجیح باشد حتی در مثل «ظاهر»، محکم می داند ودر جایی که لفظ مشترک است یا احتمالی مرجوح وتأویل پذیر است متشابه می داند[۱].

اما در این بیان هم فرقی میان مجمل ومتشابه گذاشته نشده ودر حقیقت نوعی تساوی میان مبهم ومجمل ومتشابه وجود دارد، پس این بیان هم دارای اشکال است.

بنابراین هیچ یک از این تعریفها وتلقیها که در بسیاری از کتابهای تفسیری وعلوم قرآن متداول شده روشن نمی‌کند متشابه چیست ودر چه محدوده‌ای قرار دارد وعامل پیدایش آن چه می تواند باشد، حتی معین نکرده اند که آیا فرقی میان مجمل ومتشابه است؟ وآیا متشابه در محدوده فهم لفظ است، یا معنا؟ به همین دلیل تشتت رأی در این مسأله بسیار زیاد است.

اما خوشبختانه یکی از کسانی که در سده های چهارم وپنجم می زیسته در

---

(۱) مفاتیح الغیب، ج۷ / ۱۸۰.

این باب مطالبی گفته که به تعریف وتعیین محدوده مسأله نزدیکتر شده وزمینه تکامل جدی بحث را فراهم کرده است، گر چه در بحث او جای تأمل است، اما ما بر خوان نعمت پیشینیان خود نشسته ایم.

او قاضی عبدالجبار همدانی (اسدآبادی) است. وی که در کتابهای خود به مسأله محکم ومتشابه پرداخته ونسبت به موضوع حساسیت نشان داده است در مقدمه ای که به کتاب «متشابه القرآن» خود نگاشته پس از بحث کلامی جبر وتفویض شبهه ای را مطرح می کند که از لابلای آن دیدگاه وی از معنای متشابه روشن می شود. او در این جملات تلویحاً می پذیرد که بحث از متشابه در مقولهٔ لفظ واشتراک ومجاز ومانندش نیست تا کسی با آگاهی از لغت وبه دست آوردن قرائن بتواند به معنای متشابه دست یابد. متشابه چیزی است که انسان باید پس از درک لغوی ومفهوم کلام به فکر بپردازد وبا استفاده از محکم ودلیل عقل به کنه معنای کلام برسد. او در این باره می نویسد:

«بی گمان محکم در آن جایی است که در موضوع لغت یا با همراهی قرینه قرار گیرد وبگونه ای باشد که تنها یک احتمال برود وهرکسی که شیوه خطاب را می شناسد وآگاهی به قرائن دارد درباره آن تردید نکند وبتواند بخوبی بر معنای آن استدلال کند. در حالی که متشابه چنین نیست. چون ممکن است کسی دانای به لغت باشد وقرینه هم داشته باشد اما باز نیازمند به شنیدن از دیگران وفکر کردن ونگاه با تأمل داشته باشد وچون متشابه است باید آن را بر وجهی که محکم می گوید ویا دلیل عقلی بر آن دلالت دارد حمل کند»[۱].

---

(۱) قاضی عبدالجبار، متشابه القرآن، ج ۱ / ٦. تحقیق زر زور.

وی در جای دیگر که سخن از تفارق میان محکم ومتشابه است، باز به این مسأله تأکید می کند ودر بیان فرق میان محکم ومتشابه با آنکه هر دو ظهور دارند ودلالت لغوی آن کامل است می نویسد:

«*وباید دانست که محکم مزیتی بر متشابه دارد وآن ظهور دلالت کلام بر معناست. یا به عبارت دیگر محکم آن چیزی است که احتمالی جز یک معنا درکلام داده نمی شود، در حالی که در متشابه چنین نیست وبرای عالم به لغت وادب نیز این شبهه حاصل می‌گردد ونیازمند به قرینه ای است که کلام را مشخص ومعین کند*[۱].»

بنابراین، کاوش قرآن پژوه در متشابه در معنای لغوی ورفع ابهام در دایره ظاهر لفظ نیست. در چنین مواردی (معنای لغوی) باید سراغ لغت وادب وقرینه های لفظی رفت، در حالی که در متشابه جستجو برای بکارگیری قرینه های عقلی ومدلولات صریح قرآن کریم است.

تحقیق وجمعبندی مسأله

در پایان این بحث دراز دامن اما حساس چه بگوییم؟ حقیقت چیست ودر محکم ومتشابه چه تعریفی به دست دهیم؟.

با آنچه از تلقی ها ونقد آن گزارش دادیم، متشابه آیه ای است که مراد آن برای غالب افهام مردم مشتبه است، چون در مرتبه ای از بیان قرار دارد که با محدودهٔ حسی وقالب ذهنی ساده آنان قابل درک نیست. در حالی که آیات

---

(۱) همان / ۹.

محکم ودلایل عقلی آن معانی بلند را در مرتبه ای قرار می دهد که متأمل در آیات دریابد که آنچه از ظاهر کلام برداشت می کند منظور نیست (جهت سلبی معنای محکم). به عنوان نمونه وقتی خداوند می فرماید: ﴿**الرحمن علی العرش استوی**﴾ (طه/۵) در مرحله اول برای شنونده ظاهر بین این سؤال مطرح است که منظور از دراستوا بودن خداوند یعنی چه؟ آیا خداوند مانند پادشاهان روی تخت خود می نشیند وفرمان می دهد؟ ظاهر آیه از نظر مفهوم وواژگان مشکلی ندارد، مشکل در فهم عقلانی آنست. لذا وقتی آیه دیگری می گوید: ﴿**لیس کمثله شیء**﴾(شوری/۱۱) ذهن همان آیه را بگونه ای دیگر تفسیر می کند واستوائیت خداوند را از مقوله های مادی وبشری خارج وبه مرتبه ای جز مخلوقات تفسیر می کند. وبا این تفسیر دلالت آیه اول وظهور آن از بین نمی رود، بلکه تصحیح می شود واز اشتباه وشبه خارج می شود. این عمل گاه با دلیل عقلی نسبت به آیه انجام می گیرد، چون تجسم خداوند ـ جل جلاله ـ محال است. خداوند جا ومکان ندارد تا بر روی تخت ودر عرش بنشیند، لذا مدلول استوا، تسلط بر جهان واحاطه بر خلق معنا می شود.

نمونه دیگر، آیه شریفهٔ: ﴿**وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة**﴾(قیامه/۲۲ـ ۲۳)است. خداوند در قیامت دیده می شود، اما بر شنونده مشتبه می شود که آیا خدا با همین چشم حسی دیده می شود؟

اگر خدا احداست صمداست، لم یلد ولم یولداست، اگر خدا همتا ندارد، قابل رؤیت مادی نیست، پس این آیه چه می گوید؟ آیه ای دیگر این اشتباه را تصحیح می کند:

﴿**لا تدرکه الابصار وهو یدرك الابصار**﴾(انعام/۱۰۳) در اینجاست که

روشن می شود که منظور از نظر، دیدن حسی نیست. به همین دلیل نقش محکم، نقش سلبی است چون کلام متشابه را از اشتباه بیرون می آورد وشنونده را بر حذر می دارد.

یکی از قرآن پژوهان معاصر توضیحی می دهد که ابعاد دیگر این بحث را روشن می کند وزمینه محدود کردن دایره متشابه را فراهم می کند. او می نویسد: *«متشابه در اصطلاح از نوع تشابه در معنا وصورت دادن به معنا ومعین کردن مصداق واقعی وموضوعی آن است. تشابه از سنخ علاقهٔ بین لفظ ومعنای لغوی نیست تا لغوی وادیب ومفسر بخواهد با بررسی پرده برداری کند ومدلول ومفهوم معنایی آن را نشان دهد.*

به عبارت دیگر، تشابه از ناحیه دلالت لفظ بر معنا حاصل نشده است، زیر آیه متشابه بر معنای معین عرفی دلالت دارد وقابل تمسک است به همین دلیل قابل استناد وتمسک برای ایجاد فتنه است. اگر لفظی بر معنایی دلالت نداشته باشد، قابل استناد واعتماد نیست ودیگران به آن اعتنایی ندارد[1]*»*.

این تفسیر از تشابه با مثالی که آورده شد کاملاً روشن می شود، چون (در مثال اول) ظاهر کلام در ﴿**الرحمن علی العرش استوی**﴾(طه/۵) روشن است ومعنای لغوی آن مشخص است، منتهی مفهوم ومصداق این استوائیت در مورد خداوند مبهم است به همین دلیل متشابه است ومحکم چنین نقشی ایفا می کند که مصداق معینی را برای معنا به ارمغان می آورد. به همین جهت در این تفسیر کاری به این ندارد که علاقه میان لفظ ومفهوم واژگانی را کاوش کند، وکاری به

---

(۱) حکیم محمد باقر، علوم القرآن، صص ۱۶۹ ـ ۱۷۲. قم، المجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۷ ق.

این جهت ندارد که اگر شک در اصل وجود علاقه میان لفظ ومفهوم لغوی حاصل شد بگوید متشابه شده، یا اگر لفظ در دو معنا استعمال شد، بگوید پس متشابه شده، زیرا گرچه در این موارد کلام مبهم ومجمل است وحتی لفظاً تشابه لغوی نام می‌گیرد[۱]، اما از مدار بحث محکم ومتشابه خارج است، چون با قرینه‌ای که در خود آیه است یا کاوشی که در لغت می‌گردد دلالت آن آشکار می‌شود، اما در جایی که لفظ ومعنا مشخص است، اما نوعی از مصداق آشکار نیست، محکم آن مصداق را با جهت سلبی آشکار می‌کند. خداوند در آیه ۷ سوره آل عمران می‌فرماید: **﴿فیتّبعون ما تشابه منه﴾**، مفهوم اتباع تنها در یک حالت منطبق می‌شود که لفظ برای مفهوم لغوی تمام بشود واز این جهت برای اخذ وعمل به آن مشکلی نداشته باشد، اما در صورتی که مشترک باشد وظهور در معنایی نداشته باشد، عمل کردن بر آن اتباع نیست.

بنابراین، تشابه از ناحیه اختلاط وتردید در معانی لفظ ومفهوم لغوی حاصل نمی‌گردد، زیرا فرض کردیم که برای لفظ مفهوم لغوی معینی وجود دارد واز این جهت ابهامی ندارد.

به عبارت دیگر متشابه، محکم به معنای کلی است، اما از ناحیهٔ مجسم شدن صورت واقعی معنا ومصداق بخشیدن به آن، اختلاط وتردید است ومصداق خاصی بجای مصداق واقعی در ذهن فرد ظاهر بین جای گرفته است. محکم این نقش را ایفا می‌کند که این فرد، بتواند مصداق واقعی را با تصحیح متشابه دریابد.

---

(۱) سیوطی، جلال الدین، الاتقان في علوم القرآن، ج۳/ ۱۱ از ٤٣٤، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قم انتشارات رضی.

از سوی دیگر، ممکن است آیاتی مبهم ومجمل لفظی وغیر قابل استناد باشد[۱]، اما به این معنا هم آیه متشابه نیست زیرا فقط ظهور لفظی ندارد، در حالی که در متشابه ظهور لفظی هست. همینطور الزاماً تمام آیات قرآن تقسیم به محکم ومتشابه نشده است، لذا ممکن است آیه ای محکم نباشد اما متشابه هم نباشد یعنی مجمل باشد واز نظر لغوی نیازمند مراجعه به اهل لغت باشد وممکن است آیه ای غامض باشد اما در سایه مراجعه به قواعد از پیچیدگی در آید.

از آن گذشته اگر گفتیم منظور از متشابه همان مجملات هستند، روش عقلا در فهم آن، مراجعه به موارد مبین است ونه محکم، وتقسیم قرآن به راسخان وکژدلان معنا ندارد، زیرا اهل لسان بطور طبیعی به مجمل عمل نمی کنند، در حالی که در متشابه ظاهر کلام مشکلی ندارد تا مراجعه به دیگران کند.

نکته دیگر، آنکه میان محکم ومتشابه تعارض مفهومی نیست، زیرا آیه متشابه دلالت بر مفهوم لغوی باطل ندارد. متشابه دلالت بر مفهوم صحیح ندارد، اما انطباق آن بر موضوع خاص ومصداق معینی است که شبهه انگیز است ومحکم این شبهه را بر طرف می کند.

به عبارت دیگر کار محکم پیشگیری از تأویلهای باطل وارجاع به اصلی است که صحیح ومطابق با عقل است، زیرا از آیه ۷ سورهٔ آل عمران استفاده می شود که تنها متابعت کژدلان از متشابه نیست ویافتن تأویل خاص هم

---

(۱) مانند بسیاری از آنچه در غریب القرآنها ومشکل القرآنها مطرح شده است. به عنوان نمونه نک: الخطیب العمری، تیجان البیان في مشکلات القرآن / ۲۶۱، جامعه موصل، تحقیق حسن مظفر.

هست: ﴿ابتغاء الفتنة وابتغاء تأويله﴾.

در پایان، این نکته یادآوری می شود که مسأله محکم ومتشابه دو صفت اضافی هستند، به این معنا که ممکن است آیه ای از جهتی محکم باشد واز جهتی متشابه وبر عکس به همین جهت ما بر خلاف راغب اصفهانی که محکم ومتشابه را به چند دسته تقسیم می کند ویک قسم را متشابه علی الاطلاق می داند[۱]. ما متشابه علی الاطلاق در قرآن نداریم، گر چه مانعی ندارد که ما محکم علی الاطلاق داشه باشیم[۲].

از سوی دیگر، نحوهٔ عمل محکم ودلالت عقل بر تصحیح فهم متشابه، از بین بردن دلالت متشابه نیست، منع اشتباه است. مصداقی در ذهن جای گرفته، مصداقی دیگر را جای می دهد.

تمام مثالهایی که در باب محکم ومتشابه زده شده تقریباً چنین نقشی ایفا می کند، مثال روشن آن، نقش تصحیحی آیات محکمات در مورد آیات صفات، جبر واختیار، خلق افعال وانتساب افعال به خداوند است[۳].

اهل بیت ومحکم ومتشابه

اکنون که اقوال در مساله را یاد آور شدیم وتحقیقی در این زمینه کردیم ببینیم در روایات اهل بیت علیهم السلام نسبت به محکم ومتشابه چه آمده واز مجموع آنها چه نظر وجمعبندی می توان کرد. در کلمات اهل بیت سخنان بسیاری در اشاره به موضوع محکم ومتشابه آمده است. بخش زیادی از این روایات ناظر به تقسیم

---

(۱) راغب، مفردات / ٤٤٤، ماده شبه، تحقیق داودی.

(۲) طباطبائی، محمد حسین، المیزان، ج۳ / ٦٧.

(۳) برای نمونه نک: معرفت، التمهید، ج۳ / ۸۲ ـ ۳۲۰. چاپ جامعه مدرسین.

بندی قرآن ولزوم آگاهی مفسر از مقوله های متفاوت قرآن است. یکی از این تقسیم ها اشتمال قرآن به احکام (اوامر ونواهی) وناسخ ومنسوخ وقصص وامثال ومحکمات ومتشابهات قرآن است. در این دسته از اخبار پذیرفته شده که بخشی از قرآن اختصاص به متشابهات دارد:

«عن ابی عبدالله علیه السلام ان القرآن زاجر وآمر یأمر بالجنة ویزجر عن النار وفیه محکم ومتشابه[1]**»**، حتی در مواردی مصادیقی از متشابهات معین شده است، مانند آنچه از امام باقر علیه السلام نقل شده که منسوخات از متشابهات وناسخ ها از محکمات هستند[2]. وباز روایاتی داریم که ثابت می کند که اگر در روایاتی آمده که منسوخات از متشابهات است به عنوان مصداق است، زیرا ناسخ ومنسوخ یکی از اقسام قرآن شمارش شده ومحکم ومتشابه قسم دیگر ومعنا ندارد ناسخ ومنسوخ از اقسام محکم ومتشابه باشد.

خوب در آنجا که امام می گوید متشابهات منسوخات هستند، گرچه مصداقی از متشابهات را ذکر می کند، ولی در حقیقت روش عمل محکم را نشان می دهد که با وجود ناسخ زمینه عمل به منسوخ از بین می رود.

از این گذشته، از این خبر استفاده می شود که متشابهات اختصاصی به اعتقادات ندارد، حتی در مواردی که احکام منسوخ شده اند می تواند داخل در محکمات ومتشابهات قرار گیرد. البته در برخی از مأثورات منسوب به ابن

---

(۱) بحرانی، البرهان في تفسیر القرآن، ج ۱ / ۵۹۸، حدیث۷، قم، بنیاد بعثت، ۱٤۱۵ ق به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲ / ٤۵۱.

(۲) همان، حدیث ۱.

عباس آمده[۱] که محکم ومتشابه فرقشان در امکان عمل وعدم امکان است. این مضمون در روایات اهل بیت رسیده[۲] وشاید منظور از قابل عمل نبودن بخاطر مشتبه بودن آنهاست، چنانکه در برخی روایات آمده است:

«وسئل ابو عبدالله عن المحکم والمتشابه فقال: المحکم ما یعمل به والمتشابه ما اشتبه علی جاهله»[۳].

به همین دلیل اگر رفع اشتباه شد ومربوط به اصول عقاید نبود، قابل عمل خواهد شد.

از امام علیه السلام در نهج البلاغه توصیفی از قرآن آمده که متشابهات در برابر غوامض قرآن قرار دارد، به این معنا در جایی که جمله مبهم ویا مجمل است واز نظر مفهوم آشکار نیست غامض نامیده می شود، بلکه غامضات قرآن پله ای از مبهمات بالاتر هستند، اما با این همه در برابر متشابهات هستند، زیرا متشابهات در جایی است که شبهه بر انگیز است.

قال علی علیه السلام: کتاب ربکم مبیناً حلاله وحرامه، وفرائضه وفضائله وناسخه ومنسوخه ورخصه وعزائمه وخاصّه وعامّه وعبره وامثاله ومرسله ومحدوده ومحکمه ومتشابهه، مفسراً جملته ومبیناً غوامضه[٤].»

از نکات جالب دیگری که در روایات اهل بیت رسیده مسأله چگونگی بر

---

(۱) نک: طبری، تفسیر جامع البیان، ج ۳ / ۲۳۵.
(۲) مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۹ / ۳۸۳، چاپ بیروت.
(۳) بحرانی، البرهان، ج ۱ / ۵۹۹، حدیث ۱۰.
(٤) مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۹ / ۳۳، چاپ بیروت.

خورد با متشابهات است. برخی گمان می کنند که در باب متشابهات باید اطراف آیه تأمل نکند و حقایق قرآن را نشناسد.

عن علی علیه السلام: «*انما هلك الناس في المتشابه لانهم لم يقفوا على معناه ولم يعرفوا حقيقته فوضعوا له تأويلات من عند انفسهم بآرائهم واستغنوا بذلك عن مسألة الاوصياء ....*[1]».

استفاده دیگری که از بخشی از روایات می شود مربوط به مواردی از موضوعات قرآن است که به عنوان متشابه توضیح داده شده، مانند آنچه نعمانی در تفسیر آیهٔ ﴿**يضلّ من يشاء ويهدي من يشاء**﴾[2] و معنای فتنه[3] از امیرمؤمنان نقل می کند. از این روایات استفاده می شود که بحث متشابه بحث لغوی و تشابه لفظی نیست، بحث مصداق و تجدید معنایی است که با آیات دیگر معین می شود، چون معنای فتنه واضلال روشن بوده، اما مصداق وبرداشت خارجی از آن شبهه انگیز ومُشتبه کننده بوده وحضرت توضیح داده است.

معرفی رساله محکم ومتشابه

گفتیم یکی از رساله های مربوط به محکم ومتشابه که در این اواخر نگاشته شده رسالهٔ محکم ومتشابه مجاهد فرزانه سید عبدالحسین لاری (متولد ۱۲٦٤ ق ومتوفای ۱۳٤۲ ق) است.

این رساله ظاهراً از آثار متأخر مولف وپس از چهار سال پس از وفات آن

---

(۱) همان، ج ۹۰ / ۱۲.
(۲) همان، ج ۹۰ / ۱۲.
(۳) همان، ج ٥ / ۱۷٤.

مجاهد استنساخ شده‌است[۱]. گر چه بیشتر آثار مؤلف در زمینه مسائل علم اصول وفقه‌است، اما ایشان تألیفاتی در زمینه مسائل کلامی ومعارف به رشته تحریر در آورده‌است، مانند «معارف السلمانی بمراتب الخلفاء الرحمانی» در علم امام، و«اکسیر السعادة في اسرار الشهادة» وکتاب «آیات الظالمین» در لزوم مبارزه با ظالمین وهمین رساله محکم ومتشابه.

این رساله کوچک ودر قطع جیبی در ۸٤ صفحه وهر صفحه در ۱۲ سطر کتابت شده‌است. بحث محکم ومتشابه در این رساله طبعاً بسیار فشرده ومختصر ودر محدوده بخشی از آیات متشابه است.

روش بحث اقناعی واحیاناً استدلالی با تکیه بر اصول موضوعه شیعه نگارش یافته‌است.

این بحث از چند بخش تشکیل می‌گردد. بخش نخست آن مربوط به مباحث نظری وکلیاتی در شناخت موضوع به شرح زیر است:

۱ ـ توضیح واژگانی وتعریف محکم ومتشابه

۲ ـ معین کردن موضوع وتعیین چارچوب بحث محکم ومتشابه با ذکر تفاوت آن با نص ومجمل.

۳ ـ ذکر حکمت متشابهات در قرآن وبه مناسبت، ذکر متشابهات در احادیث.

٤ ـ پرسش از اینکه چرا اهل بیت پیامبر ائمه هدی علیهم‌السلام به تأویل اکثر متشابهات نپرداختند وشیعیان را از سرگردانی نجات ندادند.

---

(۱) نک: رساله خطی به خط نصر الله شاهیان، مکتوب در سال ۱۳٦٤ ق به تقاضای شیخ محمد جعفری قسوری مدیر مدرسه رحیمیه جهرم.

در بخش دوم رساله که مهمترین قسمت نوشته را تشکیل می دهد، بررسی موارد آیات متشابه وبحث ونظر در نوع تشابه واقسام آن وهمچنین وجه جمع میان آنها وآیاتی آمده که اشتباه از آیه را بر طرف می سازد.

این بخش بیشتر مربوط به مسائل اعتقادی وکلامی بویژه در باب عصمت انبیا وعلم غیب، جبر واختیار، قضا وقدر ومسائل امامت واصول دیگر اعتقادی شیعه است.

جهتگیری‌های رساله

همانطور که در معرفی کلی رساله گفته شد، بررسی های رساله عمدتاً با نگرشی مسائل کلامی بویژه در زمینه مسائل اعتقادی شیعه است. این مسائل در حقیقت در پاسخ به شبهاتی است که از سوی اشاعره ودیگر فرقه های کلامی به شیعه وارد شده است. به عنوان نمونه، بخشی از مباحث مربوط به اثبات انبیاء ودفاع از امامت وعقیده لا جبر ولا تفویض است.

روش مرحوم لاری در تمام بحثها تکیه بر اصول پذیرفته شده مذهب وتأکید بر قواعد عقلی وبکارگیری اصطلاحات فلسفی است. به عنوان نمونه در تفسیر این آیه شریفهٔ **﴿وفوق كل ذي علم عليم﴾** (یوسف/٧٦) این شبهه را مطرح می کند که اگر خداوند عالم تر از هر ممکنی است در حقیقت علم خداوند در سلسله علم ممکنات قرار می گیرد وعلم باری تسلسلی خواهد بود. ایشان در پاسخ با توضیح نسبتاً مفصلی می فرمایند که ذی علم بودن خداوند گر چه در سلسله ممکنات قرار گرفته است اما علیم در اینجا، علم بالذات است نه علم بالغیر، همانطوری که واجب الوجود بالذات، واجب الوجدان والایجاد والعلم والقدرة والحیاة است. لذا علمش ذاتی وبسیط است وچون بسیط است تسلسلی

نخواهد داشت تا ترکب ودور لازم بیاید. اگر دانستنی، که صفت است عین ذات شد، در طول علم‌های ممکن نخواهد بود[۱].

روش ایشان در توضیح متشابهات مقایسه میان آیات وحل برخی شبهاتی است که ظاهراً در جمع میان آیات بظاهر متناقض عنوان شده، ومفسرین از موارد متشابهات دانسته‌اند. به عنوان نمونه مرحوم لاری این آیه شریفه: **﴿ولقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی ولم نجد له عزماً﴾**(طه/۱۱۵) را مطرح می‌کند که در حقیقت در بیان نوعی تنقیص نسبت به آدم محسوب شده‌است. زیرا از جهتی او عهد الهی را فراموش کرده واز سوی دیگر چون نتوانسته در برابر وسوسه های شیطان مقاومت کند به بی‌عزمی توصیف شده‌است در حالی که در برخی از آیات همین آدم برگزیده خدا معرفی شده‌است: **﴿ان الله اصطفی آدم ونوحاً وآل ابراهیم ﴾**(آل عمران/۳۳) وبه او تعلیم اسماء شده شده‌است: **﴿وعلم آدم الاسماء کلها﴾**(بقره/۳۱) خوب چگونه می شود که عهد الهی را فراموش کند وآدم بی عزمی باشد ودر عین حال برگزیده خدا ومتعلم خدا باشد با آنکه خداوند در حق بندگان خاص خود فرموده‌است: **﴿إنّ عبادی لیس لك علیهم سلطان﴾**(حجر/۴۲).

وانبیای الهی قطعاً از بندگان خاص وی هستند ومعنا ندارد که شیطان بر آنها مسلط باشد وبتواند آنها را وسوسه کند. در اینجاست که ایشان به جمع میان آیات می پردازد واز عصمت انبیای عظام دفاع می‌کند ومی‌گوید: درست است که این آیه از متشابهات قرآن است ولی جمع میان این آیات ممکن است ولذا

---

(۱) رساله خطی/۷۶.

باید آیه نخست را تأویل ونسیان را مربوط به بنی آدم دانست ونه شخص آدم پیامبر واز باب سرزنش رئیس بتخلفات مرئوسین محسوب کرد.

احتمال دیگری که ایشان می دهد اینست که نسیان در آیه ترک عمدی باشد واز روی مصلحت اختیاری به دلیل شرایط خاص یا رعایت مصلحت یا دفع مفسده باشد مانند خروج امام حسین از احرام حج وعمره مفرده ومسافرت به عراق[۱].

صرف نظر از داوری در پاسخ، آنچه برای این نویسنده قابل توجه است معرفی نوع برخورد وشیوه بیان مقایسه ای در حل شبهات است که در بسیاری از موارد مشابه دیده می شود.

از جهات دیگری که در سراسر رساله نمایان است تحلیلهای مؤلف در دفاع از امامت وعقاید مذهب شیعه است. این جهتگیری ها گاه بصورت مستقیم ودر نقد روایاتی است که از طریق عامه در فضائل صحابه ومانند آن نقل شده است که ایشان در توضیح بیان متشابهات وحل اشکال آنها بدون آنکه بخواهد نقد رجالی وروایی این دسته از روایات را بکند با بیان عقلی وشرعی آنها را رد می کند وانتساب آن را به پیامبر از دروغهای بزرگ می داند[۲].

اما گاه این جهتگیری‌ها بطور غیر مستقیم بهمراه ذکر تشبیهی[۳] ویا در تبیین فلسفی[٤]ومانندش می باشد. مانند آنچه ایشان در توجیه خروج آدم از

---

(۱) همان / ۲۸ ـ ۲۹.

(۲) همان / ٦.

(۳) همان / ۲۹.

(٤) همان / ۱٤، ۱۷، ٦۰.

بهشت در تفسیر ﴿**یا بنی آدم لا یفتننّکم الشیطان کما اخرج ابویکم من الجنة ینزع عنهما لباسهما**﴾(اعراف/۲۷) مطرح می سازد ومی گوید این عمل آدم از باب مصلحت وترجیح منافع عمومی بر راحتی شخصی بود، همانطور که حسین علیه السلام با خروج خود از حرمین این مصلحت را بر راحتی وآسایش خانواده ترجیح داد[۱].

از جهات دیگری که در این رساله قابل توجه است وکمتر در میان قرآن پژوهان مورد بررسی قرار گرفته، جدا کردن بحث محکم ومتشابه از مجمل ومبین است وتصریح می کند: «*ربما کان المجمل بالذات من احکم المحکمات*»[۲].

همچنین بخشی از مطالب اختصاص به طرح مباحث عرفانی وفلسفی[۳] ویا نقد وتعریض به صوفیه دارد[٤]. ویا به روایات عامه بویژه اسرائیلیات آنها تعرض می کند[٥].

از جهات دیگری که در این رساله کوچک قابل توجه است استفاده از شعر در برخی از مواقع بویژه اشعار فارسی مولانا جلال الدین رومی است[٦]. این شیوه که در کتابهای عربی، اشعار فارسی مورد استشهاد قرار گیرد، در بسیاری از

---

(۱) همان / ۷۰.
(۲) همان. ٤ و ٥.
(۳) همان / ٤۳، ٤۷، ٦۹.
(٤) همان / ۷۲.
(٥) همان / ٥۱ و ۷۰.
(٦) همان / ۷۲: ۷۳، ٤٤.

کتابهای مؤلفین غیر عرب سابقه دارد[۱].

منابع رساله

این رساله گر چه کوچک ومطالب ایشان عمدتاً نقد وتحلیلهای تفسیری وکلامی است وکمتر نیازمند به نقل واستشهاد واستفاده از منابع است، اما با این همه از منابع بسیاری استفاده می‌کند. نوع استفاده از منابع به این شکل است که به هنگام طرح بحثی تنها به کتاب یا گفته شخص یا نقل حدیثی اشاره می‌کند، بدون آنکه بخواهد عین کلام را نقل کند ویا محل مطلب را نشان دهد. در زمینه مطالب تفسیری بطور عمده از کتابهای تفسیری علی بن ابراهیم قمی ومجمع البیان مرحوم امین الاسلام طبرسی وتفسیر منسوب به امام حسن عسگری وکشاف زمخشری وانوار التنزیل بیضاوی است[۲].

یکی از بخشهای نقلیات رساله روایات گوناگون است. این روایات که گاه با نقل به مضمون ویا نقل بخشهایی از خبر است، معمولاً با ذکر کتاب با نام مؤلف است، مانند آنچه از کتابهای اخبار الرضا وعقاید صدوق وبحار الانوار مجلسی نقل شده است[۳].

---

(۱) به عنوان نمونه می توان از تفسیر روح البیان نام برد که نویسنده ترک اشعار حافظ وسعدی را در متن جای داده است.

(۲) در این زمینه نک: رسالهٔ خطی، ۲۶، ۲۷، ۷۱، ۷۴، ۷۸ و ۵۴.

(۳) همان: ۲۶، ۲۷، ۵۸، ۶۱، ۶۸، ۷۱.

مروری بر زندگی ممتازترین

شاگردان آیت الله لاری

دکتر سید محمد تقی آیت اللهی

مقدّمه

مقاله حاضر به ارائه شرح کوتاه ومستندی از زندگی دو نفر از ممتازترین شاگردان مرحوم آیت‌الله العظمی سید عبدالحسین لاری می‌پردازد. این دو که به مقام افتاء ومرجعیت دست یافتند وپس از آن مرحوم مقلدانش بدانها رجوع نمودند وتقریباً از آغاز نهضت آن بزرگوار با او همراه وهمگام بوده وتا آخر عمر نیز او را یاری کردند درخشانترین حاملان مکتب او به شمار می آیند.

نخستین آنها مرحوم آیت الله العظمی سید عبدالباقی موسوی آیت‌اللهی شیرازی (تولد ۱۲۷۸/۱۲۳۰ شیراز، وفات ۱۳۵۴/۱۳۱۴ شیراز)* بود که از حدود سال (۱۳۱۶/۱۲۷۸) با آن مرحوم آشنا شد وبه شاگردی ودامادی او مفتخر گردید واجازه اجتهاد مطلق از او را دریافت نمود.

ودیگری مرحوم آیت‌الله العظمی سید عبدالمحمد موسوی آیت‌اللهی (تولد ۱۳۰۲/۱۲۶۳ نجف اشرف، وفات ۱۳۹۳/۱۳۵۲ شیراز، دفن: جهرم) پسر ارشد اوست که در سال (۱۳۰۹/۱۲۷۰) به همراه پدرش به ایران آمد وبه عالی ترین مراتب فقاهت دست یازید. بررسی زندگی این دو، توانمندی والای مرحوم آیت‌الله العظمی لاری را در تربیت دینی وعلمی دو نفر از برجسته ترین فقهای مبارز و وارسته عصر نشان می دهد.

(*) سالهای سمت راست ممیز به هجری قمری وسمت چپ معادل آن به هجری شمسی است.

آیت‌الله العظمی سید عبدالباقی موسوی آیت‌اللهی شیرازی

ولادت آن مرحوم طبق نوشته جد امجدشان در پشت قرآن مجید که به خط خود آن مرحوم بوده چنین است:

«شب شنبه هشتم شهر شعبان ۱۲۷۸ مطابق تخاقوی ئیل ترکی دو ساعت وربع از شب گذشته خداوند متعال طفل ذکوری به نور چشمی آقا عنایت فرمود روز جمعه شمس در هیجده درجه بیست وسه دقیقه دلو بود ونصف النهار پنج ساعت وبیست وچهار دقیقه طالع وقت تولد سنبله است مسمی به میرزا عبدالباقی».

پدرش مرحوم سید محمد باقر معروف به ملا باشی از علمای ابرار زمان خود بود. نسب شریفش از طریق عارف نامدار صفی الدین اسحق اردبیلی به حضرت ابی القاسم حمزه واز آنجا به امام موسی کاظم علیه السلام می رسد، که از او تا امام هفتم ۴۷ واسطه وجود دارد.

دوران کودکی وتعلیمات ابتدائی را در شیراز گذراند وخوشنویسی خطوط نسخ وشکسته ونستعلیق را در این شهر فرا گرفت ومقدمات نحو وصرف

وادبیات را در دارالعلم شیراز آموخت ودر سن چهارده سالگی به همراه پدر به عتبات عالیات مشرف شد. در آن هنگام جد پدری اش مرحوم سید محمد ملاباشی، که از علمای ربانی بود به مجاورت کربلای مُعلّیٰ مفتخر بود. سید عبدالباقی مدت ۱۶ ماه در خدمت جد امجد حضور داشت ونزد وی تحصیل می‌کرد به ویژه بنا به گفته او خلاصة الحساب مرحوم شیخ بهاءالدین عاملی را نزد پدر بزرگش فرا گرفت تا آنکه آن عالم بزرگوار پس از بیست سال مجاورت در کربلا وفات یافت ودر طاق میرزا موسی شمالی صحن مقدس حسینی مدفون شد. آنگاه به همراهی پدرش به سامرا رفت. در این زمان مرحوم آیت‌الله العظمی سید محمد حسن شیرازی (معروف به میرزای شیرازی) مرجع عالیقدر تشیع در سامرا اقامت داشت. خویشاوندی او با میرزای شیرازی وعنایت ایشان به سید عبدالباقی موجب شد تا به توصیه مرجع عالیقدر تشیع در سامرا اقامت گزیید وپدرش به شیراز مراجعت نماید.

سید عبدالباقی در مدت اقامت خود در سامرا با نظارت وهدایت میرزای شیرازی به تکمیل تحصیلات خود پرداخت واساتید متبحر در هر رشته به انتخاب مقتدای شیعیان تربیت او را عهده دار شدند. به گفته خودش بخشی از ادبیات را نزد مرحوم ملا عبدالله سیبویه که از خاندان جلیل علمی کربلا بود ودر آن هنگام در سامرا اقامت داشت فرا گرفت. اتفاقاً پس از مدتی به بیماری چشم مبتلا شد وناگزیر به شیراز بازگشت وبه درمان پرداخت وبهبود یافت لکن نیاز به عینک پیدا کرد که این نیاز تا آخر عمرش ادامه یافت.

مرحوم شیخ محمد باقر شیخ الاسلام از علمای شیراز وپدر مرحوم شیخ محمد جعفر شیخ الاسلامی نقل می‌کرد که: «سفری به عتبات عالیات داشتم

وسید عبدالباقی نیز به همرا هم بود، چون به سامرا رفتیم وبه محضر میرزای شیرازی رسیدیم به من فرمودند آقا میرزا عبدالباقی را اینجا بگذارید وبروید.

پاسخ دادم: پدرشان ایشان را به من سپرده اند تا برگردانم. پاسخ فرمودند: پس امانت را به صاحبش برگردانید. لذا با هم به شیراز بازگشتیم».

سید عبدالباقی تحصیلات سطوح را در شیراز نزد دو آیت الهی مرحوم حاج شیخ عبدالجبار جهرمی (سر دودمان سلسله جلیله جباریه) که از اخیار وابرار بود ونیز مرحوم آقا میرزا محمد حسین یزدی گذراند.

در سال (۱۲۷۸/۱۳۱۶) هنگامی که سید عبدالحسین لاری سفری به شیراز کرد اتفاقاً بین او وسید محمدباقر ملا باشی وفرزندش سید عبدالباقی ملاقاتی صورت گرفت. در این دیدار محبتی خاص از ناحیه سید لاری به سیدعبدالباقی ابراز شد وسرآغاز رشته استواری از معنویت وصفا بین آن دو پدیدار گشت وموجب شد تا سید عبدالباقی را شیفته خود گرداند واورا به لار دعوت نماید. سید عبدالباقی به لار عزیمت نمود وچند سالی منحصراً در خدمت سید لاری به تحصیل اشتغال ورزید وبه مرتبه اجتهاد مطلق نائل شد به گونه ای که آن مرحوم در پاسخ استفتائی در تشخیص اعلم بعد از خود صراحتاً بیان می دارد:

«ولا ینبئك مثل خبیر اعلمیت وافقهیت واو رعیت واتقائیت در مسئول عنهم مقصور ومحصوراست در حضرت مستطاب شریعتمدار ملاذ الانام حجة الاسلام سید المجتهدین آقای حاجی میرزا عبدالباقی دام تأییده پس واجب ومتعین است تقلید ایشان واخذ احکام از ایشان وحرام است مخالفت ایشان وردّ بر ایشان وهو ممن قال ﷺ فیه فاذا حکم بحکمنا ولم یقبل منه فانما بحکم الله

استخف وعلینا قد رد والراد علینا الراد علی الله وهو علی حد الشرك بالله هـذه شهادتی فمن شآء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر الایه».

سید عبدالباقی به دامادی سیدعبدالحسین لاری مفتخر شد ودختر بزرگ اورا به همسری برگزید ودعاها و نذر ونیازهائی که سالهای متمادی به درگـاه خدای منان کرده بود شمه ای از آن در خاطرات ویاد داشتهای بر جا مانده از او دیده می شود که همسری پاکدامن وبر خوردار از ارزشـهای الهـی را نـصیبش گرداند به هدف اجابت رسید وموجبات مباهات اورا فراهم کرد.

او در سال (۱۳۱۸/ ۱۲۸۰) به حج مشرف شد وپس از آن به لار وسپس (۱۳۲۰/ ۱۲۸۲) به شیراز مراجعت نمود. در این سال با پدرش به زیارت مرقد مطهر امام رضاعليه السلام شتافت. پدرش در همین سال در مشهد وفات یافت وبه ویژه از سوی تولیت آستان قدس رضوی مرحوم نصیرالملك دوم از وی تجلیل بـه عمل آمد ومردم وعـلماء آن دیـار مـرگ اورا بـزرگ داشـتند ودر دار الضـیافه حضرتی نزدیک به درب گنبد الله‌وردی خان مدفون شد. سیدعبدالباقی پس از این سفر در شیراز اقامت گزید وتا حدود سال (۱۳۲۲/ ۱۲۸۴) در شیراز رحل اقامت افکند. در این سال باردیگر عازم عتبات عالیات شد ودر حالی که حائز ملکه اجتهاد بود از محضر فقهای بزرگ آن دیار بهره جست وبه شـوق کسب معرفت بیشتر محضر آیات عظام الهی که در زیر به ذکر نام آنها بسنده می شود را درک نمود واجازات عدیده از مشایخ خود دریافت کرد.

۱ ـ میرزا محمد حسن شیرازی

۲ ـ آخوند ملا محمد کاظم خراسانی

۳ ـ سید محمد کاظم یزدی

۴ ـ حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل

۵ ـ شیخ عبدالله مازندرانی

۶ ـ شیخ الشریعه اصفهانی

وی در حدود سال ۱۲۹۴/۱۳۳۳ با خانواده خود به شیراز بازگشت وتا آخر عمر در این شهر اقامت داشت. او دارای تألیفات ارزشمندی از جمله شرح استدلالی بر تبصره مرحوم علامه حلی بوده که متأسفانه درغارت لارستان توسط طواغیت عصر وعوامل استبداد وبیگانه به غارت برده شد واز آن پس سید عبدالباقی به خاطر افسردگی از این واقعه آمادگی برای تجدید تألیف پیدا نکرد. حواشی مختصری بر کتب فقهی واصولی از وی باقی مانده‌است که در خور تدوین نمی‌باشد. رساله عملیه او که حاشیه بر زادالمتقین شیخ الشریعه اصفهانی‌است در سال (۱۳۰۳/۱۳۴۲) در مطبعه سعادت شیراز به خواهش مقلدین‌اش با چاپ سنگی به زیور طبع آراسته گردیده وموجوداست.

سید عبدالباقی نقش مؤثری در نهضت سید لاری داشته ومعتمدترین مشاور ودستیار او به شمار می‌رفت. بررسی محققانه ومداقه در زندگی این دو ما را به این نتیجه‌گیری می‌رساند که: سید عبدالباقی در شریعت سیدلاری را به مقتدائی خویش برگزیده بوده است ودر رابطه ای متقابل سید لاری اورا پیر طریقت خویش قلمداد می‌کرده‌است صفاو اخلاص این دو با یکدیگر پشتوانه اعتقادی محکمی برای مردم به شمار می‌آمده ونمونه بارزی از وارستگی وخدا محوری را در روابط عالمان ربانی باز می‌تاباند که پدیده‌ای برون از روابط حسبی ونسبی‌است. شاگردی او در محضر سید لاری تأثیر شگرفی در روحیه‌اش بر جای گذاشته بود به گونه‌ای که به کرّات از مرحوم آیت‌الله معظم

سید محمدباقر آیت اللهی (عالم)، فرزند بزرگ او ونوه ارشد سید لاری که نزدیک بیست سال محضر جدش را درک کرده بود می شنیدم که این عبارات را درباره سید لاری از پدرش نقل می کرد:

«من مفهوم ومعنی مسلمانی را از آقا سید عبدالحسین آموختم واگر او را ندیده بودم واز محضرش استفاده نمی نمودم عمق حقایق اسلام را تا این حد درک نمی کردم».

«هیچکس چون او (سید عبدالحسین) به خطر ظلم برای جامعه پی نبرده وچون او با ظلم در ستیز نیست....».

و در باب تأثر می گفته است: «او (سیدعبدالحسین) نهنگی شناگر است که در حوضچه ای کوچک افتاده وحوضچه را عرصه شنای نهنگ نیست».

سید عبدالباقی، نه تنها در زمان سید لاری نقش ارزنده وحساسی را در مبارزات الهی ضد استبدادی وضد استعماری ایفا نمود بلکه در حوادثی که پس از او با روی کار آمدن رضاخان پهلوی به وجود آمد نقشی خدا پسندانه داشت. رضا خان که از همهٔ صفات انسانی بی بهره بود ودر آغاز روی کار آمدنش، با اعمالی سالوسانه وریاکاریهای شیطنت آمیز سعی در مخفی نمودن ماهیت کثیف وپلید خود در جلب افکار عمومی داشت، لکن دیری نپائید واعمال نامشروع ومظالم وجنایات او با تاجگذاریش در سال ۱۳۰۶ هجری شمسی ابعاد گسترده تری بخود گرفت وموضعگیری‌های او با موازین اسلامی علنی شد وعرصه زندگی بر مردم مسلمان وبه ویژه علمای اسلامی تنگ تر ودور نمای تاریکی از استبداد رضاخانی هویدا گردید. در چنین شرایط دشواری سیدعبدالباقی با چند تن از علمای بزرگ که صیانت احکام دین اسلام وپاسداری

از حریم قرآن ومبارزه با سیاستهای استعماری وضد اسلامی بر دوششان بود با برگزاری جلساتی مخفی وتماسها ومشورتهایی با یکدیگر وطرح وبررسی مشکلات ونابسامانی وبرنامه های ضد اسلامی رژیم پهلوی موضع خودرا در قبال رضاخان مشخص کرده ودر صدد مبارزه بر آمدند. مرحوم سید عبدالباقی که مورد تقدیس همگان بود برای رایزنی با مرحوم شیخ عبدالکریم حائری یزدی مؤسس حوزه علمیه قم به این منظور برگزیده شد. بقیه ماجرارا از زبان مرحوم سید عبدالله شیرازی (مرجع تقلید متوفی ۱۴۰۵/۱۳۶۳مشهد) که سید عبدالباقی را همراهی می کرده است نقل می کنیم:

«پس از اینکه اوضاع در سالهای اول روی کار آمدن رضاخان بسیار دشوار گردید، جلساتی با دیگر علمای اعلام شیراز بمنظور تبادل نظر در شدت بخشیدن به مبارزه وقیام همگانی علیه او برگزار شد. در آخرین جلسه که در یکی از شبهای زمستان، در منزل مرحوم آیت الله حاج سید عبدالباقی منعقد گردید وهمگی بزرگان وعلمای اعلام در آن شرکت داشتند، نظر بر این شد که اینجانب ومرحوم آقای حاج سید عبدالباقی به نمایندگی از سوی علمای فارس به قم حرکت نمائیم وبا مرحوم حاج شیخ آیت الله حائری مؤسس حوزه وآقایان علمائی که ازاصفهان به این منظور مقرر بود برسند، به تبادل نظر بپردازیم، تا تصمیمات لازمه در مورد اوضاع کشور اتخاذ شود. آقایان علماء با ما خداحافظی نموده وجلسه را ترک کردند. پاسی از شب گذشت. مرحوم آقا سید عبدالباقی به تهجد وراز ونیاز با معبود خود مشغول گردید واینجانب نیز بدان مشغول شدم وسپس به این فکر فرو رفتیم که ما می خواهیم به قم برویم تا با دیگر علمای اعلام سرنوشت ایران را که مالاً سرنوشت اسلام است، تعیین

نمائیم، واین مسئولیتی است بس عظیم واقدامی است بسیار پر اهمیت. آیا ما می توانیم این رسالت خطیر را به نحو مطلوب انجام دهیم؟!خدایا، تو ما را مدد کن وتوجهات خاصه ولیّت را شامل حال ما نما نکند در این اقدام سرنوشت ساز، کم وکسری پیش آید که عندالله مسئول باشیم ودر برابر ملت ایران وتاریخ شرمنده شویم. در این گیر ودار فکری بودم که مرحوم آقا سید عبدالباقی به اینجانب گفت: من فقط دعا ومناجات وتضرع به درگاه متعال ودر خواست نصرت وپیروزی می نمایم وصحبت کردن واظهار نظر نمودن وتصمیم گرفتن با تو سخن که به اینجا رسید، بر آن شدیم که از حرکت نمودن صبح به سوی قم خودداری نموده ومجدداً با علمای اعلام شهر، اجتماعی نموده واهمیت موضوع را به آنان بگوئیم واز آنان بخواهیم که در این امر مهم مارا بیشتر یاری دهند ویک تن دیگر از علماء را همراه ما بفرستند تا به مصداق آیه شریفه ﴿فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ﴾ عمل شده باشد. ولی از سوی دیگر فکر می کردیم که برویم وخداوند متعال تأیید خواهد نمود واز عزم خود مبنی بر حرکت اول صبح منصرف نشویم. نظر بر این شد که موضوع را موکول به استخاره واستشاره با ذات پروردگار متعال، آن حکیم علیم وآگاه به همهٔ مصالح نمائیم. مرحوم آقا سید عبدالباقی، قرآن شریف، این کلام الله مجید را که: ﴿لارطبٍ وَلا یابسٍ الّا فی کِتابٍ مُبین﴾ دربارهٔ آن است، برداشت وبا تضرع وخشوع از خالق خود خواست که راه را روشن نموده وبیان تکلیف شود. قرآن را باز نمود. در اول صفحهٔ، این آیهٔ شریفه بود:

﴿اِذْهَبا اِلیٰ فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغیٰ فَقُولا لَهُ قَوْلاً لَیِّناً لَعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ اَوْ یَخْشیٰ﴾ با مشاهدهٔ آیهٔ شریفه، بی اختیار فرمود: «فلانی، ما از سوی خداوند متعال

مأموریت داریم، این امر است. این تکلیف الهی است. باید برویم به جنگ فرعون زمان. من الان احساس می‌کنم سنگینی زیادی بر دوشم وارد آمده. الان بدنم به لرزه در آمده‌است». این را گفت وآمادگی مجدد خود را اعلام نمود واینجانب هم آماده بودم. نماز صبح را خواندیم وپس از تلاوت چند آیه از کلام الله مجید ومقداری دعاهای صبح، با توکل بر خداوند وتوسل به ذیل عنایات خاصه اهل بیت صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین، حرکت نموده وراهی قم شدیم...».

در این مقطع حساس سید عبدالباقی مخالفت علنی ورسمی خود را با رژیم پهلوی واقدامات جنایت آمیزش، آغاز کرد وهمتای دیگرش مرحوم سید عبدالمحمد آیت اللهی نیز در لار مقابله با پهلوی وبرنامه های ننگین اش را شجاعانه شروع نمود که در جای خود به شرح آن خواهیم پرداخت. در این رهگذر، اقشار مختلف مردم هماهنگی کامل نداشتند ودر اثر فعالیتهای اغوا کننده رژیم پهلوی وقلب حقایق امور، واز دست دادن رشد فکری وانقلابی اشان، در برابر آن همه جنایت، یا سکوت می نمودند ویا کم وبیش واحیاناً در کنار دستگاه جبار حاکم قرار می‌گرفتند ومآلاً، علمای اعلام وروحانیت در صحنهٔ مبارزاتی تنها مانده وتلاششان مفید ومثمر ثمر نمی بود.

او در شب یکشنبه ۲۴ شعبان سال ۱۳۵۴ هجری قمری (آذر ۱۳۱۴ هجری شمسی) نزدیک طلوع صبح به طور ناگهانی در اثر سکته قلبی رحلت نمود ودر تشییع با شکوهی که از او شد در قطعه زمینی که در شمال تکیه حافظیه شیراز خریداری شد وبه صورت آرامگاه اختصاصی در آمده دفن گردید.

مرحوم آیت‌الله سید محمدباقر آیت‌اللهی (عالم) پسر ارشد ووصی او در

مورد سوانحی که به مرگ او ختم شد چنین می نویسد:

«پدرم در مدت عمرشان یازده سفر به ارض اقدس مشهد مقدس نمود که پس از سفر یازدهم به فاصله حدود دو ماه مرحوم گشت. چون این حقیر پس از سفر هشتم از ایشان شنیده بودم که چهار سفر دیگر را از حضرت رضاعليه السلام خواسته اند وبا این حساب باید سفر دیگری را هم که سفر دوازدهم است مشرف می شدند وچون رحلت نمودند در فکر بودم که چه شد که دعای ایشان مقرون به اجابت نشد زیرا آن مرحوم واثق به اجابت این دعا بودند ولیکن در دل داشتم وبه کسی نمی گفتم تا روزی که آقا سید عبدالوهاب قیری از احباب وارادتمندان پدرم که به مشهد مشرف شده بود مراجعت کرد به دیدارش شتافتم. بیاد دارم که هرگاه سیدعبدالوهاب از قیربه شیراز می آید مرحوم آقا او را به منزل دعوت می کرد. آخرین بار شب جمعه بود که مشارالیه به دعوت شام آمدند. وقتی که مرحوم پدرم دعای سفر را در گوش او خواند نجوای دیگری هم با او کرد که من متوجه نشدم واین واقعه در اواخر ماه رجب یا اوائل شعبان همان سال رخ داد. مرحوم آقا سید عبدالوهاب نقل کرد: آقا موقعی که دعا به گوشم خواند فرمود سلام مرا به حضور امام هشتمعليه السلام برسان وعرض کن دیگر طاقت حیات وماندن در این دنیا ندارم وخلاصه استدعا دارم شفاعت فرمائید که وفاتم برسد وگفت چند شب مشرف بودم وموقع تشرف فراموشم می شد که پیغام را برسانم تا آنکه شب جمعه بود که در بالای سر مطهر بیادم آمد وپیام را رسانیدم واینجا بر حقیر معلوم شد که دعای....او مستجاب بوده ووفات آن مرحوم مستند یا مستدعای بعدی بوده است.

از او پرسیدم آن جمعه که این پیام را رسانده چه تاریخی بوده معلوم شد

بیست ودوم شعبان بود که شب یکشنبه ۲۴ شعبان مرحوم آقا رحلت فرمود وچنانکه شنیدم همان روز جمعه موجب فجاة قلبی شب یکشنبه ایشان پیش آمده بود. زیرا ایشان از اقامه نماز جمعه به منزل مراجعت می نموده که دختری بی حجاب که نشانه مقدمه بی حجابی زنان بوده به عمد یا از روی جهل پیش می آید وبه ایشان سلام می کند واین حادثه بر ایشان گران می آید ودر فکر فرو می رود واز خیال بیرون نمی شود وخود اینجانب آنوقت شیراز نبودم وبرای کارهائی که مربوط به ایشان بود بیرون رفته بودم وعصر شنبه به شیراز آمدم وبه حضورشان مشرف شدم وعنایت فرمودند وصحبت هائی فیما بین رد وبدل شد ومشاوره فرمودند وجواب عرض کردم. بالاخره افسرده بودند وهمان شب هم خودم در حجره آن مرحوم خوابیدم وموقع انقلابشان بیدار شدم. واما افسردگی ایشان جهات دیگری هم داشت که آن حادثه ماه ربیع الثانی (۱۳۵۴/۱۳۱۴) در مشهد بود که به دستور رضاخان پهلوی فاجعه قتل عام مسجد گوهر شاد واسائه ادب به بارگاه ملکوتی امام هشتم علیه السلام پیش آمد وپس از آن تا زمان مرگ دیگر تبسمی بر لبان آن مرحوم دیده نشد ودر حقیقت آن مرحوم دق کرد واز دنیا رفت ونیز طلیعه کشف حجاب پدیدار شد ودختران مدارس را اجبار به بی حجابی نمودند وهم چنین تبدیل کلاه قبلی به کلاه فرنگی بود که مقدمه نفوذ فرهنگ منحط غربی در جامعه اسلامی ایران به شمار می آمد واین حوادث در نظر تیزبین آن بزرگ مرد ستوده نبود. به علاوه مسجد بزرگی که (مسجد آقا احمد) محل اقامت جماعت وجمعه وی بود به دستور عمال پهلوی وبه بهانه خیابان کشی ویران شد وحتی منزل سکونی ایشان نیز جزء خیابان شد واین همه حکایت از خیره سریهای رضاخان قلدر داشت که به حریم دین وعالمان آن تجاوز نمود».

سید عبدالباقی از روحی لطیف، ادبی شایسته وخلوص نیتی ممتاز بر خوردار بود واز سالکان بی ادعای طریق حق به شمار می رفت وارادت خاصی به حضرت ولی عصر(عج) داشت. دو رباعی زیر که در لابلای یادداشتهای بجا مانده از او دیده می شود، این روحیه والا را از آن سوخته دل وادی عشق اهل بیت عصمت وطهارت علیهم السلام نشان می دهد:

ای جان جهانیان عالم — ای قطب زمان واسم اعظم
آخر نظری به این گدا کن — دردی به تفقدی دوا کن
ای حجت عصر وروح عالم — ای آنکه به سروری مسلم
در دهر تویی بقیةالله — باقی بتو باقی‌اند بالله

همین روحیه ممتاز او سبب شد تا کتب خطی وچاپی وقرآن‌های نفیس خطی ومرقعات خوشنویسی خود از خطاطان وخوشنویسان برجسته کشوررا در طی قرون متمادی با تدوین وقف نامه‌ای دقیق ومخلصانه بر حضرت ولی عصر(عج) وقف کند. این آثار نفیس وکم نظیر که از بزرگترین ثروتهای فرهنگی جهان به شمار می آید از زمان وفاتش با امانت کامل نگهداری می شد تا آنکه در سال ۱۳۷۴ هجری شمسی راقم این سطور که تولیت شرعی آنان را به عهده داشت با مشورت وارشاد مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای آن را به کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی اهداء نمود تا با رعایت نظر واقف مورد استفاده قرار گیرد. آثار مذکور بالغ بر ۱۰۵۶ جلد کتاب «۵۳۲ جلد خطی و۵۰۸ نسخه چاپی»، پنج مجلد مرقع، ۹ قرآن خطی نفیس و۳ نسخه جزوه قرآن بود که اینک در اوج نفاست زینت بخش کتابخانه آستان قدس رضوی است ودر اختیار دانش پژوهان واندیشمندان قرار دارد.

وبدین ترتیب ارادت کم نظیر او به ساحت ملکوتی امام رئوف علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیه والثناء باعنایت حق به منصه بروز وظهور رسید وزمزمه او را در رباعی اش که در کشکول او آمده است محقق ساخت:

عبد باقی غلام شاه رضا　　بنده مستمند شاه رضا

انا عبد لعبد عبد بقا　　هو عبد لعبد عبد رضا

آیت الله‌العظمی سید عبدالمحمد موسوی آیت‌اللهی

سید عبدالمحمد، در سال (۱۳۰۲/۱۲۶۳) در نجف اشرف ودر خاندان علم وعمل چشم به جهان گشود. پدرش مرجع مبارز واستعمار ستیز، مرحوم سید عبدالحسین نجفی لاری از استوانه های جهاد ومبارزه علیه استعمار روس وانگلیس واز بنیان گذاران نهضت مشروطه مشروعه بود که به تأسیس حکومت اسلامی در لارستان همت گمارد. نسب شریفش از طریق عارف نامی مرحوم شاه رکن الدین دزفولی، که مرقدش در شهر دزفول قرار دارد به حضرت امامزاده حمزه‌علیه‌السلام، فرزند بزرگوار امام موسی کاظم‌علیه‌السلام می رسد. او هفت سال اوّل زندگی خود را در نجف اشرف گذراند وقرآن کریم را در همان جا در کودکی فرا گرفت وتحصیلات ابتدائی را در مکتب به پایان رساند. وی بسیار مورد علاقه پدر بود وتحت تربیت خاص او قرار داشت ودر کودکی در حوزه های درسی با پدرش همراه بود واز آن زمان با حوزه های علمی آشنائی یافت.

هنگامی که پدرش به سال (۱۳۰۹/۱۲۷۰) بنا به استدعای اهالی فارس عازم ایران شد، او را همراهی کرد ودر حوزهٔ درس بزرگی که در لارستان بنا نهاده بود تحصیلات حوزوی خود را آغاز نمود واز محضر پدر استفاده فراوان علمی برد. نبوغ فوق العاده، هوش سرشار وسخت کوشی او در تحصیل زبانزد همگان شد واین نبوغ وحافظه خارق العاده وحدّت ذهن وقوت فکریش تا پایان عمر وآخرین لحظات حیات او استوار ماند به گونه ای که مطالبی را که پنجاه ـ شصت سال پیش هم مطالعه کرده بود بدون کم وکاست با ذکر مآخذ وبا قید باب

وصفحه نقل می‌کرد.

در سال (۱۳۲۲/۱۲۸۴) برای طی یک دوره تکمیلی به نجف اشرف عزیمت کرد ودر محضر اساتید بزرگ ومراجع عالیقدر وحوزه علمیه حضرات آیات عظام الهی آقایان حاج شیخ محمد کاظم «آخوند» خراسانی صاحب کفایة الاصول وسید محمد کاظم یزدی صاحب عروة الوثقی به تحصیل پرداخت وپس از احراز درجه رفیعه اجتهاد در بیست وچهار سالگی به ایران بازگشت وبه تدریس وتبلیغ وتحقیق ورسیدگی به امور مردم پرداخت ولحظه‌ای از تدبر وتفکر وتحقیق وتتبع فرو گذار نکرد.

در سال (۱۳۴۲/۱۳۰۳) که پدرش از دنیا رفت، یکی از مراجع بزرگ تقلید شیعیان به شمار می‌آمد ومقلدان زیادی به او رجوع نمودند. تدریس دروس عالیه فقه واصول وتشکیل حوزه علمیه منطقه واجراء حدود وانفاذ احکام الهی وقضاوت وحل وفصل امور روحانی واجتماعی قسمتی از کارهای معظم له را تشکیل می‌دادند.

او یکی از مؤثرترین چهره‌های نهضت اسلامی به رهبری پدرش بود ودر حقیقت با همتای دیگرش مرحوم سید عبدالباقی آیت‌اللهی، که پیش ازاین از او سخن گفتیم دو بازوی قوی رهبری نهضت به شمار می‌آمدند ودر جریان این نهضت شرایط دشوار ودر بدری‌ها ومصائب را بر خود هموار می‌ساختند وپس از ارتحال سید لاری نیز راه او را ادامه داده وبار خدمت را بر دوش می‌کشیدند.

در زمانی که سیاست‌های مزّورانه رضا خان پهلوی، کشور را به تباهی وفساد کشانده بود وبدعتهای فرنگی مآبی با عناوینی چون متحد الشکل کردن لباس مردان وزنان مقدمات نقشه شوم استعمار نوین را در کشور فراهم می‌کرد

ودولت پهلوی با ارعاب ووحشت حکومت استبدادی را سیطره می بخشید، این فقیه بصیر ومرجع شجاع وآگاه در برابر اعمال وسیاستهای مستبدانه او به مبارزه برخاست وعلما ومراجع عصر را از شومی اوضاع وپیامدهای تاریک آن آگاه ساخت واعلام خطر کرد ونامه های بسیاری به اطراف روانه نمود.

وی در مکاتبات خود با عنوان «لباس پهلوی»، سیاستهای رضاخانی را مردود ومطرود خواند وبه بر اندازی رژیم پهلوی اعتقاد داشت ودر این راه مبارزان را متحد می ساخت. علیرغم هوشیاری او متأسفانه منافقینی دنیا پرست پیدا شدند که نقشه نهضت افشا کردند ودستگاه جبار طاغوت هم با درک اقتدار این مرجع مبارز، عده زیادی از مأموران وسربازان را برای تسخیر لارستان ودستگیری او به این منطقه گسیل داشت وپس از ضرب وشتم فراوان وغارت منزل آن بزرگوار، او را در حال نماز ظهر دستگیر کرده وپس از آنکه مدتی او را در باغ حکومتی لار بازداشت کردند، به شیراز اعزام نموده وبه زندان افکندند و وی را در سخت ترین شرایط جسمانی وروحانی تحت اذیت وآزار قرار دادند واگر تلاشهای مراجع عصر به ویژه مرحوم سید عبدالباقی آیت اللهی وفشار علمای بزرگ نجف بر دستگاه پهلوی نبود پهلوی کمر به اعدام او بسته بود. لکن لطف الهی موجب شد تا فشار علماء بر دستگاه جبار عوامل طاغوت را مرعوب گرداند وسید عبدالمحمد پس از چند ماه از زندان آزاد شود. این پیشامد در سال (۱۳۰۸/۱۳۴۸) رخ داد.

سید عبدالمحمد پس از آزادی نیز همچنان تحت نظر حکومت جبار قرار داشت وچون او را برای منافع خود خطرناک می دیدند وی را به اقامت اجباری در شیراز وا داشتند. او مدت ۴۵ سال تا زمان ارتحالش در منزل ساده‌ای که به

فاصله کوتاهی از حرم مطهر حضرت احمد بن موسی علیه السلام (شاهچراغ) اختیار کرد تحت نظر بود ودر حالت تبعید امور مقلدین را اداره می‌کرد واستفتاآت آنها را پاسخ می‌گفت ودر عبادت وتفکر ومطالعه وهدایت خلق در همین جایگاه مستغرق بود وبه مقام خلوت ربوبی دست یازید.

خانه او مأوا وملجأ طلاب دینی وپناهگاه مبارزان ودردمندان ومحل حل وفصل امور مردم بود.

محضر او مجلس انس با خدا واحیاء امور ومعرفت اهل بیت علیهم السلام بود وزندگی او چه در دوران مبارزه مثبت وچه در دوران مبارزه منفی سرشار از اخلاص وبرکت وآموزشهای علمی، عملی واخلاقی بود. ظلم ستیزی، ریا گریزی، مهربانی، اعتماد به نفس، تواضع، صراحت لهجه، نظم، ساده زیستی وتوکل واعتماد به خدا وعشق سوزان توأم با معرفت عمیق به اهل بیت علیهم السلام ویژگیهای برتر شخصیتی او را تشکیل می‌داد. هر جا نام یکی از ائمه معصومین علیهم السلام در جلو او برده می شد ویا به مناسبتی نامی از یکی ازآن بزرگواران به میان می آمد، در حالی که خود را مؤدبانه جمع وجور می‌کرد وحضور خود را در محضر ایشان احساس می نمود با ذکر «صلّی الله علیه وآله وسلم» بر آنها درود می فرستاد. کسانی که در محضر او بودند در چنین حالتی تغییر رنگ چهره وحرکت چشمان واعضاء وجوارح او را به نشان توجه عمیق واحساس حضور در کنار آن بزرگواران حس می‌کردند وآنها را در اندیشه حقانیت اهل البیت قرآن فرو می برد. با این شیوه، چه در بیان وچه در عمل مردم را از پیرایه بندی به حقیقت جاودان اهل البیت علیهم السلام ونقل عبارات وماجراهای بی اساس که ساحت ایشان از آن منزه است بر حذر می داشت. او توانسته بود بین یافته های حقیقی

دین با بافته های بی اساس اوهام کج اندیشان مرز بندی کند ومعنویت را از خرافه پاکسازی نماید.

از وی آثار ذی قیمت علمی به یادگار مانده‌است که ذیلاً برخی از آنان را یاد آور می شویم:

۱ ـ رساله ذخیرة العباد لیوم المعاد در دو جلد که رسالهٔ عملیه اوست وچند بار به چاپ رسیده‌است.

۲ ـ حاشیه مفصلی بر کتاب وافی این حاشیه مشتمل‌است بر تصحیح روایات اخبار ورجال وشرح روایاتی که مربوط به فقه‌است وهم چنین نقل بعضی از اخبار که صاحب وافی آنها را ذکر نکرده‌است وشرح لغات مشکل آن. این اثر از مفاخر ونفایس علمی به شمار می آید.

۳ ـ حاشیه بر تفسیر ملا محسن فیض کاشانی.

۴ ـ حاشیه وشرح بر خلاصه الحساب شیخ بهائی. این کتاب یکی از کتب معتبر در علم ریاضی قدیم بوده ومشتمل بر حساب وهندسه وجبر ومقابله ومباحث دیگر ریاضی‌است.

۵ ـ شرح استدلالی بر عروة الوثقی

۶ ـ حاشیه بر خلاصه علّامه در رجال

۷ ـ حاشیه بر رسائل مرحوم شیخ انصاری

۸ ـ حواشی بر کتب ادبیه: مغنی، سیوطی، شرح نظّام وسایر کتب ادبی در سنین جوانی

۹ ـ شرحی بر دیوان شیخ کاظم اُزری. این دیوان مشتمل بر قصائد ومراثی اهل بیت عصمت وطهارت علیهم الصلوة والسلام بوده ومهمترین دیوانی‌است

که در این باره سروده شده است.

۱۰ ـ شرح استدلالی بر قسمتی از شرح لمعه شهید ثانی که از کتب معتبر فقه شیعه است.

آثار مذکور دلالت بر جامعیت وسعه صور علمی معظم له دارد وعلاوه بر آنچه ذکر شد معظم له در سایر علوم اسلامی چون کلام وتفسیر وتاریخ وریاضی وهیئت نه تنها متبحر بلکه صاحب نظر بود. از این آثار ارزشمند بجز رساله عملیه اشان هیچکدام به چاپ نرسیده است.

آن مرحوم در شب سه شنبه سوم شوال ۱۳۹۳ هجری قمری (۱۳۵۲/۸/۸) پس از ادای نماز مغرب وعشاء در شیراز دعوت حق را لبیك گفت. جنازه آن فقید سعید روز بعد با شکوه فراوان در شیراز تشییع شد ودر حالی که توسط مردم این شهر تشییع می‌شد به جهرم منتقل گردید ودر مسیر شیراز جهرم تشییع بی سابقه‌ای از پیکر مطهرش به عمل آمد که از بزرگترین تظاهرات مذهبی در ایران به شمار می‌رفت وهشداری به رژیم ستم شاهی بود. جنازه او را در جوار مرقد پدرش در جهرم به خاک سپردند ومراسم عزاداری او در ایران وخارج از کشور با شکوهی کم نظیر برگزار شد که حکایت از زنده بودن روحیه مذهبی مردم می‌کرد. سرانجام رژیم ستم شاهی نتوانست برگزاری مجدد این گونه تظاهرات دینی را در مراسم چهلمین روز درگذشت او تحمل کند وبا دستگیری فرزند عالم وشجاعش حجةالاسلام والمسلمین سید حسین آیت‌اللهی (امام جمعه جهرم) که در مراسم ترحیم او در حالی که سیطره امنیتی محمد رضا شاه حاکم بود در سخنرانی پر شوری مقلدان پدرش را به تقلید از امام خمینی(ره) ارجاع داده بود بساط برگزاری مراسم با شکوه مذهبی را بر هم

زد.

پیش از خاتمه این مقاله شایسته‌است بـه بـیانات رهـبر مـعظم انـقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای درباره او وپدرش ونقش موثر آنـها اشـاره شود.

معظم له در آبان ماه ۱۳۶۷ به جهرم سفر کردند ومرقد شریف او را زیارت کرده ودر آنجا به اقامه نماز جماعت پرداختند. هم چنین در سخنرانی پر شوری در مصلای جهرم از او وپدرش بدینگونه تجلیل کردند:

«سلسله کارهای آن مرد بزرگ وآن مرجع مجاهد ومبارز (آیت‌الله العظمی سید عبدالحسین نجفی لاری) به وسیله پسر او که اوهم یک مجتهد، یک مرد شجاع ویک عالم بزرگ ویک مجاهد في سبیل الله است دنبال می‌شد. مرحوم آیت‌الله آقا سید «عبدالمحمد آیت اللهی».

«من وقتی نگاه می‌کنم به منطقه جـنوب فـارس، بـه جـهرم ولارسـتان، احساس می‌کنم بذر تربیت اسلامی وانقلابی آن مردان بزرگ در این سـرزمین پاشیده شده ورشد کرده وبه ثمر نشسته است».

«تصور من این‌است که اگر ما این بخش از کشور را واین اسـتان را اگـر مشاهده کنیم که در این منطقه انگیزه های انقلابی واسلامی، آن هم با آگاهی کامل در اعماق دل وجان مردم نفوذ کرده‌است، باید ریشه تاریخی آن را در اوایل این قرن هجری قمری ومعلول مبارزات این سید بزرگوار دانست که نه فقط منطقه فارس بلکه کشور ما مدیون این مبارزات است».

به روز فرخنده میلاد حضرت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام

۱۴۱۸ هـ ق مطابق ۱۳۷۶/۸/۲۳ شیراز

مآخذ:

۱ ـ آیت اللهی ، سید عبدالباقی . دفاتر ، نوشته جات ویادداشتها

۲ ـ آیت اللهی ، سید عبدالباقی . حاشیه بر زاد المتقین (رساله عملیه) . شیراز: مطبع سعادت ، (۱۳۴۲ / ۱۳۰۳) .

۳ ـ آیت اللهی ، سید عبدالمحمد . ذخیرة العباد لیوم المعاد . شیراز: چاپ نور ، (۱۳۶۶ / ۱۳۲۶) .

۴ ـ آیت اللهی ، سید محمد باقر عالم . سرگذشت نیکان . شیراز ، (۱۴۱۶ / ۱۳۷۴) ، نیز یاد داشتها ودست نویسها .

۵ ـ آیت اللهی ، سید محمد تقی ، امانت‌دار پیامبران . تهران: مؤسسه انجام کتاب ، (۱۴۰۲ / ۱۳۶۱) .

۶ ـ بامداد ، مهدی . شرح حال رجال ایران . تهران ، (۱۴۰۴ / ۱۳۶۳) .

۷ ـ تهرانی ، آقا بزرگ . الذریعه الی تصانیف الشیعه .

۸ ـ جبل عاملی ، سید محسن امین . اعیان الشیعه .

۹ ـ رازی ، محمد شریف . گنجینه دانشمندان .

۱۰ ـ روزنامه اطلاعات . (۱۳۹۳ / ۱۳۵۲) .

۱۱ ـ روزنامه کیهان ، سالهای ۱۳۵۲ و ۱۳۷۱ هجری شمسی

۱۲ ـ شیرازی ، فرصت . آثار عجم . بمبئی: مطبع نادری .(۱۳۵۴ / ۱۳۱۴) .

۱۳ ـ معلم حبیب آبادی ، میرزا محمد علی . مکارم الآثار . اصفهان: نشر نفایس مخطوطات اصفهان ، (۱۴۰۵ / ۱۳۶۴) .

۱۴ ـ مدرسه علمیه امام امیرالمؤمنین علیه السلام . چهره ای پرفروغ از مشعلداران

اسلام وفقاهت وانقلاب ، نگرشی به زندگی فقید سعید مرجع مجاهد ، زعیم حوزه علمیه آیت الله العظمی حاج سید عبدالله شیرازی . مشهد : مؤسسه تحقیقاتی وانتشاراتی امام امیرالمؤمنین .(۱۴۰۶ / ۱۳۶۴) .

۱۵ ـ مجله مکتب اسلام ، (۱۳۹۳ / ۱۳۵۲) .

۱۶ ـ مهاجری ، شیخ عبدالحمید . شجره طیبه . شیراز: چاپ نور ، (۱۳۷۰ / ۱۳۳۰) .

۱۷ ـ آیت اللهی ، سید علی اکبر ومهاجری ، عبدالحمید . دوحه احمدیه فی احوال الذریه الزکیه . قم ـ میراث اسلامی ایران ، (۱۴۱۵ / ۱۳۷۳) .

زندگینامه آیت الله سید

محمد باقر آیت اللهی (عالم)

دکتر سید محمد تقی آیت اللهی

▣ خلاصه

به منظور آشنایی با تأثیر گذاری مکتب تربیتی مرحوم آیت‌الله العظمی سید عبدالحسین لاری، مقاله حاضر به ارائه شرحی کوتاه ومستند از زندگی درخشانترین تربیت یافته ومحبوبترین نواده او می پردازد. مرحوم آیت‌الله العظمی سید محمد باقر آیت‌اللهی (تولد ۱۳۲۲/۱۲۸۴/لار، وفات ۱۳۹۹/۱۳۵۸ (مشهد مقدس)، نوه دختری آیت‌الله لاری، در خانه جد پدری اش در لار به دنیا آمد ودوران بیست ساله اول عمر خود را تحت تربیت آن مرحوم سپری کرد وزندگانی سراسر مبارزه وفعالیت ومسئولیت پذیری جد خویش را تجربه نمود ولحظات زندگی وسوانح عمر او را وجدان نمود وشخصیت او بدان شکل گرفت. او مجتهدی جامع الشرایط، ادیبی برومند وعالمی ربانی ومهذب نفوس بود که بیش از پنجاه سال از عمر خود را به تربیت مردم اختصاص داد ومنشأ خدمات ارزنده اسلامی در کشور بود. بررسی زندگی او توانایی جدش را در تربیت انسانهای وارسته والگو پذیر از مکتب حیاتبخش تشیع نشان می دهد.

▣ میلاد

مرحوم آیت‌الله العظمی سید محمد باقر آیت‌اللهی، در روز بیستم شعبان ۱۳۲۲ (۱۲۸۴) در خانواده‌ای روحانی، در منزل جد مادری‌اش، در شهر لار چشم به جهان گشود وهماندم پس از نامگذاری ملقب به «عالم» گردید که در تمام عمر به همین نام شهرت داشت واین لقب مسمای او شده بود.

▣ نسب

پدرش مرحوم آیت‌الله العظمی سید عبدالباقی آیت‌اللهی، از مراجع عالیقدر تقلید زمان خود بود. جد پدری‌اش آیت‌الله العظمی علامه سید محمد باقر ملا باشی، متکلم، فیلسوف، مورخ، فقیه وصاحب تألیفات عدیده وگرانبهاست که نسب شریفش از طریق عارفان وبزرگانی چون سید قطب‌الدین محمود شیخ صفی‌الدین اردبیلی به حضرت ابی القاسم فرزند امام همام موسی کاظم‌علیه‌السلام می‌رسد. مادرش بانویی قدیسه وبزرگ مرحوم آیت‌الله العظمی سید عبدالحسین لاری‌است واز طریق عارف نامی مرحوم شاه رکن‌الدین دزفولی به امام هفتم نسب می‌برد. زنجیره علم از زمان امام‌علیه‌السلام تاکنون در این خاندان پیوسته ادامه داشته واز این رو به «بیت علم» شهرت یافته‌اند.

▣ شجره نامه

شجره نامه این سلسله به شرح زیراست:

(۱) سید محمد باقر آیت‌اللهی مشهور به عالم ابن (۲) علامه فقید حاج سید عبدالباقی مجتهد شیرازی ابن (۳) میرزا محمد باقر ملا باشی ابن (۴) میر سید محمد ملاباشی ابن (۵) علامه میرزا محمد باقر ملا باشی ابن (۶) سید محمد ابن (۷) محمد حسین ابن (۸) محمد علی ابن (۹) محمد رضا ابن (۱۰) احمد ابن (۱۱) سلمان ابن (۱۲) ابی الفتوح ابن (۱۳) اسحق ابن (۱۴) محمد امین ابن

(۱۵) محمد صادق ابن (۱۶) مهدی ابن (۱۷) سید محمد ابن (۱۸) عبدالله بن (۱۹) ابراهیم ابن (۲۰) مرتضی ابن (۲۱) حسین ابن (۲۲) محمد جعفر ابن (۲۳) محمد کاظم ابن (۲۴) محمد طاهر ابن (۲۵) محمد صالح ابن (۲۶) الشیخ ابراهیم ابن (۲۷) الشیخ الاجل المشتهر فی آلافاق صفی الدین اسحق الاردبیلی ابن (۲۸) امین الدین جبرئیل ابن (۲۹) صالح ابن (۳۰) قطب الدین ابن (۳۱) صالح الدین ابن (۳۲) رشید ابن (۳۳) محمد الحافظ ابن (۳۴) غوث الخواص ابن (۳۵) فیروز شاه ابن (۳۶) محمد ابن (۳۷) شرف شاه ابن (۳۸) حسین ابن (۳۹) محمد ابن (۴۰) ابراهیم ابن (۴۱) جعفر ابن (۴۲) محمد ابن (۴۳) اسمعیل ابن (۴۴) محمد ابن (۴۵) احمد الاعرابی ابن (۴۶) محمد ابن (۴۷) ابی محمد قاسم ابن (۴۸) ابی القاسم حمزة ابن (۴۹) الامام الهادی موسی الکاظم صلوات الله وعلی آبائه المعصومین اجمعین امین رب العالمین.

▣ تحصیلات

تحصیلات مقدماتی، سطوح وعالیه را در نزد اساتید خود در شیراز، اصفهان، مشهد، نجف وقم به پایان برد وبه عالیترین مدارج اجتهاد نائل آمد. نخستین اجازه اجتهادش در سال ۱۳۴۷ (۱۳۰۸) یعنی هنگامیکه فقط حدود بیست وپنج ساله بود، صادر گردید.

ذکاوت، هوشیاری وپیش بینی آینده‌ای روشن برای او، مرحوم آیت الله شیخ محمد جواد آیت‌اللهی که تعلیم او را در کودکی به عهده داشت برانگیخت تا کتاب «*منظومه الواجبات*» را که یک دوره کامل فقه به شعر فارسی است برای او که در آن زمان یعنی ۱۳۳۱ (۱۲۹۲) تنها هشت سال داشت بسراید. این کتاب با شرح لغات مشکل تاکنون چند بار تحت عنوان «*درّ غلطان از برای مؤمنان*» به

چاپ رسیده است.

▣ اساتید

در شیراز: آیات عظام حاج سید عبدالباقی آیت اللهی، والد ماجدش، حاج شیخ محمد جعفر محلاتی، حاج شیخ علی ابیوردی وآقا میرزا صادق مجتهد.

در اصفهان: آیات عظام شیخ محمد حسین فشارکی، شیخ محمد رضا مسجد شاهی، حاج آقا رحیم ارباب.

در مشهد مقدس: آیات عظام شیخ محمد باقر بیرجندی، حاج شیخ علی اکبر نهاوندی، حاج آقا محمد کفائی (فرزند آخوند خراسانی).

در نجف اشرف: آیات عظام آقا سید ابوالحسن اصفهانی، شیخ محمد حسین نائینی وشیخ ضیاء الدین عراقی، شیخ محمد کاظم شیرازی.

در قم: آیات عظام حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، میر سید علی یثربی کاشانی.

وبدین ترتیب هجرتی را که در راه خدا در سال ۱۳۴۵ (۱۳۰۶) آغاز کرده بود در سال ۱۳۵۱ (۱۳۱۲) به پایان برد وبه شیراز بازگشت، ونزدیک به نیم قرن آنی از تعلیم وتربیت، ترویج وارشاد، تألیف وتحقیق واقامه جمعه وجماعت وخدمات گرانبهای دینی باز نایستاد.

▣ مراشد اجازات

الف: اجازات روایتی

۱ ـ مرحوم آیت الله العظمی شیخ محمد باقر بیرجندی

۲ ـ مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ علی اکبر نهاوندی

۳ ـ مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ عباس قمی

۴ ـ مرحوم آیت الله العظمی میرزا نجم الدین تهرانی

ب: اجازات اجتهاد

۱ ـ مرحوم آیت الله العظمی شیخ محمد حسین فشارکی

۲ ـ مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم یزدی حائری

۳ ـ مرحوم آیت الله العظمی حاج میر سید علی یثربی کاشانی

۴ ـ مرحوم آیت الله العظمی حاج سید عبدالهادی شیرازی

۵ ـ مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ محمد کاظم شیرازی

۶ ـ مرحوم آیت الله العظمی حاج سید ابوالحسن اصفهانی

۷ ـ مرحوم آیت الله العظمی حاج سید محمد کاظم عصار تهرانی

۸ ـ مرحوم آیت الله العظمی محمد رضا النجفی الاصفهانی

۹ ـ مرحوم آیت الله العظمی حاج سید محمد تقی خوانساری

۱۰ ـ مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ علی ابیوردی

۱۱ ـ مرحوم آیت الله العظمی شیخ محمود غروری شیرازی

۱۲ ـ مرحوم آیت الله العظمی حاج میرزا آقا (ابراهیم) اصطهباناتی

▣ تألیفات

۱ ـ شناخت دین، مباحث بنیادین در اصول اعتقادات ومعارف اسلامی. قم: نشر کتاب، ۱۳۶۵.

۲ ـ سرگذشت نیکان. شیراز، ۱۳۷۴.

۳ ـ هفت معصوم وچهارده حدیث.

۴ ـ تقریرات اساتید در فقه واصول.

۵ ـ رسالات گوناگون در قبله شناسی، هیئت، حدیث، زندگینامه ائمه

طاهرین علیهم‌السلام وغیره.

که بجز اول هیچکدام به چاپ نرسیده است.

▣ تهذیب، تصحیح، تکمیل

۱ ـ *کتاب لوامع الانوار العرشیه* دو جلد ـ مهمترین وعظیمترین شرح بر صحیفه سجادیه امام زین العابدین علیه الصلوة والسلام، تألیف: علامه سید محمد باقر ملا باشی (عربی).

۲ ـ *کتاب انوار الحقایق* ـ در علم کلام، تألیف: علامه سید محمد باقر ملا باشی (عربی).

۳ ـ *کتاب مقاصد الصالحین* ـ در ادعیه، تألیف: علامه سید محمد باقر ملا باشی (فارسی).

۴ ـ *کتاب انوار القلوب* ـ جلد سوم ـ زندگینامه ائمه طهار علیهم‌السلام، تألیف: علامه سید محمد باقر ملا باشی (فارسی).

۵ ـ *کتاب تعلیقات المکاسب* ـ ۲ جلد ـ فقه، تألیف: علامه سید عبدالحسین لاری (عربی).

۶ ـ *کتاب تعلیقات فرائد الاصول* ـ ۲ جلد ـ اصول، تألیف: علامه سید عبدالحسین لاری (عربی).

بجز کتاب انوار القلوب که به چاپ رسیده است، سایر کتب تحت نظر معظم له به صورت نسخ زیرا کسی تکثیر وبه کتابخانه های عمده ایران وعراق جهت استفاده محققان اهداء گردیده است.

▣ تعلیم، تربیت، ارشاد

در مدت نزدیک به نیم قرن فعالیت خستگی ناپذیر، حوزه علمیه ممتازی را در شیراز اداره می کرد که دانشمندان وفضلائی چون آیت‌الله حاج

شیخ عبدالرحیم شیرازی، آیت الله حاج شیخ ناصر مکارم شیرازی، آیت الله حاج شیخ علی کریمی جهرمی، حجة‌الاسلام والمسلمین سید حسین آیت اللهی، مرحوم حجة‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ علی اکبر ناصری وبسیاری دیگر که چشم وچراغ حوزه های علمیه‌اند در مکتب معظم له به تحصیل پرداخته‌اند. از سوی دیگر از طریق منبر ومحراب در این مدت نیم قرن به ارشاد وتربیت توده مردم می پرداخت وحتی بهنگام بستری بودن وخانه نشینی همواره باب خانه‌اش به روی پیروان وشاگردانش مفتوح بود ودر همان حال به افاضه وارشاد می پرداخت.

تأسیس حوزه علمیه ابراهیمیه که تاکنون برقرار وفضلای بسیاری را در خود پرورانده‌است یکی دیگر از خدمات ارزنده این بزرگمرداست.

اعزام طلاب علوم دینیه ومبلغان به روستاها که علاوه بر ترویج وارشاد مردم با خودیاری روستائیان به ساختن حمام ومسجد می پرداختند، ازدیگر خدمات بر جسته معظم له بود.

کسانیکه تا حدی آشنایی به وضع زندگی او داشته باشند تصدیق خواهند کرد که این مرد در حد خود کم نظیر وبی سابقه بود از این نظر که تمام وقت خود وعمر گرانقدر خویش را صرف نشر علوم ومعارف وتعلیم وتربیت وارشاد طلاب نمود. در سالهای خفقان واختناق رضاخانی ودر آن عصر فشار واستبداد حکومت جائره بیست ساله پهلوی، در منزل به تدریس وتعلیم وتربیت طلاب همت می گماشت وسپس در مسجد یا در مدرسه به تدریس اشتغال می ورزید. درس فقید سعید پس از نماز صبح شروع می شد وتا نیمروز به طول می انجامید ودسته های مختلف طلاب علوم دینیه ودیگر کسان را که علاقه مند به استفاده از

محضرش بودند در محضر درسش گرد می‌آمدند وآنان را از بیانات عالیه وکلمات علمیه وتربیت های انسانی واخلاقی واسلامی خود بهره مند می ساخت. وگاه برای علاقه مندان حتی پس از نماز مغرب وعشاء به تدریس می پرداخت.

در زمانیکه قرآن مهجور بود حتی یکروز مجلس درسش از بحث وتفسیر قرآن کریم از لسان اهل بیت علیهم الصلوة والسلام خالی نبود وآغاز سخن با کلام خدا بود. در طول زندگی پربارش چندین دوره تفسیر قرآن را از ابتدا تا انتها بحث می کرد. پس از تفسیر قرآن به تدریس در رشته های مختلف اسلامی می پرداخت ووقت خود را عموماً به تعلیم وتربیت وخدمت به اسلام می گذارند واز سازندگی شگرفی برخوردار بود. وی بین حسن سلیقه وانتخاب وذوق ادبی وتسلط در ادبیات وتفکر وتعقل صحیح وبرداشت علمی از مطالب را جمع کرده بود وبا حسن بیانی که خدای متعال به او عنایت فرموده بود از این نعمت قدر دانی کرده وبه مصداق آیه شریفه **﴿وامّا بنعمة ربّك فحدث﴾** آن را در راه رضای خداوند صرف می کرد ونعمت حق را آشکار ساخته در راه ترویج اسلام به جان می کوشید. سازنده‌ای بود پرتوان وقدرت وهمین سازندگیش در این مدت موجب تربیت وارشاد عده زیادی از فضلا، روحانیون وسایر مردم گردید. این مرد ملکوتی وعالم ربانی حتی تا اولین روز بستریشدنش در بیمارستان (برای عمل چشم) در سن هفتاد ودو سالگی به تدریس وتعلیم وترویج اشتغال داشت ودر همان مجلس چشمش تار شد که پس از چند ساعتی در همان روز به بیمارستان منتقل گردید.

یکی از برنامه های اساسی این مرد تأکید وتکیه فراوان او به مطالعه،

تکـرار، بـحث، مـذاکـره ودقت وتـحقیق بـود. وی بـا اعـمال ایـن روش بـه شاگردانش بسیار سختگیر ودقیق بود واز آنان با کـمال جـدیت مـی خـواست که دروس را عمیقاً بفهمند ودرک کنند ومذاکره ومطالعه وبحث را رهـا نکـرده وکنار نگذارند. بیانش عالی وگیرا وجذاب بود پشتکار وسـختکوشی او وی را وامی داشت که حتی روزهای پنجشنبه وجـمعه هـم دست از تـعلیم وتـربیت وارشاد بر ندارد. او در این روزها به تدریس وشرح نهج البلاغه امام عـلی علیه السلام واحادیث معصومین علیهم السلام وبه خصوص اصول کافی پرداخته وبه مباحثه مشغول می گردید.

احاطه اش بر ادبیات، منطق، فقه واصول شاگردان بسیاری را به مـحضر درسش می کشانید. نـیازی بـه سـخن گـفتن از وارسـتگی وپـارسائی، عـفاف وپـاکـدامـنی، تـقوی وپـیراسـتگی، کـرنش وخـاکسـاری، ارادت، اخـلاص وپاکباختگی در راه خدا وتخلق به اخلاق حمیده وتأدّب به آداب الهی درباره او نیست که هر کس انـدک آشـنایی بـا او داشت وی را بـه ایـن فـضائل وسـجایا می ستود. مجموعه این فضائل ممتاز موجب شده بود تا شخصیتی ممتاز برای او به وجود آید ودر هر اختلافی که قدم می گذاشت تفرقه را به وحدت مبدل سازد وصلح وصفا بین مؤمنان ایجاد کند. بردباری او در مقابل ناملایمات وشکیبائی او در برابر رنجها ودردها اعجاب انگیز بود وبا وجود امتداد چندین ساله بیماری او، هرگز گلایه ای وناسپاسی از وی مشـاهده نگـردید، نـماز جـمعه را واجب می دانست وهمتش در اقامه جمعه این نماز وحدت آفرین زائد الوصـف بـود وحتی تا چند ماه قبل از وفات به این امر مهم که تنها توسط او در شیراز برگزار می گردید ـ با همه خانه نشینی وبیماری اقدام می نمود.

▣ مبارزات

او راه مبارزه با ستمکاران را در مکتب جدش مرحوم آیت‌الله العظمی سید عبدالحسین لاری آموخت ودر طی بیست سال اول زندگی خود که با دوران مبارزات سخت جدش با استبداد واستعمار مقارن بود همه جا با او همراه بود وشخصیت مبارزاتی، علمی، عرفانی واخلاقی وفقهی او در کوره‌های مبارزه با ستم شکل گرفت.

پس از ارتحال جدش نیز روحیه ظلم ستیزی او همچنان استوار مانده ودر زمانی که پدرش ودائی بزرگش مرحوم آیت الله العظمی سید عبدالمحمد آیت اللهی مبارزه با پهلوی را آغازیدند آنها را همراهی می‌کرد.

در سوانح روزگار وحوادث بعد از شهریور ۱۳۲۰ نیز همچنان مسیر مستقیم جهاد عالمان ربانی را ادامه داد وبا وقوع حوادثی که منجر به نهضت پانزده خرداد ۱۳۴۲ به رهبری امام خمینی شد همواره به عنوان یکی از محورهای قوام نهضت با انقلاب همراه بود به گونه‌ای که حتی جلسه روحانیت مبارز در روز ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ برای مقابله با نظام محمد رضا شاهی در منزل او وبه ریاست او تشکیل شد وسرانجام با توطئه جنایتکاران پهلوی حوادث ۱۶ خرداد ۱۳۴۲ در شیراز رخ داد. وی از محورهای اساسی روحانیت شیعه وتقویت کنندگان مبارزان علیه رژیم شاهنشاهی به شمار می‌آمد واز روزنه‌های قوی علمی بود وتا آخر عمر نیز به طرق مختلف در ایجاد وتقویت نظام اسلامی کوشید وپیروزی انقلاب را با چشم خود دید ولی متأسفانه به فاصله کوتاهی پس از پیروزی انقلاب اسلامی وتأسیس جمهوری اسلامی دارفانی را وادع گفت.

مراجع تقلید شیعه برای او احترام خاصی قائل بودند وبه عنوان عالمی با

حقیقت از او یاد می‌کردند وبرخی او را «سیدی ومولای» خطاب کرده وبرخی دیگر از مراجع نجف در پاسخ اسفتائاتی که در فارس از آنها می شد می نوشتند که در جایی که او هست به ایشان رجوع شود ونیازی به استفتاء از نجف نیست.

▣ وفات

در تاریخ بیست وچهارم خرداد ماه ۱۳۵۸ با شوق بسیار با تنی نحیف از بیماریهای ممتد به آستان بوسی امام هشتم ثامن الائمه علیه السلام شتافت وپس از انجام زیارت وعرض ارادت به پیشوای خود ناگهان به بستر بیماری کشیده شد ودر نیمروز جمعه بیست وپنجم شعبان المعظم ۱۳۹۹ هجری قمری برابر با ۵۸/۴/۲۹ در بستر بیماری در بیمارستان ودر حال نماز دعوت حق را لبیک گفت ودر کنار امام خود که همواره دلش در محبت وارادت به او می تپید، بیارآمد ودر یکی از حجره های صحن آزادی مجاور با ایوان طلا دفن شد که اکنون در اجرای برنامه توسعه حرم مطهر به رواقهای جدید متصل شده است.

تا آخرین روزهای زندگی اداره کلیه تأسیسات وخدماتی را که خود بنیان گذارده بود دقیقاً تحت نظر داشت. دو روز قبل از بستری شدن در بیمارستان امام رضا علیه السلام در مشهد که به رحلتش انجامید تلگرافی در مورد پیش نویس قانون اساسی ـ به عنوان تکلیف شرعی ـ به حضور حضرت آیت الله العظمی امام خمینی، رهبر عالیقدر انقلاب اسلامی ومراجع عالیقدر تقلید دامت برکاتهم ومقامات مسئول مملکتی ودستگاههای ارتباط جمعی مخابره نمود واین آخرین وصیت سیاسی مکتوب او بود که طرز تفکر عمیق این روحانی عالیقدر را که پیوسته همگام با مردم وروحانیت وآمال اسلامی آنها گام بر می داشت نشان می دهد. متن این تلگرام را در زیر آورده شده است:

بسم الله الرحمن الرحیم

با تقدیم احترامات فائقه به عرض عالی می رساند: در این موقع که توفیق تشرف به آستان قدس رضوی علی مشرفه آلاف التحیه یافته ام با آنکه بیمار می باشم لازم دیدم در موضوع پیش نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که خدای متعال جل وعلا عزوتعالی بر قرار وپایدارش بدارد نظر خود را اظهار بدارم.

چون ملاک این جمهوری، اسلام والامقام است وبیان احکام اسلام فقط شان فقیه جامع الشرایط است لا غیر، علیهذا حاکمیت رای فقیه جامع الشرایط که ملاک آن تشخیص مراجع عالیه تقلید است بر جمیع مواد قانون اساسی وقوانین عادی فعلاً ومآلاً لازم است تصریح شود که انشاءالله تعالی در آتیه ودر هر دوره اگر امری بر خلاف نظر مراجع تقلید صادر شود باطل وغیر قابل اجراء باشد وبنابراین مراجع تقلید حق نقض قوانین مخالف اسلام را دارا می باشند. همچنین باید تصریح شود که مذهب جعفری اثنی عشری مذهب رسمی این کشور است. امیدوارم به عنایت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه وسهل مخرجه جمهوری اسلامی ایران در چارچوب اسلام والامقام که تشخیص آن با مرجع عالیقدر می باشد برقرار وپایدار بماند. در پایان مجدداً احترامات عالیه را تقدیم مینمایم. والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته.

الاحقر ـ حاج سید باقر آیت اللهی (عالم)

۵۸/٤/۱٤

مآخذ:

۱ ـ آیت اللهی ، (عالم) سید محمد باقر (۱۳۵۹) : یادنامه . شیراز، نیز یادداشتها ، دست نویس ها ، اجازات ، استفتائات .

۲ ـ آیت اللهی (عالم) ، سید محمد باقر (۱۳۶۵) : شناخت دین . قم: نشر کتاب .

۳ ـ آیت اللهی (عالم) ، سید محمد باقر (۱۳۷۴) : سرگذشت نیکان . شیراز .

۴ ـ آیت اللهی ، سید محمد تقی (۱۳۷۶) : دفاتر، یاد داشتها ، نوشتارها ، ومدارک در دسترس

۵ ـ بامداد ، مهدی (۱۳۶۳) . شرح حال رجال ایران . تهران

۶ـ پیرزاده زاهدی ، شیخ حسین (۱۳۴۳) : سلسله النسب صفویه . برلین : انتشارات ایرانشهر

۷ ـ روحانی ، سید حمید(۱۳۷۵) : بررسی وتحلیلی از نهضت امام خمینی . تهران : نشر احرار .

۸ ـ شریف رازی ، محمد (۱۳۵۲) : گنجینه دانشمندان . قم

۹ ـ شریف رازی ، محمد (۱۳۵۲) : گنجینه دانشمندان . قم

۱۰ ـ صدر حاج سید جوادی ، احمد (۱۳۷۵) : دائرة المعارف تشیع . تهران .

۱۱ ـ عرفان منش ، جلیل (۱۳۷۵) : خاطرات ۱۵ خرداد شیراز . تهران : سازمان تبلیغات اسلامی .

۱۲ ـ معلم حبیب آبادی ، میرزا محمد علی (۱۳۶۱) : مکارم الآثار در احوال رجال دو قرن ۱۳ و۱۴ هجری . اصفهان : نشر نفایس مخطوطات .

مروری بر اندیشه سیاسی
مجتهد لاری
حرمت ظلم ومعاونت ظالم

حجة الاسلام والمسلمین
ابو الفضل شکوری

مقدمه

یکی از عرصه های حاصل خیز اندیشه در تاریخ مسلمانان، پهنه سیاست است که اندیشه ورزان سپهر آن، افکار وآثار ارزشمندی را از خود به جای گذارده اند، که بخشی از میراث فرهنگی بزرگ مسلمانان را تشکیل می دهد. طبق یک استقراء ناقص، شمار نگارشهای مربوط به این موضوع (بدون در نظر گرفتن آثار معاصرین) بیش از سیصد عنوان کتاب ورساله می باشد.[۱]

با این وصف، تاریخ اندیشه های سیاسی مسلمانان کمتر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. به همین دلیل است که چهره های برجسته این شاخه از معارف مسلمانان نیز برای آنان چندان شناخته شده نیستند. آیت الله سید عبدالحسین لاری از مجتهدان وفقیهان ایرانی اما دانش آموخته وپرورش یافتهٔ نجف و از مجاهدان فعّال صحنه های سیاسی واجتماعی عصر مشروطه، یکی از همین ناشناخته هاست.

او دارای افکار ورفتار سیاسی جالب وقابل مطالعه جدّی است.

۱ ـ خلاصه‌ای از زندگانی مرحوم سید لاری

خانواده سید لاری اصلاً اهل دزفول واز سادات رکن الدینی موسوی آن دیار هستند، ولی خود او متولد وبزرگ شدهٔ شهر نجف می باشد.

سید عبدالحسین در سوم ماه صفر سال ۱۲۶۴ هجری قمری به شب جمعه در نجف چشم به جهان گشود[۲] او فرزند سید عبدالله، فرزند سید عبدالرحیم موسوی دزفولی است وتقریباً با بیست واسطه نسبش به امام موسی بن جعفر علیه السلام می رسد.[۳]

سید عبدالحسین لاری همه تحصیلات خودرا در حوزه علمیه نجف سپری کرد. او محضر درس عالمان برجسته‌ای همچون شیخ لطف الله مازندرانی، شیخ محمد حسین کاظمینی، شیخ محمد ایروانی، آخوند ملّا حسینقلی همدانی ومیرزا محمد حسن شیرازی بهره‌مند شده وخود نیز به درجه اجتهاد رسید واز اساتید شناخته شده حوزه نجف گردید.

در سال ۱۳۰۹ قمری گروهی از بزرگان «لار» که در آن زمان اهمیت تجاری خاصّی داشت، برای دعوت از عالم وفقیه بزرگی، جهت استقرار در لار به نجف وسامراء رفته وخواسته خودرا با مرجع بزرگ آن عصر، میرزا محمد حسن شیرازی، در میان گذاشتند. آیة الله شیرازی ظاهراً با پیشنهاد سید مرتضی کشمیری، «سید عبدالحسین مجتهد» را به آن منطقه اعزام داشتند. «او دستور میرزا را اطاعت کرده ودر سال ۱۳۰۹ به لارستان رهسپار گردید. پس از ورود به لار استقبال شایانی از وی به عمل آوردند وبعد مدرسه در آنجا تأسیس کرد ومشغول به تدریس شد. جمعی از طلاب از اطراف واکناف فارس به لار آمده در حوزه درس او داخل شدند واز محضر او استفاده نمودند. ومدت ۲۵ سال در لار

مرجع تقلید وملجأ عموم فارسی‌ها بود.»[٤]

از این تاریخ است که سید عبدالحسین مجتهد به «لاری» معروف شده است.

سید عبدالحسین لاری، گذشته از فقاهتی که داشت، ذاتاً یک عنصر سیاسی واجتماعی بود ونمی توانست در قضایای مربوط به جامعه وسیاست بی تفاوت بماند. از آغاز ورودش به لارستان، جهت گیری اجتماعی وسیاسی او به نفع مردم، در جهت تضعیف قطبهای قدرت، همراه با شوکت وحرکات اقتدار گرایانه، کاملاً مشهود است.

ستیز با سلطه خارجی در کنار بی اعتنایی به تفرعن واستبداد داخلی از ویژگیهای شخصیتی او بود. مهدی بامداد می نویسد:

«از کارهای خوب او این بود که مبلغین مسیحی که بیشترشان انگلیسی بودند وبا کتب تبلیغی به فارس آمده بودند، کتب آنها را توقیف کرد وآنان را بکلّی از فارس راند.»[٥]

در راه مبارزه با رژیم استبدادی حاکم بر مقدرات مردم نیز، لاری هیچگونه کوتاهی نمی‌کرد. او در این راه متحمل رنجهای فراوانی گردید وحتی خانه وزندگیش توسط عوامل استبداد خواه غارت شد. سید لاری هم از نظر اندیشه ورزی سیاسی ونگارش رساله ها ومقاله ها وهم از منظر رفتار سیاسی یک فقیه ضدّ استبداد ومشروطه خواه بود.

او با اینکه از مرکز دور بود، با این حال یکی از پشتوانه های جدّی وامید آفرین مشروطه خواهان کشور بود. چنان که ملك الشعرای بهار ضمن سروده ای

به این مطلب اشاره کرده است.[۶]

او در جنگ جهانی اول با بسیج مردم مسلمان منطقه وهم رأی ساختن اسماعیل خان صولة الدوله ـ سردار عشایر قشقائی ـ با خود، به جنگ ومبارزه جدّی با انگلیسیها پرداخت. ونیز هم او بود که در تاریخ ایران برای نخستین با جهت حمایت از حقوق مردم ومبارزه با استبداد تمبری با نقش «پست ملت اسلام» در منطقه لارستان وفارس چاپ ومنتشر ساخت.

او به خاطر مبارزه با مستبدین داخلی ودولت استعماری انگلستان خانه وکاشانه خود را از دست داد وآوارهٔ شهرها وروستاها گردید. مدتی در «کورده» بود، سپس در میان ایل قشقائی ودر فیروزآباد، آنگاه در قیر به سر برد ودر نهایت وتا آخر عمرش مقیم جهرم گردید. خانه او در لار دو بار غارت شد. یک بار توسط مستبدین وبار دیگر توسط انگلیسها[۷]. او شش سال آخر عمرش را در میان مردم خوب جهرم گذرانید ودر همین شهر بود که آزرده خاطر از حوادث ناگوار روزگار ونگران از انحراف انقلاب مشروطیت ایران وگسترش روز افزون نفوذ خارجی واحیای استبداد قدیم تحت لوای جدید مشروطه، چشم از جهان فروبست. درگذشت او در تاریخ چهارم شوّال ۱۳۴۲ قمری به سن ۷۸ سالگی اتفاق افتاد[۸].

چنان که «فصیح الزمان» ضمن شعر بلندی تاریخ درگذشتش را چنین ضبط کرده است:

سید عبدالحسین آن آیت عظمای حق

کزبیانش گشت گیتی پر ز اسرار یقین

تـا نـدای ارجـعی را داد پـاسخ بـیدرنگ

در چـهارم روز شـوال در جـهرم زمـین

هشت سال از یکهزار وسیصد وپنجاه سال

گر نمایی کم بدانی سال فوتش را یقین[۹]

مجتهد لاری بسیار پر رنج ولی سر بلند وسعادتمند زیست وعـلاوه بـر تربیت شاگرد ونگارش بیش از سی جلد رساله وکتاب مفید، از نظر سیره عملی نیز الگویی برای آزادگان در آینده گردید. مهدی بامداد که کمتر تحت تأثیر رجال مورد ترجمه خود هست، تحت تأثیر شخصیت ممتاز سید لاری قـرار گـرفته ومی نویسد:

«مجتهد وپیشوای مسلمانان باید این جوری باشد، نه اینکه در بند تزیید اموال واملاك برای خود بوده ورشوه خواری واخاذی وبی دینی را پیشه وشعار خود سازد.»[۱۰]

سید لاری، رفتار سیاسی خود در راه مبارزه بـا ظـلم واسـتبداد داخـلی واستعمار خارجی وتلاش برای روشنگری افکار عمومی را در واقع از اعتقادات دینی واصول ومبانی تفکر سیاسی که از راه اجتهاد خود بدان رسیده بود، الهام می‌گرفته‌است ولذا اندیشه سیاسی او ورساله هایی که در این مقوله نـوشته در خور توجه وتأمّلی بس دقیق است.

۲ ـ رساله‌های سیاسی لاری ووجوه اندیشهٔ سیاسی او

به دور از مبالغه وگزافه گویی، سید عبدالحسـین لاری را مـی تـوان یک مجتهد دارای اندیشه سیاسی با مبانی مشخص به شمار آورد. چیزی که تاکنون

برای پژوهشگران تاریخ اندیشهٔ سیاسی عصر مشروطیت تقریباً ناشناخته مانده‌است. علاوه بر متن فتوا یا حکمی که از او به عنوان وجوب جهاد علیه انگلستان در همان زمان حیات خودش منتشر شد وبه تنهایی صبغهٔ سیاسی مشرب فقهی او را نشان می دهد[۱۱]، پنج متن ورساله نیز از میان آثار قلمی متعدد او به بررسی مسائل وموضوعات سیاسی از منظر فقه شیعه اختصاص دارد که هم اینک بگونهٔ مختصر معرفی خواهیم کرد. ونیز یک رساله جداگانه به نام «تقدیر مدّ وصاع» که صبغهٔ اجتماعی واقتصادی دارد[۱۲].

در این میان کتاب «آیات الظّالمین» سید را که به سال ۱۳۱۴ قمری در شیراز با همت «آقا محمد جواد صاحب خلف حاجی محمد باقر طاب ثراه» در ۷۸ صفحه بصورت سنگی به چاپ رسیده‌است، می توان نخستین رساله سیاسی او به شمار آورد که در ادامهٔ این مقاله با محتوای آن بیشتر آشنا خواهیم شد. او در این کتاب تحت عنوان «حرمت مطلقهٔ معاونت ظالم» به تحریم همه جانبهٔ حکومتهای استبدادی وجائر پرداخته وهرگونه همکاری مؤمنان با دستگاه آنان را در تمام زمینه ها نامشروع معرفی کرده‌است. ودر حقیقت شیوهٔ مبارزهٔ منفی با حکومتهای استبدادی را واجب شمرده‌است. چنان که گفتیم آیات الظالمین در سال ۱۳۱۴ منتشر شده‌است، یعنی ۱۰ سال پیش از انقلاب مشروطیّت؛ واین موضوع در آن مقطع زمانی اهمیت فراوان وخاصّی دارد.

سید عبدالحسین لاری، کتاب مفصلی نیز به عنوان حاشیه وتعلیقه‌ای بر مکاسب شیخ انصاری دارد که آکنده از مباحث فقه سیاسی استدلالی است. بخشی از آن که به مسأله جواز وعدم جواز همکاری با ظالم وحکومتهای استبدادی وجائر پرداخته، با شیوه‌ای کاملاً فقهی واصولی نظریه «حرمت

معاونت ظالم بطور مطلق» را ثابت کرده است. این بخش از کتاب او شایستگی آن را دارد که بصورت رساله مستقلی مورد توجه ودقت صاحب نظران فقه سیاسی قرار بگیرد(۱۳).

سید لاری، در کشاکش نهضت مشروطیت نیز کتاب «مشروطه مشروعه» را برشته نگارش کشید که در سال ۱۳۲۵ قمری در شیراز چاپ شده است. او در این کتاب یک نظام مشروطه مبتنی بر ارزشهای ومبانی اسلامی را بررسی می‌کند. البته منظور او از «مشروطهٔ مشروعه» با نظرات علمایی همچون حاج شیخ فضل الله نوری متفاوت است. او در رفتار سیاسی نیز عملاً در مقابل جریان نوری قرار داشت ولذا کتاب سیاسی دیگر خود به نام «قانون در اتّحاد دولت وملت» را در دفاع از آراء ومواضع «مشروطه خواهان» نوشت ودر آن بسیار تندروی کرده ودیدگاههای مشروعه خواهان را کاملاً بدور از موازین شریعت اسلامی معرفی کرده است.

این رساله نیز به سال ۱۳۲۵ قمری در شیراز منتشر شده است.

رساله موسوم به «احکام قانون اداره بلدیه» نیز کتابچه ای است که بعد از مشروطیّت وبرای رفع نیازهای روز آن انقلاب نگارش یافته است. مجتهد لاری در این رساله آیین اداره یک شهر وتصرف در امور وشئون آن بر طبق موازین فقه اسلامی را به بحث نشسته است.

این کتابها که نام بردیم منابع اصلی اندیشه سیاسی مجتهد لاری است ودر آنها از نوع نظام مطلوب ومبانی مشروعیّت اقتدار سیاسی گرفته تا مسائل مستحدثه مربوط به اداره شهرهای جدید مورد توجه او قرار گرفته است. در واقع این آثار لاری را می توان آینه وجوه اندیشه سیاسی او به شمار آورد وبا در پیش

گرفتن روش تجزیه وتحلیل متن، مبانی وابعاد اندیشه سیاسی او را استخراج وتدوین کرد. این کار شایسته ومهمی است که بموقع خود باید انجام بگیرد. لیکن در این نوشتار کوتاه ما نمی توانیم به بررسی وجوه وابعاد مختلف اندیشه سیاسی او بپردازیم. ولذا موضوع نخستین رساله سیاسی او یعنی کتاب «آیات الظالمین» را بطور اخص مورد بحث قرار خواهیم داد. مجتهد لاری در این زمینه صاحب نظریه بدیعی است واین موضوع برایش بسیار اهمیّت داشته است. هم در تعلیقات مکاسب دربارهٔ آن بحث فقهی مفصل کرده وهم در رساله آیات الظّالمین. لاری در این پژوهش فقهی وقرآنی خود به نتایج مهمی رسیده است. بطوری که فتاوای بزرگانی همچون شیخ مرتضی انصاری، صاحب جواهر وصاحب ریاض «قدس سرّهم» را به نقد وبررسی نشسته وبا تنقیح علمی وتضعیف آراء آنان نظریه جدیدی در این مبحث ارائه کرده است.

۳ ـ مفهوم ظلم ومعاونت ظالم از نگاه مجتهد لاری

بی شک مهم ترین نظریه سیاسی لاری به پدیده ظلم ونحوه مبارزه با آن اختصاص دارد. او در شریعت اسلامی هیچ جرم وگناهی را با ظلم همردیف نمی داند وآن را «بدترین همه گناهان صغیره وکبیره» معرفی می کند. مجتهد لاری حتی گناه وجرم «ارتداد» را نازل تر از ظلم می داند. ولذا کیفر شرعی نوعی از ظلم که محاربه یعنی «تجرید سلاح لِإِخافَة مسلم» باشد، شدیدتر از کیفرهای همه جرائم وگناهان دیگر می داند. لاری برای اثبات اقبحیّت ظلم وزشت تر بودن آن از همه معاصی وکبائر، ادلّه شرعی وعقلی زیادی را ارائه می کند. برخی از استدلالهای او در این مسأله چنین است:

«از جمله شواهد قطعیه این مدّعی، علاوه بر ادله اربعه، اینکه حرام وقبیحی که از مستقلّات عقلیه آبی از تخصیص وتقیید [است] وبه هیچ وجه مِنَ الوجوه مسوغ ومجوّز ندارد بالضرورة العقلیه در هیچ یک از معاصی ومنکرات وکبائر وقبائح حتی کفر وارتداد امثال ونظیری ندارد غیر از قبح ظلم وجرم وجور».

«از جمله شواهد صدق این مدعی از محکمات کتاب وسنّت اینکه حدّ وعقوبتی که مترتب فرموده حق تعالی بر یک قسم از اقسام ظلم وجوری که متعارف ومتداول تمام ظالمین وجائرین این زمان است، که عبارت از محاربه با مسلمانان است که باتفاق نصوص وفتاوا عبارت است. از تجرید سلاح لاخافة مسلم، به هیچ یک از اقسام کبائر وبه هیچ یک از انواع کفر وارتداد چنین حد وعقوبتی دنیوی مترتب ومقرّر نفرموده بصریح آیهٔ شریفه: ﴿**إنّما جَزاءُ الّذینَ یُحارِبُونَ الله ورسوله ...**﴾[۱۴].

یکی دیگر از ادلهٔ سید لاری بر اقبحیّت پدیدهٔ ظلم اینست که می گوید در اسلام برای قصد گناه واراده وتمایل به سوی آن در هیچ موردی کیفر دنیوی یا اخروی در نظر گرفته نشده، به جز مورد ظلم که خداوند در قرآن به کسانی که تمایل به ظلم وظالمین داشته باشند وآنان را دوست بدارند، آتش جهنم وعده داده است.

«از جمله شواهد صدق این مدعی اینکه مترتب نشده در چیزی از محکمات کتاب وسنّت بر اراده کفر ومیل به کفر ورضای به کفر، احکام کفر وعقوبات کفر؛ بخلاف ظلم وجور که مترتب فرموده به هر یک از اراده ومحبّت ومیل ورضای خالی از فعل وجور، تمام احکام وعقوبات نفسِ فعلِ ظلم وجور

ظلمه وجائرین، چنانچه فرموده:[۱۵] **﴿ولا ترکنوا إلی الذین ظلموا فتمسّکم النّار﴾ ﴿فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین﴾**[۱۶]».

آنگاه، مجتهد لاری آیات قرآن مجید را از آغاز تا انجام آن بررسی واستقصاء نموده وبیش از چهار صد آیه در محکومیّت واعانه بر ظالم وکیفرهای دنیوی واخروی ظالمین استخراج وارائه می دهد که بسیار جالب است.[۱۷] پس از بررسی وآمارگیری از آیات قرآن مجید، او به بررسی سنّت واحادیث پیامبر وائمه معصومین علیهم السلام می پردازد ونمونه های حدیثی فراوانی را در محکومیت ظلم وظالم ومعاونت ظلمه وکیفرهای آن ارائه می دهد که بسیار ارزشمنداست.[۱۸]

بحث سیّد لاری دربارهٔ پدیدهٔ ظلم انتزاعی نیست. او به مصادیق خارجی ظلم وظالم در زمان خودش که همان «ملوک» وحکومتهای جائر هستند توجه دارد ومعتقداست بواسطه آنان ستم وستمگری «وظلم وجور بی پایه وجرم وستم بی اندازهٔ مالا یطاق در جمیع آفاق واصقاع وبقاع وقُریٰ وامصار وبُلْدان وبحاری وصحاری وقفار وبطون اودیه وقلل جبال به حدّی که «**لا یَحُدُّهُ قَلَمٌ وَلا یَفیءِ بَبیانِهِ اَحَتم**»[۱۹].اشاعه ورواج ورسمیت یافته‌است ومردم نیز از باب «اَلنّاسُ عَلیٰ دینِ مُلُوکِهِمْ» در تثبیت ورواج آن سهیم شده‌اند.

مجتهد لاری هرگونه رشد وترقی وکمال معنوی ومادّی را منحصراً در پرتو استقرار نظام عدل ورواج الگوها، قواعد وشیوه های عادلانه امکان پذیر می داند که «با قرب حصولی یا تحصیلی به مبدأ خیر ونور وحسن وعدل»[۲۰] پدید می آید. ونیز همه پستیها، انحطاطها، شقاوتها، تلخیها وشرورات را «ناشی از قرب حصولی یا تحصیلی به مبدأ شرّ وظلمه» می داند که موجب پیدایش قباحت ونقصان در نفس آدمی وجامعه گردیده و«خلود در عذاب الیم

اخروی» را نتیجه می دهد.

از وجوه تفکر سیاسی وفقهی مجتهد لاری در مورد پدیده ظلم، نوع نگاه او به همکاری مؤمنان با دستگاههای حکومتی ظلمه است که از آن به عنوان «حرمت مطلقه معاونت ظالم» یاد می کند ودر واقع هستهٔ اصلی ویا بهتر بگوییم میوهٔ رسیده ومشخص بحثهای او درباره پدیدهٔ ظلم محسوب می شود. منظور از اصطلاح «معاونت ظالم» پذیرش کار در یکی از تشکیلات ونهادهای حکومتی حاکم جائر وظالم است. این مسأله در بین فقهای شیعه مورد اختلاف است که آیا معاونت ظالم وهمکاری با او، فقط در اموری که ارتکاب آنها شرعاً جایز نمی باشد، محرّم است ویا اینکه حرمت معاونت بطور مطلق در هر امری از امور است هر چند که آن کار یک امر مباح باشد، مانند پذیرش شغل دوزندگی در دستگاه حاکم ظالم وامثال آن؟

سید عبدالحسین لاری معتقد به نظریه دوم یعنی «حرمت مطلقه معاونت ظالم» است. سید لاری به نقل از علامه مجلسی وتأیید سخنان او، معاونت بر ظلم وعدوان را معادل کفر می گیرد:

«روایت نموده اند که داخل شدن در اعمال پادشاهان ویاری ایشان کردن وسعی در حوائج ایشان نمودن معادل کفر است وعمداً به سوی ایشان نظر کردن گناه کبیره است وهر که راهنمایی کند ظالمی را بر ظلم در جهنم با هامان وزیر فرعون باشد و....»(۲۱)

لاری در کتاب خطّی تعلیقات مکاسب نیز ضمن بحث استدلالی مفصلی در اثبات حرمت مطلقه اعانت ظالم مطالبی دارد که ترجمه قسمتی از آن چنین است:

«نصوص قرآن وسنت متواتر بر وجوب دوری گزیدن از فاسق وتبرّی جستن از او بلکه بر ضرورت دوری جستن از ساحت همه اهل معاصی دلالت دارند. چنانکه بر حرمت نگاه کردن بر سیمای آنان، تمایل داشتن به آنان ونشستن در کنار آنان ومداهنه وسازشکاری کردن با آنان دلالت دارند تا چه رسد به معامله با آنان ومعاونتشان».

آنگاه، لاری به شماری از آیات قرآن برای اثبات مدّعای خود استناد جسته ومی گوید: «این نصوص که هیچگونه صارف ومعارضی هم ندارند با عموم تقیید نخورده، خود بر حرمت اعانه ظالم بطور مطلق وحتی در مباحات دلالت دارند»[۲۲].

آنگاه مجتهد لاری توضیح می دهد که معاونت بر ظلم عیناً همان خود ظلم است که از نظر عقلی از تقیید وتخصیص پذیری قطعاً امتناع دارد، بنابراین نمی توانیم بگوییم نصوص قرآن وسنّت بر حرمت معاونت صرفاً در موارد کارهای نامشروع وحرام حاکم ظالم است. بر خلاف این مطلب که بگوییم دلالت این نصوص وادله، اعم از مباحات ومعاصی است. در این صورت مانند سایر محرّمات با آیاتی مانند ﴿إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإيمان﴾[۲۳] وامثال آن تخصیص پذیر خواهد بود ونیز مشمول قاعده «أَلضَّرورات تُبيحُ المحظورات» خواهد گردید! عدم توجه باین نکته از جانب بزرگانی همچون صاحب مکاسب، صاحب جواهر وصاحب ریاض است که موجب گردیده که حرمت معاونت را به موارد گناه ومعصیت وظلم وعدوان منحصر کنند ونه بر مطلق

معاونت که مباحات را نیز شامل بشود[۲۴].

لاری، پس از اثبات دیدگاه خود در مسأله حرمت مطلقه معاونت ظالم در مقام جمعبندی مطالب خود می‌گوید:

«هر یک از این محکماتِ ثقلین «کتاب وسنّت» حجت قاطعهٔ بالغهٔ تامّهٔ کاملهٔ وافیهٔ کافیه‌است بر اینکه ظلم وجرم وجور اسوءاست عاقبةً واشدّ است عقوبةً از جمیع منکرات ومعاصی، از مبدأ [کوچکترین] صغائر تا منتهای کبائر که کفر است.»[۲۵]

بعد از این مراحل است که لاری به نقض وردّ دلائل مخالفین باور خود می‌پردازد وبا تحقیر از آن ادله به عنوان «شبهات» یاد می‌کند، به اعتقاد لاری شبهات اصلی که موجب گردیده تا برخی از علمای شیعه از فتوی دادن به «حرمت مطلقه معاونت ظالم» خود داری کرده وبه «حرمت معاونت ظالم فقط در موارد ظلم ومعصیت» فتوی دهند، سه شبهه عمده‌است.

۱ ـ توهم اینکه این نصوص «آیات وروایات» به حکام غیر شیعه واهل خلاف انصراف دارد. یعنی حرمت معاونت بطور مطلق در همکاری با اهل خلاف است ونه حکام شیعه.

۲ ـ این نصوص وادلهٔ انصراف بر معاونت در افعال حرام حکام دارد ونه در افعال مباح آنان، وفرق است میان این دو.

۳ ـ روایات ونصوص فراوان دیگری نیز وجود دارد که بطور مطلق بر وجوب ولزوم اطاعت از حکام وفرمانروایان دلالت دارند. اینها را می‌توان مُخَصِّص آن نصوص وادلهٔ‌ای قرار داد که به حرمت معاونت در مطلق امور دلالت دارند.

آن روایات از این قبیل اند: «طاعَةُ السُّلطان واجِبَةٌ»*.

«مَنْ تَرَكَ طاعَةَ السُّلْطان فَقَدْ تَرَكَ طاعَةَ الله»**.

«اَلسُّلْطان ظِلُّ الله فی الْأَرضِ»***. وامثال اینها[۲۶].

آنگاه، لاری هر یک از این شبهات را نقض کرده وپاسخ می گوید.

در مورد شبهه اول می گوید در زمان نزول آیات قرآن مجید وصدور احادیث نبوی که مجموعاً نهی از معانت ظالم بطور مطلق کرده اند، مطابق اصطلاح امروزی «مخالفی» وجود نداشت تا مخاطب این نصوص باشد، وانصراف دادن مضامین آنها به مصادیق تاریخی که بعداً پیدا شده اند نیز خلاف آیین بلاغت وحکمت است. مضافاً بر اینکه در برخی از این روایات که توسط ائمه معصومین بیان شده، تصریح شده است که منظور، حکام وفرمانروایان شیعه است. مانند این حدیث امام صادق علیه السلام که فرمود: «امید نجات دارم برای هر که اعتقاد به امامت داشته باشد از این امت، مگر سه کس: صاحب استیلائی که ظلم به رعیت خود کند، وکسی که در دین بدعت بگذارد، وکسی که علانیة فسق کند»[۲۷].

سید عبدالحسین لاری در پاسخ از شبهه دوم می گوید: اوّلاً اعتبار عقلی گواه است که هر نوع همکاری با ظالم که بخشی از کارهای او را انجام داده ومشکلاتش را حلّ کند هر مقدار اندك هم که باشد در حدّ خود موجب تقویت ظالم است. اگر همگان او را تحریم کنند ومثلاً کسی لباس او را ندوزد ودر کار

(*) فرمانبری از سلطان واجب است.

(**) هر کس که از سلطان فرمانبری نکند از خداوند فرمانبری نکرده است.

(***) سلطان سایه خدا در روی زمین است.

ساختمانی کمکش نکند کارهای او در همین حدّ آسیب می بیند. هر چند که گناهان نیز شدّت وضعف دارند ولذا فتوای مشهور از فقهای عظام در این موارد به کراهت شدیده است.

اما از نظر ادلهٔ شرعی (آیات وروایات) نیز در طول کتاب (آیات الظالمین) با آوردن بیش از چهار صد آیه ونیز روایات واخبار متعدد بر اهل انصاف روشن گردید که معاونت ظالم حتّی در امور مباح نیز حرام است.

آنگاه مطالب خود را در این قسمت با ابیات ذیل خاتمه می دهد:

نان وحلوا چیست؟ دانی ای پسر؟ قرب سلطانست زان قرب الحذر
می برد هوش از سر واز دل قرار الفرار از قرب سلطان الفرار
قرب سلطان آفت جان تو شد پای راه بند ایمان تو شد
حیف باشد از تو ای صاحب سلوک کاین همه نازی به تعظیم ملوك
جرعه ای از بحر قرآن نوش کن آیهٔ لاترکنوا را گوش کن[۲۸]

مجتهد لاری در پاسخ از شبهه سوم نیز اول یک جواب کلی می دهد وسپس برخی از نصوص را نیز موردی وجداگانه بررسی می کند وپاسخ می دهد.

او در پاسخ کلی خود از این شبهه می گوید این قبیل روایات مشکل سند دارند ونیز معارض با محکمات قرآن واحادیث متواتره هستند چنان که با «براهین نقلیه وقواعد عقلیه ونصوص علاجیه» نیز تعارض ومخالفت دارند ودر مقابل روایات مشهور جزء نوادر وشذوذ هستند ونصوص علاجیه به ما دستور می دهند تا «نصوص شاذّ ونادر را ترک کنیم ومشهورات میان اصحاب را بپذیریم». برخی از این روایات نیز که معتبر باشند به موارد ضرورت وتقیه حمل می شوند. همینطور طبق قرائن خارجیّه منظور از سلطان در این اخبار «سلطان

عادل یعنی پیغمبر وامام‌ﷺ است بواسطه صوارف عقلیه ونقلیه است که ما چنین می فهمیم[۲۹].

بعد از این مرحله، سید لاری تا آخر رساله به بررسی مورد شبهات، یعنی آیات وروایات مشتبه می پردازد ودر پایان رساله خود بسیار صریح وقاطعانه نتیجه می گیرد که در اسلام راه هرگونه معاونت وهمکاری با ظلمه بسته است واین مسأله به هیچوجه توجیه پذیر وتأویل نیست. ستمگران ویاری رسانان آنان نیز هیچگونه راهی جز توبه نصوح ندارند:

«فخلاصة الکلام من البدو إلی الختام اینکه: تمام اسباب وصلات منقطع وبهانه های غرور وموهمات سرور مرتفع وشبهات زور ومتشابهات دور از برای ظلم وشرور، منقطع وهیچ وجهی از وجوه وهیچ بابی از ابواب امیدواری عقلائی نمانده ونیست سوای دخول در باب توبه نصوح وپرداختن به اصلاح وصلوح وتلافی وتدارك قروح وجروح به ندامت ومذمّت وانصاف واعتراف به تقصیر فَانَّهُ خَیْرُ الْمَعاذِیرُ».[۳۰]

پی نوشتها

۱ ـ ر.ک: *في مصادر التراث السياسی الاسلامی*، نصر محمد عارف، *المعهد العالمی للفکر الاسلامی*، آمریکا، ویرجینیا، ۱۴۱۵ قمری.

۲ ـ مؤلف کتاب «علمای بزرگ شیعه ازکلینی تا خمینی» ـ م. جرفادقانی ـ در صفحه ۳۵۴ آن کتاب تولد سید عبدالحسین را در شهر دزفول نوشته است که اشتباه است. کتاب یاد شده به سال ۱۳۶۴ شمسی در قم توسط معارف اسلامی منتشر شده است.

۳ ـ اسامی چندتن از اجداد او بدین قرار است: سید عبدالحسین فرزند سید عبدالله، فرزند سید عبدالرحیم، فرزند سیدآقا، فرزند سید محمد، فرزند سید نعمت الله، فرزند سید اسدالله فرزند سید خلف.

ر.ک: گنجینه دانشمندان ج۵ / ۵، محمد شریف رازی، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۵۳.

۴ ـ شرح حال رجال ایران ج۶ /۱۳۵، مهدی بامداد، زوّار، ۱۳۶۳، چاپ سوم.

۵ ـ مهدی بامداد، پیشین / ۶ ـ ۱۳۵.

۶ ـ قسمتی از قصیدهٔ بهار چنین است:

یک چند به هر دیار وهر شهر　　گشتیم قتیل تیغ اشرار
تا آنکه مجاهدین دانا　　ما را گشتند ناصر ویار
از خطه مرد خیز تبریز　　بر بست میان، گزیده ستّار
ازکشور رشت نیز برخاست　　آوازهٔ حضرت سپهدار
صمصام بر آمد از سپاهان　　سید عبدالحسین از لار

از شـاه حـقوق خـویشتن را کردند طلب به جـهد بسـیار

برای آگاهی بیشتر از رنجهای سیّد در راه مشروطه طلبی واستبداد ستیزی ر.ک: بزرگان جهرم / ۴۰ ـ ۱۳۴ ،

۷ ـ ر.ک: مهدی بامداد ، پیشین / ۱۳۶ .

۸ ـ مهدی بامداد تاریخ فوت او را در سال ۱۳۴۰ ضبط کرده است که اشتباه است . ر.ک: شرح حال رجال ایران ج ۶ / ۱۳۷ .

۹ ـ گنجینه دانشمندان ، پیشین ـ ج ۵ / ۷.

۱۰ ـ مهدی بامداد ، پیشین / ۱۳۷ .

۱۱ ـ برای رؤیت دستخط ومتن حکم جهاد سید لاری به رساله منتشر شده ای با عنوان ذیل مراجعه فرمایید : فتوکپی حکم جهاد حضرت آیة الله العظمی حاج سید عبدالحسین لاری قدس سرّه ، به انضمام شرح حال مختصری از زندگی ایشان . محرم ۱۴۰۸ قمری ، دفتر امام جمعه جهرم .

۱۲ ـ ر.ک: فهرست مشاهیر ایران از آغاز دورانهای افسانه ای تا عصر حاضر ج ۲ / ۴۲۹ ، ابوالفتح حکیمیان ، دانشگاه ملی ایران ، ۱۳۵۷ .

۱۳ ـ ر.ک: تعلیقات علی المکاسب (نسخه خطّی) ، سید عبدالحسین لاری ، از صفحه ۱۸۳ تا ۲۳۶ . این نسخه در اختیار «بنیاد معارف اسلامی» در شهر قم قرار دارد .

۱۴ ـ آیات الظالمین / ۵ ـ ۴ ، سید عبدالحسین لاری ، چاپ سنگی شیراز ، ۱۳۱۴ قمری .

۱۵ ـ سوره هود / ۱۱۳ .

۱۶ ـ آیات الظالمین / ۷.

۱۷ ـ همان ، از صفحه ۷ تا صفحه ۴۰ .

۱۸ ـ همان ، از صفحه ۴۶ تا صفحه ۶۱ .

۱۹ ـ همان ، / ۲ .

۲۰ـ همان ، / ۳.

۲۱ـ همان ، / ۴ـ۳.

۲۲ـ همان ، / ۵۹ـ۵۸.

۲۳ـ تعلیقات علی المکاسب / ۱۸۴ .

۲۴ـ سوره نحل / ۱۰۶ .

۲۵ـ ر.ک : تعلیقات علی المکاسب / ۱۸۵ .

۲۶ـ آیات الظالمین / ۶۲.

۲۷ـ همان ، / ۷۶ـ۶۳.

۲۸ـ همان ، / ۶۴.

۲۹ـ همان / ۶۸.

۳۰ـ همان / ۶۹ـ۶۸.

۳۱ـ همان / ۷۷.

سیری در زندگینامهٔ سیاسی

سید لاری وهمرزمان وی

علی رفیعی علامرودشتی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیش از هفتاد سال، از مرگ مجاهدی بزرگ وخستگی ناپذیر، می‌گذرد وازآن تاریخ تاکنون، بویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در مورد زندگینامه، مجاهدتها، مبارزات، نهضت اسلامی ایشان، جهاد علیه دولت استعماری انگلیس ونظام استبدادی قاجار، بسیار سخن گفته شده واهل قلم ودانشمندان وتذکره نویسان، دربارهٔ ایشان کتابها ومقالات فراوانی نوشته‌اند که بسیار قابل تقدیر است وبرای نسل جوان وآیندگان بسیار مفید وسرشار از تجربه وپرورش روح انقلابی در آنها می‌باشد.

در این مقال، کوشش می‌شود، به بخشی از زندگی ایشان به اختصار اشاره گردد وتا آنجا که امکان دارد به همفکران وهمرزمان ایشان، در آن دورهٔ پرآشوب، در فارس وخطهٔ جنوب ایران، پرداخته شود، زیرا نویسندگان وکسانی که به زندگی ونهضت سید پرداخته‌اند، کمتر به این موضوع اشاره نموده‌اند. در این بخش نخست به شرح حال، انگیزهٔ مهاجرت به لارستان، حرکت انقلابی وی واهداف سید لاری ویاران وهمفکران وی می‌پردازیم، سپس به شرح حال ومعرفی شخصیتهای روحانی وجز آنان که در کنار وهمگام با سید لاری در نهضت انقلابی وی شرکت داشته ویا به او کمک نموده‌اند، خواهیم پرداخت.

▣ الف. آشنایی با سید لاری:

آیت الله سید عبدالحسین، فرزند سید عبدالله موسوی نجفی لاری[۱] (۱۲٦٤ـ ۱۳٤۲ ق/۱۲۲٦ـ ۱۳۰۳ ش/۱۸٤۸ـ ۱۹۲٤ م) فقیه مجاهد اصولی، مرجع تقلید واز پیشروان نهضت مشروطیت در ایران. خاندان وی در اصل دزفولی است ونسب وی به عارف مشهور ونامدار، رکن الدین دزفولی می رسد که مرقدش در شهر دزفول قرار دارد ونیای بزرگ وی حضرت امام زاده حمزه فرزند بزرگوار امام موسی کاظم علیه السلام می باشد که در جوار بقعهٔ حضرت امامزاده عبدالعظیم علیه السلام در شهر ری مدفون است[۲].

وی در شب جمعهٔ سوم صفر ۱۲٦٤ برابر ۱۸ اسفند ۱۲۲٦ در نجف اشرف چشم به جهان گشود وبه همین دلیل به نجفی شهرت یافت. او در همانجا مقدمات علوم را فرا گرفت وپس از گذراندن تحصیلات مقدماتی،

---

(۱) برای اطلاع بیشتر، راجع به زندگی وشرح مبارزات سید لاری به این منابع مراجعه شود: شجرهٔ طیبّه (تلخیص کتاب: گلشن حسینی) که هر دو کتاب از عبدالحمید مهاجری از شاگردان سید است، کوکب فروزان، حسن سیادت، ص۱۸ـ ۱۹؛ برگزیده قصاید بهار، ص۱۹٤؛ تاریخ انقلاب مشروطیّت، ملک زاده، ٥/ ۲٤۷ـ ۲٤۸ و ۲٥٥ـ ۲٥٦؛ شرح حال رجال ایران بامداد، ۲/ ۲٥۷ـ ۲٥۸ و٦/ ۱۳٥ـ ۱۳۷، خاطرات وخطرات مخبر السلطنة، ص۳۳۱؛ مؤلفین کتب چاپی مشار، ۳/ ۷٥۱ـ ۷٥۳؛ طبقات اعلام الشیعه (قرن الرابع عشر)، ۳/ ۱/ ۱۰٤۸ـ ۱۰٥۰؛ بزرگان جهرم، ص۱۳۲ـ ۱٤٦؛ شهرستان جهرم، ص۱۸۳ـ ۱۸٥؛ مهاجر الی الله، کریمی جهرمی؛ لارستان وجنبش مشروطیت؛ ولایت فقیه زیر بنای فکر مشروطهٔ مشروعه (سیری در افکار ومبارزات سید عبدالحسین لاری؛ دانشمندان وسخن سرایان فارس، ٤/ ٥۸۷ ـ ٤٥۹؛ کتاب آبی ۲/ ۳٥۳، ٤۱۰، ٤۳۱، ٤۷۱، ٥۳٤ ومجلدات دیگر؛ دیوان بهار، ص۱٥۹.

(۲) شجرهٔ طیّبه، ص۳، دانشمندان وسخن سرایان فارس، ۲/ ٥۷۸.

دورهٔ سطح، به جلسات درس خارج فقه واصول قدم نهاد ونزد اساتید مبرّز ومراجع وآیات عظام، فاضل ایروانی، شیخ لطف‌الله مازندرانی، آخوند شیخ حسینقلی همدانی، محمد حسین کاظمی وبویژه سید محمد حسن حسینی شیرازی معروف به میرزای شیرازی ومشهور به مجدد شیرازی، دانش آموخت وبه مقام اجتهاد رسید واز این اساتید اجازهٔ اجتهاد، دریافت کرد[۱].

وی در کوران نهضت تنباکو یعنی سالهای ۱۳۰۸ـ۱۳۰۹ قمری / ۱۲۶۹ـ ۱۲۷۰ شمسی، در نجف اشرف بود واز فتوای تاریخی مجدد شیرازی، استاد خویش، علیه شرکت انگلیسی رژی وتحریم تنباکو، به خوبی با خبر بود. به احتمال زیاد، با سید جمال الدین اسد آبادی نیز ملاقات کرده است، گر چه در جایی به این مطلب اشاره نشده است، اما می توان حدس زد که سید عبدالحسین نجفی با توجه به اینکه از شاگردان بر جستهٔ میرزای شیرازی بوده ودرس مبارزه وجهاد را از وی فرا گرفته، از مبارزات میرزا وسید جمال الدین نه تنها بی خبر نبوده که از آنها تأثیر نیز پذیرفته است، زیرا مبارزات بعدی وی در راه مشروطه وجهت گیریهای ضد انگلیسی او، به خوبی نشان می دهد که از مسائل استعماری واستبدادی به خوبی آگاه بودند.

▣ ب. انگیزهٔ هجرت به لارستان:

مهاجرت گستردهٔ روحانیان از عراق به ایران در عصر قاجار، بویژه در زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار، دلایل مختلفی داشته که مهمترین آنها، نیاز حکام وسلاطین قاجار به کسب مشروعیت دینی وحملات متناوب فرقه های

---

(۱) شرح حال رجال ایران؛ ٦ / ۱۳۵ ـ ۱۳٦، ولایت فقیه، ص۱۸ ـ ۲۰.

مذهبی عربستان، علیه مراکز شیعی نشین عراق بوده‌است، اما مهاجرت سید عبدالحسین لاری، به لارستان، انگیزه‌ای دیگر داشته وبه دلیل تعارضها ومسائل سیاسی منطقهٔ لارستان بوده‌است وبیشتر جنبهٔ مردمی داشته وارتباطی به حکام قاجاری ومحلی نداشته بلکه بر عکس اساس شواهد وقراین، آنان، مخالف هجرت سید به لارستان بوده‌اند.

آشوبها ونا امنی های روبه افزایش در منطقهٔ لارستان، در اثر اختلافات ایلی وزد وبندهای سیاسی ودخالت بیگانگان بویژه انگلیس در منطقهٔ جنوب، وضعیتی را به وجود آورده بود که مردم منطقه، بویژه دسته های قدرتمند بازرگانان این ناحیه را، مجبور به چاره اندیشی برای بازگرداندن آرامش به منطقه کرده واز سویی دیگر، نیاز به یک رهبر قدرتمند روحانی، برای ارشاد وراهنمایی وایستادگی در برابر این تضادها ودخالتهای بیگانگان واستبداد داخلی، ایجاب می‌کرد که راه‌حلّی برای این موضوع اندیشیده شود، از این رو، راه حل آن به دلایلی که بعد به آن اشاره خواهد شد، دعوت عالمی از نجف اشرف به لارستان بود[۱].

به همین دلیل، شورایی از اعیان وبازرگانان لارستانی که برخی از اعضای آن عبارتنداز: حاج غلامرضا جعفری[۲]، مصباح دیوان اوزی[۳]، حاج محمد حسن، حاج عباس علی لاری، حاج محمد جعفر، حاج محمد حسین لاری وحاج علی اکبر لاری[٤]، توسط شخصی به نام حاج علی تشکیل شد.

---

(۱) مقایسه شود با کتاب لارستان وجنبش مشروطیت، ص ٤۰ ـ ٤۱.
(۲) روزنامهٔ لارستان، سال دوم، شمارهٔ ٤، ص۱.
(۳) تاریخ دلگشای اوز، ص۱۲۱ ـ ۱۲٤.
(٤) لارستان وجنبش مشروطیت، ص۷۰ ـ ۷۱.

کسی که بعدها به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید، گر چه نتوانست در مجلس شرکت کند، اما لقب وکیل، برای او باقی ماند ودر میان مردم به حاج علی وکیل شهرت یافت[۱].

این شورا، هیئتی را مأمور کرد که به عراق بروند ویک عالم متقی وشایسته را شناسایی وبرای پیشوایی لارستان دعوت کنند. در رأس این هیئت حاج علی لارستانی قرار داشت. آنان پس از ورود به عتبات عالیات وزیارت اعتاب مقدسه در سامرا، به حضور آیت‌الله مجدد شیرازی رسیدند واز ایشان خواستند تا عالمی مجتهد ومبرّز به ایشان معرفی وبه لارستان اعزام نماید ومیرزای شیرازی ضمن جواب مساعد از آنان می‌خواهد که مهلتی دهند، تا وی کسی با این مشخصات را بیابد وبا آنان به سوی لارستان اعزام نماید[۲].

حاج علی وهیئت لارستانی، پس از اینکه از میرزای شیرازی قول مساعد می‌گیرند، به نجف اشرف می‌روند ودر آنجا با آیت‌الله سید مرتضی کشمیری، ملاقات می‌کنند واز وی دعوت می‌نمایند تا همراه آنان به لارستان برود، در برخی منابع آمده‌است که آیت‌الله میرزای شیرازی، سید مرتضی کشمیری را به آنان معرفی می‌کند. سید مرتضی از رفتن به لارستان عذر می‌خواهد وآیت‌الله سید عبدالحسین نجفی را به آنان معرفی می‌کند، وقتی حاج علی با هیئت لارستانی به حضور سید عبدالحسین می‌روند وقدری با وی صحبت می‌کنند، گمشدهٔ خودرا در شخص سید عبدالحسین می‌یابند ومنظور وخواستهٔ خودرا با وی در میان می‌گذارند واز او دعوت می‌کنند، اما

---

(۱) همان منبع، ص۴۱.

(۲) شجرهٔ طیّبه، ص۸؛ دوحهٔ احمدیه، خطی، ص۴۰.

سید عبدالحسین نیز، با خواسته آنان روی موافقت نشان نمی دهد، از این رو هیئت لارستانی با ناامیدی به سامرا، نزد میرزای شیرازی می روند وراجع به سید عبدالحسین با او گفتگو می کنند ودر خواستهٔ خویش پای می فشارند، تا اینکه مرحوم میرزای شیرازی را متقاعد می سازند ومیرزای شیرازی گویا طی مکاتبه ای با سید عبدالحسین، ایشان را راضی می کند، تا همراه هیئت لارستانی به آن منطقه عزیمت کند[۱].

مرحوم سید عبدالحسین لاری که از سویی برای استاد خویش میرزای شیرازی، احترام فوق العاده ای قائل بوده واز سویی دیگر پا فشاری هیئت لارستانی را مشاهده کرده واز جانبی، روح فداکاری واز خودگذشتگی واخلاص فراوان واحساس مسئولیت شدیدی داشت، دعوت این هیئت را پذیرفت ودر ۱۳۰۹ قمری / ۱۲۷۰شمسی / ۱۸۹۲ میلادی، عازم لارستان می گردد[۲].

میرزای شیرازی به هنگام خروج سید عبدالحسین از عراق، هیئت لارستانی وحاج علی را مورد خطاب قرار می دهد ومی فرماید: «*در بردن آقا سید عبدالحسین، به لارستان، نجف را به آنجا برده ای وگهوارهٔ فضیلت ودانش را از فرزند وفضیلت علم، خالی گزارده ای*»[۳].

بنابراین انگیزهٔ سید عبدالحسین نجفی، به لارستان را می توان در سه دلیل عمده خلاصه کرد که عبارتنداز:

---

(۱) شجرهٔ طیّبه ص۷ـ۸؛ دانشمندان وسخن سرایان فارس، ٤ / ۵۷۸ ـ ۵۷۹؛ ولایت فقیه، ص۲۹.

(۲) ولایت فقیه، همانجا.

(۳) شجرهٔ طیبه، ص۷؛ دوحهٔ احمدیه، ص٤۲.

۱ . اطاعت وپیروی بی چون وچرا از فرمان ودستور استاد بزرگوارش، آیت‌الله مجدد شیرازی، زیرا میرزا از مسائل وتضادها ونیاز مبرم منطقهٔ لارستان به وجود سید عبدالحسین لاری، کاملاً آشنا بود.

۲ . احساس مسئولیت شرعی در قبال نیاز شدید مردم منطقه به یک رهبری روحانی که آنها را نسبت به مسائل شرعی آگاه سازد.

۳ . مبارزه علیه ظلم واستبداد حکام محلّی از یک سو ودفاع از مردم ومحرومین ومظلومین جنوب در قبال سردمداران قاجار وسلاطین مستبد از سویی دیگر ودفاع از حریم ایران ومبارزه با دخالت بیگانگان در منطقهٔ جنوب بویژه دولت استعماری انگلیس. زیرا در همان مدت کم که هیئت لارستانی با ایشان ملاقات کردند، گویا ایشان را در جریان مسائل منطقه ودخالتهای بی وقفهٔ انگلیسیها در جنوب وبی حرمتی به مقدسات مذهبی وتاراج ثروتهای ملی توسط آنان قرار داده بودند، از این رو در خود احساس مسئولیتی مضاعف می کرد.

بگفتهٔ آیت‌الله سید عبدالعلی آیت اللهی نوهٔ ایشان، مرحوم سید عبدالحسین، در تابستان ۱۳۰۹ قمری، با خانوادهٔ خود وهمراه با هیئت لارستانی، به شهر لار وارد شد وسیل جمعیت در دروازهٔ ورودی لار ودر محل کاروانسرای تجاری جنوب شهر که باجگاه نامیده می شد، ازایشان استقبال با شکوهی به عمل آوردند وبدون اینکه نام رهبر مذهبی خود را بدانند، آمدن وی را با نام وعنوان «آقا» به همدیگر تبریک می گفتند وبدین سان سید عبدالحسین نجفی که از آن پس به سید عبدالحسین لاری و «سید لاری»

شهرت یافت، وارد لارستان گردید ودر آنجا سکونت نمود[۱].

▣ ج. برنامه‌ها وفعالیتهای سید در لارستان وفارس:

برای شناخت وآگاهی بیشتر نسبت به برنامه ها وفعالیت‌های آیت‌الله سید عبدالحسین لاری در فارس، بویژه در منطقهٔ جنوب ولارستان، لازم‌است، دوران زندگی ۳۳ سالهٔ سید در این منطقه را مرحله بندی کنیم. به طور کلی می توان زندگی سید وفعالیتهای او را در جنوب ولارستان به پنج دوره تقسیم نمود که عبارتنداز:

۱. برنامه‌های سید در دوران استبداد:

آیت‌الله سید عبدالحسین لاری، با توجه به آگاهی وآشنایی که نسبت به استبداد دورهٔ ناصری وقاجاریه داشت ودر محضر استاد خود آیت‌الله مجدد شیرازی، نسبت به این نوع مسائل شناخت کاملی پیدا کرده بود وبا توجه به اینکه میرزای شیرازی روح مبارزه وستیز با استبداد وستمکاران را در شاگردان خویش، بویژه سید عبدالحسین، بیدار کرده بود، سید لاری، از همان آغاز ورود به لارستان، اصول واحدی را که در نهضتهای انقلابی پیامبران وجود دارد، در نظر گرفت وبر آن پایه حرکت خویش را بنیان نهاد، از این رو از همان آغاز، سه کار اساسی را در سر لوحهٔ برنامه های خویش قرار داد:

یک. تعلیم وآموزش در دو جبههٔ خصوصی وعمومی:

وی از یک سو برای آموزشهای مهم دینی ونیروسازی اقدام به تأسیس مدرسهٔ علمیه‌ای در لارستان وبرخی از مناطق جنوب کرد وبا تشکیل این

---

(۱) لارستان وجنبش مشروطیت، ص۷۹ وپاورقی آن.

حوزه های علمیه، بویژه در شهر لار به مبارزه‌ای اعتقادی، فکری واخلاقی دست زد وطالبان علوم دینی را از هر سو به حوزهٔ لارستان جذب نمود وبه تعلیم، تربیت، تزکیهٔ نفس وتهذیب اخلاق آنان کمر همت بست، تا بدین وسیله یک نیروی فکری که همگام وهمراه وهمرزم وی باشند، بوجود آورد.

اقدام وی در تأسیس حوزهٔ علمیه در لار سبب شد که گروه فراوانی از افراد مستعد وخوش فکر از اطراف واکناف منطقهٔ جنوب به لارستان سرازیر شوند ودر حوزهٔ درس سید شرکت کنند وهستهٔ اولیهٔ مبارزات سید را بوجود آورند. همراه این گروه، عده‌ای از عالمان وروحانیان انقلابی نیز به لار می آیند که برخی از آنان تا پایان زندگی سید، فداکارانه در کنار وی بوده و رو در روی استبداد وستمکاران ایستادگی کردند. این گروه در تمامی درسهای سید در سفر وحضر حضور داشتند واز آبشخور زلال افکار واندیشه های ناب دینی وانقلابی سید، سیراب شدند[۱].

از دیگر سو، آیت الله لاری برای ایجاد زمینه های فکری خود، اقدام به وعظ وارشاد عمومی کرده ودر مجالس ومنابر خویش قوانین واحکام اسلامی را با بیانی ساده اما متین ومنطقی برای عامهٔ مردم، بویژه نسل جوان، بیان می نمود ودر دلهای آماده، بذر قوانین اسلامی ومقررات مبارزات آیین تشیّع می پاشید وآنها را برای مبارزه با حکام وسر سپردگان استبداد وبیگانگان، آماده می ساخت. او در برابر انحرافات عقیدتی که به نام دین در جامعه رسوخ کرده بود، سخت به مقابله برخاست وبا معرفی اسلام اصیل وناب در برابر دیدگاه استعماری وانحرافی جدایی دین از سیاست، به شدت به مبارزه

---

(۱) شجرهٔ طیبهٔ، ص۸ـ ۹؛ دانشمندان وسخن سرایان فارس، ٤ / ۵۷۹.

برخاست ومرزی میان دین وسیاست قائل نشد وبه همین دلیل نظامهای حاکم بر مردم را به رسمیت نشناخت وخود رأساً به اجرای احکام دین وانفاذ حدود اسلام وقوانین الهی همت گماشت. او تنها، فقیه جامع الشرایط را مجرایی به شمار آورد که قادراست در زمان غیبت کبری، دستورات الهی وقوانین واحکام خدا را در جامعهٔ اسلامی اجرا نماید[۱].

وی در احیای آثار وقوانین وآداب وسنن اسلامی وشریعت محمدی وآشنا ساختن عموم مردم، نسبت به آنها، نقش مهم وبرجسته‌ای داشت. احیای امر به معروف ونهی از منکر که از عمده ترین عوامل مبارزه با ظلم واستبداد واز میان بردن فساد وفحشا بوده را در سر لوحهٔ برنامه های خویش قرار داد وامر به معروف ونهی از منکر را برای همگان واجب عینی دانست باید همگان آن را به کار می بستند[۲].

او در حدود سال ۱۳۱۰ قمری / ۱۲۷۱ شمسی / ۱۸۹۲ میلادی بعد از آنکه به لار وارد شد، به احیای نماز جمعه پرداخت وخود در مقام مرجع تقلید، به ایراد خطبه های جمعه واقامهٔ نماز همّت گماشت. وی اقامهٔ نماز جمعه را واجب واز مناصب فقیه جامع الشرایط، می دانست وبر این اساس، امامان جمعه وعادل وشایسته‌ای را برای اقامهٔ این شعار بزرگ الهی به شهرستانهای منطقه وجنوب فارس، گسیل داشت[۳].

او تا آنجا به اقامهٔ نماز جمعه اهمیت می داد که تا آخرین روز زندگی

---

(۱) التعلیقة علی المکاسب، سید لاری، ۲ / ۳۷۸ـ ۴۰۶.

(۲) آیات الظالمین سید لاری، ص۱ ـ ۲؛ قانون در اتحاد ملت ودولت، سید لاری، ص ۵ ـ ۹.

(۳) التعلیقة علی المکاسب، همانجا.

خود جمعه ٤ شوال ۱۳٤۲ برابر ٥ اردیبهشت برگزار کرد وپس از آن بلا فاصله جان سپرد[۱] ، بدین ترتیب بیش از ۳۰ سال به اقامهٔ نماز جمعه همت گماشت.

اینگونه بود که اعمال ورفتار وبرنامه های سید لاری، مورد تأیید وتقدیر میرزای شیرازی قرار گرفت واز نامه ای که در مؤرخ ١٤ ربیع الاول ۱۳۱۰، به سید نوشته، می توان دریافت که سید لاری در آن مدت کوتاه، چنان برنامه های مهمی را، به مرحلهٔ عمل در آورده است که به گوش میرزا رسیده واین چنین از وی تقدیر کرده است[۲].

دو . ایجاد برنامهٔ آموزشهای نظامی :

آیت الله لاری به خوبی می دانست، تنها آموزشهای فکری وعقیدتی، برای جلوگیری از ظلم وفساد کافی نیست، بلکه برای به کرسی نشاندن برنامه های خود، نیازمند یک بازوی توانمند نظامی وکادری آموزش دیده است که در مواقع لزوم در برابر استبداد، مردانه بایستند.

از این رو آن مرجع بزرگ وسید مجاهد، پیروان خویش را به فراگیری تعلیمات نظامی ترغیب وتشویق کرد وآنها را وادار نمود تا هر چه سریعتر، آموزش نظامی ببینند وتجهیزات نظامی فراهم آورند. بسیاری از روحانیان نزدیک سید واطرافیان ویاران صمیمی وفداکار وی، به فرا گرفتن آموزشهای نظامی پرداختند وکادر ونیروی مجهّز وآماده ای به وجود آوردند که بعد در مبارزات ومجاهدات اسلامی سید ودر حفظ حقوق محرومین در برابر خوانین وفئودالهای منطقه وعوامل استبداد وحتی در برابر بیگانگان وکمک به

---

(۱) شجرهٔ طیبه، ص ۳۰ـ ۳۱.

(۲) معارف السلمانیهٔ سید لاری، ص ۳۰؛ علم الامام قاضی طباطبائی، ص ۱۹.

نهضت مشروطیت در دورهٔ استبداد صغیر، نقش مهمی ایفا کردند. این افراد را در تاریخ به نام «تفنگچیان سید لاری» ویا «چریکهای فارس» ویا «چریکهای سیدلاری» می نامند. نیروی نظامی سید لاری در دوران مشروطیت وجنگ بین الملل اول آوازهٔ بسیاری یافتند ودر برابر استبداد داخلی وتجاوز خارجی، ایستادگی فراوانی کردند[۱].

دستگاه سید لاری، بسیار منظم وبا انضباط بوده وبر پایهٔ شریعت صدر اسلام برنامه ریزی شده بود[۲].

وظائف هر کس مشخص وبر اساس نظم وترتیب، کارها انجام می گرفت وهمه خود را موظف می دانستند دستورات وی را مو به مو اجرا کنند. چنانکه یاران ونظامیان وچریکهای وی در دورترین نقاط، اوامر سید را به اجرا می گذاشتند.

سه . *سازماندهی روحانیون جنوب:*

آیت الله لاری پس از استقرار خویش وتأسیس حوزهٔ علمیه جهت تربیت طلاب ونیروی علمی وفکری وبوجود آوردن کادر نظامی، در رأس قدرت روحانیت لارستان قرار گرفت وحوزهٔ نفوذ خود را در سراسر جنوب ایران از شرق تا غرب، گسترش داد وتوانست نظر مساعد وهمراهی روحانیان لارستان را به دست آورد ودر طی مدت کوتاهی مریدان ودوستان وفاداری در میان قشر روحانیان به سوی او جلب شدند.

---

(۱) انقلاب ایران، براون، ص ۵۳۵ ـ ۵۳٦ و ۵٤۳ ـ ۵٤٤؛ تاریخ مشروطهٔ کسروی، ص ۵٤۵؛ کتاب آبی، ۱ / ۱۱۱ به بعد.

(۲) انقلاب ایران، براون، ص ۳۲۲.

روحانیان انقلابی شیراز، شیخ زکریا انصاری دارابی؛ روحانی قدرتمند وبا نفوذ نواحی شرقی لارستان، سید محمد بحرانی؛ روحانی برجستهٔ بندر لنگه، سید مرتضی اهرمی؛ روحانی مشروطه خواه وبا نفوذ بوشهر، سید حاجی بابا بیرمی از مناطق سادات نشین لارستان؛ روحانیان منطقهٔ علامرودشت بویژه، میرزا محمد رفیع رفیعی علامرودشتی؛ آیت‌الله سید آقا میر ابوالحسن بن سید محمد صادق کراماتی از فال؛ سید عبدالمحسن مهری؛ از ناحیهٔ مهر، محمدبن علی بن علی اشکنانی روحانی با نفوذ اشکنان؛ سید احمد فالی از میمند فارس؛ شیخ ملا علی نقی از ناحیهٔ جویم، از جمله روحانیان بانفوذی بودند که از یاران وهمگامان سید لاری به شمار می‌رفتند وبه مثابهٔ بازوان قدرتمند وی در نهضت انقلابی او مُجری سیاستها وفرامین او بودند[۱].

سید لاری، سالها پیش از انقلاب مشروطیت، با تربیت شاگردان بسیار وبا تکیه بر حمایتهای مردمی منطقه، توانست، اقتدار کامل ونفوذ فراوانی در ناحیهٔ جنوب وفارس به دست آورد وتحولات لارستان وجنوب را تحت تأثیر خود ویارانش قرار دهد.

دو نمونه از اقتدار سید در دورهٔ استبداد کبیر، کافی است تا عمق نفوذ سید در میان مردم جنوب را نشان دهد: یکی اخراج یهودیان از جنوب بویژه از لارستان وجهرم وداراب که ابتدا با یک فتوای ساده شروع شد، سید طی

---

(۱) کتاب آبی، ۲ / ۴۳۱ به بعد؛ لارستان وجنبش مشروطیت، ص ٦٤ ـ ٦٦؛ تاریخ وجغرافیای فال ص ٤٥ ـ ٤٦؛ صیغ العقود لاکثار القنود راغب زادهٔ فالی، ص ١٦ و ١٧؛ رسالهٔ محمد علی اشکنانی، خطی؛ پلنگ کوهستان، آزما دارابی، خطی؛ دوحهٔ احمدیه، خطی.

فتوایی اعلام کرد: «... هرکس که *با آنها* [یهودیان] *معامله نماید، اتلاف مال خود نموده وحرام ومعاقب وحقی هم از آب انبار وبرکه های مسلمانان به هیچ وجه ندارند* ...» با این فتوا عده‌ای از یهودیان مسلمان شدند ودر لار باقی ماندند وبقیه از منطقه اخراج شدند[۱].

ودیگری اقدامات ضد مسیونری سید ویارانش در لارستان است. شیخ عبدالحمید مهاجری در یک گزارش کوتاه بدون آنکه زمان حادثه را دقیقاً مشخص سازد نوشته است: «*یک دسته مبلغان نصاری که آمده بودند به فارس از برای تبلیغ، چون به خطهٔ لار فرود آمدند، آن یگانه عالم ربانی، امر فرمود تا کتب ضلال را از آنها گرفتند وایشان را از لار بیرون کردند ودستور داد که در هیچ بلدی آنها را راه ندهند. عین الملك از تهران به لار آمد برای گرفتن دوهزار تومان قیمت کتابهایی که دولت انگلیس از دولت ایران مطالبه داشت، چون ابهت وهیبت وحقانیت آن بزرگوار را مشاهده نمود، باکمال عقیده مندی پوزش طلبید واز آنجا بیرون رفت*»[۲].

۲. نقش سید لاری در نهضت مشروطیت:

سید لاری پیش از انقلاب مشروطیت ودر سال ۱۳۱٤ قمری، رسالهٔ سیاسی خویش را با عنوان: *آیات الظالمین*، به رشتهٔ تحریر در آورد وعملاً وارد مبارزهٔ همه جانبه با مظاهر استبداد گردید ودر این راه مبارزی سخت کوش وتندرو به شمار می رفت، تا آنجا که حاج علی اکبر فال اسیری، مبارز

---

(۱) تاریخ یهود در ایران، ص۸۳۹ـ ۸٤۰؛ سفرنامهٔ سدید السلطنهٔ کبابی، ص٤۲۹، لارستان وجنبش مشروطیت، ص۸۹.

(۲) شجره طیّبه، ص۹.

نامدار فارس دربارهٔ وی چنین گفته است:

«من فکر می‌کردم که خودم تندروتر هستم، اما می بینم که آقا (سید عبدالحسین لاری) از من جلوتر است، همهٔ منابع بر ظلم ستیزی او خصوصاً با دولتیان تأکید دارند»[۱].

محمد اعظم بستکی که بعدها در جناح مخالف سید قرار گرفت، دربارهٔ سید چنین نوشته است: «به عمّال دولت وحکام دیوانی اعتنایی نداشت وآنها را اهل ظلمه می دانست»[۲].

آیت‌الله سید عبدالعلی آیت‌اللهی لاری، امام جمعهٔ محترم لار، از آیت‌الله حاج سید نورالدین شیرازی نقل کرده‌است که ایشان می‌گفت: «بعضی از علمای شیراز، از سید عبدالحسین لاری، سؤال کردند که این که شما می‌گویید، باید جهادکرد، در چه شرایطی [ودر چه زمانی] جهاد واجب است؟ وایشان گفته بود: الجهاد من المهد الی اللحد. سپس سید نورالدین می‌گوید: این کلام را با آب طلا باید بر سر در مملکت بنویسند»[۳].

به این ترتیب، سید ویاران وی همگام با مشروطه خواهان در مرکز ودر فارس، در لارستان ونواحی جنوب در نهضت مشروطیت شرکت جست ودر برخی از اسناد به دست آمده، اشاره‌هایی راجع به ارتباط سید با مرحوم آخوند

---

(۱) لارستان وجنبش مشروطیت، ص۱۰۸ـ ۱۰۹.

(۲) تاریخ جهانگیریه وبستک، ص۳۱۳ـ ۳۱٤.

(۳) مهاجر الی الله ص ۳۷۰؛ لارستان وجنبش مشروطیت، ص۱۰۹. این مطلب را آیت الله سید عبدالعلی آیت اللهی در تاریخ ۱۳٦۸ قمری / ۱۳۲۷ شمسی از سید نورالدین شیرازی شنیده وبه خط خود نوشته وبه یکی از مریدانش داده است سپس خود آیت اللهی این جمله را به صورت یک بیت به فارسی ترجمه کرده است:

چو مردان حق رهروی زنده باش زگهواره تا گور رزمنده باش

خراسانی ودیگر آیات عظام نجف اشرف وجود دارد که سید را تأیید واطاعت از اوامر او را واجب ومخالفت با وی حرام شمرده شده وسید وجوهاتی که به دست می آورده، بخشی از آنها را به نجف برای آیات عظام می فرستاده است. او برای آزادی ایران از چنگال استبداد وستم حکومت قاجار، نیرویی را در بخشهای جنوبی کشور آماده نمونه. وعلیه مستبدین فارس، بویژه محمد رضا خان قوام الملك حکم جهاد، صادر کرد وپیوسته با استبداد طلبان جنگید[۱].

سید لاری نه تنها در استقرار نظام مشروطیت در ایران، کوشش بسیار کرد، بلکه در بقای آن نیز سعی فراوان نمود.

او پس از استقرار مشروطیت با کسانی که در راه استقرار مشروطیت در جنوب وفارس سنگ اندازی ومانع تراشی می کردند، بویژه با قوامیان شیراز، حکام محلی وقوانین مخالف مشروطه وفئودالهای منطقه در ستیز ومبارزه بود. به صورتی که گزارش فعالیتهای وی ومجاهدتهای او بارها در مجلس اول مطرح گردیده است[۲].

آیت الله لاری، پس از پیروزی مشروطه واستقرار آن، بلافاصله، دستور داد، انتخاباتی در لارستان برگزار شود وانجمن اسلامی در لار تشکیل گردد. این انجمن متشکل از دوازده نفر بود که به ریاست «حاج علی وکیل» تشکیل جلسه داد ودستورات وبرنامه های خود را به تمام منطقهٔ لارستان اعلام کرد وسید لاری نامه های بسیاری به اطراف از جمله: بندرعباس ولنگه، بستک؛

---

(۱) دانشمندان وسخن سرایان فارس، ٤ / ۵۷۸ ـ ۵۸۵؛ فارس وجنگ بین الملل اول، ص ۳۵٤ ـ ۳۵۵.

(۲) انقلاب ایران، ص ۵۳۵ و۵۳۷ ـ ۵۵۲؛ دیوان مذکرات نخستین دورهٔ مجلس شورای ملی، هاشمی.

بیخهٔ جات؛ وراوی؛ اشکنان؛ فال، بیرم وعلامرودشت، اوز، کوهستان داراب فرستاد ودستور تشکیل انجمن‌های محلی را صادر ووظایفی برای هر یک از سران قوم مشخص نموده ودر زیر آن با امضای «سردار مختار ملت» ومهر «عبده عبدالحسین موسوی» خود را معرفی کرده‌است. اولین صورت جلسهٔ تشکیل انجمن در اوز یکی از توابع سنّی نشین لار بوده‌است[۱].

۳. مبارزات سید در دورهٔ استبداد صغیر:

پس از درگیری محمدعلی شاه قاجار ومستبدین با مشروطه خواهان وفشار جهت تعطیل کردن مجلس شورای ملی، سید عبدالحسین لاری، فعالیت گسترده‌ای برای کمک به مشروطه خواهان وعلیه مستبدین آغاز کرد وبیشتر نیروهای نظامی وی در سراسر جنوب، داراب وشیراز، به پا خواستند ومبارزه‌ای سخت وستیزی دشمن شکن شروع کردند.

در برخی منابع نوشته‌اند که میرزا حسین خان معتمد دیوان کواری که از اشخاص با نفوذ سیاسی شیراز بود ودم از هم سرّی وهمسنگی با محمد رضا خان قوام الملك می زد، با سید عبدالحسین لاری بسیار مربوط ودوست بوده ودر سال ۱۳۲۵ قمری که اوضاع را به نفع قوام الملک می دید، از سید عبدالحسین لاری در خواست کرد که به شیراز بیاید وسید هم با دوهزار سوار

---

(۱) تاریخ دلگشای اوز، ص۱۹۸ ـ ۲۰۱؛ تاریخ بستک وجهانگیریه، ص ۳۱٤ که نوشته اند، نام این انجمن «انجمن اثنی عشریه» بوده است ولی به نظر می رسد این سخن درست نباشد، زیرا هیچ منبعی چنین ادعایی نکرده، بویژه که نیروهای اهل تسنّن از جمله صاحب «دیوان اوزی نیز عضو این انجمن بوده ونخستین جلسهٔ انجمن نیز در اوز تشکیل شده است.

از لار به شیراز رفت[۱].

اما در بیشتر منابع، نوشته‌اند که میان روحانیون شیراز به پیروی از مرکز وپایتخت، به دو دستهٔ مشروطه خواه ومشروعه خواه منشعب شدند ودر مسجد نو شیراز متحصّن شد وقوام الملک از آنها طرفداری کرد. در این میان انجمن اسلامی شیراز که گویا از یاران سید ومشروطه خواه بودند، در مقابل مستبدین تصمیم به دعوت سید عبدالحسین لاری وچریکهایش، به شیراز نمودند، تا بتوانند در مقابل فراخوانی نیروهای مستبدّین، توازن قدرت را حفظ نمایند. وسید با نیروها ویاران خویش از کوهستان داراب به ریاست شیخ زکریای لاری وچریکهای بیخه ای، لاری وعشایر لارستان ودیگر نواحی لارستان، برای کمک به مشروطه خواهان وحمایت از مجلس شورای ملی با دو هزار نفر از نیروهای خود وارد شیراز شد ودر همان بدو ورود به شیراز، یاران خود را «انجمن انصار» نامید واین مطلب نشان می دهد که ادعای دعوت معتمد دیوان کواری، از سید، نمی تواند درست باشد، زیرا اولاً معتمد دیوان، چندان آشنایی وصمیمیتی با سید لاری نداشته که او را به شیراز دعوت کند، اضافه بر این تلگرافی از انجمن اسلامی در دست‌است که در تاریخ شوال ۱۳۲۵ برای مستشار الدوله فرستاده‌اند ودر آن تصریح شده که انجمن اسلامی از سید لاری دعوت کرده‌است که به شیراز برود[۲]. به این ترتیب می توان به خوبی دریافت که سید به دعوت انجمن اسلامی، به شیراز رفته‌است.

---

(۱) شرح حال رجال ایران، بامداد، ۲ / ۲۵۷ ـ ۲۵۸؛ روزنامهٔ مجلس، ص ۳۵۰.

(۲) وقایع اتفاقیه، ص ٦۲۹؛ کتاب آبی، ۱ / ۱۱۱ ـ ۱۱۲؛ خاطرات مستشار الدوله، ص ۲۱۳ ـ ۲۱٤؛ انقلاب ایران براون، ص ٥٦٦.

با ورود سید به شیراز، نیروهای عشایر قشقایی به رهبری سردار عشایر قشقایی، صولت الدوله در اواخر رمضان ۱۳۲۵ از جهرم وفیروزآباد، برای کمک به مشروطه خواهان وسید لاری به شیراز وارد شدند ونیروهای سید به پنج هزار نفر رسید وسید توانست به کمک این نیروها بر مستبدین پیروز شود، وپس از سه ماه که در شیراز ماند، مشروطه خواهان بر مستبدین غالب شدند(۱).

آخرین نشانه های حضور سید لاری ونیروهایش در شیراز به روزهای آخر ماه جمادی الاولی ۱۳۲٦ باز می گردد، از آن پس سید ویارانش پس از سه ماه (رمضان ۱۳۲۵ تا جمادی الاولی ۱۳۲٦)، حضور فعال وگسترده در شیراز، با یارانش از شیراز خارج شده وبه سوی لار حرکت کردند وسید در این سفر تجربیات گرانقدری به دست آورد وضمناً با رهبران وروحانیون شیراز بیشتر آشنا شد وهمچنین با رهبر ورئیس ایل قدرتمند قشقایی، صولت الدوله آشنایی بیشتری پیدا کرد و هستهٔ همکاری بیشتر میان عشایر ونیروهای وی که در شیراز بوجود آمده بود، استحکام یافت ومایهٔ حرکت وهمفکری وهمرزمی آینده گردید(۲).

پس از بازگشت سید از لارستان واستقرار نیروها در منطقه، خبر به توپ بسته شدن مجلس توسط محمد علی شاه قاجار، به شیراز وبه لارستان رسید وسید نیز مانند دیگر انقلابیون ومشروطه خواهان، با اعلام کتبی وارسال

---

(۱) کتاب نارنجی، ۱ / ۵۳؛ روزنامهٔ مذاکرات مجلس، ص ۳۵۰، ۳۵۳، ٤۰۱ ـ ٤۰۳؛ کتاب آبی، ۱ / ۱۱۱، ۱۲۷؛ انقلاب ایران، ص ٥٤۰ ـ ٥٤۳؛ روزنامهٔ صور اسرافیل، ص ۳، ٦؛ شرح حال رجال ایران، ۱ / ۹۲.

(۲) انقلاب ایران، براون، ص ٥۷۳؛ لارستان وجنبش مشروطیت، ص ۱۲۷ ـ ۱۲۸.

نامه های مختلف، رفتار غیر اسلامی محمدعلی شاه را محکوم وحکومت او راخلاف شرع ودادن مالیات به او را منع کرد[۱]. سپس دسته های چریکی لارستان را به سه ناحیهٔ بندرعباس، بوشهر وداراب اعزام کرد. شیخ زکریای دارابی بوسیلهٔ نیروهای خود ابتدا، داراب، سپس سیرجان وپس از آن شهر بابک را فتح کرد وبه سوی کرمان پیش تاخت وشهر را محاصره کرد.

سید مرتضی اهرمی ونیروهای تنگستانی به رهبری رئیس علی دلواری بوشهر را فتح کردند واعلام مشروطه نمودند وملّیون در بندرعباس گمرگ را تسخیر کردند وامور شهر را به دست مصباح دیوان اوزی سپرده‌اند وحسین سردار با نیروهای خویش بندرلنگه را گشود، بر این اساس نیروهای سید در سه جبههٔ شرق وغرب وجنوب توانستند با اقتدار تمام به پیروزیهای بسیاری نائل شوند وحوزه ومنطقه ای وسیع به گسترده بوشهر تا کرمان واز بندرعباس تا داراب را زیر نگین در آورند وسید با استفاده از این نیرو وحمایت مالی تجار مناطق جنوبی، غربی وشرقی فارس تا سرحد کرمان وبندرعباس وبندر بوشهر را تحت کنترل خویش در آورد.

سپاهیان وی با پرچم ویژه‌ای مشخص گردیده ونشان: «الاسلام یعلوا ولا یعلی علیه» بر سر وسینهٔ چریکهای وی خود نمایی می‌کرد و در ۱۳۲۷ قمری یعنی در اوج اقتدار سید ودر افول کامل قدرت سیاسی مرکز، سید مبادرت به چاپ تمبر ویژه‌ای نمود که از آن دو شکل متفاوت در دست می باشد، نمونه ای از آن با عنوان: «پست ملت اسلام» ودیگری: «پست ملت

---

(۱) کتاب آبی، ۲ / ۳۵۳؛ لارستان وجنبش مشروطیت، ص۱۳۳.

لار» به دست آمده است[۱].

سید لاری در حالی که در جبهه نظامی ـ سیاسی به شدت درگیر مبارزه بود، جبههٔ جدید مبارزه فکری را نیز هیچ گاه رها نکرد ودر همین دوران اقدام به چاپ دو رساله سیاسی خویش با عناوین: «قانون در اتحاد دولت وملت» و«احکام قانون ادارهٔ بلدیه» نمود. رساله قانون در پاسخ به مشروعه خواهان تهران ورسالهٔ احکام را در پاسخ به این سؤال که «احکام قانون ادارهٔ بلدیه» چیست؟ نوشته شده است[۲].

اما همین پراکندگی نیروهای سید از لار در ۱۳۲۷ قمری، فرصتی به دست مستبدین ومحمد علی شاه قاجار دارد (بویژه که شاه قاجار به علت تلگراف اعتراض آمیز سید به او شدیداً ناراحت، متنفّر وهراسان بود) تا به لار حمله کنند، از این رو دستور داد تا نصر الدوله از شیراز به سوی لار حرکت کند ولارستان بی دفاع پس از مبارزهٔ شدید تسلیم گردید وسید لاری به کوهستان داراب پناهنده شد وشیخ زکریّا دارابی از او پذیرایی کرد. سید در کوهستان ودر کنار رهبر نظامی خویش شیخ زکریا، مشغول جمع آوری وتدارک حمله ای به مقر مستبدین (شیراز) برآمد ونامه هایی به مناطق مختلف جنوب

---

(۱) روزنامهٔ لارستان، مورخ لاری، تهران، ۱۳۳۲ قمری، شماره ٤، ص۲؛ کتاب آبی، ۲ / ۳۸۵، ٤۱٤، ٤۳۱، ٤۳٦؛ پلنگ کوهستان، ص۲۸ ـ ۲۹؛ تاریخ دلگشای اوز، ص۱۷٦؛ تاریخ بیداری ایرانیان، ۲ / ۳۵۷، ۳٦۱، ۳۷۹؛ از باورد تا ابیورد، ص۲٤۸ ـ ۲٤۹؛ دانشمندان وسخن سرایان فارس، ۳ / ٦۵۲؛ روزنامهٔ صور اسرافیل، سال دوم، ۱۵ صفر ۱۳۲۷ سر مقالهٔ آن؛ کتاب نارنجی، ۱ / ۲۲٤؛ لارستان وجنبش مشروطیت، ص۱۳۵ ـ ۱٤٤.

(۲) قانون در اتحاد دولت وملت سید لاری، شیراز، ۱۳۲٦ قمری، ص۲ به بعد؛ قانون احکام ادارهٔ بلدیهٔ سید لاری، شیراز، ۱۳۲٦ قمری، ص۲ به بعد.

نوشت. لحن تند وکوبندهٔ سید در این نامه ها واعلامیه های منتشر شده، قدرت وتوانایی وی در سازماندهی دوبارهٔ نیروهایش را به خوبی آشکار می سازد. بویژه که علمای نجف وتهران از سید شدیداً حمایت می‌کردند واحتمال حملهٔ او به شیراز بسیار قوی بود ومستبدین وبویژه کنسولگری انگلیس از این مسئله شدیداً احساس نگرانی کرده‌است. از این رو نیروهای انگلیس از یک سو، مستبدین از جانبی دیگر ودولت روسیه از طرفی با هم متحد شدند واز دولت مرکزی خواستند که از حملهٔ سید به لارستان جلوگیری کند.

محمدعلی شاه برای جلوگیری از حملهٔ سید به شیراز، ظل السلطان را نامزد حکومت فارس کرد تا از وی در جهت فرو نشاندن غائله استفاده کند. در این گیرودار تهران به دست مجاهدین فتح شد ودورهٔ استبداد صغیر به پایان رسید ودولت جدیدی روی کار آمد که وزیر داخلهٔ آن سردار اسعد بختیاری بود واو با حکومت ظل السلطان بر فارس مخالفت ورزید، زیرا با صولت الدوله قشقایی شدیداً مخالف بود وبا اینکه قوامیان از مستبدین بودند، سردار اسعد، علیه ایل قشقایی با قوامیان کنار آمد واین موضوع به ضرر نیروهای مشروطه خواه، مجاهد وعشایر قشقایی وبویژه به ضرر سید ونیروهای وی تمام شد. بزرگترین صدمه وزیان را سردار اسعد بختیاری بر نیروی مجاهدین در فارس وجنوب وبر سید لاری وارد ساخت وهمین امر باعث گردید که جبههٔ مستبدین تقویت شد وبه فکر قلع وقمع یکسرهٔ سید لاری وچریکهایش افتادند[۱].

---

(۱) کتاب آبی، ۳/ ۵۳۳، ۵۳٤، ۵۳۸، ۵٦۹، ٦۰٤، ٦۱۳، ٦۱٤؛ تاریخ مشروطیت ملک زاده، ص۱۱٤۳؛ تاریخ دلگشای اوز، ص۱۷۵ ـ ۱۷۸؛ تاریخ جهانگیریه وبستک،

سردار اسعد از یک طرف وفشار علمای نجف از سوی دیگر بر سید وصولت الدوله، مبنی بر عدم حرکت آنان به سوی شیراز، ضربهٔ نهایی را به سید وارد ساخت وسید لاری با ناامیدی به لارستان بازگشت وطی نامه ای از مردم تقاضا کرد که تا اعادهٔ حقوق خویش از دادن مالیات خودداری نمایند[۱].

٤. آخرین دورهٔ اقتدار سید:

نامه های هشدار دهندهٔ سید به علمای نجف ومجاهدین مرکز وشیراز، راه به جایی نبرد وبا توجه به اینکه مشروطه خواهان از تظلم خواهی سید طفره رفتند، سید ویارانش از طریق داراب وبندرعباس به لارستان بازگشتند وبا دستور وی مردمی که در اثر تهاجم مستبدین از لار کوچ کرده بودند، دوباره به شهر لار بازگشتند.

با توجه به تبلیغات دشمنان بویژه گزارشهای مستبدین وخارجیان به دولت مرکزی مبنی بر اینکه سید لاری در حال اغتشاش در جنوب است، سید با ارسال نامه هایی در صدد دفاع از خود بر آمد وبا اینکه سر دبیر روزنامهٔ دار العلم شیراز خود از طرفداران قوامی ها بود، اما گزارشی را به نفع سید مبنی بر اطاعت وی از احکام مشروطه، در روزنامهٔ خود منتشر ساخت[۲]. انجمن ایالتی فارس نیز تأیید کرد که سید از مشروطه خواهان وبی تقصیر است[۳]. با همهٔ این گزارشها، از تهران به انجمن ایالتی شیراز وفارس هشدار دادند که در

ص ۳۱٤ـ ۳۱۵؛ تاریخ بیداری ایرانیان، ۲ / ٤۲٦؛ کتاب نارنجی، ۲ / ۲۲٦.

(۱) لارستان وجنبش مشروطیت، ص ۱۵۱ـ ۱۵۲؛ روزنامهٔ تایمز، شمارهٔ ۲۱۹۰۹، ص ۵.

(۲) روزنامهٔ دار العلم شیراز، سال اول، شمارهٔ نهم، شوال ۱۳۲۷ قمری.

(۳) کتاب آبی، ۳ / ۷٦۳.

این کار مداخله نکنند ویقیناً این مطلب از سردار اسعد بختیاری نشأت گرفته است.

در اثر فشار جناح‌های گوناگون، سید مجبور شد در ذیقعدهٔ ۱۳۲۷ به شیراز برود وبنا به دعوت انجمن ایالتی در جلسهٔ مشترکی با نصرالدوله قوام الملک شرکت نمود، تا اختلافات را بررسی کنند[۱].

انتخاب نظام السلطنهٔ مافی به حکومت فارس به نفع مجاهدین، مشروطه خواهان وسید لاری بود وبار دیگر مستبدین وقوامیها در موضع ضعف قرار گرفتند، وسید لاری دوباره به اوج اقتدار خود رسید.

در همین دوره‌است که سید دستور حمله به بندر لنگه را صادر نمود، زیرا مستبدین در آنجا به اذیت وآزار مردم وبویژه شیعیان می پرداختند ودر حالی که نیروهای جبههٔ شرقی سید به رهبری شیخ زکریا دارابی در درگیریهای بندرعباس مشغول بودند سید نیروهای جبههٔ غربی لارستان را به فرماندهی غلامحسین خان وراوی وسید حاج بابا بیرمی با استعداد چهار هزار نفر، به سمت سواحل جنوب روانه کرد، اما تهاجم نیروهای استعماری انگلیس واعزام کشتی فکس به بندر لنگه، بحران جنوب را عمیق تر کرد وبا پا در میانی احمدخان دریابیگی وتضمین امنیت شیعیان در بندرلنگه نواحی جنوب، این بحران به پایان رسید[۲].

از سوی دیگر با خطر حملهٔ مستبدین به لار، نگرانیهایی برای مردم لار

---

(۱) روزنامهٔ دار العلم شیراز، سال اول، شمارهٔ ۱۲، ص۷. ممکن است این جریان واقعیت نداشته باشد، زیرا این امر با روحیه ظلم ستیزی سید ناسازگار است.

(۲) کتاب آبی، ۳/ ۹۰۶، ۹۲۲، ۹۶۲؛ ایل ناشناختهٔ شهبازی، ص۲۱۹ ـ ۲۳۱؛ روزنامهٔ حبل المتین، سال ۱۸، شمارهٔ ۲۰، ص۱۲، ۱۵.

بوجود آمد وتصمیم گرفتند با ارسال نامه ای، سید حاج بابا بیرمی وغلامحسین خان وراوی را به لار دعوت کنند واتفاقاً متن نامهٔ سید به این سردار نظامی خود، در دست است. سید حاج بابا بیرمی در شوال ۱۳۲۸ باجمعیت خویش وارد لارستان شد وزمام حکومت لار را به دست گرفت. غلامحسین خان وراوی نیز ضمن دعوت به لار با عنوان نیابت حکومت در کنار سید حاج بابا بیرمی مشغول به کار شد. نظام السلطنهٔ مافی نیز حکومت سید حاج باب بیرمی بر لارستان را تأیید کرد[۱].

در سال ۱۳۲۹ قمری، به دعوت سید، تمامی نیروهایش از شرق وغرب وشمال وجنوب منطقه، در لار اجتماع کردند ولار شاهد گردهمایی عظیم نیروهای سید بود. این نیروها عبارت بودند از: کوهستانی ها به رهبری شیخ زکریا دارابی، سبعه ای‌ها به فرماندهی حسین سپهسالار، بیرمی ها به فرماندهی سید حاج بابا بیرمی، بیخه ای‌ها به رهبری غلامحسین خان وراوی، بهار لو به فرماندهی خورشید خان بهارلو، عشایر ولخانی به فرماندهی سردار، عشایر رسولخانی به فرماندهی فرج بیگ، عشایر عرب مزیدی به فرماندهی بهادر خان ونیروهای چریک از دهکویه، کورده، بناروبه، اشکنان، مهر، گله دار، فال، علامرودشت، حاج آباد، اوز، فیروز آباد وبسیاری از نواحی مردمی لاری.

پس از مذکرات وشور زنی ها، برای جلوگیری از حملات مستبدین،

---

(۱) تاریخ جهانگیریه وبستک، ص ۳۲٤؛ روزنامهٔ حبل المتین، سال ۱۸، شمارهٔ ۱۸، ص ۱۷ وشمارهٔ ۲۰، ص ۱۳.

سید نیروهایش را به نواحی مختلف منطقه اعزام کرد[۱]. از این تاریخ به بعد یک دورهٔ پر آشوب در جنوب آغاز شد وبا ترور نصر الدوله قوام الملک شیرازی، در شیراز وپناهنده شدن برادرش حبیب‌الله خان قوام به سفارت انگلیس وحمایت سیاسی سردار اسعد بختیاری از جناح قوامی ها در فارس، باعث شد، تا بار دیگر جناح مستبدین قد علم کنند وبا ایجاد ناامنی وکارشکنی، منطقه را درگیر زد وخوردهای طولانی سازند، زیرا در این دوره نظام السلطنهٔ مافی که حامی مشروطه خواهان بود از والی‌گری فارس معزول شد وصولت الدولهٔ قشقایی از ایلخانی عزل گردید وحبیب‌الله خان قوام به عنوان والی فارس منصوب شد ودولت انگلیس به حمایت از قوام بیگانه پرست برخاست ودولت مرکزی نیز به پشتیبانی از مستبدین در آمد واین مسائل همه وهمه دست به دست هم داد وبیروهای مشروطه خواه را تضعیف نمود وسید لاری ویارانش در مقابل یک تهاجم گسترده نیروهای مستبدین، دولتی وبیگانه قرار داد.

بر اساس اسنادی که بر جای مانده، سید در اثر فشارها، وخطرات گوناگون وعدم حمایت دولت مرکزی از وی، بار دیگر با صولت الدولهٔ قشقایی، برنامهٔ حملات گستردهٔ خود را علیه مستبدین وانگلیسیها، طراحی کردند واین بار سید لاری فتوای جهاد علیه قوامیها را صادر کرد وفرمان داد که هیچ کس حق معامله وخرید وفروش با انگلیسها را ندارد وتمام کالاهایی که به وسیلهٔ انگلیسها وارد می شود خرید وفروش آن حرام است وهیچ کس حق ندارد ارزاق عمومی به انگلیسیها تحویل دهد.

---

(۱) لارستان وجنبش مشروطیت، ص ۱۷٤ ـ ۱۷۷.

این فتوای جهاد وفرمان سید وحرکت نیروهای سید وصولت الدوله در دل قوامی ها وانگلیسیها وحشت آفرید وبلافاصله از دولت مرکزی خواستند تا کمک ونیرو بفرستد. کمک دولت مرکزی به قوامی ها وزیر فشار قرار دادن سید لاری وصولت الدوله، باعث شد، تا تحرکات نظامی سید وصولت الدوله، به جایی نرسد.

در شعبان ۱۳۳۰ مهدی قلی خان هدایت ملقب به مخبر السلطنه، والی فارس شد واو با پشتیبانی از مستبدین ومخالفت با سید ونیروهای مشروطه طلب، آخرین رمق ونیروی سید لاری را به تحلیل برد ودوران رکود وافول نهضت سید لاری از این دوره آغاز گردید، گرچه نیروهای سید تا سال ۱۳۳۲ قمری نیز کم وبیش مقاومتهایی در جبهه های مختلف از خودشان دادند ولی نتوانستند تأثیر عمیقی در روند حوادث به جای بگذارند[۱].

از این گذشته، اختلاف میان سران سپاه سید، از جمله اختلاف میان دو رهبر نظامی او یعنی سید حاج بابا بیرمی حاکم لار وغلامحسین خان وراوی نیابت حکومت لار که بالاخره به کشته شدن هر دو نفر منجر گردید واز سویی دیگر، حسین سپهسالار فرمانده دیگر وی نیز پس از تندروی هایی که در آخر کار کرد ومورد بی مهری سید قرار گرفت، در یک درگیری ناخواسته در گردنهٔ فرگ کشته شد واز طرف دیگر بهترین و وفادارترین یار سید، شیخ زکریا دارابی، رهبر نظامی نیروهای کوهستان در حمام «لای گردو» به وسیلهٔ دشمنانش، ترور شد وضربهٔ هولناکی به سید ویاران وی وارد آمد، بنابراین سید لاری در طول سال ۱۳۳۱ قمری چهار تن از بهترین یاران خود را از دست

---

(۱) لارستان وجنبش مشروطیت، ص۱۷۸ ـ ۱۸۳.

داد ونیروی نظامی سید از نظر توان وروحیه، به حداقل رسید وبه همین جهت بود که مخبر السلطنه والی فارس به قصد آرام کردن صولت الدوله وتأمین رضایت خاطر قوام الملک به اقداماتی علیه سید دست زد وطی یک فرمان در آستانهٔ ۱۳۲۲قمری، حبیب الله خان قوام مستبد معروف فارس را به همراهی بیش از چند هزار نظامی برای سرکوبی سید ویاران وی وحمله به لار مأمور کرد[۱].

در بسیاری از منابع تصریح کرده‌اند که به دلیل سرسپردگی مخبر السلطنه به انگلیس ومستبدین، پس از فرمان حملهٔ وی به لارستان، نیروهای انگلیس، نیز به کمک وی آمدند ونیروی نظامی دوازده هزار نفری مستبدین دولتی وانگلیس، به لار حمله کردند ودر بناروبه نیروی سید که هزار نفر بیشتر نبود، راه را بر آنان بستند ولی در اثر کمی نیرو وتضعیف روحیه ونداشتن تجهیزات کافی به سختی شکت خوردند وسید به قریهٔ کورده عقب نشینی کرد، وآنگاه که دهکدهٔ کورده توسط نیروهای انگلیسی ومستبدین محاصره شده بود، یکی از فرماندهان سیّد به نام علیمراد که مردی دلیر واز فدائیان سید بود وارد مسجد شد وسید لاری را بر ترک اسب خود سوار کرد وبا شجاعت وفداکاری تمام سید را از معرکهٔ محاصرهٔ دشمن بیرون برد واو را به فیروز آباد رساند وصولت الدوله قشقائی مقدم وی را گرامی وبدین ترتیب دورهٔ سکونت وقیام سید در لارستان به سر رسید وسید دیگر به لار باز نگشت[۲].

---

(۱) روزنامهٔ فارس، فرصت الدولهٔ شیرازی، سال اول، شمارهٔ ٤۲، ص۲ ـ ٥؛ شرح حال رجال ایران بامداد، ۲ / ۲٥۷ ـ ۲٥۸؛ خاطرات وخطرات، ۱ ص ۳۳۱؛ پلنگ کوهستان آزما دارابی خطی؛ لارستان وجنبش مشروطیت، ص ۱۹۰ ـ ۱۹۱.

(۲) شجرهٔ طیبه، ص۱۳ ـ ۱٤؛ دانشمندان وسخن سرایان فارس، ٤ / ٥۸۰ ـ ٥۸۱؛

۵. سالهای پایانی زندگی سید لاری:

پس از شکست نیروهای سید، مستبدین وارد لار شدند وشهر بی دفاع را بی رحمانه مورد تاخت وتاز وغارت قرار دادند ویاران سید را بی رحمانه کشتند وخانوادهٔ وی را اسیر کردند وبه شیراز بردند، در شیراز فقیه ربانی حاج سید عبدالباقی شیرازی داماد سید، کوشید تا خاندان مرحوم سید را به منزل خود ببرد وبا مخبر السلطنه وارد مذاکره شد ومخبر السلطنه، از بیم عکس العمل شدید مردم، به مجتهد شیرازی اجازه داد تا خانوادهٔ سید را به منزل خود ببرد. پس از چندی خانوادهٔ سید مخفیانه از شیراز به فیروز آباد رفتند وبه سید ملحق شدند[۱].

سید لاری در فاصلهٔ سالهای ۱۳۳۳ تا ۱۳۳٦ قمری گویا در فیروز آباد واندکی از آن را در قیر ودر تحت حمایت نظامی نیروهای صولت الدوله قشقایی قرار داشته است. گرچه در این دوره ایشان خود نیروی نظامی نداشته ولی هیچ گاه از پای ننشست وعلیه نیروهای مستبدین وبیگانه به مبارزهٔ خود ادامه داد. وی در طی جنگ جهانی اول ودرگیری مردم جنوب بویژه رئیس علی دلواری وتنگستانیها علیه انگلیس، از آنان حمایت کرد وحکم جهاد علیه انگلیسیها را صادر نمود. سه نمونه از حکم جهاد سید علیه دولت استعماری انگلیس اکنون موجوداست که لحن یکی از آنها بسیار شدیداست وجهاد را حتی بر زنان وکودکان نیز واجب دانسته است.

روزنامهٔ فارس، همانجا.

(۱) شجرهٔ طیبه، ص ۱٤؛ دانشمندان وسخن سرایان فارس، ٤ / ۵۸۱؛ ولایت فقیه، زیر بنای فکری مشروطهٔ مشروعه، ص ۸۰ـ ۸۱.

سردار عشایر قشقایی، صولت الدوله وقتی فرمان جهاد علیه انگلیس را که سید برای او فرستاده بود می بیند، بلافاصله اطاعت می کند ونیروهایش را به سوی شیراز به حرکت در می آورد ونمایش قدرت آغاز می کند ولی به سختی از نیروهای دولتی وانگلیسی شکست می خورد وبه فیروزآباد عقب نشینی می کند وسیدکه می بیند دیگر نمی تواند از حمایت سردار عشایر قشقایی بهره مند شود به قیر می رود واز آنجا به دعوت مردم جهرم به آن شهر می رود وشش سال آخر عمر خویش را در شهر جهرم می گذراند. در این دوره نیز دشمنان دست از وی بر نمی دارند ووالی فارس به سالار نصرت نوری حاکم جهرم دستور می دهد تا با حیله ونیرنگ سید را دستگیر وبه سایکس افسر انگلیسی تحویل دهد، اما مردم جهرم از این دسیسه ونیرنگ آگاه می شوند وبا تلاش فراوان مانع از اجرای این نقشه می شوند واین نشان می دهد که سید در دوران اقامت در جهرم نیز به مبارزهٔ فکری وسیاسی خود ادامه می داده است[۱].

سید لاری، پس از عمری مبارزه وجهاد بالاخره در سن ۷۷ سالگی در روز جمعهٔ چهارم شوال ۱۳٤۲ برابر ۱۵ اردیبهشت ۱۳۰۲، پس از اقامهٔ نماز جمعه دعوت حق را لبیک گفته وپس از تشییع شکوهمند از جانب مردم، در محلهٔ کوشککِ جهرم، به خاک سپرده شد واز آن پس بقعه ای عالی بر آرامگاه وی بنا کردند[۲].

---

(۱) فارس وجنگ بین الملل، ص ۳٥٤ـ ۳٥٦، یا بیانیهٔ دفاعیهٔ جنگ اول خطی، ص۳ به بعد؛ بزرگان جهرم، ص ۱٤۱، شهرستان جهرم، ص ۱۹۱.

(۲) ولایت فقیه زیر بنای فکری مشروطه مشروعه، ص۹۲ـ ۹۳؛ لارستان وجنبش مشروطیت، ص۱۹٦ ـ ۱۹۷.

▣ د. همفکران وهمرزمان سید:

در تبیین، شناخت ومعرفی یاران، همفکران وهمرزمان سید لاری، در اسناد ومنابع به سه گروه قدرتمند اجتماعی بر می خوریم که تأثیر فراوانی در روند نهضت سید لاری وقیام وی داشته اند وباکمک آن سید توانست دورهٔ پر اقتدار خویش بر لارستان وجنوب را ایجاد، گسترش وتداوم بخشد.

این سه گروه عبارتنداز: تجار وبازرگانان که بنیه وامور مالی نهضت وقیام سید را قوام بخشیدند؛ سیاستمداران وامیران عشایر که با نفوذ اجتماعی خود، نیروی انسانی وچریکهای پاک باخته ویاران نظامی سید را گرد آوری ودر مواقع حساس با حمایت عملی از سید، موانع ومشکلات را از میان برداشتند وعلیه مستبدین ومخالفان سید جنگیدند؛ وسومین گروه، روحانیان وعالمان خوش فکر، متفکر وبا نفوذ که مبانی نظری را از سید آموختند وسپس در جامعه گسترش دادند وپایه های فکری وعلمی نهضت را، پی ریزی کردند ودر افکار وذهن جامعه جا انداختند. در میان این سه گروه ونقش ارزنده ای که در برپایی قیام ونهضت سید لاری بازی کرده اند، نمی توان تفاوتی قائل شد، زیرا هر یک از این سه گروه اگر نبودند، قیام سامان نمی یافت، از این رو هر کدام به تناسب نیاز نهضت، نقش خویش را به خوبی ایفا کرده اند وبه همین جهت تقدم وتاخری در میان این سه گروه نیست، اما به دلیل اینکه پیشگام ترین گروه، همان طیف تجار بوده اند که سید عبدالحسین لاری را دعوت وبه لارستان آورده اند نخست در مورد یکی از سرشناس ترین اعضای این گروه سخن خواهیم گفت، سپس به سیاستمداران خواهیم پرداخت، چون تعداد

آنان نیز کمتر از گروه روحانیان است ودر نهایت به گروه سوم یعنی علما و روحانیان خواهیم پرداخت.

گروه اول- تجار لارستانی

در بخش اول زندگی سید اشاره کردیم که هیئتی از تجار وبازرگانان لاری برای دعوت از یک عالم به نجف اشرف وعتبات عالیات رفتند که در رأس این هیئت شخصی به نام حاج علی قرار داشت. در حقیقت حاج علی یکی از بزرگان مجاهدین واز تجار معروف لارستان بود که به دلایل فراوان، در لار شورایی از تجار تشکیل داد که اعضاء آن به درستی شناخته نشده‌اند ومشخص نیست که این شورا چند عضو داشته، اما اسامی برخی از اعضای این شورا در منابع ذکر شده که عبارتنداز: حاج غلامرضا جعفری، مصباح دیوان اوزی، حاج محمد حسن، حاج عباس علی لاری، حاج محمد جعفر، حاج محمد حسین لاری وحاج علی اکبر لاری که در رأس آنها حاج علی قرار داشت. این شورا از همان آغاز تشکیل، متعهد امور مالی عالم دعوت شده از نجف شدند، سپس این هیئت به عتبات عزیمت کردند وحاج علی که رئیس ورهبر این هیئت بود با میرزای شیرازی ملاقات کرد واز وی درخواست نمود که عالمی را جهت ارشاد وهدایت مردم لارستان به آن منطقه اعزام نماید ودر نهایت وپافشاری حاج علی، مرحوم آیت‌الله سید عبدالحسین نجفی لاری راضی شد که به لار بیاید. پس از آمدن سید لاری به لار، هیئت تجار وشورای آنها متعهد پرداخت امور مالی حرکت وقیام سید علیه خوانین، فئودالها، حکام مستبد وانگلیس گردید ودر همه حال در کنار سید باقی ماندند.

از افراد این گروه حاج علی شناخته تر از بقیه است، گرچه از زندگی وی

نیز اطلاعی اندک در دست است، اما در منابع، کم وبیش به برخی از مسائل مربوط به او پرداخته شده است که به اختصار چنین است:

حاج علی پس از این که سید لاری را به لار دعوت کرد، خود در سلک یاران باوفای وی در آمد ودر همه حال وهمه جا در کنار سید باقی ماند. پس از پیروزی مشروطیت در ایران، حاج علی به عنوان نمایندهٔ منتخب مردم لارستان به اولین مجلس مشروطه راه یافت، اما هیچ گاه در مجلس شرکت نکرد واز آن پس به عنوان حاج علی وکیل خوانده ومعروف شد، شاید لقب وکیل تنها از آن جهت نباشد که وی به نمایندگی مجلس رسیده بود، بلکه بر اساس برخی از اسناد، وی نمایندهٔ سیّد لاری بود وبه وکالت از وی در مجامع وانجمن ها شرکت می کرده است، لذا شاید به این دلیل هم بوده که او را حاج علی وکیل نامیده اند[۱].

شخصیت حاج علی وکیل، در واقع بیانگر طرز تفکر ونحوهٔ برداشتهای سیاسی قشر قدرتمند بازرگانان لارستان ومنطقه می باشد. او مورد اعتماد واطمینان سید عبدالحسین لاری بوده وکلیّهٔ هزینه های انقلاب مشروطیت در لارستان توسط حاج علی وگروه قدرتمند وی پرداخت می شده است[۲].

در سندی که در روزنامهٔ انجمن اخوت شیراز، به سردبیری معروف علیشاه، در شماره های متعدد، صورت مذاکرات انجمن ایالتی فارس را ضبط کرده است، حاج علی وکیل، به عنوان نمایندهٔ انجمن انصار که به رهبری سید

---

(۱) شجرهٔ طیبه، ص۶، ۷؛ تاریخ جهانگیریه وبستک، ص۳۱۳.

(۲) لارستان وجنبش مشروطیت، ص۴۰، ۴۱، ۷۰، ۷۱؛ تاریخ جهانگیریه وبستک، ص۳۱۳؛ شجرهٔ طیبه، ص۷ـ۸.

عبدالحسین، در شیراز تشکیل شده بود، در جلسات انجمن شرکت داشته ودر تصمیم گیریها، به نظریات او با دیدهٔ احترام ونظر نهایی می نگریستند[۱]. حضور او در جلسات به عنوان وکیل لارستان ونمایندهٔ سید عبدالحسین لاری، با قدرت تمام بوده وبیشتر تصمیم گیریها، با دخالت واعمال نظر او به انجام می رسید. آنچه از شواهد امر بر می آید این است که در کلیهٔ تصمیم گیریهای انجمن انصار وانجمن اسلامی، در مواقع بحرانی، قدرتمندترین فرد از میان مشاوران سید لاری، همین حاج علی وکیل بوده است. او در واقع سمبل ونشانهٔ حساسیّت حاکمیت سنّتی است که گرایش به سوی تغییر ساختار سیاسی نظام حکومتی داشت. مردم لارستان از او با احترام زیاد یاد می کنند. حاج علی وکیل در نهایت در راه اهداف سید لاری شهید شد وبه همین دلیل او را حاج علی شهید نامیدند[۲].

گروه دوم ـ سیاستمداران وامیران عشایر:

در میان سیاستمداران وامیران عشایر وشخصیتهای برجستهٔ محلی ومعتمدین منطقه نیز، کسانی بوده اند که به سید لاری اعتقادی راسخ وبه درستی برنامه ها وافکار او ایمان داشته اند وبرای رسیدن به هدف، وی را تا آنجا که ممکن بوده است، یاری داده اند ودر راه وی جانفشانی کرده اند. شماری از افراد این گروه فقط نامشان در منابع آمده است واز زندگی آنان اطلاع چندانی در دست نیست ولی به اختصار به چند تن از آنان اشاره می شود:

---

(۱) روزنامهٔ انجمن اخوت شیراز، سال اول، شماره های ۵، ۶ و ۷.

(۲) ولایت فقیه زیر بنای فکری مشروطهٔ مشروعه، ص ۲۸.

۱ . حسین حاجی آبادی، ملقب به حسین سالار یا حسین سپهسالار ومعروف به حسین کله کن، یکی از یاران با وفای سید وفرمانده سپاه سید به بندرعباس که فرماندهی نیروها وچریکهای سبعه ای وحاجی آبادی را به عهده داشت. وی در راه اهداف سید فداکاری بسیاری کرد وبه همین دلیل از طرف سید ملقب به حسین سالار یا حسین سپهسالار شد. او در سال ۱۳۲٦ قمری با نیروهای حاجی آبادی وسبعه ای وبه همراه مصباح دیوان اوزی فرمانده نیروهای اهل سنت طرفدار سید، از جانب سید لاری به بندرعباس اعزام شد. در آن زمان بندرعباس در تصرف نیروهای انگلیس بود، حسین سالار بندرعباس را فتح کرد ومرکز قنسولگری انگلیس در بندرعباس را تسخیر نمود، نیروهای انگلیسی از بندرعباس اخراج وفراری شدند، هنوز پیرمردانی در بندرعباس ونواحی جنوب زنده هستند که این جریان را به خوبی به یاد دارند وبرای فرزندان خویش با افتخار نقل می کنند.

خبر پیروزی حسین سپهسالار را در بندرعباس که در صفر ۱۳۲۷ قمری به دست آمده، مقامات انگلیسی، گزارش داده اند. وسید لاری طی تلگرافی که در روزنامهٔ عروة الوثقی به چاپ رسیده، ماجرای فتوحات نیروهای خود در دو جبههٔ بندرعباس وداراب را به تفصیل برای انجمن اسلامی شیراز فرستاده است.

حسین سردار یا سپهسالار پس از فتح بندرعباس، به طرف بندر لنگه حرکت کرد ودر طی همان ماه صفر، طی درگیری خونین، بندرلنگه را نیز از دست مستبدّین خارج ساخت.

در همین سال با درخواست سید، حسین سپهسالار با نیروهای خود به

لار بازگشت وبار دیگر در ۱۳۲۸ قمری به بندرعباس عزیمت کرد وبا نیروهای خویش به مقر کلاه فرنگی که محل اقامت انگلیسیها بود حمله کرد وآنجارا تصرف نمود. بار دیگر در ۱۳۲۹ قمری نیز، بنا به دعوت سید به لار بازگشت ودر گردهمایی همهٔ نیروهای نظامی سید در لار شرکت نمود وسپس به دستور سید به سوی بندرعباس حرکت کرد.

حسین حاجی آبادی که از متن توده های مردمی برخاسته بود واز سران نظامی سید بود، در آخر کار بر اثر اشتباهی مورد بی مهری سید قرار گرفت وپس از یک ماه از آن واقعه، در یک درگیری ناخواسته، در گردنه ای واقع در فرگ با گلوله ای که از تفنگ یکی از شکارچیان منطقه به پیشانی وی رسید، چشم از جهان فرو بست ونیروهای سید، یکی از بهترین سردارانش را از دست داد. این حادثه در نیمهٔ اول سال ۱۳۳۱ قمری اتفاق افتاده است[۱].

۲. میرزا حسین خان کواری، معتمد دیوان، از منشیان دستگاه محمد رضا خان قوام الملک شیرازی ویکی از مشاهیر آزادیخواهان شیراز که ابتدا در دستگاه قوام الملک شیرازی بود وبه تدریج ترقی کرد وپیشکار وهمه کارهٔ او شد. او مردی با سواد، با هوش، دلاور، ماجراجو، روشنفکر، سخن ور وآشنا به رموز سیاست بود. وی را مرد مدار وبا پشتکار توصیف کرده اند وخیلی میل

(۱) ولایت فقیه، ص۹۳؛ لارستان وجنبش مشروطیت، ص۱۳٤، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱٤۷، ۱۵۹، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷٦، ۱۸۱، ۱۸۲؛ تاریخ دلگشای اوز، ص۱۷٦؛ کتاب آبی، ۲ / ٤۳٦ و۳ / ۷۱۳، ۷۳۲؛ روزنامهٔ عروة الوثقی، شمارهٔ ۲ مورخ ۲٦ صفر ۱۳۲۷، تاریخ بیداری ایرانیان، ۲ / ۳۵۷؛ از باورد تا ابیورد، ص۲٤۸ ـ ۲٤۹؛ حبل المتین، سال ۱۸، شمارهٔ ۳۲، ص ۱٤؛ روزنامهٔ فارس، فرصت الدولهٔ شیرازی، سال اول، شمارهٔ ٤۲، ص۳.

داشت که جای قوام الملک ارباب خود را بگیرد که اتفاقاً تا اندازه ای هم به این آرزویش جامهٔ عمل پوشاند ودر حکومت ظلّ السلطان در سال ۱۳۲٦ قمری، ابواب جمعی وایل خمسه (اینانلو، باصری، بهارلو، عرب ونفر) قوام الملک، به معتمد دیوان واگذار شد. پس از این عمل یعنی واگذاری کارهای قوام ملک به وی، وقتی برای سرکشی به نقاط ابواب جمعی قوام وسرپرستی عشایر وگرفتن مالیات رهسپار آن مناطق بود، در نزدیکی زرقان غافل گیر گردید وتوسط سران ایل عرب، خود وبرادرش در ۱۳۲٦ قمری کشته شدند[۱].

وی از همرایان ویاران سید لاری بوده وبر اساس برخی منابع، در سال ۱۳۲۵ قمری معتمد دیوان کواری، سید ویاران وی را به شیراز دعوت نموده است[۲]. چنانکه بیش از این نیز به این مطلب اشاره کردیم، به دلیل عدم آشنایی وی با سید لاری، وی نمی توانسته است خود مستقیماً چنین کاری انجام داده باشد ولی می توان پذیرفت که وی به دلیل آزادیخواهی وطرفداری از مشروطه خواهان، در شیراز با انجمن اسلامی در ارتباط بوده وبا رؤسای انجمن تصمیم گرفته اند که از سید لاری دعوت کنند تا به شیراز برود، اتفاقاً در برخی منابع شواهد وقراینی نیز وجود دارد که موقعی که سید به شیراز رفت آزادیخواهان از جمله معتمد دیوان با سید همکاری فراوانی علیه قوامی ها داشتند، زیرا تلگرافهای زیادی دال بر شکایت از معتمد دیوان که به تهران مخابره شده موجوداست[۳]. وگزارشی که پس از ترور قوام به مجلس داده

---

(۱) شرح حال رجال ایران، ۱ / ٤۰۵.

(۲) روزنامهٔ مجلس، ص۳۵۰؛ وقایع اتفاقیه، ص٦۲۹؛ لارستان وجنبش مشروطیت، ص۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۲٤.

(۳) روزنامهٔ مجلس، همانجا.

شده معتمد دیوان وانجمن اسلامی وانجمن انصار را در کنار هم ذکر می‌کنند وقتل قوام را نیز، به گردن نعمت‌الله، نامی از افراد معتمد دیوان انداخته‌اند[۱].

۳. اسماعیل خان قشقایی ملقب به صولت الدوله، فرزند داراب خان ایل بیگی فرزند مصطفی قلی خان ایلخانی، سردار عشایر ورئیس قشقایی، از آزادیخواهان وطرفدار مشروطه واز یاران وحامیان سید لاری.

وی در سال ۱۲۹۷ قمری / ۱۲۵۲ شمسی، متولد شد ودر هفده سالگی وارد خدمت دولت شد، گاهی به ریاست ایل قشقایی بر قرار بود وزمانی حکومت بهبهان را به عهده داشت تا در سال ۱۳۲٤ قمری رسماً ریاست ایل قشقایی را به عهده گرفت. او از همان آغاز با انگلیسیها میانهٔ خوبی نداشت ودر بدو آغاز مشروطه از طرفداران جدی مشروطه گردید ونقطهٔ مقابل محمد رضا خان قوام الملک شیرازی بود وهمواره با نفوذ بیگانگان مخالف بود.

صولت الدوله پس از آشنایی با سید عبدالحسین لاری، همواره مطیع دستورات سید بود وخود وعشایر قشقایی همیشه برای حمایت از سید لاری اظهار آمادگی کرده وبارها به حمایت وی برخاستند ودر سال ۱۳۳٦ قمری وقتی پلیس جنوب به عده‌ای از عشایر قشقایی حمله کردند، سردار عشایر در فیروز آباد برای عشایر نطق می‌کرد وآنها را علیه پلیس جنوب وانگلیسها تحریک می‌کرد، که فتوای جهاد سید عبدالحسین لاری را به دست او دادند، همراه فتوا نامه‌ای نیز از سیدعبدالحسین لاری برای صولت الدوله بود که سید

---

(۱) مذاکرات مجلس شورای ملی، ٤ صفر ۱۳۲۵؛ واقعات اتفاقیه در روزگار، ص ۱۷٤ ـ ۱۷۵؛ کتاب آبی، ۱ / ۱۷۵؛ انقلاب ایران براون، ص ٥٦۲؛ ولایت فقیه زیر بنای فکری مشروطهٔ مشروعه، ص ٦۱ ـ ٦۲؛ دانشمندان وسخن سرایان فارس، ٤ / ٥۸٤ ـ ٥۸٥.

در آن نامه از تجاوز انگلیسیها به عشایر قشقایی اظهار تأسف کرده ونوشته بود که وقتی این خبر مصیبت بار را شنیدم، دنیا در نظرم تیره وتار شد. سردار عشایر وقتی نامهٔ سید را خواند واز متن فتوا آگاه شد، به قاصد سید لاری گفت به حضرت آقا بگویید که امرشان اطاعت می شود واتفاقاً خودم هم در فکر جهاد علیه انگلیسیها افتاده ام والان داشتم راجع به همین مطلب برای مردان وزنان حاضر صحبت می کردم. سپس حکم جهاد را بوسید وگفت به آقا بگویید، فردا با نوکران وفرزندان خود به سوی شیراز حرکت می کنم وپیش از رفتن برای دست بوسی به حضورشان می رسم. اقدامات صولت الدوله وحمایت همه جانبه از سید، پس از آمدن سید به فیروز آباد، نشان می دهد که وی تسلیم حکم سید بوده وفرمان جهاد را پذیرفته ودر مقابل انگلیسیها مقاومت دلیرانه کرد وبه وعده های انگلیسیها فریفته نشد.

او سپس به سوی شیراز حرکت کرد ونامه ای برای مجاهدین شیراز نوشت که در مسجد نو برای مردم شیراز قرائت کنند در این نامه که وی در تاریخ ۳ رمضان ۱۳۳٦ نوشته شده بود، به عموم ملت شیراز خطاب کرده بود که: «*امروز یک ماه است که مجاهدین به حکم محکم سید عبدالحسین لاری، با کفار در جنگ هستند وبر عکس شما اهالی شیراز با کفار حربی همراهی می کنید وبه آنها آذوقه می فروشید*». سردار عشایر در اثر خدعه ونیرنگ انگلیسیها ودسیسه های مستبدین دولتی وخیانت برادرانش شکست خورد وبه سوی فیروز آباد عقب نشینی کرد. اما هیچ گاه از مبارزه با انگلیسیها دست نکشید. کابینهٔ وثوق الدوله او را از سمت ریاست ایل قشقایی برکنار وبرادرش سردار احتشام را به ریاست ایل برگزید ولی به واسطهٔ کوششهای خود وتمایل

قشقایی به او، بار دیگر در همان سال به ریاست ایل برگزیده شد.

صولت الدوله بعدها به نمایندگی دورهٔ هشتم رسید. خود او از جهرم وپسرش محمد ناصر خان از طرف ایل قشقایی نمایندهٔ مجلس شدند ولی دیری نپایید که به فرمان رضا شاه دستگیر وزندانی شدند ودر هشتم شهریور ۱۳۱۱شمسی / ۱۳٤۰ قمری، دو روز پس از دستگیری در زندان قصر جان سپرد[۱].

٤. سید حاجی بابا بیرمی، از سادات بیرم یکی از بخشهای فعلی لارستان وفرمانده چریکهای بیرمی ومناطق گرمسیری وعلامرودشت که از یاران صمیمی سید لاری واز مجاهدین ومشروطه خواهان واز مخالفین نفوذ بیگانگان در ایران بوده که رشادتها وپایمردیهای فراوانی در بنادر جنوب کرد.

در یک نوبت در رأس نیروی چهار هزار نفری لارستان به فرماندهی مشترک با غلامحسین خان وراوی وهمراه با چریکهای تراکمه ای، بیخه ای، بیرمی، اشکنانی به دستور سید به سوی جنوب رهسپار شد وبه بندر لنگه حمله کرد، تا فشار واذیت وآزار حاکم بندرلنگه ومستبدین را از روی دوش

---

(۱) تفصیل زندگینامهٔ صولت الدوله، در منابع مختلف آمده است که برخی از آنها به این شرح است: شرح حال رجال ایران، ۱ / ۱۳۸ ـ ۱٤۰؛ فارس وجنگ بین الملل، ص ۳۳۷ ـ ۳٤۰ و ٤۱۱ ـ ٤۱٤؛ ایل قشقایی پیمان، ص ۲۳ به بعد؛ شجرهٔ طیبه، ص ۱۵ ـ ۱٦؛ دانشمندان وسخن سرایان فارس، ۱ / ۵۸۱؛ ولایت فقیه زیر بنای فکری مشروطهٔ مشروعه، ص ٦۲ ـ ٦٤ و ٦۷ ـ ٦۸؛ لارستان وجنبش مشروطیت، ۱۱٦ به بعد؛ واقعات اتفاقیه در روزگار، ص ۳۷۸، ۵٦۹، ٦۷۱، ٦۸٦، ۷۸۷؛ وقایع اتفاقیه، ص ٦۳۵ به بعد؛ کتاب آبی، صفحات متعدد؛ خاطرات، ص ۲٤۲ به بعد؛ تاریخ بیداری ایرانیان، ۲ / ٤٤۳؛ انقلاب ایران براون، ص ۵۱۰، ۵۳۷، ۵۷۷، ۵۷۹، ۵۸۱؛ کتاب نارنجی، ۱ / ۵۵؛ تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، ۲ / ۱۹۹.

شیعیان بردارد وبا نفوذ انگلیس ها در آن مناطق مقابله کند. پس از پایان بحران منطقه، چون خطر حملهٔ مستبدین به لار وجود داشت، تجار لارستان با مشورت سید لاری نامه‌ای تهیه کردند واز سید حاجی بابای بیرمی وغلامحسین خان وراوی دعوت کردند که به لار بروند، متن نامهٔ دعوت تجار لارستان از سید حاجی بابا بیرمی، به این شرح است:

«از جانب عمومی اهالی خطهٔ لار، بنا به عزّت وحسن رفتار جناب عالی با اهل بلد تماماً خواهان تشریف فرمایی جناب عالی هستند. با استعدادی که همراه دارید، یکصد نفر بیشتر یا کمتر، هر چه باشد بدون تامل تشریف فرمایی فرمایید ....» در گوشهٔ چپ وبالای، نامه دست خط ومهر سید عبدالحسین لاری با عبارت: *«اغاثهٔ مستغیثین واجابه دعوت مؤمنین، جهاد اکبر في سبیل الله* وفرض ذمه *اسلامیه است»* به چشم می خورد. این نامه به امضای تجار لارستانی رسیده وسید عبدالحسین نیز آن را مُهر کرده‌است. سید حاجی بابا بیرمی در شوال ۱۳۲۸ قمری با جمعیت خویش وارد لار گردید وزمام حکومت را به دست گرفت.

در همان زمان روزنامه حبل المتین طی گزارشی نوشت: *«لارستان از همت سید حاجی بابا بیرمی منظم است. وتجار لارستانی ماهی یکهزار ودویست تومان مواجب برایش مقرر داشته اند...»* پس از سید حاجی بابا بیرمی غلامحسین خان وراوی نیز به عنوان نایب الحکومه، وارد لار شد ودر کنار سید حاجی بابا بیرمی به کار مشغول شد.

در ۱۳۲۹ قمری نظام السلطنهٔ مافی نیز، حکومت سید حاجی بابا بیرمی را بر لارستان تأیید کرد وهم اکنون متن تلگرافی از والی فارس به سید

حاجی بابا بیرمی در دست است که در جواب تقاضای سید حاجی بابا بیرمی مبنی بر در خواست تجهیزات نظامی وخصوصاً توپ از والی فارس، نوشته شده است.

در سال ۱۳۳۱ قمری بین دو رهبر نظامی سید لاری، یعنی سید حاجی بابا بیرمی حاکم لار وغلامحسین خان وراوی نیابت حکومت، اختلاف روی داد وسید حاجی بابا طی یک مهمانی رسمی، رقیب خود غلامحسین خان وراوی را در تهاجمی غیر منتظره، غلامحسین خان و کلیهٔ همراهان وی را در خانه‌ای محاصره وبه گلوله بستند وآنها را به قتل رساندند، وسید حاجی بابا برای اطمینان که آیا رقیب وی غلامحسین خان کشته شده یا نه، از روزنهٔ سقف به درون خانه نگاه کرد، یکی از یاران غلامحسین خان که مجروح بود، سید حاجی بابا را به ضرب گلوله از پای در آورد[۱].

غیر از این چند تن، افراد دیگری نیز در میان یاران سید بودند که جزو این گروه به شمار می روند که از جملهٔ آنها می توان به: خورشید خان فرمانده نیروهای بهارلو، فرج بیگ فرمانده عشایر رسولخانی، بهادر خان فرمانده عشایر عرب مزیدی، غلامحسین خان وراوی، فرمانده نیروهای بیخه‌ای، رئیس علی دلواری کدخدا وفرمانده نیروهای تنگستانی، مصباح دیوان اوزی، نایب الحکومهٔ بندرعباس وفرمانده نیروهای چریکی اهل سنت را نام برد که از یاران سید وحمایت کنندگان وی بوده‌اند ودر طول دوران نهضت همگام او

---

(۱) کتاب آبی، ۳ / ٦۲؛ روزنامهٔ حبل المتین، سال ۱۸، شمارهٔ۲، ص۱٦، شماره۱۸، ص۱۷ وشمارهٔ ۲۰، ص۲۲؛ تاریخ جهانگیریه وبستک، ص۳۲٤؛ لارستان وجنبش مشروطیت، ص۱۷۰ ـ ۱۷۲ و۱۷۵ ـ ۱۷٦ و۱۹۰.

حرکت کرده‌اند[۱].

گروه سوم . روحانیان

روحانیان وعالمان متفکر وبا نفوذی که طرفدار افکار واهداف سید بودند واورا در قیام ونهضتش یاری دادند ودر همه حال در کنار باقی ماندند، به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته‌ای که از شاگردان وی بوده‌اند واز حوزهٔ درس سید با افکار واندیشه‌های سیاسی وانقلابی وی آشنا شدند ودسته‌ای که در اطراف واکناف فارس وجنوب ایران زندگی می‌کردند واز افکار واندیشه های انقلابی برخوردار بودند ودر میان مردم از نفوذ واعتبار بالای برخوردار واز طرفداران مشروطیت به شمار می‌رفتند.

در این قسمت نخست به معرفی وبیان شرح حال وخدمات روحانیانی می پردازیم که از شاگردان سید لاری بوده‌اند ودر راه اهداف واندیشه های استاد خود جانفشانیها کرده‌اند، سپس به بیان شرح حال وهمفکریهای عالمانی می پردازیم که از دوستان سید بوده‌اند.

دسته اول . شاگردان سید :

۱ . شیخ زکریا فرزند شیخ عبدالرحمن انصاری نودایجانی دارابی، ملقب به نصیر الاسلام ومعروف به شیخ بزرگ که در سال ۱۲۷۹ قمری در نوادیجان سرکوه داراب، چشم به جهان گشود. پس از تحصیل علوم مقدماتی، به نجف اشرف رفت ونزد آخوند خراسانی، شیخ عبدالله مازندرانی وحاج میرزا حسین خلیلی، فقه واصول آموخت، سپس به نمایندگی آنان به

---

(۱) کتاب آبی، ۲ / ٤۲٦؛ تاریخ دلگشای اوز، ص۱۲٦ ـ ۲۰۱؛ تاریخ بستک وجهانگیریه، ص ۳۱٤؛ لارستان وجنبش مشروطیت، ص ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۸۱، ۱۸۲.

ایران آمد ودر شهرستانهای داراب وفسا، به فعالیت پرداخت وهنگامی که آیت‌الله سید عبدالحسین لاری، به لارستان آمد، از داراب به لار رفت ودر محضر ایشان دانش آموخت ودر ردیف بهترین شاگردان وی قرار گرفت.

شیخ زکریا از جانب استاد خود وبه نمایندگی وی به داراب رفت وبعدها جزو فرماندهان نیروی شرقی سید در آمد. با توجه به اینکه وی قبلاً به نمایندگی از طرف آیات عظام نجف به شهرستان داراب اعزام شده بود، فرماندهی چریکهای شرق لارستان را به عهده گرفت ودر شهرستانهای داراب، فسا، لار ونیریز، سرسختانه علیه نیروهای استبداد قیام کرد وبه نشر افکار آزادیخواهانه پرداخت ومبارزهٔ شدیدی در راه استحکام مبانی مشروطه کرد.

او هنگامی که استاد ومرادش سید لاری عزم شیراز کرد، در رکاب وی به شیراز رفت ودر آنجا علیه مستبدین به مبارزه پرداخت واز مشروطه خواهان وانقلابیون شدیداً دفاع کرد ودر اثر کوششهای بی دریغ وجانفشانیهایی که کرد، مرحوم آخوند خراسانی، یک حلقه انگشتری فیروزه واجازهٔ جهاد در راه آزادی به عنوان تقدیر از زحمات وکوششهای وی، برای او فرستاد و او را در اجازه نامه‌ای که برایش فرستاده بود ملقب به «نصیر الاسلام» کرده بود واز آن تاریخ به بعد بود که به این لقب معروف شد.

او کوششهای فراوانی در ریشه کن ساختن فرقهٔ بهائی از شهر نیریز کرد، از این رو بهائیان همیشه در فکر انتقام از وی بودند وبالاخره هم با کمک نیروهای استبداد وبیگانه، موفق شدند که ایشان را در ماه رجب ۱۳۳۱ قمری،

پس از غسل نماز جمعه در گرمابهٔ لای‌گردو[۱] با شلیک سه گلوله توسط دو نفر به اسامی یوسف وجعفر قلی، مجروح کنند، وی در آن زمان پنجاه ودو سال داشت. ساعتی چند زنده بود وپس از انجام وصیّت وبردن نام قاتلان خود، به رحمت ایزدی پیوست وشهید شد. جنازه‌اش را به نودایجان منتقل کردند ودر مقبرهٔ شیخ انصاری به خاک سپردند وبعدها گنبدی بر مزار وی ساختند که هم اکنون باقی است ومورد توجه اهالی قرار دارد.

شیخ زکریا دارابی بسیار مورد توجه سید لاری بوده وسید به وی علاقهٔ فراوانی داشته است. او در هنگامه های فراوانی از سید وافکار وی دفاع کرد وهنگامی که لار به دست مستبدین افتاد وسید لاری از لار به کوهستان داراب نزد وی رفت، استقبال وپذیرایی گرمی از استاد ومرشد خود نمود. هنگامی که نیروهای استبداد، داراب، نیریز وسیرجان را اشغال کردند، او از طرف سید مأمور جنگ با مستبدین شد وآنها را از داراب، نیریز، شهر بابک وسیرجان راند وکرمان را محاصره کرد.

شیخ زکریا یکی از قدرتمندترین، شجاعترین، عالمترین وفداکارترین فرماندهان نظامی سید بود که در سه جبههٔ نظامی، سیاسی وعلمی، سید لاری را یاری داد وتا هنگامی که زنده بود، یک قدم از فرامین ودستورات سید واستاد خود سرپیچی نکرد وهرگاه سید او را به لارستان می خواست، بی تأمل، لبیک می گفت وبا نیروهای خود در لار حاضر می شد. مستبدین وانگلیسیها از دشمنان سرسخت وی بودند بویژه قوامیهای شیراز، بارها به قصد کشتن وی برنامه ریزی ودسیسه بازی کردند، تا در نهایت موفق شدند،

---

(۱) لای‌گردو نام دهی است در کوهستان داراب.

آن مجاهد بزرگ را شهید سازند[۱].

۲. حجت الاسلام والمسلمین سید اسدالله موسوی اصفهانی، از سادات معروف به روغنی اصفهان واز عالمان متقی واز شاگردان برجستهٔ سید لاری بود وبه دلیل نامعلومی به لار رفته ودر حلقهٔ شاگردان سید در آمد وبسیار مورد احترام سید قرار گرفت. وی از فکری باز، اندیشه‌ای متعالی، بیانی گرم، استعدادی شگرف، قابلیت ومواهب خاصّ واز شجاعت ودلاوری فراوانی بر خوردار بود چندان که باعث شده بود، در فضای انقلابی آن زمان ودر بحرانهای شدید مبارزاتی، سید لاری از فکر، نظر واندیشهٔ مترقیانه وقوی وی استفاده کند.

او از یک سو سخن گوی آیت‌الله لاری وزبان گویای ایشان به شمار می‌رفت وبسیاری اوقات در مسافرتها همراه وی بود وبه امر ایشان منبر می‌رفت واهداف وخواسته‌های سید را برای مردم تشریح می‌کرد واز دیگر سو حامی وکمک کاری بزرگ برای آیت‌الله به شمار می‌رفت.

سید اسدالله موسوی، در سال ۱۳۱۸ قمری که آیت‌الله لاری به مشهد مقدس سفر کردند، همراه ایشان بود وپس از اینکه مرحوم سید لاری در صحن نو اقامهٔ جمعه وجماعت می‌کردند، ایشان به منبر می‌رفتند وسخنرانی

---

(۱) گنجینهٔ دانشمندان، ۵ / ۱۰۳؛ دانشمندان وسخن سرایان فارس ٤ / ٦٦٨ ـ ٦٦٩؛ کتاب آبی، ۲ / ٥٣٤ ـ ٥٣٥ ومجلدات دیگر؛ بزرگان جهرم، ص ١٤٠؛ پلنگ کوهستان، آزمادارابی، نسخهٔ خطی؛ لارستان وجنبش مشروطیت، ص ۸۳ ـ ۸٤، ۹۰، ١٣٤، ١٣٦، ١٣٩، ١٤١، ١٤٧، ١٥٠، ١٦٢، ١٦٩، ١٧٥، ١٨٠، ١٩١؛ تاریخ یهود در ایران، ص ٨٤٠؛ روزنامهٔ لارستان، شمارهٔ ٤، ص ۲؛ تاریخ بیداری ایرانیان، ۲ / ٣٦١ به بعد؛ مهاجر الی الله، ص ۲۱۱.

می‌کردند. او خطیبی توانا بود ودر سخنوری وحلاوت لسان، ماهر واز این بهرهٔ خدادادی، به خوبی استفاده می نمود.

در نامه وسندی که از سید لاری باقی مانده تصریح شده که در سفر شیراز هنگام دفاع از مشروطه خواهان آن شهر، سید اسدالله نیز، همراه سید لاری به شیراز رفته وکمکهای بی دریغ به وی کرده‌است. مرحوم سید در آن نامه نوشته‌است: «*فعلاً جناب آقا سید اسدالله با پنجهزار آقایان واعیان جهرم وشیراز در تلگرافخانهٔ شیراز مشغول امور مسلمین ورفع مفسدین از هر جهت وهر جا هستند....*»[۱].

پس از چندی سیّد لاری، ایشان را به عنوان نمایندهٔ خویش به جهرم فرستادند، تا از طرف وی متصدی امور دینی، اجتماعی وسیاسی مردم گردد. سید اسد الله وقتی به جهرم رفت، در مسجد گازران ونیز در امامزاده اسدالدهر، اقامهٔ جماعت می‌کردند وبه وعظ وارشاد مردم می پرداختند واهداف انقلابی وبرنامه هاَی استاد خود را برای عموم مردم تبیین وتشریح می‌کردند وبسیار مورد احترام وعلاقهٔ مردم جهرم بودند، زیرا از یک طرف نمایندهٔ آیت‌الله لاری بودند واز طرفی دیگر خود دارای فضائل انسانی وملکات نفسانی بودند[۲].

سیداسدالله در جهرم، فداکاری فراوانی نمود وبه کارهای اجتماعی وفرهنگی نیز پرداخت واز جانب آیت‌الله لاری مدرسهٔ علمیهٔ جهرم که مدتی مخروبه وسرباز نشین شده بود، ازتصرف حکومتی خارج ساخت وبه امر

---

(۱) شجرهٔ طیبه، مهاجری، ص ۱۰ ـ ۱۱.

(۲) مهاجر الی الله، کریمی جهرمی، ص ۱۰۴ ـ ۱۰۵.

آیت‌الله لاری تعمیر ومرمت نمود وحوزهٔ علمیه‌ای جهت طلاب پدید آورد وعده‌ای طلاب در آن مدرسه گردآورد واز طرف سید لاری برای آنان شهریه‌ای مقرر نمود.

ایشان در زمان انقلاب مشروطیت که به همراه استاد ومراد خود به شیراز رفته بود، از طرف آیت‌الله لاری برای تحقیق در امور مشروطه ومشروطه خواهان وکمک به آنان، به تهران اعزام شد ومدت نه ماه در تهران توقف نمود وچون نتوانست به مطالب درستی دست یابد، پس از مراجعت سید لاری از شیراز به لارستان، ایشان نیز به جهرم مراجعت کرد.

آیت‌الله زاده حاج سیداحمد حق شناس که نوهٔ آن عالم بزرگ هستند، از عموی خود نقل کرده‌اند: ایشان گفته بود که آن زمان که به دستور محمدعلی شاه قاجار، مجلس به توپ بسته شد، من با آقا (سیداسدالله) در مجلس بودیم وبه سختی خود را نجات دادیم وفرار کردیم وبه کرمانشاه رفتیم واز آنجا عازم عتبات عالیات مشرف شدیم.

از این سخن معلوم می‌شود که مرحوم سید اسدالله مدتی در مجلس بوده، اما معلوم نیست که آیا به عنوان نماینده رفته یا در همان زمان که از طرف سید لاری به تهران اعزام شده در مجلس رفت وآمد داشته‌است؟

مرحوم سید اسدالله موسوی اصفهانی، جدّ آقایان حق شناس جهرم‌است، وسالها درجهرم به تبلیغ وارشاد مردم مشغول بود، تا اینکه در سال ۱۳۲۹ قمری، برای معالجه به شیراز رفت ودر همانجا چشم از جهان فروبست ودر همانجا به خاک سپرده شد[۱].

---

(۱) شجرهٔ طیبه، ۱۰، ۱۱، ۳۰؛ گنجینهٔ دانشمندان، ۵ / ۸؛ ولایت فقیه، زیر بنای فکری

۳. آیت الله سید عبدالباقی بن سید محمد باقر بن سید محمد بن سید محمد باقر موسوی شیرازی، فقیه بارع وعالم جلیل القدر که جد پدری وی از بزرگان علما وملقب به ملّا باشی وصاحب کتاب «شرح صحیفهٔ سجادیه» بوده است.

او از خویشان ونزدیکان میرزای شیرازی بود که در شیراز چشم به جهان گشود وپس از فراگیری مقدمات علوم، برای تکمیل معلومات خویش، به نجف اشرف رفت ودر جلسات درس آیات عظام، آخوند خراسانی، میرزا حسین خلیلی وشیخ الشریعهٔ اصفهانی، شرکت نمود، سپس به شیراز بازگشت وهنگامی که مرحوم آیت الله سید لاری، به لار مهاجرت کرد، ایشان نیز، برای استفاده از درس وبحث ایشان، به لارستان رفت واز محضر ایشان استفاده کرد واز مرحوم سید اجازهٔ اجتهاد دریافت نمود.

وی بسیار مورد احترام وتکریم استاد خود قرار داشت ودر غیاب سید به نمایندگی از ایشان در لار اقامهٔ جماعت می نمود وبه امور مردم رسیدگی می کرد. او علاوه بر شاگردی، داماد آیت الله لاری نیز بود واضافه بر آن، یاری صمیمی، دلسوز، همگام وهمفکر آن بزرگوار، به شمار می رفت وعالمی مبارز ومجاهدی نستوه وپشتوانه ای قوی برای سید بود وعلاقهٔ فراوانی به استاد ومراد خود داشت.

او در یک سخنی کوتاه چهرهٔ استاد خودرا چنین تصور کرده است:

«...او ـ سید عبدالحسین ـ نهنگی شناگر است که در حوضچه ای کوچک

مشروطه مشروعه، ص ۱۸۰؛ مهاجر الی الله، ص ۱۰۴ ـ ۱۰۵ و۱۹۸ ـ ۲۰۷؛ بزرگان جهرم، ص ۳۱۱.

افتاده است وحوضچه را عرصهٔ شنای نهنگ نیست».

سید عبدالباقی آیت اللهی، پس از استفاده از محضر سید لاری به شیراز بازگشت وخود در شمار مراجع بزرگ فارس در آمد ویکی از پر نفوذترین مراجع وعالمان شیراز گردید وکمکهای بزرگی به نهضت مشروطه در شیراز فارس نمود.

وی احتمالاً حلقهٔ واسطه ورابط سید با آخوند خراسانی وسایر مشروطه خواهان نجف بود. نامه ها ومکاتبات میان سید لاری وسید عبدالباقی که هم اکنون باقی ودر اختیار نوهٔ ایشان آقای سید محمد رضا آیت اللهی است، حکایت از عمق ارتباط وصمیمیت میان استاد وشاگرد می کند. او یکی از روحانیون مقتدر ومشروطه خواه واز مراجع تقلید به شمار می رفت که مقلدان فراوانی داشت وبا استفاده از نفوذ خود در شیراز توانست در بسیاری از بحرانها به نهضت مشروطه وسید لاری، کمک کند وبه عنوان یکی از نزدیکترین یاران سید مطرح شود.

ایشان دارای آثار وتألیفاتی است که برخی از آنها عبارت است از: «شرح *التبصره*» در دو جلد؛ «*حاشیة الرسائل*» و«*حاشیة المکاسب*» که اکنون نزد نوهٔ ایشان آقای سید محمد رضا آیت اللهی است.

وقتی[1] سید از حملهٔ انگلیسها ومستبدین، جان به سلامت برد وخانوادهٔ وی اسیر مستبدین شدند وبه شیراز منتقل شدند مرحوم سید عبدالباقی کوشش فراوانی کرد وخانوادهٔ سید را نجات داد ومخفیانه به فیروز آباد نزد سید لاری فرستاد، اتفاقاً فرزند خود وی آیت الله سید محمد باقر آیت اللهی مشهور به حاج عالم، نیز جزو اسرا بود. مرحوم حاج عالم بعدها جزو مراجع

وآیات عظام شیراز شد که خدمات فراوانی به علم وفرهنگ کرد وطلاب فراوانی تربیت نمود واینجانب نیز زمانی که در مدرسهٔ امامزاده ابراهیم شیراز که زیر نظر ایشان بود درس می خواندم، با آن عالم بزرگ بسیار حشر ونشر داشتم واز محضر ایشان بسیار استفاده کرده ام. مرحوم سید عبدالباقی در سال ۱۳٥٤ قمری برابر ۱۳۱۲ شمسی در شیراز چشم از جهان فروبست ودر همانجا به خاک سپرده شد[۱].

٤. عالم بزرگوار آقای سید محمد علی شریعتمداری جهرمی، ملقب به حاج فاضل، یکی از شاگردان مرحوم سید لاری وداماد ایشان وپدر حجت الاسلام والمسلمین حاج سید عبدالرسول شریعتمداری جهرمی.

براساس گفتهٔ فرزند ایشان حاج سید عبدالرسول، مرحوم سید محمد علی شریعتمداری جهرمی در اصل از سادات روغنی اصفهان بوده است و ابتدا نزد شیخ مهدی نامی دانش آموخته، سپس در لار وجهرم نزد سید عبدالحسین لاری به فراگیری دانش وکسب معرفت پرداخت ودر جرگه یاران صمیمی سید در آمد وبا دختر وی ازدواج کرد وبه دست مرحوم سید، معمّم شد. وی بسیار خوش خط بوده است. پس از پایان تحصیلات، به جهرم رفت ودر مسجد حاج عبدالله به اقامهٔ جماعت وارشاد مردم پرداخت. او شخصی محتاط بود، به حدی که فرزند ایشان از قول یکی از معمّرین جهرم نقل می کند که وقتی آقای حاج فاضل از منزل به سوی مسجد می رفت واز زمین پشت مسجد که

---

(۱) اعیان الشیعه، ۷/ ٤۳۲؛ طبقات اعلام الشیعه (قرن الرابع عشر) ۳/ ۱/ ۱۰۲۱ـ ۱۰۲۲؛ شجرهٔ طیّبه، ص۱۳ـ ۱٤، ۲۹؛ دانشمندان وسخن سرایان فارس، ۳/ ٥۸۰ـ ٥۸۱؛ مهاجر الی الله، ص۷۷، ۷۸، ۱۹٤ـ ۱۹٥؛ گنجینهٔ دانشمندان، ٥/ ٤۳۰ـ ٤۳۱؛ لارستان وجنبش مشروطیت، ص۸۳، ۱۹٤.

وقفی بود عبور می‌کرد، برای اینکه خاک زمین وقفی به وسیلهٔ کفشهایشان به زمین دیگری منتقل نشود، ابتدا کفشهایشان را تکان می‌داد، سپس از زمین وقفی خارج می‌شد. ایشان تا آخرین ساعات قبل از مرگ استاد ومراد خود، نزد وی بوده‌است وپس از اینکه مرحوم سید، به ایشان می‌گویند که مستحب‌است عیادت مریض، مختصر باشد، از محضر ایشان مرخص می‌شود وپس از آن مرحوم سید لاری رحلت می‌کنند.

مرحوم سید محمد علی، در سال ۱۳۵۲ قمری چشم از جهان فروبست ودر بقعهٔ مرحوم آیت‌الله لاری، در جهرم به خاک سپرده شد[۱].

۵. آیت‌الله سید محمد حسین مجتهد نسابهٔ لاری، عالم بزرگوار وفقیه رجالی واز شاگردان برجستهٔ مرحوم سید لاری که صاحب مقام زهد، تقوا، عدالت واجتهاد بود. وی فرزند سید محمد باقر از سادات نسابهٔ شیراز است که در لار چشم به جهان گشود. به گفتهٔ نوهٔ ایشان حضرت حجت الاسلام والمسلمین جناب اقای نسّابه امام جمعه موقت لارستان، جدّ ایشان مرحوم سید محمد حسین اصالتاً اهل اصفهان بوده وگویا، نیای بزرگشان سید محمد باقر از اصفهان به شیراز آمده‌است ویا اینکه خود مرحوم سید محمد حسین ابتدا از اصفهان به شیراز، آمده‌است. به هر حال مرحوم سید محمد حسین در آغاز، در همان شیراز ودر مدرسهٔ منصوریهٔ شیراز علوم وفنون متداول را آموخت، سپس به لارستان رفت ودر محضر مرحوم آیت‌الله لاری، فقه واصول آموخت وبه مقام اجتهاد رسید وبا یکی از دختران مرحوم سید که هنوز

---

(۱) گنجینهٔ دانشمندان، ۵ / ۱۰، ۱۱؛ مهاجر الی الله، ص ۱۰۷، ۲۰۵؛ گفتار شفاهی فرزند ایشان آقای حجت الاسلام والمسلمین حاج سید عبدالرسول شریعتمداری جهرمی.

زنده هستند ودر جهرم سکونت دارند ازدواج کرد ونتیجهٔ این ازدواج چند اولاد بوده است.

مرحوم نسّابه، در مسجد شازده (شاهزاده)، اقامهٔ جماعت می نموده است، اما از طرف مرحوم سیّد وبنا به خواستهٔ خود ایشان، به داراب ومناطق اطراف آن سرکشی می کرده وبه تبلیغ، ارشاد واجرای دستورات الهی وقوانین اسلامی می پرداخته وبرنامه ها واهداف استاد ومراد خویش و اوامر وی را در آن مناطق برای مردم تبیین وتشریح می کرده وبه نهضت مشروطه وقیام وانقلاب مرحوم سید کمک می نموده است.

نوهٔ ایشان نقل می کنند که هنگامی که مقام معظم رهبری آیت الله خامنه ای، در تهران، به عیادت آیت الله حاج سید عبدالعلی آیت اللهی آمدند، ازمن پرسیدند که علّت ملقب شدن جدتان به نسّابه چیست؟ آیا ایشان نسب شناس بوده اند، چون اطلاعاتم در این مورد بسیار محدود بود، جواب دادم که درست نمی دانم ولی یادداشتهای پراکنده ای در علم رجال از ایشان باقی مانده است.

البته شاید بتوان گفت اجداد بزرگ ایشان نسب شناس بوده اند وبه همین دلیل ایشان ملقب به نسّابه بوده اند، وشاید هم خود ایشان در علم نسب مهارت داشته اند که چون متأسفانه، آثاری از ایشان به جا نمانده، نمی توان در این مورد اظهار نظر صریح کرد.

مرحوم نسّابه، به علت اینکه به داراب زیاد سفر می کردند، در آنجا نیز همسری اختیار کردند که از آن همسرش نیز فرزندانی دارند که در همان داراب ساکن هستند. ایشان پس از عمری مبارزه وجهاد واجرای احکام وفرامین الهی

درهمان داراب چشم از جهان فروبستند ودر همانجا نیز، به خاک سپرده شدند.

واینکه در کتاب *مهاجر الی الله*، نوشته‌اند ایشان در سن حدود سی سالگی فوت شده‌اند ودر لار مدفون هستند اشتباه‌است، بلکه به گفتهٔ حجة‌الاسلام والمسلمین آقای نسّابه، نوهٔ ایشان، مرحوم سید محمد حسین، در سن کهولت درگذشته‌اند[۱].

٦. حجت الاسلام والمسلمین، آقای سید محمد نجفی سیرجانی، از شاگردان سید لاری وداماد وی که متصدی امور شرعی مردم بندرعباس ونمایندهٔ مرحوم سید بوده وامور دینی وشرعی مردم آن سامان را اداره می‌کرده‌است وکمکها وهمفکریهای فراوانی به نهضت سید در خطهٔ بندرعباس نمود. ایشان در ۱۳٤۹ قمری هنگامی که از بندرعباس عازم جهرم بود، در سیرجان، جان سپرد ودر همانجا مدفون گردید[۲].

۷. شیخ عبدالحمید مهاجری نوایجانی یا نوایگانی، عالم پرهیزکار ومجاهد دلیر وفداکار که در نوایجان داراب، چشم به جهان گشود ومقدمات علوم را در زادگاه خود وداراب آموخت، سپس به لارستان عزیمت کرد ودر حوزهٔ درس آیت‌الله لاری دانش آموخت وسالها با مرحوم سید ارتباط نزدیک داشت ودر بیشتر مواقع همراه او بود وارادت خاصی به مرحوم سید داشت وسید لاری نیز علاقهٔ خاصی به ایشان داشته واز تنها اجازهٔ کتبی که از سید

---

(۱) شجرهٔ طیبه، ص۳۰؛ مهاجر الی‌الله، ص۱۰۵، ۳۰٦؛ منقولات نوهٔ ایشان حضرت حجة‌الاسلام نسابهٔ لاری.

(۲) شجرهٔ طیبه، ص۳۰؛ ولایت فقیه، ص۱۱۰؛ مهاجر الی‌الله، ص۳۰٤.

باقی مانده وبرای مشایخ انصار (احتمالاً شیوخی که در انجمن انصار عضویت داشته‌اند) نوشته وعبارت آن چنین است: «*جنابان مشایخ انصار، خاصه شیخ عبدالحمید، مأذون ومجاز است، درکلیّهٔ امور حسبیّهٔ کلیهٔ وجزئیه ووظائف شرعیهٔ اسلامیهٔ جمعه وجماعت ونقل فتاوا وروایت وتبلیغ احکام وکالةً وسفارةً، از صاحب شریعه واعلی حضرت حجت ـ علیه السلام ـ وقد اجزته في کل ماکنت مجازاً عن مشایخنا...*» بر می آید که شیخ عبدالحمید از طرف ایشان مجاز ومأذون در امور شرعی بوده وبر اساس بعضی از منابع، به نمایندگی از مرحوم سید به نوایجان زادگاه خویش باز می‌گردد وبه تبلیغ وارشاد واجرای دستورات انقلابی سید بر می آید.

پس از اینکه مرحوم سید عبدالحسین لاری، به جهرم مهاجرت می کند، مهاجری نیز چون اشتیاق وعلاقهٔ شدیدی به استاد ومرشد خود داشته، به جهرم مهاجرت می‌کند ودر سالهای آخر عمر استاد، در کنار وی زندگی می‌کند.

او چون سالها در کنار سید بود، زندگینامهٔ مفصلّی به نام «گلشن حسینی» از آیت‌الله لاری تهیه وتنظیم کرد وبعد آن را تلخیص نمود وآن: «شجرهٔ طیبه» نامید که اکنون موجوداست وبه چاپ رسیده ودر حقیقت منبع دست اول زندگینامه سید وافکار واندیشه ها وشرح حال یاران وی می باشد. او در حقیقت از شاگردان مبرّز سید وحامی وسخنگوی نهضت سید لاری بود. از تاریخ تولد ووفات وی اطلاعی، به دست نیامد، شاید سالها بعد از آیت‌الله لاری در گذشته باشد[۱].

---

(۱) شجرهٔ طیبه، ص ۳۰؛ ولایت فقیه زیر بنای فکری مشروطهٔ مشروعه، ص ۱۱۰؛

۸. عالم متقی وفاضل پارسا، شیخ محمد حسین لاری نخبة الفقهایی، که گویا در لار چشم به جهان گشود وسپس برای فراگیری علوم مقدماتی، رهسپار نجف اشرف ودر حوزهٔ درس مرحوم آخوند خراسانی ومرحوم قوچانی شرکت کرد واز دیگر اساتید آن وقت کسب دانش کرد، سپس به لارستان بازگشت ومدتی هم از حوزهٔ درس مرحوم آیت‌الله لاری کسب فیض نمود ودر شمار فضلای درس ایشان در آمد وبه مقام ومدارج بالایی رسید واز اصحاب خاص سید بود که در کنار ایشان به مبارزه ومجاهده پرداخت وسید را یاری نمود.

تاریخ تولد وی دانسته نیست واز زندگانی وی اطلاع چندانی به دست نیامد، جز اینکه فرزند ایشان آیت‌الله شیخ محمد حسن که پس از وی به جای پدر نشست، جزو مجتهدین جنوب ودارای رساله ومقلد بود. مرحوم نخبة الفقهایی، در سال ۱۳٦۲ قمری دیده از جهان فروبست ودر همان زادگاه خویش، به خاک سپرده شد[۱].

۹. آیت‌الله سید احمد مناقب فالی، از علمای بزرگ فالی که در فال چشم به جهان گشود ومقدمات علوم را در فال گذراند، سپس به هِرَج (یکی از دهات اطراف فال) نزد عالم فاضل حاج سید اسدالله هرجی کسب دانش نمود، سپس به لارستان عزیمت کرد واز محضر آیت‌الله لاری فقه واصول

لارستان وجنبش مشروطیت، ص۸۵؛ مهاجر الی الله، ص۱۰۷، ۱۱۱، ۲۵٤؛ دوحهٔ احمدیه، خطّی.

(۱) شجرهٔ طیبهٔ، ص۳۰؛ ولایت فقیه زیر بنای فکری مشروطهٔ مشروعه، ص۱۱۰؛ دانسته های منقول از مرحوم حاج شیخ حسین رفیعی علامرودشتی دربارهٔ ایشان وخاندان نخبة الفقهایی.

آموخت، پس از آن برای تکمیل معلومات خود به شیراز رفت وتحصیلات عالیه را، نزد اساتید ومراجع وقت شیراز سپری نمود وبه دستور یکی از مراجع بزرگ شیراز (گویا مرحوم شیخ جعفر محلاتی بوده)، به میمند فارس رفت ودر آنجا اقامت نمود وبه وعظ وارشاد واقامهٔ جماعت پرداخت.

وی ارادت خاصی به استاد خود سید عبدالحسین داشت وچنانکه شاگرد وی مرحوم حجت الاسلام والمسلمین آمیر فضل الله کراماتی متخلص به فانی، برای اینجانب نقل کرده، در دوران نهضت وقیام سید، همگام، همرزم وهمفکر وحامی سید بوده‌است. ایشان پس از عمری تلاش در تبلیغ وارشاد وتدریس، در میمند فارس، رخ در نقاب خاک کشید ودر جوار امامزاده سید حسین، به خاک سپرده شد. وفات ایشان در سال ۱۳٦۰ قمری / ۱۹٤۱ میلادی واقع شده‌است[۱].

۱۰. عالم متّقی حاج ملا علی نقی رحمانی جویمی، فرزند آخوند ملا صادق جویمی که از کودکی به شهر لار رفت واز حوزهٔ درس علمای لار مقدمات علوم را فرا گرفت، سپس در حوزهٔ درس آیت‌الله لاری، به فراگیری فقه واصول پرداخت، سپس در کنار سید به مبارزه پرداخت ومنشی وکاتب سید لاری بوده ودر جریان حملهٔ مستبدین به لارستان، در سال ۱۳۳۲ قمری، به وسیلهٔ حبیب‌الله خان قوام الملک شیرازی دستگیر وبه شدت مورد شکنجه وآزار قرار گرفت ولی لب به سخن نگشود مگر اینکه در زیر تازیانه، ذکر خدا

---

(۱) تاریخ وجغرافیای فال، ص۵۲ ـ ٥٤؛ مقدمهٔ کتاب صیغ العقود لاکثار القنود، راغب زادهٔ فالی، از نویسندهٔ همین مقاله ص ۱۷ ـ ۱۸؛ شنیده ها ومنقولات نویسنده از آقایان کراماتیهای فال وفرزند سید احمد مناقب فالی که در فال با ایشان دیداری داشتم.

می‌گفت.

وی از یاران صمیمی سید بود که در همه حال در کنار وی باقی مانده تا اینکه در سال ۱۳٤۸ قمری پس از بازگشت از لار به جویم، در شرفویه لار، دیده از جهان فروبست ودر همانجا به خاک سپرده شد. اثری به نام فوائد در مبانی اعتقادی داشته که نزد آقای کرامت الله تقوی از اهالی جویم موجوداست. از شاگردان برجستهٔ ایشان، عالم وارسته، حاج آقا باقر غفوری وفاضل جلیل القدر، شیخ محمد حقانی بیرمی هستند[۱].

۱۱. آخوند کربلای محمد حسین جویمی، فرزند ملا محمد باقر، از شاگردان سید عبدالحسین لاری که عالمی پرهیزکار بوده ومدتی در شیراز علوم وفنون متداول را آموخته، سپس به لار عزیمت کرده واز مکتب سید واز حوزهٔ درس ایشان بهره گرفته، سپس در کنار سید باقی مانده وبه مبارزه پرداخته‌است واز طرف سید لاری به جویم بازگشته ومتصدی امور حسبیه شده‌است وبه ترویج احکام وتبلیغ اسلام واجرای اوامر سید وتشریح افکار وی می‌پرداخت وپس از مهاجرت استادش به جهرم، او نیز به این شهر مهاجرت نمود ومداوم در خدمت وی بود وپس از اقامهٔ نماز توسط مرحوم سید لاری، وی مواعظ شیخ جعفر شوشتری را برای مردم قرائت می‌کرد. او در محرم سال ۱۳٤٤ چشم از جهان فروبست[۲].

۱۲. عالم متقی مرحوم سید عبدالمحسن مهری یکی دیگر از شاگردان

---

(۱) مهاجر الی الله، ص۱۰۵؛ نهضت آیت‌الله سید عبدالحسین موسوی لاری واثرات آن بر منطقهٔ جویم، (مقالهٔ آقای کرامت الله تقوی)، ص٦ـ ۷.

(۲) مقالهٔ آقای کرامت الله تقوی، ص۸ـ ۹.

سیداست که در محضر وی دانش آموخته، سپس از جانب استاد خود، به زادگاهش بازگشته وبه ترویج افکار واندیشه های انقلابی استادش همت گماشته وبه بسیج نیروها وچریکهای بیخه‌ای برای حمایت از نهضت مشروطه وقیام آیت‌الله لاری، سعی بلیغ نموده‌است. از تاریخ تولد ووفات وی اطلاعی در دست نیست وراجع به زندگینامهٔ وی نیز بیش از این مطلبی نیافتم[۱].

از افراد دیگری نیز به عنوان شاگردان سید نام برده شده که عبارتنداز: شیخ محمد تقی مشهور به حاج ملا باشی از میمند فارس، ملا غلامرضا جهرمی، از جهرم، حاج محمد هاشم لاری از لار وچند تن دیگر که از زندگی آنان اطلاعی در دست نیست[۲].

دستهٔ دوم. همفکران وهمرزمان سید:

۱. آیت‌الله سید مرتضی مجتهد اهرمی تنگستانی، ملقب به علم الهدی، فرزند سید جعفر، فرزند سید میرباقر اهرمی، عالم اصولی وفقیه بزرگوار ومجاهد نستوه خطه جنوب.

وی تحصیلات ابتدایی را در اهرم فرا گرفت، سپس به نجف اشرف

---

(۱) شجرهٔ طیبه، ص۳۰؛ مهاجر الی الله، ص۱۰٤؛ لارستان وجنبش مشروطیّت، ص۸۵.

(۲) دانشمندان وسخن سرایان فارس، ۳ / ۵۸۰ و۶۵۲ـ ۶۵۵؛ کتاب آبی، ۲ / ٤۳۱، ٤٤۱، ٤٤٤، ٤٤۵، ٤۵۱، ٤۵۲، ٤۷۷، ٤۷۸؛ نهضت روحانیون ایران، ۲ / ۳۲؛ جنگ جهانی اول در جنوب ایران، ص ۲۲؛ نقش روحانیون در قیام ضد استعماری مردم جنوب ایران، ص۲۱۳؛ ایل قشقایی پیمان، ص۲۳؛ شجرهٔ طیبه، ص ۱٤ـ ۱۵؛ فارس وجنگ بین الملل، ۲ / ۳۵٤ـ ۳۵۵؛ لارستان وجنبش مشروطیت، ص ۸٤و۸۵؛ مهاجر الی الله، ص۱۹۳ـ ۱۹٤.

عزیمت کرد واز محضر اساتید وعالمان آن شهرِ علم استفاده کرد بویژه از حوزهٔ درس مرحوم آخوند خراسانی، بهرهٔ فراوان برد، سپس به بوشهر مراجعت کرد. او که به درجهٔ اجتهاد نائل شده بود، دارای افکار مترقی وآزادیخواهانه بود، از این رو در اوایل مشروطیت وقتی که شهرت وقیام سید عبدالحسین را شنید، باب مراوده ومکاتبه با سید باز کرد واز هوادران ودوستان صمیمی وی شد وآنگاه که محمد علی شاه قاجار، مجلس را به توپ بست، وسید لاری فتوای جهاد علیه مستبدین وشاه قاجار ونیروهای انگلیسی را صادرکرد، مرحوم علم الهدی، هم به اجتهاد خود وهم به هواداری از سید لاری وعمل به فتوای وی، رئیس علی دلواری ونیروهای مردمی تنگستان را به بوشهر فراخواند وحکم جهاد علیه مستبدین وانگلیسیها صادر کرد وبوشهر را تصرف نمود واعلان مشروطه نمود، چند روزی هم شهر در تصرف وی بود تا اینکه احمدخان دریابیگی از جانب حکومت مرکزی به بوشهر وارد شد وسید اهرمی را شکست داد وخانهٔ آن بزرگوار را به توپ بست وجمع بسیاری از دو طرف کشته شدند وعاقبت مستبدین بر شهر استیلا یافتند وسید اهرمی را دستگیر وزندانی نمودند وپس از چند روز به عراق تبعید کردند.

او در واقع از پیروان سید لاری ورهبر روحانی نهضت تنگستان بود، با اینکه از رابطهٔ تنگستانیها وسید لاری کمتر سخن رفته است، اما بر اساس داده های تاریخی وگزارشهای خفیه نویسان انگلیس در کتاب آبی، می توان به خوبی استنباط کرد که سید اهرمی وتنگستانیها رابطهٔ تنگاتنگی با نهضت وقیام سید لاری داشته اند.

زیرا در یک سند باقی مانده، سید لاری برای کمک به تنگستانیها، یکی

از رهبران نظامی خود به نام حسین سپهسالار را به تنگستان اعزام کرد واین عمق همکاری میان آنان را نشان می دهد. در بعضی منابع آمده است که مرحوم سید لاری دستورات وبرنامه های خود را توسط شخصی به نام سید علی شیر، برای مجتهد اهرمی می فرستاده است.

مرحوم علم الهدی در موقع تغییر سلطنت از سلسلهٔ قاجار به سلسلهٔ پهلوی، به نمایندگی از طرف اهالی بوشهر به مجلس مؤسسان راه یافت وپس از بازگشت از آنجا به بوشهر در سال ۱۳۰۷ شمسی یا پس از آن در گذشت.

۲. آیت‌الله شیخ احمد سلطانی، یکی دیگر از همرزمان آیت‌الله واز هواخواهان ایشان بوده است.

به گفته فرزندشان، وی تیراندازی ماهر بود ودر جنگ با انگلیسیها شرکت داشت ویکی از فرماندهان دشمن را به هلاکت رساند، پس از جنگ، به هندوستان تبعید گردید ودر بمبیء مدتی تحت نظر بود، تا اینکه به وی پیشنهاد کردند که به تهران باز گردد ولی تحت نظر باشد، یا اینکه کشوری دیگر جهت سکونت خود اختیار نماید، ایشان حجاز را برگزید ولی پس از انجام مراسم حج، به ایران بازگشت ودر قم مقیم گردید ودر درس آیات عظام شیخ عبدالکریم حائری وشیخ ابوالقاسم قمی شرکت کرد واز آنان اجازه دریافت نمود.

همچنین از آیت‌الله اصفهانی نیز، اجازه‌ای به نام وی صادر شد. اززندگی وتاریخ تولد وزادگاه وی اطلاعی در دست نیست، جز اینکه نوشته‌اند وی در فیروز آباد بوده ودر همانجا با سید لاری ملاقات نموده ودر شمار یاران سید قرار گرفته است وبه عنوان معین ومشاور ایشان مدت نه سال

انجام وظیفه کرده است ومرحوم سید، در حاشیهٔ دو نامهٔ به جا مانده از ایشان که برای مرحوم سید نوشته، مطالبی در تأیید وی نوشته ودخل وتصرف اموال خویش که به مرحوم سید بخشیده بود را مجاز دانسته است.

ایشان در اول ماه رمضان ۱۳۷٤ قمری در هفتاد ونه سالگی درگذشت ودر مقبرهٔ شیخان قم، به خاک سپرده شد[۱].

۳. آیت‌الله سید آقا میر ابوالحسن بن سید محمد صادق بن سید میر ابوالخیر فالی، بزرگ خاندان کراماتی های فال واز فقیهان بزرگ وعالمان فاضل آن دیار که نزد اهالی منطقه فال واسیر وگله دار وبیخه جات وعلامرودشت، به «آمیر ابوالحسن»، شهرت داشته واز نفوذ فراوانی در این مناطق بر خوردار بوده است.

او مقدمات علوم را در فال گذراند، سپس به شیراز رفت وپس از چندین سال که در حوزه های درس آیات عظام شرکت کرد، به درجهٔ اجتهاد نائل شد، سپس به زادگاه خویش بازگشت وبه تبلیغ وارشاد مردم منطقه پرداخت. وی از افکار مترقی وآزادیخواهانه برخوردار بود ودر جنبش مشروطیت با سید عبدالحسین لاری همکاری صمیمانه داشت ومردم را به طرفداری از سید وافکار او تحریک وتشویق می نمود وگویا با سید لاری مکاتباتی نیز داشته است. ایشان در سال ۱۳۳۲ قمری، پس از عزیمت به کربلای معلی، در همانجا، چشم از جهان فروبست ودر جوار روضهٔ مقدسهٔ حضرت سید الشهداء به خاک سپرده شد. از ایشان حداقل دو اثر به دست آمده است که یکی

---

(۱) شرح احوال حضرت آیت‌الله اراکی، رضا استادی، ص۱۲۸؛ مهاجر الی الله، ص۲۸۸ ـ ۲۹۰.

از آنها را نوهٔ ایشان به چاپ رسانده است[۱].

در مورد همکاری علما وروحانیون مناطق گرمسیر واهالی آنجا با نهضت مرحوم سید در برخی منابع اشاراتی وجود دارد که بد نیست به آن اشاره‌ای بکنم، چون زادگاه این جانب را نیز شامل می شود:

در تاریخ جهانگیریه وبستک آمده است که: «*پس از واقعهٔ بستک ولار، بار دیگر اهالی تراکمه، وراوی، زنگنه، بیخه جات، بیرم وعلامرودشت در سال* ۱۳۲۸ *قمری به ریاست حاج غلامحسین خان وراوی وسیدحاجی بابا بیرمی وتراکمه ...*»[۲] از این سخن استنباط می شود که مردم علامرودشت، در کنار سایر مردم منطقه، در اطاعت از دستور مرحوم آیت‌الله لاری به بنادر وبستک حمله کرده‌اند وسپس همراه فرماندهان خود برای جلوگیری از حملهٔ مستبدین به لار رفته‌اند وهمچنین نشان می دهد که روحانیان منطقه بویژه جدّ اینجانب، حجت الاسلام والمسلمین مرحوم میرزا محمد رفیع رفیعی علامرودشتی، همگام وهمراه با سید لاری در تحریک وتشویق مردم به مبارزه علیه مستبدین شرکت داشته‌اند.

در تأیید این سخن اینجانب بارها از حجج اسلام آمیر عبدالوهاب کراماتی وآمیر فضل‌الله کراماتی وآمیر ضیاء کراماتی فرزندان مرحوم آقا میر ابوالحسن، شنیدم که می فرمودند، جد شما (مرحوم میرزا محمد رفیع) شاگرد مرحوم آقا میر بوده ودر همه حال تابع دستورات و اوامر وی ودر جریان

---

(۱) تاریخ وجغرافیای فال، ص ۴۵ ـ ۴۶؛ مقدمهٔ شرح منظومهٔ استصحاب آقامیر؛ مقدمهٔ صیغ العقود لاکثار القنود، راغب زادهٔ فالی، به قلم نویسندهٔ این مقاله، ص ۱۶ ـ ۱۷.

(۲) تاریخ جهانگیریه وبستک، ص ۳۲۲ ـ ۳۲۴؛ مقدمهٔ صیغ العقود ولاکثار القنود، راغب زادهٔ فالی، به قلم نگارندهٔ این مقاله، ۲۱ ـ ۲۲.

نهضت مشروطه ونهضت مرحوم سید لاری، همدوش با آقامیر در ترویج افکار واندیشه های سید لاری می کوشیده است. شاید علما وفضلای دیگری نیز در منطقهٔ علامرودشت، بیرم، بیخه جات، واشکنان بوده اند که همفکر وهمراه وهمراز با مرحوم سید بوده اند ولی در منابعی که فعلاً در اختیارم بود، بیش از این مطالبی نیافتم، شاید برگزاری این کنگره باعث گردد اسناد ومدارکی یافت شود وچگونگی همکاری وهمگامی عالمان وروحانیان منطقهٔ گرمسیر وجنوب را با سید عبدالحسین لاری بیشتر روشن کند.

٤. عالم فرزانه وشهید راه اسلام، سید احمد دشتکی شیرازی، از وابستگان خاندان سید علی اکبر مجتهد فال اسیری، یکی دیگر از هواداران ودوستداران مرحوم آیت الله لاری در شیراز که مجاهدات ومبارزات وی مشهوراست وزمانی که آیت الله لاری به شیراز آمد، همگامی وهمراهی فراوانی با مرحوم سید از خود نشان داد. وی پس از کشته شدن قوام الملک شیرازی وبه دسیسهٔ قوامیها، به نا حق کشته وشهید شد وبدن وی را سوزاندند وبه چاه ریختند ومرحوم سید در نامه ای شدید اللحن از این ماجرا یاد کرده است وبر قاتلان وکسانی که دستور کشتن وی داده بودند لعن کرد، وپس از آمدن ظلّ السلطان به عنوان حاکم و والی به شیراز ودستگیری قاتلان این سید مظلوم، به حکم آیت الله لاری تیرباران ومجازات شدند.

سید احمد دشتکی به خاطر همین فداکاریها ومجاهدتها، ملقب به معین الاسلام گردید. او با انجمن اسلامی شیراز وانجمن انصار مرحوم سید لاری از نزدیک همکاری داشت وبه قولی از اعضای برجسته انجمن اسلامی وانجمن ولایتی فارس بود. مرحوم شهید دشتکی در ۱۳۲٦ قمری /۱۲۸٦

شمسی / ۱۹۸۰ میلادی در شیراز وپس از جلسهٔ ختم قوام الملک شیرازی به شهادت رسید[۱].

۵ . عالم عارف مرحوم حاج علی آقا ذو الریاستین، رئیس انجمن اسلامی شیراز ویکی دیگر از هواداران وپیروان سید لاری وفرزند معروف وفاعلیشاه فرزند مرحوم حاج آقا محمد مشهور به منور علیشاه، از مشروطه خواهان بنام ومخالف نفوذ بیگانگان در ایران بویژه انگلیسیها بوده که در هنگام قیام مردم شیراز علیه انگلستان، مردم را به دفاع از خاک وطن تشویق کرد وبرای تشویق مردم اول خود، عمامه وردا را به کلاه ونیم تنه مبدل کرد. او سپس به نمایندگی مجلس شورای ملی رسید. و به عنوان رئیس انجمن اسلامی شیراز همکاری نزدیکی با سید لاری داشت ومنزل وی جایگاه مخالفان حکومت بود[۲].

در پایان لازم می دانم از فرزندان نامدار حضرت آیت‌الله لاری نیز اسمی ببرم، زیرا حق بزرگی به گردن مردم فارس وجنوب دارند، او هر یک از آنان منشأ خدمات گرانسنگی بوده‌اند که ریشه در انقلاب سید لاری دارد، مرحوم سید لاری چون چشمهٔ جوشانی بود که نه تنها پس از مرگ خود، از میان نرفت که به مصداق ﴿**انّا اعطیناك الکوثر**﴾، نسلی گسترده، پس از خود

---

(۱) انقلاب ایران، براون، ص ٥٦٤؛ تاریخ مشروطهٔ ایران کسروی، ص٥٤٦ ـ ٥٤٧؛ روزنامهٔ حبل المتین، شمارهٔ ۲٥٤ مورخ ١٤ صفر ١٣٢٦ برابر ١٢ اسفند ١٢٨٦؛ لارستان وجنبش مشروطیت، ص ١٢٤ ـ ١٢٥؛ دانشمندان وسخن سرایان، فارس، ١ / ٤١١ ـ ٤١٢؛ روزنامهٔ انجمن اخوت، شمارهٔ ٥، ص٦؛ کتاب آبی، ١ / ١٧٥.

(۲) کتاب آبی، در جلدهای ۲ و۳ و٤ بارها از او نام برده شده؛ فارس وجنگ بین الملل، ص١٠١ ـ ١٠٢؛ روزنامهٔ حبل المتین، شمارهٔ ۲١٠، ذی حجهٔ ١٣٢٥.

به جای گذاشت، که از آبشخور زلال کوثر معرفت آنان هم اکنون نیز خطه فارس وجنوب وحتی حوزه های علمیه بر خوردارند.

گر چه جا داشت از یکایک آنان در این مقال سخنی به میان آید، اما از آنجا که آنان بی نیاز از این مقال ناچیز بوده وهستند وکتابها ورساله ها دربارهٔ شخصیت آنان جداگانه نوشته شده وکوشش من در این مقاله پرداختن به هوادران مرحوم سید از بیرون خانوادهٔ ایشان بود، از این رو تا کنون ذکری از افراد این خاندان به میان نیاوردم، اما در پایان این مقال دوست دارم به اختصار، از سه فرزند بزرگوار ایشان سخن به میان آورم، تا عرض ادبی به ساحت مقدسشان شده باشد.

۱. آیت الله العظمی مرحوم آقا سید عبدالمحمد موسوی آیت اللهی، مرجع فقیه عالی مقام ومجاهد نستوه وعالم متقی که آیتی بود در زکاوت وهوشمندی وقوت حافظه. علم ودانش گسترده وی مورد تأیید پدر بزرگوارش بود ودر سالهای آخر عمر پدرش، در کنار وی بود ومدتی پس از مرگ پدر نیز در جهرم باقی ماند وتصدی امور دینی را به عهده داشت وبه تدریس واقامهٔ جمعه وجماعت می پرداخت. پس از چندی اهالی لارستان از ایشان دعوت کردند تا به لار بروند وجای خالی پدر را پر نمایند وایشان نیز پذیرفت وبه لار تشریف برد وبه انجام وظائف دینی وافتا وتدریس وتربیت طلاب واقامهٔ جمعه وجماعت ورسیدگی به امور مسلمانان مشغول گردید، تا اینکه بر اثر مخالفت با بدعتهای پهلوی از خدا بی خبر وفتوای صریح ایشان علیه کلاه پهلوی وحرمت آن ومخالفت با بی حجابی ومسائل دیگر، دستگیر ودر شیراز زندانی شده وپس از آزادی از زندان خانه نشین شد وچهل سال از

خانهٔ خویش قدم بیرون ننهاد.

اینجانب زمانی که در شیراز تحصیل می‌کردم، به واسطهٔ اینکه شاگرد فرزندان ایشان آقا سید احمد وآقا سید محمود آیت‌اللهی بودم، بسیار به منزل این عالم بزرگ وفرزانه می رفتم، وی بیش از نود سال داشت که در سال ۱۳۵۲ هجری شمسی چشم از جهان فروبست ودر شیراز وجهرم تشییع گردید ودر بقعهٔ پدر خویش برای همیشه آرمید[۱].

فرزندان ایشان همگی از بزرگان علم وادب وفضل وهنرند بویژه حضرت آیت‌الله حاج سید عبدالعلی آیت اللهی امام جمعهٔ محترم لارستان وحضرت آیت‌الله حاج آقا حسین آیت اللهی امام جمعهٔ جهرم ومرحوم حضرت حجةالاسلام والمسلمین سیدحسن آیةاللهی از اساتید ارزشمند حوزه علمیه شیراز وحضرت حجةالاسلام والمسلمین آقای سید محمود آیت اللهی از اساتید مبرز دانشگاه وحوزهٔ علمیه در شیراز. فرزند دیگر ایشان حجت الاسلام والمسلمین آقا سید احمد آیت اللهی که امام جماعت مسجد شیشه‌گری شیراز واستاد حوزه علمیهٔ شیراز بود چند سال پیش چشم از جهان فرو بستند.

۲. آیت‌الله آقا سید علی اکبر آیت‌اللهی که در ۱۳۱٤ قمری در لار دیده به جهان گشود ونزد پدر بزرگوار وبرادر ارجمندش دانش آموخت، سپس از محضر دامادشان حضرت آیت‌الله سید عبدالباقی آیت‌اللهی در شیراز دانش فرا گرفت واز پدر وبرادر ومرحوم سید عبدالباقی اجازهٔ اجتهاد دریافت کرد،

---

(۱) طبقات اعلام الشیعه (قرن الرابع عشر)، ۳/۱/۱۰٤۹ ذیل ترجمهٔ پدر بزرگوارش واطلاعات شخصی اینجانب از افراد خاندان ایشان.

سپس اجازات اجتهاد از آیات عظام سید ابوالحسن اصفهانی، آقا ضیاء الدین عراقی، حاج آقا حسین قمی، به نام ایشان صادر شد وخود در صف علما ومجتهدین بزرگ در آمد ورهسپار جهرم شد وچند سال آخر عمر پدر در کنار وی بود. پس از وفات پدر وهجرت برادرش به لارستان، وی متصدی امور دینی جهرم ونواحی اطراف شد وجایگاه پدر را پر نمود.

خطبه های تکان دهندهٔ نماز جمعهٔ ایشان در جهرم فراموش ناشدنی است. وی پس از عمری مبارزه با عوامل استبداد ومنحرفان وستمگران، در شب شهادت امام چهارم علیه السلام بر اثر سکتهٔ مغزی در سن ٦٧ سالگی دارفانی را وداع گفت وبه سرای باقی شتافت وپیکر وی پس از تشییع شکوهمند در جهرم در بقعهٔ مزار پدرش به خاک سپرده شد.

ایشان در تیرماه ۱۳٤۰ برابر صفر ۱۳۸۱ در گذشت[۱].

۳. آیت الله سید علی اصغر موسوی رکنی (آیت اللهی) از عالمان پرهیزکار، فاضل واندیشمند وبزرگ لارستان که پس از مرگ پدر، همراه برادر بزرگ خود مرحوم آیت الله سید عبدالمحمد آیت اللهی، از جهرم به لار رفت ومقدمات علوم را نزد برادر خود آموخت، سپس راهی نجف اشرف شد ونزد آیات عظام نجف تحصیلات خود را به پایان برد وبه مقام اجتهاد نائل گردید ودر همانجا با صبیهٔ شیخ علی قوچانی ازدواج کرد وپس از آن به لارستان

---

(۱) کوکب فروزان نوشته حسن سیادت، چاپ ۱۳٤۰ شمسی در شیراز در شرح حال این خاندان؛ بزرگان جهرم، ص۱۳۳، ۱٤۲؛ دائرة المعارف تشیع، ۱ / ۲٤۱؛ گنجینهٔ دانشمندان، ٥ / ٤ـ٥ و۷ / ۹؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن الرابع عشر)، ۳ / ۱ / ۱۰٤۹ ذیل ترجمهٔ پدرش؛ سلالهٔ پاکان کریمی جهرمی؛ مهاجر الی الله کریمی جهرمی، ص۳۰۸ـ ۳۰۹؛ شرح حال رجال ایران بامداد، ٦ / ۱۳۷ ذیل ترجمهٔ پدرش.

مراجعت کرد تا مسند پدر وبرادر را پر نماید وبه ارشاد وراهنمایی مردم لارستان بپردازد. ایشان نزد مردم لارستان وخطهٔ جنوب فارس از احترام فوق العاده‌ای بر خورد دار بود وپس از عمری مجاهدت وارشاد وتبلیغ در ۵۷ سالگی بر اثر بیماری سرطان در سال ۱۳۷٤ قمری چشم از جهان فروبست وجنازهٔ ایشان پس از تشییع در لار وجهرم در بقعهٔ مزار پدر بزرگوارش به خاک سپرده شد. علت اشتهای وی به رکنی، انتساب به جدّ اعلایشان مرحوم شاه رکن الدین است. هم اکنون فرزند ارجمند ایشان حجت الاسلام والمسلمین، آقا مجتبی موسوی لاری جای پدررا پر نموده ومنشأ خدمات ارزشمندی به جهان اسلام است وهمچنین دیگر فرزند ایشان از عالمان دین واهل علم وادب هستند[۱].

(۱) طبقات اعلام الشیعه (قرن الرابع عشر)، ٤ / ۱ / ۱۵۷۷ و۳ / ۱ / ۱۰٤۹ ـ ۱۰۵۰ ذیل ترجمهٔ پدرش؛ بزرگان جهرم ص ۱٤۲؛ مهاجر الی الله کریمی جهرمی، ص ۲۰۹ ـ ۳۱۰؛ سخنوران نابینا، ص ٤٤۷ ـ ٤٤۸.

کتابشناسی :

۱ . آیات الظالمین ، سید عبدالحسین لاری، شیراز، ۱۳۱۴ق .
۲ . از باورد تا ابیورد خراسان، مظفر قهرمانی، شیراز ، ۱۳۳۵ ش.
۳ . اعیان الشیعة ، سید محسن امین، بیروت ، ۱۴۰۶ ق / ۱۹۸۶م.
۴ . انقلاب ایران، ادوارد براون، ترجمه وحواشی احمد پژوه، تهران،۱۳۳۸ش .
۵ . ایل قشقایی، پیمان،
۶ . ایل ناشناخته ، عبدالله شهبازی ، تهران ، ۱۳۶۶ ش .
۷ .برگزیدهٔ قصاید، محمد تقی ملک الشعرای بهار ، جیبی، تهران، ۱۳۴۲ش .
۸ . بزرگان جهرم ، محمد کریم اشراق، تهران، ۱۳۵۱ ش
۹ . بیانیهٔ دفاعیهٔ جنگ اوّل، سید عبدالحسین موسوی لاری، خطی .
۱۰ . پلنگ کوهستان ، آزما دارابی، خطی .
۱۱ . تاریخ استقرار مشروطیّت در ایران ، حسن معاصر، تهران ، ۱۳۵۳ش .
۱۲ . تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مهدی ملک زاده، تهران، ۱۳۶۳ش.
۱۳ . تاریخ بیداری ایرانیان ، ناظم الاسلام کرمانی، به کوشش: علی اکبر سعیدی سپرجانی ، تهران ، ۱۳۶۲ ش .
۱۴ . تاریخ جهانگیریه وبستک ، محمد اعظم بنی عباسیان ، بی جا، ۱۳۳۹ش .
۱۵ . تاریخ دلگشای اوز ، حاج محمد هادی کرامتی، تهران ، ۱۳۴۴ ش.
۱۶ . تاریخ مشروطهٔ ایران، احمد کسروی، تهران، ۱۳۵۱ ش.
۱۷ . تاریخ وجغرافیای فال ، سید عباس واعظی فالی ، شیراز، ۱۳۶۶ ش.

۱۸ . تاریخ یهود در ایران، حبیب لوی، تهران، ۱۳۳۹ ش .
۱۹ . التعلیقة علی المکاسب، سید عبدالحسین موسوی لاری، خطی .
۲۰ . خاطرات مستشار الدوله، به کوشش: ایراج افشار، تهران، ۱۳۶۲ش.
۲۱ . خاطرات وخطرات ، مهدی قلی خان هدایت مخبر السلطنه، تهران، ۱۳۶۱ ش .
۲۲ ـ دانشمندان وسخن سرایان فارس، محمد حسین رکن زادهٔ آدمیت، تهران، ۱۳۳۸ ش .
۲۳ . دائرة المعارف تشیع، جمعی از نویسندگان، تهران ، ۱۳۶۶ ش
۲۴ . دوحة الاحمدیة في احوال ذُریة الزکیّة، تألیف عبدالحمید مهاجری، خطی .
۲۵ . دیوان مذکرات نخستین دورهٔ مجلس شورای ملی،
۲۶ . دیوان ملک الشعرای بهار، محمد تقی ملک الشعرای بهار، تهران، ۱۳۳۶ ش.
۲۷ . رسالهٔ سؤال وجواب فقهی ، محمدعلی اشکنانی، خطی .
۲۸ . روزنامهٔ انجمن اخوت شیراز، معروف علی شاه شیرازی، سال اوّل، ۱۳۳۶ ق .
۲۹ . روزنامهٔ تایمز لندن، شمارهٔ ۲۱۹۰۹ .
۳۰ . روزنامهٔ حبل المتین، کلکته، سال ۱۸ وتهران، شمارهٔ ۲۱۰، ۱۳۲۵ ق وشمارهٔ ۲۵۴، ۱۳۲۶ ق .
۳۱ . روزنامهٔ دار العلم شیراز، میرزا عنایت الله دستغیب شیرازی، سال اول، ۱۳۲۷ ق .
۳۲ . روزنامهٔ صور اسرافیل، شمارهٔ ۲۶، تهران، ۱۳۶۱ ق به بعد .
۳۳ . روزنامهٔ عروة الوثقی، شمارهٔ ۲، ۲۶ صفر ۱۳۲۷ .
۳۴ . روزنامهٔ فارس، فرصت الدولهٔ شیرازی، سال اوّل، شیراز .
۳۵ . روزنامهٔ لارستان، مورخ لاری، سال دوّم به

بعد،تهران، ۱۳۳۰. ۱۳۳۲ق.

۳۶. روزنامهٔ مجلس دیوان مذاکرات نخستین دورهٔ مجلس شورای ملّی

۳۷. سخنوران نابینا، علی اکبر سلیمی، تهران، ۱۳۴۳ ش.

۳۸. سفرنامهٔ سدید السلطنهٔ کبابی، محمدعلی خان سدید السلطنهٔ کبابی، تهران، ۱۳۶۲ ش .

۳۹. سلالهٔ پاکان، علی کریمی جهرمی،

۴۰ . شجرهٔ طیبه (تلخیص گلشن حسینی)، عبدالحمید مهاجری، شیراز، ۱۳۷۰ ق .

۴۱ . شرح احوال حضرت آیت الله اراکی، رضا استادی، قم، ۱۳۷۶ ش .

۴۲ . شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد، تهران، ۱۳۵۷ ش.

۴۳ . شرح منظومهٔ استصحاب (خلاصة الافکار یا استصحاب منظوم)، میر ابوالحسن فالی، شرح شیخ محمود اقلیدی، قم، ۱۳۷۱ ش .

۴۴ . شهرستان جهرم، جلال طوفان، جهرم، ۱۳۵۱ ش .

۴۵ . صیغ العقود لاکثار القنود، سید ابوالحسن راغب زادهٔ فالی، تصحیح سید علی اصغر شهیدی، ویرایش ومقدمهٔ علی رفیعی علامرودشتی، قم در دست چاپ.

۴۶ . طبقات اعلام الشیعة (قرن الرابع عشر)، محسن آقا بزرگ طهرانی، مشهد، ۱۴۰۴ ق .

۴۷ . علم الامام، محمد علی قاضی طباطبائی تبریزی، تبریز، ۱۳۹۰ ق / ۱۳۴۰ ش .

۴۸ . فارس وجنگ بین الملل، محمد حسین رکن زادهٔ آدمیت، تهران، ۱۳۵۷ ش .

۴۹ . قانون در اتحاد دولت وملت، سید عبدالحسین موسوی لاری، شیراز، ۱۳۲۵ ق .

۵۰ . کتاب آبی (گزارش خفیه نویسان انگلیس در ایران)، به کوشش: احمد

بشیری، تهران، ۱۳۶۳ ش .

۵۱ . کتاب نارنجی (گزارش خفیه نویسان روس در ایران) ، به کوشش: احمد بشیری، تهران، ۱۳۶۷ ش .

۵۲ . کوکب فروزان، حسن سیادت، شیراز، ۱۳۴۰ ش .

۵۳ . گنجینهٔ دانشمندان، محمد شریف رازی، تهران، ۱۳۵۲ ش.

۵۴ . لارستان وجنبش مشروطیّت، محمد باقر وثوقی، قم، ۱۳۷۵ ش.

۵۵ . مذکرات مجلس شورای ملّی، ۴ صفر ۱۳۲۵ .

۵۶ . معارف السلمانیة، سید عبدالحسین موسوی لاری، تهران، ۱۳۱۳ ق.

۵۷ . مؤلفین کتب چاپی فارسی وعربی، خان بابا مشار، تهران، ۱۳۴۰ ق.

۵۸ . مهاجر الی الله (سیری در زندگینامهٔ مجاهد بزرگ آیت الله العظمی سید عبدالحسین موسوی لاری) ، علی کریمی جهرمی، قم ، ۱۳۷۶ ش .

۵۹ . نقش روحانیون در قیام ضد استعماری مردم جنوب ایران، سید محمّد حسن نبوی، بوشهر، ۱۳۷۳ ش .

۶۰ . نهضت آیت الله سید عبدالحسین موسوی لاری واثرات آن بر منطقهٔ جویم (مقالهٔ گنگرهٔ بزرگداشت ایشان)، کرامت الله تقوی، ۱۳۷۷ ش .

۶۱ . واقعات اتفاقیّه در روزگار، محمد مهدی شریف کاشانی، به کوشش: منصورهٔ اتحادیه النظام مافی) وسیروس سعدوندیان، تهران، ۱۳۶۲ ش.

۶۲ . وقایع اتفاقیه (گزارشهای خفیه نویسان انگلیس) ، به کوشش: علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، ۱۳۶۲ ش .

۶۳ . ولایت فقیه زیر بنای فکری مشروطهٔ مشروعه (سیری در افکار ومبارزات سید عبدالحسین موسوی لاری)، سید محمّد تقی آیت اللهی، تهران، ۱۳۶۳ ش .

آسیب شناسی ظلم در اندیشه

آیت الله لاری

دکتر سید محمد تقی آیت اللهی

خلاصه

بررسی تحقیقی زندگانی مرحوم آیت‌الله العظمی سید عبدالحسین لاری نشان می‌دهد که ظلم ستیزی بارزترین ویژگی شخصیتی او بوده‌است. مقاله حاضر به بررسی مبانی فکری وتربیتی او در این زمینه می پردازد وروش شناسی اعتماد پذیر وی در آسیب شناسی ظلم وجامع نگری‌اش به این معضل بزرگ جوامع اسلامی را تبیین می نماید. او با مداقه موشکافانه در آیات قرآن کریم وسنت معصومین علیهم‌السلام، ظلم را بزرگترین آسیب اجتماعی می داند وبا نشانه شناسی آن به ارتقاء فرهنگ ظلم ستیزی در جوامع اسلامی می پردازد، که در نوع خود بی بدیل بوده ومسئولیت آفرین است. آن مرحوم تصویر روشنی از سیمای ستمکاران را در قرآن وسنت ترسیم می‌کند، فریبکاریهای ظالمان را تبیین وشگردهای آنها را روشن می نماید وبا ادله شرعی ثابت می کند که ستمکاران از شمول رحمت، بخشایش وشفاعت الهی خارج هستند. او بنیاد نظری واعتقادی را با برخورد خرد وکلان به این آسیب بزرگ اجتماعی وراهکارهای رویائی با آن را فراهم می آورد که به پیشگیری از ظلم واستبداد هم در بعد فردی، هم در بعد خانواده وهم در بعد اجتماعی وسیاسی منجر می‌گردد. این مقاله با بررسی پیشامدهای زمان او وموضعگیری هایش در برابر ستمکاران عصر روش کاربردی وکارآی او را

تحلیل نموده وبه ترسیم شیوه های مجربانه مبارزاتی او می پردازد. اعمال راهکارهای پیشنهادی او در این زمینه، که از تعمیم پذیری زمانی ومکانی بر خوردار بوده واز قرآن وسنت نشأت گرفته است راهگشای جوامع اسلامی امروز در ریشه کنی این آسیب بزرگ خواهد بود.

پیشگفتار

اندیشه مدون مرحوم آیت الله العظمی سید عبدالحسین لاری (که از این پس برای رعایت اختصار «سید» به کار می رود) در آسیب شناسی ظلم در کتاب «**آیات الظالمین**» از تألیفات ارزشمند او مطرح شده است. گر چه در آثار دیگر او نیز به ضرورت این نکته بارز است. این کتاب در سال ۱۳۱٤ هجری قمری (۱۲۷۵ هجری شمسی /۱۸۹۷ میلادی)، یعنی تقریباً ده سال پیش از آغاز نهضت مشروطیت ودر اوج استبداد قاجار، با چاپ سنگی به چاپ رسیده است. در این اثر به نگارش ترجمه ای از آن وتبویب مطالب او می پردازیم وآنگاه موارد بارزی را از شیوه کاربردی او در ظلم ستیزی با استفاده از رویدادهای زمان او شرح می دهیم.

مقدمه

ستایش خدایی را سزاست که در مقام بخشایشگری ورحمت، بخشنده ترین بخشایشگران است ودر مقام کیفر ومجازات، شدیدترین انتقام گیرندگان ودر مقام کبریایی وعظمت، بزرگترین بزرگواران بوده واز ستمکاران به زودی انتقام می گیرد.

به روزگار فتنه ورنج واندوه در آمده ایم. روزگاری که از غیبت کبرای امام مهدی (عليه السلام)، دیر زمانی می گذرد. آثار واحکام پیامبران وامامان عليهم السلام ونائبان وجانشینان امام زمان (عليه السلام)، از میان رفته است. امر به معروف ونهی از منکر، به بوته فراموشی سپرده شده واز میان جامعه رخت بر بسته است. مردم، در دنیا دوستی، بسیار سختکوش شده اند. ارکان واساس کار در دست قدرت کفار وگناهکاران ودروغگویان وستمکاران قرار گرفته است واینها بر مرکب کارها سوارند. شاهد راستین از کلام خدا را می بینیم که:

﴿فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا﴾ «سپس، قومی جانشین آن مردم خداپرست شدند که نماز را ضایع گذارده وهوای نفس را پیروی کردند واینها به زودی (کیفر) گمراهی را

خواهند یافت». (مریم / ۵۹)

﴿فخلف من بعدهم خلف ورثوا الکتاب یأخذون عرض هذا الادنی ویقولون سیغفر لنا﴾ «پس از آنکه پیشینیان آنها در گذشتند، اخلاف وبازماندگانشان، که وارث کتاب آسمانی شدند (خدا وآخرت را فراموش کرده)، ومتاع پست دنیا را گزیدند، (وهر گناه که کردند) گفتند: ما بخشیده خواهیم شد». (اعراف / ۱٦۹)

این عوامل، یعنی طول غیبت کبری، محو آثار شریعت اسلامی، ترک امر به معروف ونهی از منکر، سختکوشی مردم در دنیا دوستی وبالاخره حاکمیت کافران وستمکاران، موجب بروز ظهور ستم وجور بیش از حد واجحاف بی اندازه در سراسر شهرها واستانها ودرودشت گردیده است، که «*لا یحده قلم ولا یبقی ببیانه رقم*»، نه حدی بر آن متصور است ونه قلم را یارای رقم زدن آن می باشد.

اینگونه ستم وجور بیش از اندازه واحجاف همگانی به مصداق: «*الناس علی دین ملوکهم*» مردم بر آئین فرمانروایان خود هستند. از پادشاهان وفرمانروایان جامعه ناشی می شود واز آنها نشأت می گیرد. فرمانروایان ومردم، گناه وستم را آئین وشعار خود ساخته، وآن را روا ونیکو پنداشته وگمان برده اند که راه وروش اسلامی پیش گرفته ودر مسیر خرد راه می پیمایند. آنها، از مسلک های ساختگی ودروغین، که با مذهب راستین عدل اسلامی در تضاد هستند، پیروی می کنند ودر مقابل اسلام با فریبکاری به القاء شبهات ناروا دست می زنند.

بنابراین، ضروری است تا به زدودن این پرده های فریب از اذهان

عمومی بپردازیم ودر این راه، نیکوترین روش آن است که با آزاد اندیشی، عقل سلیم انسانی را به کار گیریم وبه کتاب خدا (قرآن) وعترت پاک محمد مصطفی ﷺ، باز گردیم ومضمون «**حدیث ثقلین**» را به گوش جان بنیوشیم که پیامبر بزرگ اسلام ﷺ فرموده است:

«انی تارك فیکم الثقلین، ما ان تمسّکتم بهما لن تضلوا بعدی أبداً، کتاب الله وعترتي اهل بیتي، وانهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض»، من دو چیز گرانبها در میان شما جانشین می گذاریم، که مادام که با آن دو تمسک جوئید هرگز پس از من گمراه نمی شوید. یکی کتاب خدا ویکی عترتم، اهل بیتم را، واین دو چشم بهم زدنی از یکدیگر جدا نمی شوند، تا در کنار حوض (کوثر) بر من در آیند».

همه براهین قطعی وعقلی ومندرجات گویا وروشن قرآن واحادیث، این حقیقت را بیان می دارند که: هرگونه پیشرفت یا پسگرایی، نیکبختی یا بدبختی، نیکی یا بدی، خوشی یا ناخوشی، پایداری یا ناپایداری، از نزدیکی یادوری از مرکز نیکی وبدی، نور وتاریکی، زیبائی وزشتی ونقص وکمال حاصل می گردد. پیشرفت، نیکبختی، نیکی وپایداری امور، همه از نزدیکی به سرچشمه نیکی ونور ونکوکاری وعدل پدید آمده وبه سرمنشأ عدل وکمال باز می گردد وبدان منتهی می شود ورستگاری جاودان وبهشت سرمدی را برای انسان به ارمغان می آورد. نیز، هرگونه پسگرایی، بدبختی وتیره روزی، بدی وناپایداری، از نزدیکی به مبدأ ستم وزشتی وشر ونقص حاصل می شود واینان به مرکز شرارت وستم ونقص منتهی گردیده ودر نتیجه جاودانگی در عذاب دردناک الهی ودوزخ را به همراه دارند. شرافت وکمال انسانی، تا

والاترین قله آن، به اکتساب صفت عدل در انسان وابسته‌است وتیره روزی وسقوط انسان وزیانکاری این جهانی وآن جهانی او، نیز از ستم پیشگی فرد ریشه گرفته وبه جرم وجور وابسته است.

در اثبات این نظریه، دلائل فراوانی وجود دارد که در اینجا به ذکر پاره‌ای بسنده می‌کنیم:

۱ ـ عقل مستقل انسان، ستمکاری وجور را، در میان همه گناهانی که از انسان سر می‌زند، زشت ترین وناپسندترین کردار می‌شمارد وضرورت عقلی، ستمکاری را از همه گناهان بزرگ، حتی کفر وارتداد، ناخوشایندتر می‌داند.

۲ ـ خدای بلند مرتبه، بر هیچیک از انواع کفر وارتداد، مجازات دنیوی به اندازه مجازاتی که برای محاربه (که از اقسام ظلم وجوری‌است که معمول ومتداول در میان ستمگران این زمان‌است) تعیین کرده‌است، مقرر نفرموده‌است.

محاربه با مسلمانان، بنا به فتاوای فقهای اسلام عبارت‌است از «*تجرید سلاح لإخافة مسلم*» یعنی «اسلحه کشیدن به جهت ایجاد رعب وترس در میان مسلمانان». خدای متعال درباره مجازات محارب در قرآن کریم تصریح فرموده‌اند:

﴿انما جزاء الذين يحاربون الله ورسوله ويسعون في الارض فسادا ان يقتّلوا أو يصلبوا او تقطع أيديهم وارجلهم من خلاف أو ينفوا من الارض ذلك لهم خزي في الدنيا ولهم في الاخرة عذاب عظيم﴾.

«همانا کیفر کسانیکه با خدا وپیامبر سر جنگ دارند ودر زمین فساد

می‌کنند این است که به سختی کشته شوند یا به دار آویخته گردند، یا دست وپای آنها معکوس بریده شود ویا تبعید ویا نفی بلد گردند. این کیفر دنیای آنهاست وبرای آنها در آخرت عذابی بزرگ خواهد بود». (مائده / ۳۳)

۳ ـ بنا به آیه شریفه:

﴿فبظلم من الذين هادوا حرمنا عليهم طيبات احلت لهم ويصدهم عن سبيل الله كثيراً﴾.

«پس به جهت ظلمی که یهود (درباره پیغمبران وعیسی ودر حق نفس خود) کردند وهم بدین جهت که بسیاری مردم را از راه خدا باز داشتند، ما نعمت های پاکیزه خود را که بر آنان حلال بود حرام کردیم». (نساء / ۱۶۰)

نیز آیه مبارکه: **﴿فمن اضطر غير باغ ولا عاد فلا اثم عليه﴾**.

«پس هر کس به خوردن آنها محتاج شود، در صورتیکه به آن تمایل نداشته واز اندازهٔ سد رمق نیز تجاوز نکند، گناهی بر او نخواهد بود که به قدر احتیاج صرف کند». (بقره / ۱۷۳)

در گرسنگی مفرط، همه خوراکهای حرام بر تمام مکلفین، حتی بر کفار وگناهکاران، مباح میشود به جز بر باغی* ومتجاوز که ستم روا می‌دارند وخداوند چیزی از خبائث (ناپاکیها) را افزون بر طیبات (پاکیها) بر ستمکاران مباح نکرده است.

(*) بغی بمعنی ستم کردن واز حد درگذشتن است وباغی اسم فاعل آن وبغات جمع آن می باشد. آنهایی که در جامعه منظمی که زمامدار لایقی دارد وبحق است، توطئه کنند وفتنه ایجاد کنند، «باغی» می گویند. قرآن می فرماید: مسلمین، همه باید با اهل بغی بجنگند، تا به امر خدا وفرمان دین باز گردند.
﴿فقاتلوا التي تبغي حتى تفيء الى امر الله﴾ (حجرات / ۹).

هم چنین، علاوه بر آنچه که از آیه محاربه، بهره گرفتیم، از این آیه استفاده می شود که: باغی ومتجاوز مهدور الدم هستند. اینها خونشان هدراست واز جمله نفوس محترمه ای که حفظ آنها واجب باشند، نیستند. باغی ومتجاوز حرمت جانی در اسلام نداشته وخونشان را ارزشی نیست.

٤ ـ از متن آیه شریفه:

﴿یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی کالذي ینفق ماله رئاء الناس ولا یؤمن بالله والیوم الاخر﴾.

«ای کسانیکه ایمان آورده اید، صدقه های خویش را، چون آنکس که مال خویش بر پای مردم انفاق می کند وبه خدا وروز جزا ایمان ندارد، به منت واذیت باطل مکنید». (بقره/۲٦۳)

وتفسیر آیه:

﴿قال ألم نربك فینا ولیداً ولبثت فینا من عمرك سنین﴾.

«(فرعون) گفت: مگر وقتی نوزاد بودی، ترا نزد خویش پرورش ندادیم وسالها از عمرت را میان ما به سر نبردی».(شعراء/۱۸)

وهم چنین تفسیر آیه:

﴿وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا﴾.

«وبه آن عملها که کرده اند پردازیم وآنرا غباری پراکنده کنیم» (فرقان/۲۳)

چنین استفاده می شود که: منت، اذیت، آزار، ستم وجور سبب می شود تا همه اعمال نیک وعبادات انسان تباه شود ونابود گردد. هم چنین این آیات گویا ومحکم قرآن بما می فهمانند که ستم وجور، از همه گناهان، حتی کفر

وارتداد، در تباهی اعمال انسان مؤثرترند، چنانکه خداوند فرموده است: **﴿الکافرون هم الظالمون﴾**.

۵ ـ قرآن کریم وسنت معصومین علیهم السلام، در هیچ مورد، برای اراده به کفر وتمایل به کافران داشتن وخشنودی ازآنها، بدون آنکه شخص کافر شود، مجازات وکیفری تعیین نکرده اند، در حالیکه در مورد ستم وظلم چنین مطلبی صادق نیست.

در قرآن کریم وسخنان گهربار ائمه معصومین علیهم السلام، به آیات واحادیث فراوانی بر می خوریم که حتی اراده به ستمکاری وتمایل به ستمگران ودوستی با آنها وخشنودی از عمل ظلم وستم، بدون آنکه انسان عملاً مرتکب ظلم شود را معادل ستمکاری قرار داده اند. تمام احکام ومجازات ستمکاری را برای آن قائل شده اند.

در همین رابطه، قرآن کریم می فرماید:

﴿تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علوّا في الارض ولا فساداً و العاقبة للمتقين﴾.

«این سرای آخرت را برای کسانی قرار داده ایم که در زمین سرکشی وفساد نخواهند وعاقبت ویژه پرهیزکارانست». (قصص /۸۳)

در آیه دیگری از قرآن، چنین می خوانیم:

﴿ولا تركنوا الى الذين ظلموا فتمسكم النار﴾

«به کسانی که ستم کرده اند، متمایل مشوید که جهنمی می شوید.» (هود /۱۱۳)

ودرباره منع همنشینی با ستمکاران، در قرآن به این آیه بر می خوریم:

﴿فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین﴾

«از پس یاد آوردن، با گروه ستمکاران منشین» (انعام/٦٨)

٦ ـ هیچیک از گناهان بزرگ، حتی کفر وارتداد هم، در سنت معصومین علیهم السلام وآیات قرآن، به اندازه ستم وجور مورد نکوهش، نفرین ولعن قرار نگرفته است.

فراوانی آیات واحادیث در نکوهش ستم وجور وتأکید این دو منبع عظیم، که گنجینه های وحی الهی هستند، بر دوری جستن از آن، حساسیت موضوع را نشان می دهد وخطر ستمگری را در دیده‌هایمان مجسم می سازد. این همه تأکید که در آیات بلیغ قرآن واحادیث نبوی صلی الله علیه وآله به مبارزه با ستم وکیفر تلخ وآتشین ستمکاران شده است وشدت مجازات بیدادگران که در مفاهیم اسلامی به روشنی بیان گردیده‌اند، هرگونه ابهامی را از اذهان آدمی پاک کرده وراه هرگونه فریبکاری را بر ستمگران می بندد.

در اینجا در حدود چهار صد آیه از آیات روشن الهی راکه با صراحت بر زشتی ظلم وستم تکیه دارد آوردیم[1] وبدان وسیله این نظریه راکه ظلم وجور وجرم از میان همه گناهان از کوچکترین آنها گرفته تا بزرگترین اشان که کفر است زشت‌تر وبد سرانجام تر است وجزا و سزای آن نیز سخت تر وشدیدتر است را به اثبات رساندیم.

سیمای ستمکاران در سنت معصومین:

در سنت نبوی وعبارات صریح وروشنی که در کلام گهربار امامان

---

(۱) مؤلف محترم در متن رساله همه این آیات را آورده‌اند که در مجموعهٔ رسائل فارسی چاپ شده است.

معصوم دیده می شود همین حقیقت ونظریه قرآنی را نیز اثبات می کند که از نظر تعداد وتأکید چند برابر قرآن روایت نقل شده است ودر اینجا با رعایت اختصار به ذکر برخی از آنان می پردازیم:

هر که بنا حق سرکرده جماعتی شود وبر ایشان استیلا یابد حقتعالی او را در کنار جهنم به ازاء هر روزی هزار سال بدارد وچون محشور شود دستهایش در گردنش بسته باشد پس اگر به امر خدا در میان ایشان عمل کرده باشد خدا او را رها کند واگر برایشان ظلم کرده باشد او را بجهنم اندازد وفرمود که هر فرمانروایی که مردم را ممنوع سازد از آنکه مردم کارهای خود را به او عرض کنند خدای متعال در قیامت حاجات او را بر نیاورد واگر چیزی به رسم هدیه بگیرد چنانست که از غنیمت دزدی کرده است که بدترین دزدیهاست واگر رشوه بگیرد چنانست که به خدا شرک آورده باشد.

ودر روایت آمده است که خداوند به پیامبری وحی کرد که برو به پادشاه جبار مملکت بگو که من ترا پادشاه نکرده ام که خون مردم بریزی ومالهای ایشان را بگیری بلکه برای این ترا پادشاه کرده ام که صداهای مظلومان را از من بازگیری همانا که مجازات ستمهائیکه بر ایشان رفته است نمی کنم هر چند که کافر باشند.

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که ظالم، یاور او بر ظلم وکسی که راضی بر آن ظلم باشد هر سه در گناه شریکند وهر که بر کسی ظلم کند خدای متعال کسی را بر انگیزد که چون آن ظلم را بر او یا بر فرزندان او بکند. هر که حق مؤمنی را حبس کند حقتعالی در قیامت او را پانصد سال بر پا بدارد تا آنکه از عرقش رودخانه ها جاری شود ومنادی ندا کند که این است

ظالمی که حق خدا را حبس کرده پس چهل روز او را سرزنش کنند سپس او را به دوزخ ببرند.

حضرت صادق﵇ فرمودند: برای هر کسی که از این امت اعتقاد به امامت داشته باشد امید رستگاری دارم مگر به سه کس ۱ ـ قدرتمندی که به رعیت ستم کند ۲ ـ کسی که در دین بدعت کند ۳ ـ کسی که آشکارا گناه فسق کند.

▣ خاتمه

چنانکه دیدیم در هر یک از آیات قرآن کریم وسنت متواتر دلائل کافی وقطعی وجود دارند که ستم وجور سرانجامی بدتر وکیفری شدیدتر وسخت تر از همه گناهان، از کوچکترین تا بزرگترین آنها که کفر است دارد. هم چنین این متون ارزشمند هرگونه فریبکاری وابهامی را که دستاویز ستمگران، ستم پیشگان، بدکاران ونابکاران ومجرمان بیخرد وفریبکار گردیده است می زداید.

موجبات فریبکاری ستمگران

ابهامات وشبهاتی که موجبات فریبکاری ستمگران نابخرد شده است را بدین گونه می توان خلاصه کرد:

۱ ـ *تخصیص آیات واحادیث در مذمت ستمکاران غیر مسلمان*: ستمگران مسلمان نما که بر جامعه اسلامی فرمانروایی می کنند می پندارند که آیات واحادیث فوق که در مذمت وکیفر ستمکاران بیان شده اند به ستمکاران غیر مسلمان اختصاص دارد. باید توجه داشت که این متون کلی هستند ودلائل

فراوان وبرهان قاطع بر رد عقیده ستمگران وجود دارد ومقید بودن این آیات واحادیث را به ستمگران مخالف امر دین نفی می‌کند. خطابهای شفاهی قرآنی واحادیث نبوی هرگز ظلم وستم را به مخالفین امر دین اختصاص نداده‌اند. چه، در زمان نزول آیات وصدور احادیث مخالف امر دین وجود نداشته واختصاص دادن آن خطابها به کسانی که بعد به وجود می آیند ناوارد وجنبه عمومی ندارد واین موضوع با قاعده بلاغت وحکمت کلام بلیغ خداوندی ورسول گرامی او سازگار نیست.

به علاوه، از متونی که درباره ستمگران شیعی نما (به اصطلاح شیعه) وارد شده‌است همان حدیث آخری‌است که مرحوم مجلسی از حضرت صادق‌علیه‌السلام نقل می‌کند. در این حدیث حضرت صادق‌علیه‌السلام صریحاً امید رستگاری ونجات را برای ستمگری که در امت اسلامی وجامعه شیعی باشد نفی می‌کنند ولو چنین کسی اعتقاد به امامت هم داشته باشد. حضرتش میفرماید:

«برای کسی که از این امت اعتقاد به امامت داشته باشد امید نجات (رستگاری) دارم مگر سه کس ۱ ـ صاحب استیلایی که به رعیت (به شهروندان) خود ظلم کند ۲ ـ کسی که در دین بدعت گذارد ۳ ـ وکسی که آشکارا فسق کند.

۲ ـ *از همکاری با ستمگران در امور مباح*: فریبکاری دیگری که ستمگران برای توجیه ستم پیشه گی خویش به کار می‌برند این‌است که: دین در همکاری با ستمگران در امور حرام وامور مباح تفاوت قائل شده‌است، چه همکاری با ستمگران را در امور حرام، حرام شمرده ودر امور مباح، روا

دانسته است.

در متون اصیل دینی وفتاوای فقهاء عالیقدر دلیل کافی وقاطع بر رد این سخن وجود دارد. حتی در برخی از آنها متون ومطالب بسیار صریح وروشن در ناروایی ورد این گونه اندیشه وطرز تفکر وجود دارد.

علاوه بر آنکه عقل سلیم، که رهنمایی نیکو برای انسان است، این سخن را به هیچ روی روا نمی دارد، شریعت اسلامی نیز، به طور مطلق، هرگز در یاری ستمگران وظالمان، در امور مباحی چون دو زندگی، بنائی، بنای منزل وامثال آنها ویا امور حرام تفاوتی قائل نشده است. چه، یاری ستمگران در همین امور مباح نیز به یاری اثم وعدوان انجامیده واز این چنین همکاری هم در شرع اسلام نهی شده است. چه، اگر همه خیاطان (دوزندگان) جامعه برای ستمگران دو زندگی نکنند ومعماران وبنایان برایشان منزلی بنا نکنند اینان فاقد لباس وپوشاک ومسکن مانده واز جامعه منزوی می شوند وبه ناچار از ستم پیشگی ونابکاری دست خواهند کشید.

مثلاً احراز مقام وزارت ومشاورت ستمگران را داشتن به خاطر اهمیت شغلی که دارد از دوزندگی کردن برای آنها به ستمکاری نزدیک تر است، ولی این امر موجب نمی شود که حرمت وناروایی یاری اثم وعدوان را به روایی وجواز واباحه تبدیل کند بلکه ممکن است که منع حرام را به منع منکر تبدیل نماید بدین معنی که نهایت تفاوت میان مقدمات ویاری ها، نزدیکی ودوری اثم وعدوان است که همگی حرام می باشند.

اثم وعدوان منهی آن است که بُعد بعضی از آن کمک ها را باعث می شود که نوع همکاری از حرام به کراهت شدید برگردد چنانچه فتاوای مشهور بر

این مطلب در باب معامله با ستمگران دلالت دارد، اگر چه نصوص به طور مطلق از هر گونه یاری وهمکاری ستمگران را در مباحات وحتی در واجبات نهی می کند، همچنانکه متون قدیمی اسلامی بر این حقیقت دلالت دارند واز آن جمله روایت صفوان جمال وغیره است که مجلسی در کتاب حلیه المتقین نقل فرموده است.

از یکی از بزرگان دین نقل می شود که: خیاطی از او سؤال کرد که من خیاطِ خانه سلطانم آیا به این وسیله از یاران ستمگران به حساب می آیم؟ فرمود: آری حتی کسی که به تو سوزن ووسائل دوزندگی نیز می فروشد در گروه یاران ستمکاران قرار می گیرد واما تو خود از ستمگران به شمار می آیی.

علاوه بر اینها، حتی اگر برای چاره جویی وخلاصی یافتن از حرمت کمک به ستمگران به مباح موجب یاری ستمگری شود از جهات مختلف چاره ایٔ وجود ندارد وعمل حرام است.

همچون رکاب داری ستمگران را داشتن ودوستی بقاء ایشان را داشتن ومودت لمن حارب الله ورسوله را داشتن وهرگونه سازشکاری با اشرار نمون وترک نهی از منکر وامر به معروف وغیره به جهات فراوان حرام است. چنانکه در باب امر به معروف ونهی از منکر می خوانیم:

«ما قدست امّة لم یوخذ لضعیفها من قویها بحقه غیر متعتع»

خداوند به شعیب پیامبر وحی فرمود:

«انی معذب من قومك مائة ألف ، أربعین ألف من شرارهم ، وستّین ألف من خیارهم ، فقال : یا رب هؤلآء الاشرار فما بالاخیار؟ فأوحی الله تعالی داهنوا أهل المعاصي ولم یغضبوا لغضبي» .

در تفسیر صافی در تفسیر آیه شریفه ﴿**فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم**﴾ (سوره بقره / ٥٤) آمده است:

امر الله تعالی غیر عابدی العجل من بني اسرائیل وهم الاثنی عشر الفاً ان یخرجوا علی بقیه السنه مائة الف العابدین العجل شاهرین السیوف ویقتلوهم کفاره عبادتهم العجل في ایام معدوده فاستسلم المقتولون فقال القاتلون نحن اعظم مصیبه منهم نقتل ابنائنا وابنائنا واخواننا وقراباتنا ونحن لم نعبد فقد ساوی بیننا وبینهم في المصیبته فاوحی الله انی موسی یا موسی الی انما امتحنتهم بذلك لانهم ما عتزلوهم لما عبد والعجل ولم یهاجروهم ولم یعادوهم علی ذلك

مرحوم صدوق در امالی نقل میفرماید:

«*ان الله لیعذب الجعل بحبس المطر اذا کانت في محله الفساق وکان لها طریق الی الخروج*» . الی غیر ذلك مما لا یعد ولا یحصی في باب الامر بالمعروف والنهی عن المنکر

از جمله اشعار حکمت آمیز شیخ العارفین بهاءالدین عاملی (شیخ بهائی) که میفرماید:

نان وحلوا چیست دانی ای پسر — قرب سلطان است زان قرب الحذر
می برد هوش از سر واز دل قرار — الفرار از قرب سلطان الفرار
قرب سلطان آفت جان تو شد — پای بند راه ایمان تو شد
حیف باشد از تو ای صاحب سلوک — کاین همه نازی به تعظیم ملوک
جرعه ای از بحر قرآن نوش کن — آیه لا ترکنوا را گوش کن

۳ـ*وجوب اطاعت سلطان*: یکی دیگر از فریبکاریهای ستمگران به اصطلاح

اصطلاح مسلمان دستاویز قرار دادن عباراتی نظیر این عبارت است:

«*طاعة السلطان واجبه ومن ترک طاعة السلطان فقد ترک طاعة الله ودخل في نهيه ولا تلقوا بايديكم الى التهلكه والسلطان ظل الله في الارض وامثال ذلك.*»

که آنرا به پیامبر اکرمﷺ نسبت می دهند. این عبارت مخالف ومعارض با آیات روشن وگویای کتاب وسنت نبوی است. به هر حال به خاطر شذور در حدیث باید از روی قواعد وضوابط علم حدیث (نقلی) وبرهانهای عقلی وترجیح سند ودلالت مطلب را طرح نمود وفرمایشات معصوم ومتون صریح وروشنی که راهگشای ما در کشف حقیقت است را با دقت مورد نظر قرار داد.

معصوم می فرماید: «*خذبما اشتهر بين اصحابك واترك الشاذ النادر*».

از طرف دیگر بنا به قاعده ای که معصوم در قبول ورد هر حدیث ارائه فرموده اند که:

«*كلما وافق كتاب الله فخذوه وكلما خالف كتاب الله فذروه فاطرحوه ولم نقله*»

این حدیث به خاطر مخالفت با کتاب وسنت رد می شود ویا بواسطه ضعف سند یا جمع به تقیه وضرورت زمانی حمل می گردد وبا به کارگیری عقل ونقل از نحوه عمومیت واطلاق آن سلطان در این حدیث به سلطان عادل منحصر ومحدود می گردد وسلطان عادل پیامبر وامام می باشند.

۴ـ *بخشایش همگانی الهی*: مجرمین وستمگران نادانسته برخی از آیات قرآن را دستاویز قرار داده وبدون توجه به موارد وشرایط آیه آنرا تعمیم می دهند. از جمله آنها این آیه شریفه است:

﴿ان الله لا يغفر ان يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء﴾

(نساء /٤٨)

وچنین پندارند که هر عملی غیر از شرک را خداوند می بخشد وحال آنکه معنی شرک را نیز محدود ومنحصر به شرک در وحدت می دانند. شرک دارای مراحلی است. هر عمل نادرستی که از انسان سر می زند وهر کرداری که انسان مخالف دین ودستور خدا انجام می دهد خود نوعی از شرک (شرک در اطاعت)است، گرچه ممکن است شرک در وحدت نباشد. این اشتباه وفریبکاری از آنجا ناشی می شود که اینها تنها شرک در وحدت را غیر قابل بخشش می دانند وحال آنکه آیه شریفه شرک را عمومیت داده است وبه طور کلی وبدون هیچ گونه قید وشرطی در نظر گرفته است، پس شرک در اطاعت را نیز شامل می شود. از این رو هر گناهی وهر خلافی خود نیز نوعی شرک به حساب می آید. از طرف دیگر کتاب خدا وسنت پیغمبر بخشایش الهی را ویژه مؤمنان وشیعیان می دانند واز این پس به ویژگیهای شیعیان ومؤمنان خواهیم پرداخت.

۵ ـ *امید به رحمت الهی*: از اشتباه کاریها وفریبکاریهای دیگری که ستمگران می کنند این است که خداوند فرموده است از رحمت من مأیوس نشوید که همه گناهان را می آمرزم.

﴿قل لعبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمةالله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً﴾ (زمر /٥٣).

بررسی آیات قرآنی وسنت نبوی که به حد تواتر رسیده است نشان می دهد که ستمگران در محدوده بخشایشی که خداوند در این آیه بدان اشاره میفرماید قرار نمی گیرند وبخشایش خداوند شامل حال آنها نمی شود واز

طرف دیگر گناهان انسان تحت شرایطی آمرزیده می شوند که از آن جمله این است که حقوق مردم در آنها در میان نباشد وخدا می فرماید:

«وعزتی وجلالی لا یجوز فی ظلم ظالم».

۶ ـ *تعمیم اجر وثواب*: ستمکاران بدون در نظر گرفتن شرایط عمومی وکلی اجر وثواب با تمسك به برخی از آیات واحادیث فریبکاری کرده وخود را اهل نجات ورستگاری می پندارند.

از جمله به این قبیل آیات تمسک می جویند:

﴿قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلواتهم خاشعون﴾(مؤمنون/۱ـ۲).

«همانا اهل ایمان به پیروزی ورستگاری رسیدند(۱) آنانکه در نماز خاضع وخاشع هستند(۲) وآنانکه از لغو وسخن باطل اعراض واحتراز می کنند وآنانکه زکوه مال خود را به فقرا می دهند(٤) الی آخر».

ویا حدیث: *«الصلوة عمود الدین ان قبلت قبل ما سواها وان ردّت ردّ ما سواهاولکلّ شیء ثمن وثمن الجنّة الصلوة»*.

ونیز فضائلی را که در نماز شب واقامه جمعه وجماعت وصلوات و... وجود دارند را تعمیم داده وخود را مورد این رستگاری وفضیلت قرار می دهند.

در این موارد، نخست باید توجه داشت که اجر وثواب دارای شرایط عمومی هستند وکسانی که فاقد این شرایط باشند از کسب آن بی بهره اند واین شرایط در توحید واسلام وایمان داشتن خلاصه می گردد. از طرف دیگر باید توجه داشت که آیات قرآنی هر یک همدیگر را تأیید می کنند وبا هم هماهنگ هستند ودر فهم آنها وشرایط وموارد وتبیین آنها باید به دیگر آیات رجوع کرد.

از این روست که خداوند در آیه دیگری می فرماید: ﴿**انما یتقبّل الله من المتّقین**﴾(مائده/۲۷). وبدینگونه پذیرفتن اعمال را تنها به مؤمنان ومتقیان اختصاص می دهد وبدانها منحصر می داند.

ودر بیان ویژگیهای مؤمنان در آیات ۱ ـ ٤ سوره انفال چنین می فرماید:

﴿**انّما المؤمنین الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم واذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایماناً وعلی ربهم یتوکّلون الذین یقیمون الصلوة وممّا رزقناهم ینفقون وأولئك هم المؤمنون حقاً لهم درجات عند ربهم ومغفرة ورزق کریم**﴾.

«مؤمنین تنها کسانی اند که وقتی یاد خداوند به میان می آید دلهایشان از ترس می تپد ووقتی آیات او برایشان تلاوت می گردد ایمانشان زیادتر می شود وبر پروردگار خود توکل می کنند. همان کسانی اند که نماز بپا داشته واز آنچه روزی اشان کرده ایم انفاق می کنند. آنان آری هم ایشانند مؤمنین حقیقی، برای ایشان است درجاتی نزد پروردگارشان ومغفرتی ورزقی کریم».

وعموم آیه: ﴿**لا تبطلوا صدقاتکم بالمنّ والأذی**﴾(بقره/٢٦٤).

وتفسیر آیه: ﴿**وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا**﴾ (فرقان/۲۳) وغیره از کتاب وسنت متواتره، با توجه به این آیات واحادیث، نادرستی اندیشه ستمگران به رستگاری خود را در می یابیم ومتوجه فریبکاری آنها می شویم.

۷ ـ *سخنان اهل بیت*ﷺ: از جمله فریبکاریهای دیگر ستمکاران دستاویز قرار دادن سخنان وعباراتی است که از ناحیه معصوم درباره محبت ودوستی خاندان پیغمبر وفلاح ورستگاری شیعیان صادر شده است.

از آن جمله: «حبّ عَلی حسنة لا یضرّ معه سیئه»

وعموم: «شیعتنا کلهم في الجنة محسنهم ومسیئهم»

ویا: «لو ان المؤمن خرج من الدنیا وعلیه مثل ذنوب اهل الارض لکان الموت کفارة لتلك الذنوب».

وغیره

بررسی دقیق احادیث نشان می دهد که این گونه عبارات واحادیث به مؤمن وشیعه راستین همچون سلمان وابوذر ومقداد ومؤمن آل فرعون واصحاب کهف اختصاص دارد.

در «جامع الاخبار» از امام علیه السلام نقل شده است که در پاسخ شخصی که از آنحضرت درباره ویژگیها وسیمای شیعیان سؤال کرده بود فرمودند:

«عیونهم عمش من البکاء خمص بطونهم من الطوی یبس شفاههم من الضمآء مطویه ظهورهم من اثر السجود طیبه افواهم من الذکر»

واز آنحضرت نیز روایت شده است که فرموده اند:

«اختبروا شیعتي بخصلتین فان کانتا فیهم فهم شیعتي محافظتهم علی أوقات الصلوة ومواساتهم مع الاخوان في المال وان لم یکونا فیهم فاعزب ثم اعزب ثم اعزب».

وباز فرموده اند:

«ما احب الله من عصاه وتمثل بهذا شعر

اتعصی الاله وانت تظهر حبه هذا محال في الفعال بدیع

لو کان حبك صادقاً لاطعته ان المحبّ لمن یحبّ مطیع

وباز در جای دیگری فرموده است:

لا تـــخدعنّ فـــللحب دلائـــل ولديه من نحو الحبيب وسائل»

الى آخر الدلائل الاربعه عشر المسطورة في ديوانه عليه السلام الى غير ذلك من النصوص المخصصة للمحب والشيعه بمن عرفت منها.

از آنـجمله حـديث جـابر جـعفی است کـه در کـتاب وسـائل الشـيعه ومستطرفات السرائر آمده است وما آنـرا در کـتاب *معارف السـلمانی* بـمراتب *الخلفاء الرحمانی* آورده ايم:

۸ ـ رحمان ورحمت *الهی*: از فريبکاريهای ديگر ستمکاران که پـيوسته برای توجيه نابکاريها وستمگريهای خود بکـار مـی بـرند، سـوء اسـتفاده از ويژگی رحمانيت ورحيميت خداونداست وتـمسک بـه عـباراتـی چـون «*ان* رحـمته وسـعت *کل شـیء*» «*سبقت* رحـمه غـضبه» **﴿انـا ارسـلناه رحـمة للعالمين﴾**. دليل روشن وقاطعی که رحمت خداوندی در آخرت شامل حال ستمگران نمی شوند سخن گهربار حضرت امام زمان عليه السلام در دعای افتتاح است که می فرمايند: «*اشهد انك انت ارحم الراحمين في موضع العفو والرحمة واشد المعاقبين في موضع النكال والنقمة*»

رحمت وکرم همگانی خداوند وپيامبر نسبت به مردم دنيا اعم از نيک بخت وتيره روز وخوب وبد مربوط به اين دنياست نه آخرت:

ادیـــم زمـــین سـفره عـام اوست بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست

چـنان پـهن خـوان کـرم گسـترد که سیمرغ در قـاف قسـمت خـورد

ای کـریمی کـه از خـزانـه غـیب گـبر وتـرسا وظـیفه خـورداری

مردم عالم در بهره برداری از رحمت وکرم عام خداوندی از نعم دنيوی بر خورداريهای اين جهانی از آغاز زندگی تـا پـايان آن در نـعمتهای وجـود

وبرکت وعمر وشوکت وعزت ودولت وزیبائی وتناسب اندام واملاء وکثرت وامهال در معصیت ومخالفت با هم برابرند. در غیر اینصورت می بایست در گسترش رحمت الهی میان نیک بخت وتیره روز ومسلمان وکافر انواع امتیاز واختلاف ودوگانگی وجود می داشت، چنانکه در آخرت نیز وجود دارد.

جهان آخرت، دنیای پاداشها وکیفرهاست. رحمت جنبه عام دارد وبه مؤمن وکافر هر دو تعلق می گیرد در حالی که رحیم جنبه خاص دارد وتنها به مؤمن شامل می شود. کلمه رحیم بر نعمت دائمی ورحمت ثابت وباقی خدا دلالت دارد، رحمتی که تنها به مؤمنین افاضه می کند ودر عالمی ارزانی می دارد که فنا ناپذیر است وآن عالم آخرت است چنانکه می فرماید: ﴿**وکان بالمؤمنین رحیماً**﴾ خداوند همواره به خصوص مؤمنین رحیم بوده است (احزاب/ ٤٣) ونیز فرموده: ﴿**وکان بهم رؤف رحیم**﴾ بدرستی که او به ایشان رؤف ورحیَم است (توبه/ ۱۱۷).

اگر رحمت خداوندی در این دنیا شامل حال همه نمی شد، وستمگران وبدکاران در این دنیا مشمول این آیه قرار می گرفتند. ﴿**وامتازوا الیوم ایّها المجرمون**﴾ (یس/ ٥٩). به بدکاران (خطاب شود) امروز شما از صف نیکوکاران جدا شوید.

ووجوه امتیاز وجدائی از جهات درستی ونادرستی، بلا ونعمت، آسایش وشدت، گشادگی وطول عمر، زشتی وزیبائی صورت، وهمگونی تناسب وعدم تناسب وناهمگونی اندام و...، در آنصورت در این دنیا عملی شد، اما چنین نیست واین امور به آخرت اختصاص یافته است چنانکه آیه شریفه بر آن دلالت دارد.

پس، همگانی بودن رحمت الهی امری است که تنها به این جهان بستگی دارد، ولی بدکاران به خاطر ظلم وستمی که روا می دارند در جهان دیگر به انواع بلاها ومصیبت ها وکیفرها مبتلا بوده وکیفر ستمکاریهای خود را خواهند دید وسرانجام بدتری در انتظار آنهاست. چراکه همچنانکه نیکبختان این امت نیکبخت ترین نیکبختها هستند، تیره روزان آن نیز تیره روزترین تیره روزان خواهند بود. هر چه موجبات نیکبختی وشرافت بیشتر آماده باشد، کیفر وسرانجام تیره روزی وتیره روزان بیشتر وبدتر خواهد بود. همچنانکه خدای متعال در قرآن کریم این حقیقت را بیان فرموده اند:

﴿یا نساء النبي من یأت منکن بفاحشة مبیّنة یضاعف لها العذاب ضعفین وکان ذلك علی الله یسیرا ومن یقنت منکن لله ورسوله وتعمل صالحاً نؤتها اجرها مرتین واعتدنا لها رزقاً کریما﴾ (احزاب/۳۳ـ ۳۰).

«ای زنان پیامبر! هر که از شما بدکاری مسلم کند، عذاب او دو برابر افزون شود وبرای شما روزی سعادتمندانه مهیا کرده ایم وهر که از شما مطیع خدا وپیغمبر او شود وعملی شایسته کند پاداش او را دو برابر دهیم».

واز معصوم علیهم السلام روایت شده است که فرمودند:

«المحسن منّا له کفلان من الثواب والمسیء منّا له ضعفان من العذاب».

بازتاب رحمانیت همگانی خداوندی همین است که تمام تیره روزان از نظر ظاهری سیمائی چون چهره مسلمانان وحتی پیامبران ورسولان را دارند واز این جهت مساوی ویکسانند واز همان نعمتهائی که خداوند نصیب مسلمین کرده است، چنانکه گفتیم، بهره مندند وهمین مطلب برای اثبات همگانی رحمانیت خداوندی در این جهان کافی به نظر می رسد.

علاوه بر این، اگر دعوی بدکاران وستمگران به اعتقاد به رحمت الهی، جنبه واقعی داشته باشد باید بر تعبد بندگی آنها وطاعت آنها بیفزایند نه آنکه به فریبکاری وگناهکاری وستم پیشگی بیانجامد. چه، سر چشمه گناهکاری وستمگری، بی اعتقادی به معاد ووعیداست نه اعتقاد به رحمت وکرم الهی چنانکه خدای بزرگ در قرآن کریم (آیات ٦ ـ ۹ سوره انفطار) به اینگونه فریبکاری پاسخ فرموده اند.

﴿یا ایّها الانسان ما غرّك بربّك الكريم الذي خلقك فسوّيك فعدلك في أي صورة ما شاء ركبك كلّا بل تكذبون بالدين﴾.

«ای انسان چیست که ترا به پروردگار ارجمندت غره کرده است(٦) که ترا آفریده وپرداخته وتناسب داده است (۷) وبه هر صورتی که خواسته ترکیب کرده است (۸) اصلاً شما روز جزا را دروغ می شمارید(۹)».

۹ ـ شَفاعت: در متون اصیل وفرهنگ اسلامی درباره شفاعت مطالب فراوانی داریم. بر اساس این مطالب ومتون، نه تنها برای هر یک از امامان بزرگوار مقامی شایسته وشفاعتی بزرگ در پیشگاه خدای تعالی وجود دارد، بلکه علماء وهر یک از مؤمنان وشیعیان نیز شفاعتی در مثل ربیعه ومضر دارند. شفاعت به گونه ای دیگر برای هر زمان ومکان از زمانها ومکانهای شریف نیز مطرح می شود. علاوه بر آن در روز جزا ودر صحنه پر شکوه قیامت برای هر یک از اعمال صالح انسان وتلاوت هر سوره از سوره های قرآن، شهادت وشفاعتی مقبول وپذیرا (پذیرفته شده) وجود دارد چنانکه از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر آیه: **﴿لیغفر لك الله ما تقدّم من ذنبك وما تأخّر﴾** (فتح / ۲) روایت شده است که فرمودند:

«ماكان له ذنب ولا هم بذنب ولكن الله حمّله ذنوب شيعته وشيعة علي ثم غفرها له ما تقدّم من آدم الى زمانه وما تأخّر من زمانه الى يوم القيامة قحطاً به من باب ايّاك ادعوا واسمعي يا جارة».

«او را گناهی نبود وآنها را گناهی نیست بلکه خدا گناهان شیعه او وشیعه علی‌ﷺ را منظور می دارد سپس آنها را از آنچه از زمان آدم تا زمان اوست واز آنچه از زمان او تا روز رستاخیز است می آمرزد واین خطاب از باب هشدار به دعوت وشنیدن است».

ودر روایت مستفیض دیگری می فرماید:

«ان شفاعتي لاهل الكبائر من امّتي فامّا المجنون فما عليه سبيل»

«شفاعت من مشمول کسانی از امت من که مرتکب گناهان بزرگ می شوند می گردد اما در مورد دیوانگان که آنها را راهی نیست گناهی ندارد».

ودر روایت مستفیض دیگری آمده است:

«لی فضل علی النبیین فما من نبي إلّا دعا علی قومه بدعوة وأنا اخّرت دعوتي لأمّتي لأشفع لهم يوم القيامة».

«من بر پیامبران برتری دارم. هیچ پیغمبری نبود مگر آنکه قوم خود را با دعوت دعا کرد ومن دعوت امت خود را به تأخیر انداختم تا آنها را در روز قیامت شفاعت کنم».

در روایت مستفیض دیگر نیز دیده می شود:

«لا يقبل الله الشفاعة إلّا من رسول الله ﷺ فانّ الله قد اذن له في الشفاعة من قبل يوم القيامة فالشفاعة له ولأمير المؤمنين والائمة من ولده ثم بعد ذلك الانبياء».

«خدا شفاعت را جز از رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی پذیرد. همانا خدا او را از قبل از روز قیامت اجازه شفاعت عطا می فرماید وبرای او وامیرالمؤمنین وامامان از نسل او مقام شفاعت وجود دارد وبعد از آن انبیاء دارای مقام شفاعت هستند.»

ودر زیارت جامعه کبیره درباره معصومین علیهم السلام می خوانیم:

«والشفاعة المقبولة والمقام المحمود».

«(خدای بزرگ) مقام شفاعت پذیرفته شده (به شما) اعطاء کرد ومقام محمود (به شما) ارزانی داشت».

وخدای متعال وعده فرموده است که:

﴿ان يبعثك مقاماً محموداً﴾ (بنی اسرائیل / ۷۹).

«پروردگارت تو را به جایگاهی ستوده بر انگیزد».

این مقام آنها به خاطر شفاعت پذیرفته شده بر در بهشت است.

در تفسیر آیه شریفه: **﴿القيا في جهنم كلّ كفّار عنيد﴾** (ق / ۲٤).

«هر کافر کین ورزی در دوزخ بیفکند»

از او روایت شده است که فرموده اند:

«انه في يوم القيامة يقال لي ولعلي: ادخلا الجنّة من شئتما وادخلا النار من شئتما».

«همانا در روز قیامت به من وعلی علیه السلام گفته می شود که هر کس را می خواهید به بهشت وهر کس را می خواهید به جهنم وارد کنید.»

واز آنحضرت روایت شده است که:

«انّ لرسول الله الشفاعة في اُمّته، ولنا الشفاعة في شيعتنا، ولشيعتنا الشفاعة في اهاليهم».

«همانا رسول خدا در امت خویش شفاعت کند وما شیعیان خود را شفاعت کنیم وشیعیان ما دوستان خود را شفاعت کنند».

هم چنین روایات دیگری هست که از شفاعت فقیهان که نور آنها در عرصه قیامت درخشندگی دارد واز کودکان که از والدین خود شفاعت می کنند واز قرآن که از خواننده خود شفاعت می نماید وشفاعت زمانها ومکانهای شریف که از کسانی که آنها را درک می کنند سخن ها آمده است که همگی جهت روشنی بر موضوع می باشند.

آیات شریفهٔ: **﴿لا یسبقونه بالقول وهم بأمره یعملون﴾**(انبیاء/۲۷).

«بر گفتار خدا پیشی نمی‌گیرند وایشان به فرمان او کار می کنند».

﴿ولا یشفعونه إلّا لمن ارتضی وهم من خشیته مشفقون﴾ (انبیاء/۲۸).

«وجز برای خدا شفاعت نکنند وایشان از بیم او هراسنا کند.» هرگونه ابهامی در مورد همگانی بودن وبدون قید وشرط بودن شفاعت از ذهن انسان می زداید. چه شفاعت با این همه جز با رضایت خداوند واذن پروردگار صورت نمی پذیرد وپیامبران وامامان مؤمنان وشیعیان ومتقیان نیز، جز در مسیر الهی گام بر نمی دارند وجز رضا وخشنودی خدا را نمی جویند. آیات محکم وگویای قرآن وسنت نبوی هر گونه شفاعتی را از ستمکاران وظالمان نفی می کند، چه آنها فاقد شایستگیهای لازم برای شفاعت هستند وشفاعت را به شیعیان ومؤمنان راستین که به لباس پارسائی وزیور تقوی وپروا داری آراسته باشند اختصاص می دهد، چنانچه در پیش به تفصیل به شرح آن پرداختیم. واین بر خلاف نظریه معتزله است که مغفرت بدون توجه را نا

ممکن می دانند وامکان شمول مغفرت وشفاعت درباره کسی که بدون توجه بمیرد را نمی دهند وشفاعت را منحصر به شفاعت در بلندی درجات نورانیان اهل بهشت ونه آمرزش گناهان دوزخیان می دانند.

خلاصه ونتیجه گیری

خلاصه سخن از ابتدای بحث تاکنون این است که در این اثر بر آن بودیم تا با آن استفاده از کتاب خدا وسنت پیامبر ثابت کنیم که هیچیک از دستاویزها، فریبکاریها والهاماتی که ستمگران وبدکاران وشروران برای توجیه ستمگریها وشرارتها وبدکاریهای خود بکار می برند وخود را اهل رستگاری می دانند جایی در مکتب ندارد واسلام همه این دستاویزها را از آنان می گیرد وفریبکاریهای آنها را نفی می کند واز دیدگاه عقل هیچ وجهی از وجوه وهیچ دری از درهای امیدواری جز توبه قطعی وحقیقی که هرگز شکسته نشود بر ایشان باقی نمانده است. بدینگونه در صورتی میتوانند به رستگاری خود امیدوار شوند که بازگشت واقعی به سوی خدا کنند وهمه اسباب توبه واقعی را فراهم آورند، به اصلاح ودرستی بپردازند وجبران گذشته را از روی پشیمانی بنمایند ودگرگونی درونی در اندیشه وکردار آنها به وجود آید. زخم ها وستیزها وضربت ها ونابکاریهای خود را به بهترین صورت جبران کنند وراه انصاف ودادگری پیش گیرند. به گناهان خود حقیقتاً اعتراف کنند، چه اعتراف واقعی به گناهان بهترین پوزشهااست وشیوه نیکوی پیامبران وامامان وجانشینان آنها واولیاء خدااست با وجودی که آنها به صفت عصمت وپارسایی آراسته اند واز پلشتی وپلیدی دورند وعصمت از آنها پاسداری

می‌کند واز همه گناهان وکاستیها به دور می‌باشند.

اینگونه شیوه بازگشت به خدا ودادگری ومروت واعتراف به گناه وکوتاهی وکاستی ونابکاری بهترین روش پوزش خواهی ونزدیکترین راه رسیدن به درگاه خداست وموجبات رحمت حق وبخشودگی خداوندی وبازگشت از کفر به ایمان را فراهم می‌آورد به شرط آنکه این بازگشت جنبه واقعی داشته باشد وپس از جبران نابکاریهای گذشته، دگرگونی در اندیشه وعمل او صورت گیرد وهرگز گرد اعمال ناشایسته گذشته نگردد. پس از آنکه به یک یک گناهان بدینصورت اعتراف کرد ودگرگونی کامل فکری وعملی در جهت حرکت الهی در او پدیدار شد گناهان او پاک می‌گردد وبه نیکیها می‌گراید، آنچنانکه مضمون وتفسیر آیه:

﴿إلّا من تاب وآمن وعمل عملاً صالحاً فأولئك يبدّل الله سيئاتهم حسنات وكان الله غفوراً رحيماً﴾ (فرقان / ۷۰).

«مگر آن کس که باز گردد وایمان آرد وکردار شایسته کند پس خدا بدیهایشان را به خوبیها تبدیل کند وخدا آمرزنده مهربان است».

﴿فقطع دابر القوم الذين ظلموا والحمد لله ربّ العالمين﴾ (انعام / ٤٥).

«پس به کیفر ستمگری ریشه گروه ظالمان کنده شد وستایش خدای راست که پروردگار جهانیان است».

نیز بر این سخن گواهی می‌دهد.

سیری در روش کاربردی ظلم ستیزی سید

مروری بر زندگی سید از تولد تا وفات نشان می‌دهد که ظلم ستیزی

بارزترین ویژگی شخصیت او بوده‌است. سید پیش از ورود به ایران وآغاز نهضت بزرگ اسلامی خود در این کشور در زمان سکونتش در عراق نیز به این صفت شناخته شده بود ودر جریان نهضت تنباکو نیز نقش ارزنده‌ای از خود ایفا نمود. وبه علاوه دوره‌ای از مبارزات الهی را در آن دیار طی کرد.

در این بخش به ارائه گزارش کوتاهی از خاطرات شاهدان عینی که همگی از فقهای عادل وموثق بوده‌اند، وبرای نخستین بار نشر می یابد، می پردازیم:

نمونه‌ای از صلابت سید در عراق

حضرت حجةالاسلام والمسلمین آقای سید حسین آیت اللهی، امام جمعه محترم جهرم ونوه پسری سید در تاریخ ۱۳٦۷/۳/۳ این ماجرارا از زبان فقیه عالیقدر حضرت آیت الله آقای سید عبدالرسول شریعتمداری، نوه دختری سید، برای نگارنده به شرح زیر نقل کرده:

«وقتی برای ادامه تحصیلات عالیه به نجف اشرف مشرف شدم به مدرسه‌ای که سید در آن تدریس می‌کرد وسمت مدرسی آنجارا به عهده داشت رفتم. این مدرسه را غلامی از در آمد خود ساخته بود وبیست اطاق داشت وآن را به منظور خیر وقف طلاب علوم دینی کرده بود. غلام دارفانی را پیش از مولایش وداع می‌کند ومولا پس از چندی مدعی می شود که چون عبد وارثی ندارد ومن مولای اویم بر اساس ولاء عتق این مدرسه را وارث می شوم، در حالی که مدرسه با وقف از ملکیت غلام خارج شده بود.

مولا از عناصر و وابستگان دربار بوده وتلاش می‌کند تا مدرسه را به تملک خود در آورد. سید به مبارزه‌ای جدی با مولای درباری دست می زند

ونامه‌ای شدید اللحن به او می نویسد. مولا نامه را بر داشته وعازم کربلا می شود ودر آنجا در مجلسی استاندار کربلا را دعوت می کند ومتن نامه سید را به استاندار نشان می دهد واز او سعایت می کند. استاندار کربلا به مولا پر خاش می کند ومی گوید:

ای بد بخت اگر چه ما سنی مذهبیم لکن تو توقع داری من با شخصیت‌های مملکت درافتم. اینها وزنه‌های کشوراند». واورا از خود می راند. مولای درباری علیرغم آنکه حکم حکومتی را از قبل مبنی بر تملك وتخلیه مدرسه مذکور کسب کرده بود قادر به این کار نمی شود وتا سید در عراق اقامت داشت موفق به انجام منظور خود نمی گردد وتصرف مدرسه پس از خروج سید از عراق واقع می گردد».

اثر استغاثه به حضرت ولی عصر (عليه السلام)

حضرت آیت الله العظمی آقای سید محمد باقر آیت اللهی (عالم) قدس سره (که از این پس به اختصار بالقب مشهورشان حاج عالم از او نام می بریم) از فقهای جامع الشرایط وادبای کم نظیر وعلمای ربانی معاصر بود ونوه بزرگ دختری سید به شمار می آمد. او پسر مرحوم آیت الله العظمی آقای سید عبدالباقی آیت اللهی قدس سره (که از این پس به اختصار بالقب مشهورشان آقای میرزا ذکرشان خواهیم کرد) بود وبیست سال اول زندگی خود را در محضر سید به سر برد وبسیار مورد عنایت آن مرحوم قرار داشت. در کودکی لحظات عرفانی ومبارزاتی وعلمی سید را وجدان کرده بود. علاقه او به سید آنچنان بود که نیمه های شب بهانه اورا می گرفت وچون سید به نماز شب وتهجد وراز ونیاز با خدا می پرداخت در کنار سجاده اش قرار گرفته ودر بحر

عبودیتش فرو می رفت.

همین امر در تربیت او تأثیر شگرفی بر جای گذاشه بود. به علاوه، در تمام مبارزاتی که به تبعیدی واسارت ودربدری سید منجر شد جد خویش را همراهی می کرد. او خاطرات سالهای مبارزه جد خویش را در یاد داشتهایی که به سال ۱۳۹۲ (۱۳۵۱)* به اتمام رسیده واز او بر جای مانده است وخود شاهد عینی آن بوده نقل می کند که از این پس به اختصار به نقل آنها در بین «....» می پردازیم:

سید در ۲۵ محرم ۱۳۳۲ (۱۲۹۳) از لار به قریه کورده هجرت کرد وبا حبیب الله قوام ستمکار مقتدر زمان خود که با اردو ونیروی جنگی به قصد ایذاء او آمده بود مواجه شد واز آنجا آواره کوهستان داراب شد وپس از چند ماه از طریق جهرم به فیروز آباد که خارج از حوزه نفوذ آن ستمکار بود عزیمت کرد وتا سال ۱۳۳٦ (۱۲۹۷) مبارزه با اتحاد انگلیس وعوامل داخلی آنها را از این ناحیه ادامه می داد تا آنکه در آن سال ناخوشی «وبا» شایع شد وباعث مرگ بسیاری از افراد شد وبه علاوه پیوسته خطر تهاجم دشمن نزدیک می شد. موحشات بسیار ومبشرات نابود، هوا گرم، دلها سرد، خاطرها افسرده وتأثیر ونگرانی همه جارا گرفته بود واسباب واثاثیه امان نیز به غارت قشقائی ها رفت. سوانح دیگری نیز رخ داد که سید را بی اندازه متأثر کرده بود وامانتی را که فردی به او سپرده بود ربودند که به همین دلیل به شدت او را افسرده ساخت سید همان طور که روبه قبله نشسته بود توسل به ساحت اقدس حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه نمود وعرض کرد:

(*) سالهای سمت راست ممیز به هجری قمری وسمت چپ آن به هجری شمسی است.

یا مولای یا صاحب الزمان الغوث الغوث به فاصله کوتاهی نخست امانت یافته شد وسپس آثار فرج نمودار گشت وجمعی از سادات که در آن نواحی متفرق سکنی داشتند آگاه شدند وسید را با تکریم میهمانی کردند ومقدمات سفر او به جهرم فراهم شد وبا استقبال او کرام مردم از آن سامان تا جهرم قرار گرفت».

تحقیر بیگانه پرستان

«سید در زمانی که در اواخر عمرش در جهرم اقامت داشت به یکی از ستمکاران مقتدر زمانش پیغام فرستاد که به او بگویند، چرا تو..نمی شوی؟ چرا تو یزید نمی شوی؟ آنها برای خودشان کردند آنچه کردند وتو جنایتهائی که مرتکب می شوی برای کمک به ابالیس انگلیس وبیگانگان است».

سرانجام ستمکار

«وقتی که سید برای مقابله با ستمکاری حبیب الله قوام در سال ۱۳۳۲ (۱۲۹۳) با سوانحی، که به اختصار پیش از این ذکر شد، به فیروز آباد رفت. آن ظالم با قدرت ظالمانه وارد لار شد. در آن هنگام عائله سید ازجمله این نویسنده در لار بودیم ومن ده سال داشتم. عائله آن مرحوم در چند جای لار به صورت پراکنده متواری شدیم. پس از ورود آن ظالم به لار به وسیله شخص ظاهر الصلاحی که آثار عبادت در جبین نامبین او آشکار بود از عائله سید جستجو شد ومخفی گاههای آنها را یافت وبالاخره آنها را جمع کرده ودستور داد که از لار بیرون روند وتحت نظر مأمورین خود همه را به شیراز فرستاد ومنظور آن بود تا در شیراز زندانی شوند وبا فعالیتهای افراد شایسته قرار شد که در خانه مرحوم پدرم (آقا میرزا) قرار گیرند وتحت نظر باشند. از این ماجرا

چند ماه گذشت تا سید به فیروزآباد منتقل شد وعائله آن مرحوم بـه دفـعات مخفیانه به وی پیوستند. در سال ۱۳۳٤ (۱۲۹۵) در شیراز انقلابی پدیدار شد وبین حبیب الله خان قوام وعده ای که در آن زمان به نام ژاندارمری مـعروف بودند جنگ داخلی در گرفت وقوام از شیراز فرار کرد وخود را به بوشهر رساند وخانه اش غارت شد. وابستگی قوام به انگلیسیها که در بوشهر اردوی متمرکز داشتند موجب شد تا به اعتبار خود دست یابد. ژاندارم ها هم سقوط کـردند ودر شیراز زمینه برای ورود دوباره آن ظالم آماده شد. امـا در حـدود پـانزده فرسخی شیراز قوام ستمکار از اسب پرت شد وبه درک واصل گردید وشیراز راندید وسر به جهنم گذاشت وآه دل سید مظلوم وخاندانش اثر کرد».

خوابی که تعبیر شد

«مرحوم آیت الله شیخ محمد جواد آیت اللهی در همان شبی که فردای آن حبیب الله خان قوام از شیراز فرار کرده بود در منزل ما اقامت داشت ودر خواب حضرت امام سجادﷺ را می بیند که بـه اطـاقش تشـریف مـی آورنـد وشخص دیگری از بیرون می آید وبه آن حضرت عرض می کند: یا بن رسول الله یزید رفت، بـرخـیزید وحـق خـود را بگـیرید، امـام سـجادﷺ در پـاسخ می فرماید: اما یزید فقد انسلخ من الشام واما معاویه فقد اخذ بیعة الناس لیزید.

آن مرحوم از خواب بیدار می شود ومعنا ومقصود این کلام امام چهارم مبهم بود تا آنکه آن ظالم به شرح مـذکور سـرنگون شـد وظـالم دیگـری بـا همکاری فرزند قوام قیام کرد ووارد شیراز شـد وظـلمهائی روا داشت امـانه آنگونه که ظالم اول می کرد وبالاخره خواب مذکور تعبیر شد ونکته روشـن گردید.

در توضیح کلام گهربار امام سجاد﵇ باید بگویم که انسلاخ به معنی پوست کندن از گوسفند است وگوسفندی را که پوست کنده‌اند دیگر کارش تمام است وپوست به تن او بر نمی‌گردد. بنابراین، معنای انسلخ من الشام این است که یزید اول از شیراز بیرون رفته وهرگز بر نمی‌گردد واما مطلب دوم که معاویه بیعت برای یزید می‌گیرد مقصود مساعدت ظالم دوم است که فرزند ظالم اول بوده است وعلامتش هم این است که کلمه یزید را فقط به اسم ظاهر دوباره ذکر فرموده‌است یعنی یزید دوم غیر از یزید اول است واگر همان اولی بود لفظ اسم ظاهر نمی‌فرمودند وبه ضمیر اداء می‌کردند. یعنی عبارت را این طور می فرمود: واما معاویه فقد اخذ بیعه الناس له ونمی فرمود: ولیزید واین استفاده از نکات ادبیات عرب است که فصاحت وبلاغت سرشار امام زین العابدین﵇ را مانند فصاحت وبلاغت جدا مجدش امیرالمؤمنین﵇ روشن می نماید».

مرد خدا

«در اوائل ذی القعده ۱۳۳۶ (۱۲۹۷) سید به جهرم هجرت کرد ومن از فیروزآباد تا جهرم در خدمت او بودیم واستقبال اهالی جهرم را نسبت به او مشاهده می‌کردم، به ویژه علمای آن روزگار جهرم با خضوع از او تجلیل می نمودند. آن مرحوم پس از ورود به این شهر در محله چرسیان که بین محله مصلی ومحله کوشکک قرار داشت منزل کرد. سید در مسجد نارنجی اقامه جماعت می‌کرد تا عید غدیر پیش آمد. در همان مجلس جلوس کرد وبه فقرا احسان نمود. پس از آن نامه‌ای وسیله امیر نصرت نوری، فرماندار جهرم، از فرمانفرما، والی فارس رسید ودستور خروج سید از جهرم را داده بود. ابلاغ

این نامه هیجانی در جهرم ایجاد کرد وفرمانفرما تحت فشار قرار گرفت تا تصمیم خود را تغییر دهد. به ویژه بیاد دارم که مرحوم آقا سید محمدعلی جهرمی، از علمای شهر وامام مسجد جمعه به حضور سید رسید وبرای ارسال طوماری که به عنوان فرمانفرما تهیه شده بود کسب اجازه کرد. آن مرحوم پاسخ مثبت نداد وفرمود خود می دانید.

چند روزی گذشت که نامه دیگری از فرمانفرما رسید ومأمور او به خدمت سید رسید ودست او را بوسید ودر واقع عذر خواهی کرده بود که هر جا خواستید بمانید مانعی ندارد. من تغییر وضع را در نتیجه اقدام مردم وعلما می دانستم وتا سالهای متمادی بر این عقیده بودم تا آنکه پس از گذشت بیش از بیست سال نکته اساسی آن را فهمیدم که به شرح زیر بدان می پردازم: سالها پیش برای دیدار با ارحام به جهرم رفتم. روزی آقای احمد دانشور سر دفتر ثبت املاک که از روحانی زادگان وافراد محترم جهرم بودند به دیدارم آمد وچنین گفت: در آن سال که سید به جهرم آمد من سر منشی محمد حسین قطب آبادی بودم ونزد او تقرب داشتم. قطب آبادی از متنفذین وظالمان روزگار بود که به خاندان ستمکار قوام شیرازی وابسته بود ودر قصبه قطب آباد واقع در سه فرسخی جهرم زندگی می کرد ودر حوزه نفوذش قدرت شبه پادشاهی مطلق العنانی داشت. معمولش این بود که نامه‌هایی که برایش می رسید به دست محمد باقر لاری مقیم محله بالای جهرم می دادند واو وسیله قاصدی به قطب آباد می فرستاد ونیز رسمش آن بود که نامه ها را خود می دید. اگر موضوع مهمی بود باز می کرد ومی خواند ودستور جواب می داد والا به منشیان واگذار می کرد. اتفاقاً روزی دسته نامه هایی را قاصد محمد باقر لاری

از جهرم به قطب آباد آورد. قطب آبادی پاکت ها را باز کرد وبه اختیار منشیان گذارد وفقط دو پاکت را نگاهداشت وآنها را باز کرد ومی خواند ورنگ به رنگ می شد. عاقبت هر دو نامه را به دست من داد وگفت: بخوان، چون من اهل سرّ او بودم. یکی از آن دو نامه از عبدالحسین میرزا فرمانفرما، والی فارس بود به این مضمون که صد نفر سرباز از شیراز فرستاده می شود وشما چریک به مساعدت آنها روانه کنید وسید را جلب وبه شیراز بفرستید ونامه دوم از ابراهیم قوام بود که این مضمون را داشت: هر چه را حضرت اشرف والا امر فرموده اند به موقع اجرا بگذارید. نامه را خواندم وپرسیدم جواب را چه بنویسم. گفت: در جواب هر دو بنویسید که گزارشی که نسبت به حضرت سید عبدالحسین لاری به شما رسیده است مبتنی بر غرض ورزی بوده واشتباه است ومن از نزدیک مراقب حال ایشان بوده ام. عِده وعُده ندارد وپولی که در روز عید غدیر عیدی داده اند فقط هشتاد تومان بوده وآنهم به فقرا اعطا فرموده اند ومن حاضر به موافقت ومساعدت در این کار نیستم ـ الفضل ما شهد به الاعداء وآقا سید هم کسی نیست که شما بتوانید وسیله صد نفر سرباز او را دستگیر کنید واین کار تولید اشکال خواهد کرد (ببینید که کوشش ستمکاران همیشه ناشی از ضعف وموضع ناتوانی است). به حسب دستورش پاسخ را نوشتم وبه امضاء ومهر او رساندم وبا وسیله معمول فرستادم. آنگاه دستور داد که به جهرم بروم وبا محمدباقر لاری به حضور سید مشرف شویم وسلام وارادت او را ابلاغ کنیم (پلنگ از ناتوانی مهربان شد) وعرض کنیم که امیر نصرت نوری درباره ایشان سعایت بیجا کرده ومواظب او باشند که مردی منافق است (واقعاً جان گرگان وسگان از هم جداست) وگول ریش گذاشتن ونماز آمدنش را نخورید.

ما چنین کردیم وپیام را به سید ابلاغ نمودم، اما خود چون سوابق قطب آبادی ظالم وسوء نیت او را با مرحوم سید لاری وبد رفتاری اش را با خاندان آن بزرگوار می دانستم، از این جریان تعجب کردم ومترصد وقتی بودم تا علت آن را جویا شوم. تا آنکه وقت مناسبی پیش آمد وپرسیدم وگفتم جناب حاجی خان مگر شما نبودید که در فلان سال که عائله آقا سید به اسارت وارد قطب آباد شدند چقدر اذیت وآزار به آنها روا داشتید وکجاوه های آنها را گرفتید، آنها را بر الاغ برهنه سوار کردید وبه زجر وشکنجه آنها را دست به دست روانه شیراز نمودید وچه گفتید وچه کردید. چه شد که حالا سر ارادت یافته اید وبه اصطلاح اقدام منصفانه کردید. پاسخ داد:

انقلاب حال من نسبت به ایشان دو جهت دارد، یکی آنکه پیش از هجرت ایشان به فیروز آباد، حوزه اقتدار صولت الدوله قشقائی زمانی که در لار اقامت داشت وبا قوام مبارزه می کرد خیال می کردم که سر وصدای ایشان مستند به اغراض شخصی است، چنانکه بسیار دیده ام که هو وجنجال به نام مذهب ودین راه می افتد ووقتی به مقاصد خودشان رسیدند دیگر خبری نیست وچون وابسته قوام الملک بودم ومصالح او را انجام می دادم، کردم آنچه کردم والساعه کجاوه های عائله آقا در انبار من است ولیکن پس از هجرت ایشان به فیروز آباد از نزدیک مراقب ایشان بودم وفهمیدم که اشتباه کرده بودم وایشان ورای دیگران اند. زیرا همانطوری که در لار در حوزه تجاوز قوام به او می گفت: ظلم مکن وبا او به مبارزه برخاسته بود، در این چند ساله هم همانگونه در حوزه اقتدار صولت الدوله قشقائی باز هم به خان قشقائی می فرمود: ظلم مکن وهمچنانکه قوام نتوانست او را به مادیات جلب کند

وچیزی از او قبول نمی‌کرد، از صولت الدوله هم چیزی نمی‌پذیرفت وبرایم محرز شد که سید مرد خداست وحرکات وسکناتش برای کسب رضای خدای تبارک وتعالی است واز خودخواهی ومنویات مادی به دوراست.

جهت دوم این‌است که من برای خاطر قوام با عائله آن مرحوم بدرفتاری کردم ولیکن زیاد طول نکشید که در شیراز ژاندارمری خانه قوام‌را غارت کردند وعائله‌اش فراری شدند وبه همین قصبه قطب آباد به من پناهنده شدند اما با دو تفاوت. تفاوت اول آنکه عائله حضرت آقا در زمانی که اسیر ما بودند خبر موحشی بدانها نرسید وفقط مصیبت اسیری داشتند واما عائله قوام علاوه بر مصیبت خوف وخطر، خبر سقوط حبیب‌خان قوام از اسب وواصل به جهنم شدن او را دریافت نمودند وعزادار شدند.

وتفاوت دوم آنکه مردم وقتی عائله آقارا با آن حالت مشاهده می‌کردند می‌گریستند ورقت می‌کردند وچون عائله قوام‌را می‌دیدند که به آن حالت بدبختی ونکبت افتاده‌اند خوشحالی می‌نمودند. این مشاهدات موجب تنبه من وانقلاب حالم شده‌است».

همت بلند وعالی

«مرحوم آیت الله شیخ محمد جواد آیت‌اللهی برایم نقل کرد که در سال ۱۳۳٤ (۱۲۹۵) عباس‌خان نائب که از طرف صولت الدوله خان قشقائی حکومت فیروز آباد را داشت مرا ملاقات کرد واظهار داشت که خان می‌خواهد باغ.... را که در شمال فیروز آباد قرار داشت واز حدود ۲۰ هکتار وسعت برخوردار ودارای عمارت عالی بود ونیز آسیای گرگاب که پای پل بابا حاجی بود وبالای آن هم قلعه‌ای مشرف بر قصبه فیروزآباد داشت‌را تقدیم حضرت

آقا سید عبدالحسین لاری نماید وچون تا حال هم ایشان چیزی قبول نفرموده‌اند وشما در نزد آقا محبوبیت دارید کاری کنید تا آقا قبول بفرماید. ایشان گفتند من به موقع خود به حضور آقا عرض کردم وقبول نکرد وفرمود: از شما که تربیت شده آقای میرزا هستی تعجب دارم که چرا این گونه پیشنهادی به من می دهی، می خواهی فرزندان من از این گونه اموال ارتزاق کنند ومانند فرزندان فلان (که این نویسنده اسم او را نمی برم) بشوند. خلاصه گفت: اصرار من در روحیه بزرگ سید اثری نداشت وجداً وصریحاً جواب منفی داد وبدین گونه در برابر ظالمی که حرمت او را هم نگه می داشت موضع گرفت».

غیرت دینی وحمیت ملی

حضرت حجة الاسلام والمسلمین سید حسین آیت اللهی، امام جمعه محترم جهرم در تاریخ ۱۳۷۵/۵/۱۸ در شیراز ماجرای زیر را برای نگارنده نقل کرد:

«پس از آنکه در سال ۱۳٦۷ قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل توسط ایران پذیرفته شد وپیش از اجرای مفاد آن در تابستان همان سال صدام -حسین دستور حمله به کشور را در مقیاس وسیعی صادر کرد که موجب بسیج عمومی در سراسر کشور شد وائمه جمعه ودر صدر آنها حضرت آیت الله معظم آقای حاج سید علی خامنه ای ادام الله ظله الوارف، رهبر عالیقدر انقلاب اسلامی، که در آن زمان ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران را به عهده داشتند عازم جبهه شدند ودر آنجا مستقر گردیدند. معظم له شبی مرا فراخواندند وخواستند تا شام را با ایشان صرف کنم منتظر هم مانده بودند اما من نتوانسته

بودم بروم. خلاصه، پس از صرف شام ایشان به اطاق دیگری رفته وسران نظامی هم در خدمتشان حضور داشتند ومن به حضورشان رسیدم. من از اینکه در مجلس شام شرکت نکرده بودم عذرخواهی کردم وگفتم به این دلیل که فکر می‌کردم مباحثات سری در بین شما باشد نمی‌خواستم مزاحم شوم. معظم له فرمودند: شما از خود هستید وبین ما وشما سری وجود ندارد.

آنگاه سخن از مرحوم آیت‌الله العظمی سید عبدالحسین لاری به میان آمد.

من به نقل از برادرم ماجرای زیرا از مرحوم پدرم آیت‌الله العظمی سید عبدالمحمد آیت‌اللهی که مرحوم سید را در هجرتش به فیروزآباد همراهی می‌کرده ودر آن سوانح ومبارزات دستیار پدرش بوده‌است نقل کردم که گفته بودند: روزی پدرم در فیروز آباد چشمش به یک کالسکه افتاد که چند نفر خارجی را حمل می‌کرد. از کالسکه وسواران آن جویا شدند وچون مشخص شد که چند مستشار روسی بر آن سوارند آنچنان حالشان دگرگون شد که توصیف آن در بیان ممکن نیست آن مرحوم فرموده بود. کجا رفت آن غیرت مسلمانی که در کشور اسلامی دشمن خارجی به راحتی وبا آزادی حرکت کند. سید سه روز لب به غذا نزد وسخن نگفت وافسرده وپریشان بود. آیت الله خامنه‌ای با استماع این ماجرا به شدت تحت تأثیر قرار گرفت وفرمود: ای کاش یک جو غیرت این مرد بزرگ در میان تمام سران کشورهای اسلامی بود تا این گونه تن به ذلت ندهند. آنگاه سخن از کتابی که جنابعالی در زندگی سید نوشته‌اید به میان آوردند وضمن تجلیل از این اثر، تعابیری را که مرحوم سید دهها سال پیش در پاسخ استفتائی که در مورد مقابله با اجناس خارجی

وخروج ارز از کشور ووجوب فراهم نمودن استقلال اقتصادی وخود کفائی بیان داشته‌اند ودر اثر مذکور عین آن آورده شده‌است را تعابیری نو وبسیار ارزنده دانستند.

آیت الله خامنه‌ای در همان سال سفری به جهرم داشتند ومرقد سید را زیارت کردند ووقتی بخش هائی از بیانات سید که در کتیبه هائی در اطراف حرم ایشان نصب شده بود را می‌خواندند با تجلیل از سید به همراهان فرمودند: «سرارادت من به این مرد بزرگ همین هاست».

مآخذ

۱ ـ الطهرانی ، آغا بزرگ (۱۳۸۱ ـ ۱۹۶۲) . طبقات اعلام الشیعه ، القسم الثالث من الجزاء الاول وهو نقباء البشر في القرن الرابع عشر ، صـ ص ۱۰۵۰ ـ ۱۰۴۸ ، النجف : مطبعه الآداب .

۲ ـ آیت اللهی ، سید محمد تقی (۱۳۶۳) . ولایت فقیه ، زیر بنای فکری مشروطه مشروعه ـ سیری در افکار ومبارزات سید عبدالحسین لاری . تهران : انتشارات امیرکبیر .

۳ ـ آیت اللهی ، سید محمد تقی (۱۳۶۰) . مبازات سید عبدالحسین لاری ، دیدگاهها ونقش او در تکوین حکومت اسلامی . نیویورک : انتشارات بنیاد مستضعفان نیویورک .

۴ ـ آیت اللهی (عالم) ، سید محمد باقر (۱۳۷۴) : سرگذشت نیکان . شیراز .

نگاهی به علم اصول واندیشه

اصولی سید لاری

حجة الاسلام والمسلمین

سید صالح مدرسی

حمد وستایش خدای راکه به انسان علم ودانش ارزانی داشت وصلوات ودرود بی پایان بر محمد مصطفی وبر خاندان پاکش نخبگان انسانیت.

بی شک واژهٔ علم در میان سایر فضایل وارزشهای بشری از جایگاهی بس بلند مرتبه بر خوردار است ومی توان گفت پس از مرتبه عقل وخرد انسانی قرار دارد وأشرف اکتسابات انسان علم است.

واین فضیلت لیاقت آن را داشته که در مرتبه اوّلین هدیه خداوند آفریدگار به انسانِ اشرف مخلوقات قرار بگیرد وانسان به او زینت بگیرد وبر سایر مقربان برتری یابد آنجا که آفریدگار در گزارش خلقت او می فرماید: ﴿وَعلَّمَ آدمَ الأسماء کُلَّها ثم عَرَضهم عَلَی الْمَلائِکةِ﴾[1].

البته در اینجا ما قصد نظر به علم وارزش آن نداریم، صحبت از مطلوبیت ذاتی علم واثر عملی آن مقصود از این مقاله نیست.

در اینجا سخن ما دربارهٔ بخشی از تراوشهای فکری وعلمی یک انسان وارسته از نسل مظلومان مورد تعدّی وستم واقع شدهٔ تاریخ است. یعنی آنها که برای علم ودر جهت علم وتنها با این انگیزه حرکت آغاز کردند وآن را دنبال

---

(۱) بقره: ۳۱.

نمودند وتا پایان عمر خود همراه با علم تا آنجا که در توان داشتند پیمودند وگفتند ویا شنیدند و وا نایستادند، آنچه دستور از علم گرفتند بکار بردند وهرگز از این انتخاب خود هراسی به دل راه ندادند هرگاه مخاطبان خودرا یافتند آنانرا به علم خواندند وهرگاه که چنین رخ نداد یکّه وتنها در این وادی پردردسر سیر نمودند وسختی تنهائی را با سینه ای گشاده بر خود هموار ساختند وزخم مزاحمتهای لشکریان جهل ونادانی را به جان خریدند، زیرا با چشم وجدان خود می دیدند آنچه را که دیگران خودرا از نعمت دیدنش محروم ساخته بودند.

باری سخن در مورد اثر اندیشهٔ فردی از این سوته دلان بلند مرتبه است ونگاه به گوشه ای از آن تلاش بیدریغ وپیگیر آنان وقطره ای از دریای بیکران انسانیت آنان است یعنی اثر مرحوم سید عبدالحسین دزفولی نجفی چه آنکه نام سید عبدالحسین معروف به لاری در جمله این کاروان به ثبت رسیده است.

وبسیار مناسب است که در این فرصت به این مطلب نیز اشاره شود که این نام چون سایر نامهای هم راه وهم راز او متأسّفانه در زیر گرد وغبارهای ستم دوران پنهان مانده است ونه تنها برای عموم مردم بلکه برای خواص نیز ناشناخته وبی نشان است.

در این زمان که رسانه های تبلیغاتی به شکلهای گوناگونش وبا استفاده از ابزارهای متنوّع وظریف ودقیق کسانی را در جهان باصطلاح علم امروز بعنوان صاحبان فکر واندیشه مطرح ودر ذهنها از جمله جوانان ونسل دانش پژوه ما درون جامعه اسلام وتشیّع جایگزین می نمایند که در مقایسه با این بلند مرتبگان متواضع ونجیب ازدنیا بریده نوباوگانی بیش نیستند، جای بسیار دارد

که ما با برنامه‌ای کاملاً مستقل برخاسته از فکر وفرهنگ خودی وبا تکیه بر حسّ اعتماد بنفس واتّکا بر خود، بدنبال زنده کردن این نامها وعرضه افکار درخشان وبر جسته آنان در جهان علم واطلاع رسانی برآییم.

باری او یعنی سید عبدالحسین لاری عمر خودرا بر طبق اخلاص در جادّهٔ علم گذراند وخدمتهایی در حد توان به نشر وگسترش علم نمود.

البته خدمت به علم وراه پیمودن در جادهٔ علم دو واژه‌ای است که به حق شایسته این شخصیت است گر چه او تنها در نقطه‌ای از اقیانوس بی‌کران علم به وشناگری مشغول بود، اما به هر حال در اقیانوس وبه راه اقیانوس طی طریق می‌کرد، وبرای درستی بکار گرفتن این واژه از سوی ما کافی است که قصد ونیت تلاش‌گر در عرصه فکر واندیشه از این حرکت را دست یابی به حقایق وواقعیتهای جهان هستی تشخیص دهیم.

پانهادن به راهی به انگیزه رسیدن به منزل حقیقت وواقعیت، شخص را راهی علم می‌گرداند.

وعلم دین ـ وبتعبیر روایت، فقه دین ـ اگر برترین راه علم نباشد از بهترین آن قطعاً هست چه آنکه دین در اعتقاد ما راه رسیدن به سر چشمهٔ حقایق هستی است.

واکنون در اینجا بصورتی خیلی فشرده واجمالی می‌گوئیم علم به این سرچشمهٔ هستی علم به همهٔ هستی را بدنبال دارد وهر اندازه که آن علم با معرفت وآگاهی بیشتر باشد علم به کلّ هستی وروابط آن نیز مفصّل تر وبه تعبیری ریزتر خواهد بود چنانکه جهل به او نیز اثر منفی یعنی جهل به حقیقت

هستی وروابط آن را در پی دارد. واز این رو است که عالمان دین را استوارترین افراد در راه رسیدن به هدف می یابیم چون آگاهی آنها کاملتر از دیگران است وترس از دست دادن چیزی آنها را نمی هراساند.

واین موقعیت ومنزلت، انگیزهٔ تلاش وقفه ناپذیر آن فرزانگان گشته تا در پی بدست آوردن علم دین برآیند. آنان آگاهانه وبا اطلاع از هدف خود در هر مقطع وفصلی راه مناسب برای رسیدن به این دُرّ گرانبها را با دقت ومراقبت ویژه طی نموده‌اند وهیچگاه دوری یا نزدیکی سختی یا آسانی راه آنانرا از حرکت بسوی نقطهٔ روشنائی باز نداشته‌است وهمواره تمام هوش وحواسّ خود را متوجّه متولّیان دین نموده تا از فراگیری این علم باز نمانند.

آنها پیامبر وامام را آئینه تمام نمای دین دانسته وتنها از ایشان دین را قابل تلقّی وپذیرش می دانند.

کوشش این پیروان علم تنها صرف شناخت این راه گشته‌است، زیرا دین همان‌است که پیامبر وامام علیهما السلام بیان می کنند وفراگیری ما از آن همان علم به دین است نه آنچه ساختهٔ فکر ما است.

وهمین تعهّد وپای بندی‌است که مایهٔ شکل گیری مشکلات گوناگونی در زندگی علمی آنها می گردد گر چه فراگیری این علم در زمانی که آن وجودهای قدسی (معصومین علیهم السلام) در میان مردم حضور محسوس داشته وتماس با آنها میسر بوده چندان مشکله‌ای بویژه برای مجاوران آنها نداشته. اما آن زمان که راه ارتباط با ائمّه علیهم السلام گسست وحضور آنها در میان مردم غیر محسوس گشت ودسترسی به اشخاص آنان شبه محال گردید، مشکلات زیادی به بار آمد، چون در این مقطع راه رسیدن به علم، به ابزار متعدّدی نیاز

پیدا کرد.

در زمان حضور اگر شخصی با مسأله‌ای روبرو می‌شد به محضر معصوم علیه السلام حاضر گشته آن مسأله را مطرح کرده ومعصوم علیه السلام نیز پاسخ را متناسب با سؤال ویا گاه با حال سائل با بیان ولفظی که سائل آشنای بدان بوده به او إلقاء می فرموده بصورتی که او یعنی سائل، به علم دین در آن مورد رسیده وآن را دریافت می نموده است ودر آن مورد هیچ جای شک وگمان هم برای او باقی نمی مانده است.

ویا حاضران در محضر امام علیه السلام رفتار وحرکات معصوم را از نزدیک شاهد بودند وحرمت وحلّیت ویا غیر از آن را قاطعانه می یافتند وبدین صورت وبتدریج احکامی وافکاری برای آنها قطعی ویا مورد اطمینان می گشت.

اما از آن زمان که جامعه از حضور ملموس معصوم در میان خود محروم گشت اشکال وشبهه بر سر راه علم گسترده وفراگیر ویا پر رنگ شد تا جائی که کم کم برای برخی این تصوّر پیش آمد که راه علم برای رسیدن ما به دین بسته وما نمی توانیم هر چند با وسایطی بر بال علم به حرکت در آییم بلکه ناچاری واضطرار مارا به راه ظن وگمان برای دست یابی ونزدیک شدن به حقایق ووظایف گمشدهٔ دینی هدایت می کند.

از سوی دیگر آنانکه راه علم را بسته نمی بینند مدّعایشان آن نیست که در یک یک موارد وجزئیات مسائل می توان از راه قطع ویقین به دین رسید بلکه مقصود آن است که امکان علم پیدا کردن به نظر دین در آن مورد ویا علم به اعتبار ومقبول بودن راهی غیر از علم برای دستیابی به مسائل مورد نیاز وجود دارد وبه تعبیر خودشان راه علم وعلمی به دین وجود دارد.

روشن است که شخص مجتهد، برای رسیدن به رأی ونظر دین قبلاً باید این مسأله را مورد نظر قرار دهد ونظری را برای سیر اجتهاد خود پایه گذاری کند در غیر این صورت حرکت او برخاسته از علم نخواهد بود.

ویا در مرحلهٔ دیگر سخن از آنچه دارای اعتبار است می شود بحث وبررسی وگفتگوهای علمی در نفی واثبات جزئیات راههای مطرح شده در می گیرد، گذشته از آنکه گاهی تشخیص أصل موضوع مطرح شده مورد دقّت وردّ وبدل قرار می گیرد.

البته بحث از اینکه چه راهی وضابطه ای غیر از قطع برای رسیدن به دین معتبر است پس از گذرانیدن این سؤال است که آیا اصلاً ممکن است متولّی دین که همواره کار از روی حکمت وعقل می کند راهی غیر از علم برای دستیابی به گزاره های خود قرار دهد؟ وآنگاه پس از انتخاب مستدل وبرهانی با رفع اشکال از دیدگاه معقولیّت وامکان راه قرار دادن غیر علم، سخن دربارهٔ واقعیت خارجی به میان می آید که آنچه در محدودهٔ دین انجام گرفته چیست؟ وآیا در شریعت اثری از جایگزینی غیر علم وجود دارد یا نه؟ واگر وجود دارد در چه مواردی ودر چه شرایطی است؟

از باب نمونه بحث در باب خبری که از معصوم نقل شده ولی علم به درستی یا نادرستی نسبتش به امام نیست؛ یکی از موضوعات بسیار مهم وحساس در شناخت نظریات وقوانین دین است.

بحث از این موضوع در زمان حضور معصوم علیه السلام کمتر مورد نیاز بود وشاید به کلّی نیازی به این بحث احساس نمی گشته چه آنکه برای مردمان آن عصر موضع ونظر دین نسبت به آن روشن بوده ویا آنکه کمتر به خبر غیر

قطعی احتیاج پیدا می شده چه آنکه در اثر برکت حضور معصوم علیه السلام اکثر اخبار در کنار خود قرائن صحت یا بطلان را همراه داشته اند وبحث از اعتبار خبر غیر قطعی بطور عمومی وگسترده مورد نیاز نبوده است.

ولی در عصر غیبت این بحث به شدّت مورد نیاز است باندازه ای که اگر این راه برای شناخت دین واحکام آن از کار بیفتد راهی برای شناخت بخش بسیار بزرگی از احکام وبرای انجام وظائف دینی نمی ماند ویا مردم دچار مشکلات بسیاری می گردند. وباین جهت بحث از خبر غیر قطعی وباصطلاح خبر واحد مورد اهتمام همهٔ علمای دین قرار گرفته وتلاشهای فراوانی برای کشف اعتبار آن نموده اند یا آیات قرآنی را مورد کاوش قرار داده اند وبا موشکافی ها ابعاد مختلف آن را به معرض نقد وبررسی قرار داده اند. ویا با استناد به شواهد وقرائن، عمل وروش معصومین علیهم السلام را روشن ساخته اند ویا عمل وروش أصحاب آنانرا بدست آورده اند ودر عین حال گروهی گر چه اندک این پژوهشها را، نتیجه بخش وکافی ندانسته ونتوانسته اند علم به اعتبار خبر را پیدا کنند ولی در آخر کار تنها ضرورت واضطرار را مجوزی برای استناد به آن اخبار برای عمل به وظائفی که قطع به وجودش ضمن این مجموعه هست دانسته اند.

ودهها بلکه صدها مبحث ریز ودرشت دیگر که این مقاله گنجایش ذکر آنها را ندارد وآنچه در بالا آورده شد بقصد ارائه فهرست اجمالی نمونه ای از کار دشوار یک مجتهد است که او با پیمودن مراحل متعدد آن وتلاش فکری بسیار دقیق وظریف در مباحث آن مراحل، تازه به یک مبنای علمی می رسد که بر اساس آن می تواند راه دشوار اجتهاد وکشف حکم خدا یعنی دین را

بپیماید.

وبر پایه همین ارتباط طبیعی بین این مباحث وفقه دین واحساس نیاز مبرم وحیاتی به آن برای تفقه در دین بود که علم اصولِ فقه شکل می گیرد. واز سوی دیگر با توجّه به عدم دسترسی به اهل بیت وحی در عصر غیبت وبا توجه به تعدد اندیشه ها وفکرها که طبیعتاً با طولانی شدن تاریخ این مباحث ودر برخورد با اندیشه های دیگران، شبهه ها واشکالها افزون گشته که بصورت طبیعی پاسخها نیز کثرت می یابد وموشکافیها بیشتر. از این رواست که در ابتدای شکل گیری این مباحث وبه تعبیری در ابتدای تاریخ استنباط، اصول فقه این گستردگی در موضوعات واستدلالات وحتی مسائل استطرادی را دارا نبوده است که امروز دارد، وشاید همین امر این سؤال را در ذهن ایجاد کند که چرا این همه توان علمی صرف مسائلی می شود که غالباً ارتباط مستقیمی به فقه ندارند وپاسخ آن مسائل چیزی جز آری یا نه ویا شبیه آن دو نیست؟

ولی با توجه به آنچه که گفته شد، طبیعی بودن این تحوّل روشن است چنانکه سایر علوم نظری شبیه همین وضعیت را دارا هستند ونمونه اش خود فقه است، که در ابتدای تاریخ آن، گاه یک مسأله با ذکر یک روایت ودعوای ظهور بر آن یا دعوای اجماع وضرورت به پایان می رسید اما اکنون یک محقق ومجتهد باید بحثهای متعدد وشبهه های گوناگونی را حلّ کند تا دعوای ظهور را تمام کند ویا چند شبهه را پاسخ دهد تا بتواند دعوای اجماع را محقق ومعتبر کند.

بنابراین با توجه به اینکه تنها از راه علم می توان به حکم خدا ونظر دین

رسید ورسیدن به علم دین در عصر ما (عصر غیبت) هنگامی است که نظر ورأی از طریق راه یا راههای مستند به برهان ودلیل مستحکم باشد، برای تحقق این امر نقد وبررسی تمام آراء وانظار مرتبط به مسأله وردّ ودفع تمام شبهات طرح شده بصورتی علمی ومنطقی وبستن راه سایر احتمالات لازم وضروری است والّا مثال ما مثل کبکی است که سر در برف برد تا کسی او را نبیند.

وهمین اهمیت موضوع است افراد متقی واز خود گذشته را بر آن داشته تا بهترین سرمایه یعنی عمر خودرا صرف تحقیق وپژوهش در این زمینه بسازند، کسانی مانند شیخ انصاری رحمةالله علیه که به نقل بعضی از بزرگان، شاگردان خودرا از جهت گذراندن وقت خودبه اموری جز فراگیری علم ودانش مورد سرزنش ونکوهش قرار می دهد، ویا بنقل یکی از اساتید بزرگ حوزه ومراجع عالیقدر، زیارت جامعه هر روزش ترک نمی گشت.

ویا چهره هایی مانند میرزای بزرگ شیرازی ودیگران که ذکر نام آنها در این نوشتار میسر نیست، افرادی دارای قدرت فکر واندیشه وبا تقوا وارد این گود شده وسنگ تمام برای آن گذاشته اند وچه زیبا وبه جا این کار را بعهده گرفته اند؛ چه آنکه براستی ژرفای تأثیر اصول فقه در همه معارف اسلامی واحکام ودر یک کلام شناخت دین غیر قابل تردیداست، وامری طبیعی است که دین باوران به آن اهمیت بدهند ودر تهذیب وشفّافیت آن عمر گران مایه خودرا صرف آن کنند تا بتوانند از راهی مطمئن به واقع سخنان بیت عصمت برسند وراه را برای رسیدن دیگران نیز باز وهموار کنند.

زیاده روی وافراط نیست اگر ادّعا شود کسی که از اصول بهره ای ندارد

نمی تواند مطمئن به شناخت دین باشد.

واگر این راهسازیها وراهبریها نباشد میدان برای جولان سلیقه ها وذوق ها واحساسات وعواطف یله ورها بدون جلوگیری، در عرصه شناخت دین وارد گشته ودر نتیجه دین دستخوش تغییرات ساختاری واصولی می گردد وبه جای اینکه دین فرهنگ ساز باشد فرهنگهای غیر دینی دین ساز می گردند ودین یک امر نسبی وتابع متغیّر محیط وزمان خواهد گشت.

واگر برهان گرائی وبرهان سازی برخاسته از علم نباشد مطمئناً تفکر تثلیث مسیحیت ویا ثنوّیت در تفکر خدا شناسی ما ریشه می دواند ویا در زمانی مانند زمان معاصر گاه سوسیالیسم وگاه کاپیتالیسم به عنوان دیدگاه اقتصادی اسلام عرض اندام می کرد وشاید هم زمانی ترکیبی از هر دو بنام اسلام مطرح می گشت ویا در زمانی آزادگرایی ودر زمانی دیگر محدودیتهای شدید فردی وسلب آزادیهای مشروع برنامه ودستور اسلام قلمداد می شد.

وبرای صاحبان فکر بخوبی روشن است که این حالت بمعنای تهی بودن اسلام از دستور مشخص زندگی وفکر وجهان بینی مخصوص به خوداست چنانکه اکنون ناآگاهان خیره شده از برق تمدن غرب زمینه های این تصوّر را دنبال می کند.

ولی علی رغم تمام مشکلات وموانع این راه، به برکت اصول فقه تلاش در شناخت وتبیین چهار چوب ابزارهای دین شناسی بخوبی انجام گرفته وزمینه مصونیت شناخت دین از آن گونه خطر فراهم گشته، وبه حق می توان گفت اصول فقه محکی برای اسلامی بودن اندیشه است.

ضرورت اصول فقه برای تفقّه تا اندازه ای است که نمی توان کسی را از

میان علماء تشیع یافت که بدون استفاده از قوانین اُصولی حکم وقانون دین را بدست بیاورد حتی کسانی که بنام اخباری شناخته شده‌اند نیز به گونه‌ای اُصولی هستند چه آنکه آنان نیز برای بدست آوردن احکام اخبار را مرجع ومأخذ قرار می دهند اما بر اساس این ادّعا که علم، به صدور همه روایات موجود در کتابهای معروف شیعه از معصومین علیهم السلام هست ودلالتهای آنها قطعی ومعتبر است، ویا در صورت عدم امکان اقامه دلیل در شبهه های تحریمیه قائل به لزوم رعایت جانب حرمت می شوند واین ادّعاها بر اساس مبانیی است که به نظر خود با دلیل وبرهان اثبات کرده‌اند ولی بهرحال این هم خود اصولی است که آنها برای شناخت دین پی ریزی وعلمی کرده‌اند.

چنانکه پیش از این اشاره شد علم اصول مراحل مختلفی از رشد وگسترش را به خود دیده‌است وسیر رشد وشکوفائی آن در میان شیعه بجهت زمینهٔ مناسب آن یعنی دوام اجتهاد بیش از آنچه که در میان اهل سنت اتفاق افتاد بوده‌است وبویژه در یک ـ دو سدهٔ أخیر مورد عنایت خاصی قرار گرفته وبزرگانی مانند صاحب قوانین، وحید بهبهانی از مدافعان این علم پس از رکود آن هستند.

اما مرحوم شیخ انصاری در این میان درخشندگی ویژه‌ای دارد، شاید بتوان گفت او خلاصه افکار گذشتگان همراه با فکر خلاق ونوآور شخص خود بود مرحوم شیخ اعظم انصاری قدّس سره الشریف تجربهٔ دیگران را دید وبر پایه بررسی آن تجربه ها به کمک فکر قوی ومصفّای خود رأی ونظر تازه را ساخت وعرضه کرد.

برای رسیدن به این گفتار کافی است به رسائل شیخ رحمة الله علیه یعنی

فرائد الأصول نظر افکند وشاهد بود که چگونه مطالب را دسته بندی کرده اکثر افکار را مورد نظر قرار داده واحتمالات را بررسی نموده ودر نتیجه خواننده پس از همراهی با آن مطالب شخصیتی با فکر، روشن ومتوجّه به جوانب امر ونقّاد وآمادهٔ بر خورد با شبهات واشکالات ساخته می شود... گزافه نیست اگر بگوییم درک عمق مباحث مطرح شده در رسائل شیخ بدون زحمت وتلاش فراوان میسّر نیست، وآنکه خواندن همراه با فهم وتعقل سرتا سر این کتاب فرد را با پایه های خیلی از علوم نظری آشنا وآگاه می سازد.

بهمین جهت این کتاب در حوزه‌ها مورد اهتمام قرار می گیرد وشرح یا حاشیه زدن بر آن وتدریس آن برای طلاب معمول می گردد.

یکی از حاشیه ها بر فرائد الأصول تعلیقه مرحوم آقا سید عبدالحسین لاری است.

مرحوم سید عبدالحسین لاری در این تعلیقه چنانکه طبیعی است بیشتر نظر به متن وگفته های فرائد دارد وکمتر به نقل اقوال از دیگران می پردازد بر خلاف روشی که درتقریرات خود پیروی نموده است.

تعلیقه وحاشیه های ایشان از یک بعد دوبخش است یک بخش تفسیر وشرح متن رسائل از قبیل بیان وجه امر به فهم وتأمل هائی که مرحوم شیخ انصاری موارد زیادی از این دو در متن فرائد دارد که شرح دهندگان رسائل واساتید حوزه ها هر یک بنابر فهم وبرداشت خود از رسائل آنها را اشاره به نکته یا اشکال یا چیز دیگری بیان می کنند.

وبخش دیگر نظر به درستی ونادرستی مطالب بیان شده در رسائل را دارد، وشاید اکثر این موارد جنبهٔ ایراد وردّ آن مطالب را دارد.

ایشان در این درگیری علمی که بقول خودش از تراوشهای فکری استادش استفاده برده‌است، با قدرت کامل مطالب مورد نظر خود را بررسی می‌کند وگاه ادلّه نظر ورأیی را تکمیل ویا اضافه می‌کند ولی در پس آن با ذکر وجوه ونکات قابل توجّه، اقدام به ردّ آن رأی ونظر می‌کند وخود چیز دیگری را می پذیرد.

مرحوم سید عبدالحسین از آنجا که از شخصیت علمی برازنده‌ای برخوردار بوده وبه توان علمی خود نیز ایمان داشته از مخالفت با رأی غالب هراسی نداشته مثلاً ایشان هنگام نقد وبررسی دلیل انسداد قیاس را بطور مطلق نفی نمی‌کند بلکه قیاس در برابر نص را مردود می داند.

اما در عین حال که شخصیت مستقل علمی داشته اما تعبد وتعهّد بی چون وچرای ایشان، وگریز از تحریف، وترس از انحراف در لابه‌لای این تعلیقه در جاهای زیادی به خوبی مشهوداست، وموضعگیریهای او در برابر ناهنجاریهای اجتماعی قابل توجه‌است مثلاً آنجا که شیخ انصاری در پایان اصل برائت واشتغال میفرماید عمل بعموم وبدون محدودیت قاعدهٔ لا ضرر مردوداست وگر نه فقه جدید وباصطلاح امروز فقه نو متولد می شود مرحوم سید رحمة الله علیه بدنبال آن می‌فرماید بلکه دین بدیع یعنی دین نو ساخته می شود.

وحکمت ونکتهٔ تعبیر دین جدید به جای فقه جدید بر أهل دقت پوشیده نیست، او می خواهد بفهماند در اینجا تنها معرفت از دین وبه تعبیری قرائت از دین نیست که دگرگون می شود بلکه خود دین وواقعیتهای معلوم آن دستخوش تغییر می گردد.

همچنین ضمن مباحث مطرح شده در این تعلیقه آگاهی بلکه صاحب نظر بودن ایشان در معارف ومباحث اعتقادی وکلامی نیز روشن می گردد.

آنجا که شیخ انصاری بحث در علم انبیارا بر حسب روایات مجمل وعلمش را موکول به أهلش می بیند ایشان با قوّت وقاطعیت ادّعای ظهور بلکه قطع در این مورد می کند واشاره دارد که ما در مورد علم امام در زمان گذشته رساله هائی در کیفیت علم امام وعموم آن نوشته ایم ودر چند سطر بعد اهتمام به این نحو مسائل مرتبط به مقام خلفاء الرحمن را اولی از اهتمام بمسائل فرعیه می خواند.

ایشان با کتب اهل عرفان ونیز آشنایی وأنس داشته واحیاناً روایاتی را نقل کرده که ما مرجع آن را فقط در آنگونه کتب یافتیم.

خداوند روح او را شاد وبا انبیاء واوصیاء در کنار علما وصلحا محشور بگرداند وبه ما توفیق ادامه راه این مشعلداران حقیقت وعلم عنایت بفرماید والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

سید صالح مدرسی

۱۳۷۶/۱۲/۱۰

سیّد عبدالحسین لاری،

انهدام مجلس واستبداد صغیر

اعظم دانش اعتماری

«**سید عبدالحسین لاری**» روحانی نستوه وشجاع، مخالف هرگونه سلطهٔ استبداد واستعمار، عالم دین وسیاست وچهرهٔ شاخص مبارزات جنوب در نهضت مشروطه واستبداد صغیر بود. در آستانهٔ مشروطیّت، اختلافات فتحعلی خان حاکم لار با فرزندانش، شدّت ظلم وستم خوانین منطقهٔ لارستان، نا امنی راههای تجارتی ورکود اقتصاد سبب گردید جمعی از تجّار لار، به عنوان قشر قدرتمند اجتماعی به رهبری حاج علی وکیل به سامراء عزیمت کنند واز مجتهد بزرگ عصر، میرزای شیرازی در خواست عالمی مبرّز، مجاهد، سیاسی ومدبّر برای ادارهٔ فارس وسامان دادن به آن منطقه کنند[۱].

میرزای بزرگ نیز با آگاهی از شخصیّت دینی وسیاسی سیّد عبدالحسین از ایشان می خواهند که دعوت هیأت لارستانی را لبیك گوید. سیّد با ورود به لارستان در سال ۱۳۰۹ ق، فعالیتهای علمی، فرهنگی وسیاسی خودرا آغاز نمود وبا تربیت شاگردان مبرّز ونامدار مانند حاج سیّد عبدالباقی شیرازی، شیخ عبدالحمید مهاجری، سید عبدالمحمد موسوی لاری، شیخ زکریا انصاری وسید مرتضی اهرمی نفوذ علمی وسیاسی خودرا در سراسر ایالت فارس توسط آنان، گسترش داد ودر دراز مدت از نیروی آنها برای پیشبرد

نهضت خود علیه ظلم وستم مستبدین بکار برد وبه عنوان بزرگترین، مؤثّرترین وفعال ترین رهبر روحانی در روند حوادثی که به مشروطه منجر گردید، همچنین حوادث بعد از آن به خصوص دورهٔ استبداد صغیر، مطرح شدند. بعد ازاعلان مشروطه شاهد اهتمام سید در امر برگزاری انتخابات وتشکیل انجمنهای مشروطه خواه در مناطق مختلف فارس چون لار، اوز، بنادر عباس ولنگه هستیم. با انتشار رسائل «**تحریض وتشویق مشروطه مشروعه**» و« **قانون در اتحاد دولت وملت**» به بیان نظرات فقهی ـ سیاسی خود دربارهٔ مشروطه وحمایت از آن، پرداخت.

دسته بندی دو گروه مشخص مستبد ومشروطه خواه در فارس بعد از استقرار مشروطیت، بافت سیاسی این ایالت پهناور را تشکیل می داد که سید عبدالحسین با پیوستن در جناح اخیر در کنار دیگر مشروطه خواهان فارس چون انجمن اسلامی، انصار وایل قشقایی به رهبری صولت الدوله، باعث تقویت مشروطیت گردید وحساسیت مستبدین به رهبری قوام الملك که مخالف سرسخت مشروطه بودند را برانگیخت[۲] چنانکه بارها این دو گروه را در شیراز ودیگر مناطق ایالت رو در روی یکدیگر قرار داد. انهدام مجلس وآغاز استبداد صغیر اوج مبارزات وصف آرایی این دو دسته بود.

لارستان منطقهٔ وسیعی از فارس[۳]، در دورهٔ استبداد صغیر «مرکز ثقل پلیتیک فارس»[٤] بود. اوضاع سیاسی واجتماعی منطقه در خیزش مردم فارس تأثیر مستقیم داشت. ظلم وستم خوانین وحکام دشتستان، تنگستان، کازرون، برازجان، داراب ونیریز از طرق گوناگون، بخصوص اخذ مالیات ونیز رکود اقتصاد وتجارت بر اثر ناامنی راهها ورقابت سران ایلات، سبب قیام ملی وخود جوش فارس گردید. وجود روحانی مبارز چون سیدعبدالحسین لاری

وفراهم نمودن زمینه های خیزش علیه استبداد وپیوند با دیگر نیروهای مشروطه خواه در شیراز وآمادگی مردم منطقه ازجهات فکری ونظامی، لارستان را آمادهٔ قیام ملّی کرده بود.

نکتهٔ مهم وقابل توجه در این میان، همراهی حاکم لار، حاجی علیقلی خان، از نوادگان فتحعلی خان است که بر حسب ضرورت زمان وبهره برداری از شرایط سیاسی روز، در سلك مشروطه خواهان در آمده بود[۵]. کینه وخشم مردم از ظلم وستم حاکم لار، نوعی آمادگی در کمک وهمراهی با سیّد در دفع مستبدین، به وجود آورده بود[۶].

به فاصلهٔ اندکی از بازگشت سیّد از شیراز به لار، مجلس اول قانونگذاری توسط محمد علی شاه به توپ بسته می شود ودوره‌ای به نام «استبداد صغیر» آغاز می گردد که اعتراضات شدید مردمی در قالب ارسال تلگرافهای بسیار، به تهران را به دنبال داشت. کلیّهٔ ایالت فارس که بعد از عزل ظل السلطان ونصب آصف الدوله به حالت انقلاب عودت نموده وطغیان ایلات آغاز شده بود[۷]، با انهدام مجلس بحرانی تر شد، به طوری که سردار فیروز، نایب الحکومهٔ فارس، از عهدهٔ اعادهٔ انتظامات بر نمی آمد[۸]. ظلم وستم او وعطاء الدولهٔ بیگلربیگی فارس بر مردم وبرخی حکام چون آصف الملک حکمران کازرون، موجبات خشم ونفرت هر چه بیشتر آنان می شد[۹]. گاه از تعدیّات نایب الحکومه به قنسولخانه انگلیس پناه می بردند[۱۰].

«به موجب راپورت واصله، ناحیهٔ لار، معرض تاخت وتاز تعدیّات سید عبدالحسین لاری میباشد ومشار الیه اعلان نموده است پرداخت مالیات به شاه حالیه مخالف اسلام است»[۱۱].

ارسال نامه ها وتلگرافهای متعددی به حمایت از مشروطه خواهان

ومخالفت با عمل ضد اسلامی شاه، اولین اقدام سید بود. از آن پس با تجهیز قوا واعزام آنان به مناطق مختلف فارس فصل جدیدی در تاریخ مبارزات جنوب علیه استبداد واستعمار آغاز نمود.

حماسه آفرینی مشروطه خواهان وانقلابیون فارس ورهبری سید عبدالحسین

در این زمان با تلاشهای آصف الدوله حکم فارس وهمکاری میرزا محمد خان منشی، میرزا محمدعلی خان نصرالدوله وحبیب‌الله خان قوام الملک از فرنگ به شیراز باز می‌گردند[۱۲] وبا حمایت محمد علی شاه[۱۳]، حوادث تلخ ودردناکی می آفرینند.

با استناد به منابع می توان گفت منطقهٔ لارستان به رهبری روحانی بزرگ ومبارز عصر، سید عبدالحسین، بیشترین سهم را در مبارزات جنوب علیه استبداد محمدعلی شاه داشت.

در واقع لارستان از حکومت فارس مجزّا شده[۱۴] واکثر مناطق استان را تحت نفوذ سیاسی وفکری خود قرار داد وبا استفاده از چریکها ونیروهایی که از سالها قبل آنها را در حوزهٔ علمیهٔ لار، تربیت کرده بود، مبارزات سر سختانهٔ خود را ادامه داد. عکس العمل شدید سید علیه انهدام مجلس، تهدید شاه واعزام نیروهای خود به برخی نقاط فارس مانند بندرعباس وبوشهر، سبب قوّت قلب مردم شیراز وتظاهرات آنان به حمایت از مشروطه شد.

جمعی نیز در تلگرافخانه متحصن شدند وتلگرافهایی به تهران مخابره نمودند وبه طور صریح اعلام داشتند که هرگاه شاه به فوریت فرمان افتتاح مجلس شورای ملی را امضاء نکند، ملت شیراز هم از همان راهی که مردم

گیلان واصفهان در پیش گرفتند ، پیروی خواهند کرد[۱۵] تا این زمان شهرهای تبریز ، رشت ، مشهد واصفهان با شورش خود موجب ترس دربار شده بودند. خبر پیروزیهای انقلابیون دیگر شهرها وایلات چون بختیاری ، در تشدید مبارزات آزادیخواهان فارس مؤثر بود وبارها احتمال تأسّی به رفتار مشروطه خواهان بختیاری از سوی ایلات فارس خصوصاً قشقایی ، ترس بر دل دولتمردان انداخته بود[۱۶].

ادوارد براون پس از ذکر پیشرفت مشروطه خواهان در دورهٔ استبداد صغیر می نویسد:

«با این پیشرفت خود ، (آزادیخواهان) از رفتار نابکارانهٔ شاه جری تر گردیدند . ایلات یا استانها به آنها گرویده ، در این موقع رشت ، استرآباد ، مشهد ولار فارس با قیادت حاج سید عبدالحسین مجتهد به نامهای گوناگون به تظاهر برخاستند ، در اصفهان امتناع شاه از بازگشت حکومت مشروطه را ، با برقراری حکومت نظامی پنهان می داشتند»[۱۷].

در شوال ۱۳۲۶ ترس از سید عبدالحسین در باب عزیمت به شیراز ویاری مشروطه خواهان ، دولتیها مصلحت دیدند که برای جلوگیری از قیام وی اردوئی به ریاست حبیب الله خان قوام الملك ملقب به «سالار السلطان» به لار رهسپار کنند[۱۸]. پسران قوام الملک بعد از بازگشت از اروپا ، به تطمیع آصف الدوله حاکم فارس پرداخته ونظر او مبنی بر عزیمت به لار وتسخیر این ناحیه را جلب نمودند. در این میان نظر حاج علیقلی خان حاکم لار که به ظاهر طرفدار سیّد بود ، به سمت خود جلب نموده وبا طرح نقشه‌ای عازم لار شدند[۱۹].

سیّد بلافاصله با اخطار به سالار السلطان عکس العمل نشان می دهد. *«با*

متابعین کثیره خود خروج نموده ودر ولایت لار، علناً کوس یاغیگیری می زند».[۲۰]

مستر بیل کنسول انگلیس در شیراز، مخالفت سیّد را برای انتظام منطقه مخاطره آمیز می داند[۲۱]. چریکهای سیّد به فرمان او در نقاط مختلف فارس وارد عمل شده وحملات خودرا علیه مستبدین شدت می بخشند. چنانکه «شیخ زکریا» را برای مقابله با نیروهای قوام الملک عازم داراب می کند. بارها همراه با تفنگچیان خود موسوم به «کوهستانی»ها به شهرهای کرمان، سیرجان ونیریز حمله ور می شوند[۲۲]. طبق گزارشی در حبل المتین سید عبدالحسین تمام صفحات سبعه ولار تا سیرجان را احاطه کرده وعموم ایلات کرمان به سید گرایش یافته اند[۲۳].

پیوستن تفنگداران حاجی آبادی به رهبری حسین سالار وتعدادی از سران طوائف عرب، بهارلو وچریکهای کوهستانی به صف شیخ زکریا، باعث تقویت قوا شد ودر حمله به «فرگ» (Forg) واقع در جاده لار ـ داراب، «کربلایی آقابیک کواری» را به قتل رسانده وبه طرف داراب حرکت می نمایند[۲۴].

سالار السلطان با لشکر دوهزار نفری خود که از ایلات مختلف چون ایلات وطوایف عرب جمع آورده بود، در داراب آماده مقابله با نیروهای شیخ زکریا می شود ولی شکست سختی را تحمل می نماید. در این موقع از حاجی علیقلی خان حاکم لارستان کمک می طلبد که ضمن درگیری با نیروهای سید مجروح میشود وهمراه قوام الملك عازم شیراز شده ودر آنجا بر اثر فشار ملیّون زندانی می شود. بعد از درگیری وزد وخورد بسیار که به مدت دو ماه به طول می انجامد، پسران قوام الملک شکست خورده وبه هیچ پیشرفتی نایل

نمی‌شوند[۲۵]. سید ضمن نامه‌ای به یکی از علمای بوشهر (سید مرتضی اهرمی) اشاره نموده که با قوام الملک جنگ کرده واورا به کلّی مغلوب کرده‌است[۲۶].

گزارشهای مأموران انگلیسی موجود در کتاب آبی حاکی از اغتشاش وناامنی جاده‌ها وافزایش سرقتهااست[۲۷]. در گزارش دیگر خبر از «خروج سید ومتابعین کثیره» اوست[۲۸].

در ادامهٔ مبارزات، سید با اعزام بخشی از نیروهایش به رهبری «مصباح دیوان اوزی» و«حسین کله کن» ملقب به «سپهسالار اسلام» به بندر عباس[۲۹] به پیروزیهای چشمگیری دست می یابند: «*بواسطهٔ فشار مجتهدین نجف وسادات لارستان ملّتیان بندر عباس زمام اختیار حکومت را در دست گرفته وگمرخانه را تصرف کرده اند . جنرال قنسول مزبور از صاحب منصب ارشد بحری تقاضا نموده است که یک فروند کشتی جنگی برای حفظ منافع انگلیس به بندر عباس بفرستند*»[۳۰].

با ارسال تلگرافی به نجف خبر فتوحات گزارش داده می شود:

«*نجف ، حضرت آیت الله خراسانی، از برکات امام زمان ، حسب الامر حجّت الاسلام ، حاجی سید عبدالحسین لاری ، تمام دوایر دولتی متصرف ، به قنسولات خارجه اعلام می داریم که انجمن ولایتی ضامن جان ومال رعایای خارج است مستحفظ از هر جهت به نهایت آرامی موجود . امضاء عموم ملت بندرعباس*»[۳۱].

در ماه صفر ۱۳۲۷ همچنان خبر از اغتشاش شیراز وکرمان است واینکه «*سید عبدالحسین چند دفعه با اردوی دولتی جنگ کرده وفاتح وغالب*

آمده است»[۳۲] در همین تاریخ سید ضمن نامه‌ای به انجمن اسلامی شیراز فتوحات خود در «بلوکات جویم سبعه، داراب وبندرعباس» که تا این زمان کسب کرده بود اشاره می نماید که در روزنامهٔ عروةالوثقی درج می گردد[۳۳].

دامنهٔ نفوذ سید به بندرعباس نیز رسید ومشروطه خواهان این منطقه به کمک ملیّون لار، با یک حملهٔ ناگهانی بندرعباس را تصرف کردند وگمرک را در حیطهٔ اختیار خود در آوردند. به طوری که آژانس رویتر خبر داد دولت انگلیس پس از تصرف شهر، یک کشتی کوچک جنگی به بندرعباس فرستاد ومدخل بندر را اشغال کرد. بعد از تصرف گمرک بدست انقلابیون، مقرّ تجاری انگلیس معروف به «کلاه فرنگی» را نیز تسخیر می نمایند. بدنبال تصرف بندرعباس، دیگر نیروهای انقلابی، به فرماندهی «حسین سپهسالار» طی نبردی سخت، بندرلنگه را متصرف می شوند[۳٤].

سید حاجی بابا بیرمی وغلامحسین خان وراوی بارها بندرلنگه وبستک را مورد هجوم خود قرار داده ونهایتاً به تصرف در آوردند[۳۵] تصرف بنادر عباس ولنگه باعث قوت قلب ملیّون از جمله آزادیخواهان بوشهر شد. سید عبدالحسین طی حکمی «سید مرتضی اهرمی» را مأمور تسخیر بوشهر می کند[۳٦] «*حضرت حجت الاسلام لاری، پنج روز قبل با لشکرهایی، با فتح وپیروزی وارد بندر بوشهر گردیده وبندر عباس، لنگه ونخیلو وسایر جزایر وبنادر فارس تماماً به تصرف حضرت سید لاری در آمده، عموم اتباع دولت از حاکم واجزا فرار کردند*»[۳۷].

در همین زمان خبر اشاعهٔ وسیع جنبش ملی تا بنادر خلیج فارس وعدم انقیاد این بنادر از شاه منتشر می گردد. رئیسعلی دلواری وعلی کازرونی به سید مرتضی اهرمی در تصرف بوشهر یاری می رسانند وبا ورود به بندر بوشهر در

اوایل ربیع الاول ۱۳۲۷، زمام امور آن منطقه را به دست گرفته وپرچم ملی را بر فراز «دار الحکومه» نصب می نماید[۳۸]. این بار نیز دولت انگلیس در بندر بوشهر چون بنادر دیگر برای حفظ جان ومال اتباع خود وآمادگی دفاع ومقابله با آزادیخواهان، دو فروند کشتی جنگی در بندر بوشهر مستقر می کند[۳۹].

سرانجام دولت انگلیس با تحریک محمدعلی شاه، اورا مجبور به سرکوبی علم الهدی (سید مرتضی اهرمی) می کند. لذا دریابیگی با جلب نظرشاه، مبنی بر سرکوب سیّد عبدالحسین لاری وسید مرتضی وارد بوشهر شده وبعد از چندی در تاریخ ۱۸ جمادی الثانی ۱۳۲۷ موفق به دستگیری وتبعید سید مرتضی به عراق می شود[۴۰]. خبر مبارزات نیروهای سید عبدالحسین وفتوحات او، در تاریخ ۱۵ صفر۱۳۲۷ق. در روزنامهٔ صور اسرافیل انعکاس می یابد:

«فارس ولارستان در تحت تصرف قشون سیّد عبدالحسین لاری است . در بوشهر وبندرعباس وسایر نواحی خلیج فارس ، حکام مقتول ومطرود وحکومت در دست ملی هاست»[۴۱].

آزادیخواهان فارس تحت امر سید عبدالحسین ، همچنان در نقاط دیگر ایالت، حماسه آفریده وبه فتوحات جدید دست می یابند. شیخ زکریا دارابی ضمن تصرف داراب در جبههٔ شرقی، پیشروی می کند ودر کرمان، نیریز وسیرجان به پیکار با مستبدین می پردازد که سبب واکنش صاحب اختیار حاکم منطقه می گردد. *«جناب حاجی شیخ زکریا از طرف حجت الاسلام لاری ، کرمان را محاصره نموده وآذوقهٔ شهر سخت شده به حاکم شوریدند ، حاکم استعفا داد . نظام السلطنه را به حکومت معین کردند»*.[۴۲]

منطقهٔ برازجان، دشتی ودشتستان، که قبل از استقرار مشروطه علیه ظلم

وستم خوانین وحکام منطقه همواره مبارزه می نمود، در دورهٔ استبداد صغیر با داشتن چند چهرهٔ انقلابی چون زائر خضرخان تنگستانی، شیخ حسین خان چاه کوتاهی، میرزا علی کازرونی ورئیسعلی دلواری از کانونهای انقلابی ومبارز در راه اجرای قانون اساسی واستحکام مشروطه علیه استبداد وسلطهٔ استعمار به شمار می رفت. نفوذ وقدرت علمی وسیاسی سیّد عبدالحسین در جذب آنان ومبارزه با استبداد داخلی واستعمار خارجی، مؤثر بود واورا به عنوان رهبر روحانی مشروطه خواه قبول داشته وبه فرمان وی مناطق بسیاری را به تصرف در آوردند.

چنانکه دیدیم، عمدهٔ نیروهای سید در سه جهت جنوب، شرق وغرب به پیروزیهای چشمگیری دست یافتند وبنادر مهم عباس، بوشهر ولنگه وبستک به تصرّف ملّیون در آمد یا مورد تهدید قرار گرفت وانجمنهایی در حمایت از مشروطه بر پا شد[۴۳].

منطقهٔ وسیع جغرافیایی از بوشهر تا کرمان، به واسطهٔ حضور نیروهای مطیع وفداکار سید که خود در تربیت آنها کوشیده بود در تحت فرمان ونفوذ جبههٔ مبارز فارس قرار می‌گیرد. بخشی از هزینه های مالی این نهضت از طریق تجار انقلابی لارستان تأمین می‌گردید. سید برای پیشبرد نهضت خود تشکیلات منظّمی راه انداخته بود[۴۴] وبرای بی نیازی از دولت مرکزی واعتراض به آن وهمچنین برای بر طرف کردن ضرورتها ونیازهای فوری وبدلیل تمام شدن تمبر پست لار، اقدام به چاپ تمبر نمود که عنوان «پست ملت اسلام» و«پست ملت لار» بر آن نقش بسته بود[۴۵].

سید عبدالحسین لاری در مدت کوتاهی [اوایل استبداد صغیر تا غارت اولیهٔ لار] با فعالیتهای فکری، سیاسی ونظامی خود وبه کمک نیروهای وفادار

خود، پیروزیهای چشمگیری در مناطق وسیع فارس وبنادر بدست آوردند به طوری که مبارزات سید انعکاس بسیار زیادی در منابع داخل وخارج کشور داشت.

ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران می نویسد: «*اواخر صفر ۱۳۲۷ مشروطه خواهان چهار مرکز بزرگ برای آزادیخواهی نهضت داشته اند: تبریز، رشت، اصفهان ولار*»[٤٦] منابع خارجی چون خبرگزاری رویتر از اقدامات سید گزارشاتی ارائه می دهد[٤٧]. کسروی نیز در حوادث محرّم وصفر ۱۳۲۷ به قیام شیراز تحت رهبری سید عبدالحسین اشاره کرده است[٤٨]. در کتاب خاطرات وخطرات، سخن از مواضع قاطع سید وقدرت ایشان است؛ «*سیّد عبدالحسین، درکمال قدرت در جنوب مشغول کاراست*»[٤٩]. به این ترتیب فعالیّتهای سیّد ضربات سهمگینی به جناح مستبدّین زده وخشم ونفرتی عمیق از سید در دل ایشان نهفته شد ومترصدّ فرصتی برای سرکوب، عالِم سیاسی جنوب بودند تا انتقام دیرینهٔ خویش را از او ودیگر انقلابیّون بگیرند.

انقلاب مستبدّین، غارت لار

تا این زمان پیروزیهای مداوم وخیره کنندهٔ انقلابیّون به رهبری سیّد جناح مستبدین را به شدّت در تنگنا قرار داده وآنان را به عکس العمل واداشت.

«*چون در این موقع احکام تلگرافی وکتبی از علماء اعلام ...خراسانی ومازندرانی در اجرا مشروطه وانعقاد مجلس شورای اسلامی ... پی در پی می رسید ... واز این طرف شیخ المجاهدین، شیخ زکریا از سرکوه وداراب حرکت به سمت تبریز نموده وجنگ سختی کرد ... قوام الملک ونصر الدّوله در این هنگامه تدبیری که به خاطرشان رسید این بود که منزل جناب آیت الله آقای آقا میرزا*

ابراهیم مجتهد مجلسی موسوم به مجلس عالی تشکیل دادند ونتیجه رفتن نصرالدّوله به سمت لار وقتل وغارت احرار شد»[۵۰].

پسران قوام وعطا الدّولهٔ بیگلربیگی فارس وآصف الدّوله حاکم فارس که در موقعیّت سخت سیاسی قرار گرفته بودند «*حضرات قوامیها وسایر رؤسای شیراز تشکیل مجالس داده اسباب اتحاد وترقی فراهم می نمایند*»[۵۱] طیّ جلسه‌ای در تاریخ دوم ربیع الاوّل ۱۳۲۷، تشکیل مجدد، «انجمن ایالتی» را اعلام می دارند[۵۲]، در این جلسه بر پذیرفتن مشروطیّت تأکید کردند. تفصیل تشکیل انجمن ایالتی شیراز وتصمیماتی که گرفته می شود در تاریخ مشروطیّت ایران وکتاب آبی آمده است:

«*...قیام سید عبدالحسین لاری وتصرف لار وبندر عباس بوسیلهٔ قوای مشروطه خواهان، قیام ملّیون وتنگستانی ها وتصرف آن، قیام شیخ زکریا وکوشش مشروطه خواهان مقیم شیراز مستبدین را به زانو در آورد وآنان را برای قبول حکومت ملّی ومشروطه آماده نموده، جلساتی در شیراز منعقد گردید که در آن جلسات، رؤسای خانوادهٔ قوام هم شرکت داشتند وهمه متحدالقول شدند که راهی جز حکومت شوروی وافتتاح مجلس شورای ملّی نیست وتصمیم گرفتند، سید عبدالحسین لاری وشیخ زکریا وصولت الدّوله راکه در رأس قیام ملّیون فارس قرار گرفته بودند به شیراز دعوت نمایند*»[۵۳].

به مدّت کوتاهی بعد از ائتلاف مستبدین وتشکیل انجمن ایالتی فرمان محمد علی شاه مبنی بر سرکوبی سیّد به نصرالدوله قوام الملک اعلام می گردد. وی نیز با همکاری حاکم لار به همراه پانزده هزار نفر به سمت لار حرکت می کند:[۵۴]

«*نصر الدوله به اتفاق علیقلی خان، لار را تصرف کردند وسیّد جعفر را*

محبوس واز قرار معلوم سیّد ابوالحسین را نیز دستگیر نموده اند» [۵۵].

اعزام نیروی مستبدین به مرکز فرماندهی فارس در این دوره، در حالی بود که نیروهای سیّد چون شیخ زکریا در کرمان، مصباح دیوان اوزی وحسین سپهسالار در بنادر لنگه وعباس، ونیروهای دشتستانی وتنگستانی ورئیسعلی دلواری، علی کازرونی وسیّد مرتضی اهرمی درجبههٔ بوشهر مشغول مبارزه با مستبدین بودند. بنابراین بهترین فرصت برای مستبدین جهت حمله به لار بود. لذا نصرالدوله که این زمان، ریاست ایل خمسه را داشت به شهر لار در حالیکه از نیروی رزمجو خالی بود حمله می‌کند وطی ۱۶ روز به قتل وغارت جان ومال مردم پرداخته برای تضعیف روحیهٔ مردم، شایعهٔ کشته شدن سیّد را رواج می‌دهند. مردم بی‌دفاع وبازاریان شهر تا حد توان وبا بذل جان، به مقابله با مستبدین پرداخته، تعداد بسیار زیادی به شهادت می‌رسند. خبر فتح لار در شیراز وبندرعباس انعکاس شدیدی داشت وعدّه‌ای از اهالی این مناطق از جمله حاج علی آقا ذوالریاستین یکی از علمای بزرگ شیراز به قنسولگری انگلیس پناهنده می‌شوند[۵۶]. در نتیجه شورش مردم وبستن بازارها، آصف الدّوله حاکم فارس وانجمن ایالتی، به ناچار نصر الدوله را از لار فرا می‌خوانند.

انتقام

به دنبال غارت وچپاول لار توسط نصرالدوله، سیّد عبدالحسین مشغول به تهیّه وتدارک قوا برای تنبیه مستبدین وگرفتن انتقام جان مسلمین لار می‌گردد.

«آقا سیّد عبدالحسین که مغلوب پسران قوام شد مجدداً در لارستان نائرهٔ

حرب را دارد شعله ور می سازد»[۵۷]. لذا با همکاری سردار نظامی وفادار خود شیخ زکریا در منطقهٔ کوهستان، مقدمات حمله را فراهم می آورد وبه اطراف واکناف نامه هایی ارسال داشته واعلام می دارد:

«به عموم ملّت واهل شریعه (شریعت) ورعیّت هرجا وهرکس متّفق الرّأی والکلمه نوشته وگفته وتلگراف به هرجا وهرکس کرده که تا قصاص وتقاص حقوق النّاس از این مفسدین ومستبدین سابق نشود ونکنند، هیچ کس تمکین نکرده ونمی کند»[۵۸].

همچنان سیّد مراقب اوضاع سیاسی ایالت وبنادر است ودستورات لازم در جهت مبارزه با مستبدین را صادر می نماید. «سیّد عبدالحسین لاری متصل به ملّتیان بندرعباس سفارس می داد که گمرک را توقیف نمایند». احکامی نیز در توقف گمرک به بندرلنگه صادر می نماید[۵۹]. اقدامات سیاسی ونظامی سیّد وقدرت رهبری او بعد از تصرّف لار توسّط نصرالدوله، به دولت وسفارت انگلیس فهماند که اقدامات آنان برای سرکوب نهضت انقلابی ومردمی سیّد، بی نتیجه است. خصوصاً با قدرت وشوکت او در مبارزه با مستبدین در شیراز پیش از این، آشنایی داشتند واز میزان حمایت مردمی وتقویت وی از سوی علمای نجف با اطلاع بودند. لذا اطمینان داشتند که در آیندهٔ نزدیک با عکس العمل شدید نیروهای ایلی وروستایی، تحت نام «ملّیون» به رهبری سیّد مواجه خواهند شد.

سفارت انگلیس، خطر را بخوبی درک کرده خصوصاً کنسولگری این دولت شاهد بی توجّهی دولت نسبت به تنبیه ومجازات عمل جنایتکارانهٔ نصرالدوله بود وکنسولگری انگلیس احتمال وقوع حادثهٔ جدّی وخطر ساز را پیش بینی می کند:

«....خطر این است که سیّد لاری بنا به دعوت حکومت با استعداد کافی برای سرکوبی قوام رو به شیراز می آید»[٦۰].

کنسولگری انگلیس طی ارسال نامه‌ای به حکومت شیراز، آنها را مسئول عواقب حملات سیّد به شیراز وخسارات وارده به جان ومال اتباع انگلیس می داند. واز حکومت شیراز می خواهند که از آمدن سیّد لاری جلوگیری نماید[٦۱]. بر طبق گزارشی موجود در کتاب آبی، آصف الدوله برای رهایی از بحران شیراز وسرکوب قوامیها، قشقائیها وسیّد عبدالحسین را به شیراز احضار نموده است[٦۲]. نمایندگان روس وانگلیس بهترین راه حل برای فائق آمدن بر اوضاع وخیم ایالت وجلوگیری از حرکت سیّد به شیراز، انتصاب ظل السلطان به حکومت فارس می دانند واز دولت می خواهند رسماً حکومت وی را اعلام دارد[٦۳]. امّا انتصاب وی با مشکل روبرو می شود وعلاءالدوله به عنوان حاکم معرّفی می گردد.

دولت انگلیس ضمن اقدامات سیاسی، نیروی نظامی، در بنادر بوشهر وعباس، پیاده نموده تا در صورت لزوم به شیراز اعزام کند. از دیگر سو سیّد لاری با خرید اسلحه وتقویت نیروهای خود، آمادهٔ حرکت به شیراز می گردد. چهارده جمادی الثّانی ۱۳۲۷ خبر می رسد که عبدالحسین لاری با شیخ زکریا و ۴۰ نفر دیگر در نزدیکی داراب هستند. کنسولهای دولتین روس وانگلیس از آصف الدوله می خواهند که به سیّد لاری وصولت الدوله حکم قطعی صادر نماید که ابداً به طرف شیراز حرکت ننمایند[٦٤]. همزمان با پیشروی نیروهای سیّد عبدالحسین وشیخ زکریا وصولت الدولهٔ قشقایی به سمت شیراز واعلام آمادگی برای اعزام نیرو به مرکز، تهران به دست مجاهدین فتح می گردد. این در حالی بود که دو رهبر نیرومند سیاسی ونظامی تا حوالی شیراز پیش رفته، خطر بزرگی برای حکومت ومنافع روس وانگلیس بوجود آوردند.

سرانجام با اعمال فشار همه جانبه از سوی سفارت انگلیس، حاکم فارس، سردار اسعد وزیر داخله ونهایتاً تلگراف علمای نجف به در خواست شیخ مرتضی آشتیانی مبنی بر اینکه «*امورات داخله اصلاح، امید در اعادهٔ اجانب حاصل، حرکت آقایان عجالتاً غیر لازم، حکم فوری حجج در رجعت صولت الدوله از شیراز واجب*»[۶۵]. وعزل علاءالدوله از حکومت فارس، منجر به بازگشت نیروهای سیّد وصولت الدوله از حوالی شیراز می‌گردد.

بدین ترتیب انهدام مجلس وشروع دوران استبداد صغیر وقدرت گیری مجدد مستبدین، سبب شدّت یافتن مبارزات سیّد وهمکاری وهمیاری دیگر مشروطه خواهان فارس در مناطق دور ونزدیک گردید وسیّد با بهره‌گیری از تلاشهای چندین ساله خود از بدو ورود به لار وبا توجّه به آشنایی سیّد با انجمنها، گروهها وافراد مشروطه خواه واستفادهاز نیروی آنان، مبارزات خود علیه مستبدین را تشدید می نماید وبا وارد آوردن ضربات سخت، خشم آنان را تحریک می‌کند وبارها منافع دولت انگلیس را به مخاطره انداخته واو را وادار به نشان دادن عکس العمل سیاسی ونظامی نمود. ایالت فارس به خصوص منطقهٔ لارستان، بدنبال به توپ بستن مجلس، شاهد تحولات بسیار بود که سیّد عبدالحسین نقش بسیار مهمّی در رهبری انقلابیون ومشروطه خواهان به عهده دارد به طوری که از لارستان به عنوان «مرکز ثقل پلیتیک فارس» یاد کرده‌اند. سرانجام اغتشاش وآشفتگی بسیاری از ولایات ایران از جمله فارس در این دوران موجب احساس خطر دولتهای روس وانگلیس وتحت فشار قرار دادن محمّد علی شاه برای برقراری مجدد مشروطه شد وبا فتح تهران وخلع شاه مستبد، بار دیگر ایران ناظر برپایی مجلس وقانون اساسی می‌گردد.

۱ ـ عبدالحمید مهاجری، شجرهٔ طیّبه، چاپخانهٔ نور، شیراز، ۱۳۷۰، ص ۷.

۲ ـ استخر، مقاله از دفتر خاطرات، سال ۴۲، شماره ۱۷۴۷. (۲۲ شهریور ۱۳۳۷).

۳ ـ حسن حسینی فسایی، فارسنامهٔ ناصری، تصحیح وتحشیه منصور رستگار، ج ۲، تهران امیرکبیر، ۱۳۶۷، صص ۵۰۲ ـ ۱۵۰۱.

۴ ـ کتاب آبی، گزارشهای محرمانهٔ وزارت امور خارجه درباره انقلاب مشروطه ایران، به‌کوشش احمد بشیری، ج ۲، تهران، نشرنو، ۱۳۶۳، ص ۴۷۱.

۵ ـ محمد هادی کرامتی، دلگشای اوز، به‌کوشش محمد شریف کرامتی، شیراز، انتشارات نوید، ۱۳۷۰، صص ۲۰۱ ـ ۱۹۸.

۶ ـ کتاب آبی، ج ۱، ص ۲۸۲.

۷ ـ همان، ج ۱، ص ۲۸۲.

۸ ـ همان، ج ۱، ص ۲۳ ـ ۳۲۲.

۹ ـ عبدالحسین ذوالریاستین، تاریخ حب الوطن، نسخهٔ خطّی.

۱۰ ـ سند شمارهٔ ۱۰۳۲۳ بایگانی اسناد وزارت امور خارجه.

۱۱ ـ کتاب آبی، ج ۱، ص ۳۵۳.

۱۲ ـ تاریخ حب الوطن، نسخهٔ خطّی.

13. Beck louis, the qashqai of Iran, yale university, P 106.

۱۴ ـ استخر، مقاله از دفتر خاطرات، سال ۴۲، شمارهٔ ۱۷۵۱، ص ۱۷. (۱۳۲۶ هـ.ق).

۱۵ ـ مهدی ملک زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۵، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۳، ص ۲۴۷.

۱۶ ـ کتاب آبی، ج ۲، صص ۱۰۰ ـ ۴۰۹.

۱۷ ـ ادوارد گرانویل براون، انقلاب ایران، ترجمه احمد پژوه، تهران، معرفت، ۱۳۳۸، ص ۲۸۹.

۱۸ ـ *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، ج ۵، ص ۲۴۷، همچنین ر.ک. *کتاب آبی*، ج ۲، ص ۳۸۵.

۱۹ ـ *تاریخ حب الوطن*، نسخهٔ خطّی، همچنین ر.ک. *حبل المتین کلکتّه*، *مقالهٔ حق را باید گفت وحقیقت را نباید نهفت*، *سال ۱۷*، شمارهٔ ۲، ص ۶.

۲۰ ـ *کتاب آبی*، ج ۲، صص ۱۰ ـ ۴۰۹.

۲۱ ـ همان، ج ۲، ص ۳۸۵.

۲۲ ـ *روزنامهٔ جنوب*، *سال اوّل*، شمارهٔ ۲۲، ص ۸، همچنین ر.ک. *کاظم الاسلام کرمانی*، *تاریخ بیداری ایرانیان*، بخش دوم، *انتشارات آگاه ونوین*، ۱۳۶۳، ص ۳۷۹.

۲۳ ـ *حبل المتین کلکّته*، *سال ۱۷*، شمارهٔ ۲، ص ۱۷.

۲۴ ـ محمد باقر وثوقی، *لارستان وجنبش مشروطیت*، قم، مؤسّسه فرهنگی همسایه، ۱۳۷۵، ص ۱۳۴.

۲۵ ـ *کتاب آبی*، ج ۲، ص ۴۱۴.

۲۶ ـ همان، ج ۲، ص ۴۳۱.

۲۷ ـ همان، ج ۲، صص ۱۰ ـ ۴۰۹.

۲۸ ـ همان، ج ۲، ص ۴۱۰.

۲۹ ـ *دلگشای اوز*، ص ۱۷۶، همچنین ر.ک. *مظفّر قهرمانی ابیوردی*، *از باورد یا ابیورد خراسان تا ابیورد یا ابو الورد فارس*، شیراز، خیّام، ۱۳۹۶ق، صص ۴۹ ـ ۲۴۸.

۳۰ ـ *کتاب آبی*، ج ۲، صص ۳۷ ـ ۴۳۷.

۳۱ ـ *تاریخ بیداری ایرانیان*، بخش دوم، ص ۳۹۵.

۳۲ ـ همان، بخش دوم، ۳۲۱ وص ۳۱۸.

۳۳ ـ همان، بخش دوم، صص ۵۸ ـ ۳۵۷.

۳۴ ـ *از باورد یا ابیورد خراسان تا ابیوزد یا ابوالورد فارس*، صص ۴۹ ـ ۲۴۸.

۳۵ ـ *حبل المتین تهران*، *سال ۱۸*، شمارهٔ ۲۶، ص ۱۸، همچنین ر.ک.

دوحهٔ احمدیّه ، نسخهٔ خطّی ، ص ۹۹ .

۳۶ ـ محمد حسین رکن زاده آدمیّت ، دانشمندان وسخن سرایان فارس ، ج ۳، تهران ،کتابفروشی خیّام واسلامیّه ، ۱۳۴۰ ، ص ۶۵۲.

۳۷ ـ تاریخ بیداری ایرانیان ، بخش دوم ، ص ۳۴۷. (۸ ربیع الاوّل ۱۳۲۷) .

۳۸ ـ کتاب آبی ، ج ۲ ، صص ۶۷ ـ ۴۶۶ .

۳۹ ـ کتاب نارنجی ،ج ۲ ، صص ۱۷ ـ ۱۱۶ .

۴۰ ـ کتاب آبی ، ج ۲ ، ص ۴۷۲ . همچنین ر .ک . دانشمندان وسخن سرایان فارس ، ج ۴ ، ص ۵۸۰ .

۴۱ ـ صور اسرافیل ، سال دوم ، شمارهٔ ۳ ، ص ۱ .

۴۲ ـ تاریخ بیداری ایرانیان ، بخش دوم ، صص ۴۸ ـ ۳۴۷.

۴۳ ـ کتاب نارنجی ، ج ۱ ، ص ۲۲۴ .

۴۴ ـ روزنامهٔ استخر ، مقاله از دفتر خاطرات ، سال ۴۲ ، شمارهٔ ۱۷۴۹ ، ص ۳. (مهر ۱۳۳۷) .

۴۵ ـ مهدی قلی خان هدایت ، خاطرات وخطرات ، تهران ، زوار ، ۱۳۶۳ ، ص ۲۵۵ ، همچنین محمد اعظم بنی عباسیان بستگی ، تاریخ جهانگیریّه وبنی عباسیان بستک ، به کوشش عباس انجم روز ، بی جا ، بی تا ، ۱۳۳۹ ، ص ۳۱۴. همچنین مهدی بامداد ، تاریخ رجال ایران ، تهران ، زوار ، ۱۳۴۷ ، صص ۵۸ ـ ۲۵۷ . شجرهٔ طیّبه در صفحهٔ ۲۸ چاپ تمبر توسّط سیّد را آنکار می کند ومی نویسد که از روی غرض به ایشان نسبت داده اند .

۴۶ ـ انقلاب ایران ، ص ۲۹۴ .

۴۷ ـ تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران ،کتاب ۵ ، ص ۱۱۳۷ .

۴۸ ـ احمد کسروی ، تاریخ مشروطهٔ ایران ، ج ۲ ، تهران ، امیر کبیر ، ۱۳۶۳ ، صص ۷۹ ـ ۸۷۸ .

۴۹ ـ خاطرات وخطرات ، ص ۱۸۸ .

۵۰ ـ تاریخ حب الوطن ، نسخهٔ خطّی .

۵۱ ـ سند شمارهٔ ۳۰، کارتن ۲۸، بایگانی اسناد وزارت امور خارجه.

۵۲ ـ کتاب آبی، ج ۲، صص ۳۳ ـ ۵۳۲.

۵۳ ـ تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران، ج ۵، صص ۵۶ ـ ۲۵۵. همچنین ر.ک. کتاب آبی، ج ۲، صص ۳۴ ـ ۵۳۳.

۵۴ ـ دلگشای اوز، ص ۱۷۸. همچنین ر.ک. تاریخ جهانگیریّه وبنی عباسیان بستک، صص ۱۶ ـ ۳۱۴.

۵۵ ـ کتاب آبی، ج ۳، ص ۵۶۹. همچنین ر.ک. روزنامهٔ جنوب، سال اول، شمارهٔ ۱۸، ص ۲.

۵۶ ـ کتاب آبی، ج ۳، ص ۵۶۹. همچنین ر.ک. حب الوطن، نسخهٔ خطّی.

۵۷ ـ حبل المتین کلکّته، سال ۱۷، شمارهٔ ۲، ص ۲۳. (۲۳جمادی الثّانی ۱۳۲۷).

۵۸ ـ لارستان ونهضت مشروطیّت، ص ۱۵۰.

۵۹ ـ کتاب آبی، ج ۳، ص ۶۰۵.

۶۰ ـ همان، ج ۳، ص ۶۱۳.

۶۱ ـ همان، ج ۳، صص ۱۶ ـ ۶۱۳.

۶۲ ـ همان، ج ۳، صص ۱۵ ـ ۶۱۴.

۶۳ ـ همان، ج ۳، صص ۱۶ ـ ۶۱۵.

۶۴ ـ همان، ج ۳، ص ۷۱۳.

۶۵ ـ محمد ترکمان، اسنادی دربارهٔ هجوم انگلیس وروس به ایران، تهران، دفتر مطالعات سیاسی وبین المللی، ۱۳۷۰، ص ۸۷.

سید عبدالحسین لاری
وجنبش مشروطیت در بوشهر
و جنوب ایران

به روایت پی. زد. کاکس *(P.Z.COX)* بالیوز انگلیس
در بوشهر

مترجم

حسن زنگنه

مقدمه مترجم

انقلاب مشروطیت در جنوب ایران وبه ویژه بوشهر موضوعی است که در کتب واسناد تاریخ معاصر به زبان فارسی کمتر بدان پرداخته شده وچون ابعاد و زوایای پنهان وتاریک فراوانی دارد ، باید در پرتو انتشار اسناد ، خاطرات وگزارشات داخلی وخارجی، روشن گردد .

یکی از گزارشات روشنگرانه در این زمینه ، گزارش سالیانهٔ بالیوز دولت انگلیس در بوشهر است . ما میدانیم که چون انگلستان در جنوب ایران دارای منافع اقتصادی وسیاسی فراوانی بوده هر گونه حرکت میهن پرستانه واستقلال طلبانه را مغایر با اهداف خود می‌پنداشته است . پس در گزارشی که هم اکنون از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد این اصل نیز صادق خواهد بود که بالیوز دولت انگلیس آشکارا با مردم جنوب ایران ، ایلات وعشایر ومخصوصاً روحانیون وعلمای دین عناد می‌ورزیده وگاهم از بکار بردن کلمات توهین آمیز، خودداری نمی‌کرده است .

بنابراین خوانندگان هوشیار ضمن اینکه اطلاعات گرانبها وناگفته‌ای در این گزارش بدست می‌آوردند، عنایت خواهند فرمود که بهرحال گزارشگر فردی بیگانه وطرفدار منافع استعماری دولت متبوع خود بوده‌است.

سال ۱۹۰۹ به سبب خیزش میهن پرستان ایرانی در سرتاسر خاکِ این کشور، سالی فراموش ناشدنی است. این نهضت ملی دستِ آخر با عزل ویا کناره گیری محمدعلی شاه پایان پذیرفت وپسر بچه ای دهساله به عنوان شاهی پوشالی ادارهٔ امور کشور را بر اساس نظام سلطنتی مشروطه در دست گرفت وشورای سلطنت که برگزیدهٔ نمایندگان مردم بود، شاه را راهنمایی می کرد. پیش از آن که به شرحِ نقشی که فارس وبوشهر در این رویدادها ایفا کردند بپردازیم، ضروری است اوضاع کلیِ حاکم بر ایران را در آغاز این سال به طور خلاصه بازگو کنیم.

ماهها بود که در شمال ایران جنگی بی امان بین نیروهای آزادیخواه وارتجاع سلطنتی در حال جوش وغلیان بود. میهن دوستان تبریز زمام امور را در دست داشتند وجنگِ مسلحانهٔ نافرجامی هم در مشهد جریان داشت. محمدعلی شاه اکنون باید پی می‌برد که امیدی جدی برای سرکوب موج احساساتِ مردمی وجود ندارد ودوران بازگشت به حکومت خودکامه هم سپری شده است، امّا او هنوز سرسختانه ولجوجانه دست بردار نبود وظاهراً

این امید را در سر می پرورانید که با مداخلهٔ روسها سرانجام موقعیت از دست رفته اش را باز خواهد یافت، بنابراین مذبوحانه به هر ترفندی روی می آورد وتشکیل دولتِ جدید بر اساس انتخابات مجلس را نوید می داد.

به جز در تبریز، هنوز خشم مردم ایران با خیزش های انقلابی آشکار نشده بود. در آغاز ماه ژانویه نا آرامیهایی اصفهان را در بر گرفت که در پی آن شهرهای یزد ورشت را نیز به قیام وا داشت. آنگاه با پیروی ازاین شهرها، فارس وبنادر خلیج فارس هم دست به قیام زدند. اساساً رعایای فارس به طور کلی روستایی وبه دور از نو آوریهای امروزی بوده وروحیهٔ ناسیونالیستی هم در بین آنان آنگونه که در سایر جاها متداول است، وجود ندارد ولی تبلیغات ناسیونالیستها همراه با آمیزهٔ محکمی از اندرزهای مذهبی، به ویژه مادام که اساس این تبلیغات وباورها مبتنی بر عدم پرداخت مالیات وتوانگر شدن باشد بیشتر خوشایند طبع عناصر خود سر وستیزه جوی روستایی قرار خواهد گرفت که جریان فارس هم از همین دست است.

آغازگر نهضت جنوب ایران ملائی بنیادگرا به نام سید عبدالحسین لاری است. سید در سال ۱۹۰۷، زمانی که اوضاع شیراز دولت را به ستوه آورده بود راهی شیراز شد وکوشید اقتدار دولت را در آنجا واژگون سازد. با آمدن ظل السلطان به شیراز سید از آنجا رفت وبا نیرویی از تفنگچیان در اطراف داراب وبه طور کلی فارس به فعالیت پرداخت واموالِ دشمنانش از جمله پسرانِ قوام در شیراز را مورد تهدید قرار داد وفارس را عموماً گرفتار ناامنی وهرج ومرج ساخت.

تنها در ژانویهٔ سال ۱۹۰۹ بود که سید با اندرز به ملاهای محلی

بندرعباس ولنگه کوشید حکومت بنادر را سرنگون سازد. وی در این راستا از مردم خواست تا یکی شده وبلژیکیها را اخراج کرده، گمرک را برای خودشان به اشغال در آورند. جز لاری های ساکن در بنادر هیچ دسته ای با ایجاد اغتشاش ونا امنی روی خوش نشان نداد، امّا سخنان تند واعتراض آمیز سید در میان افرادِ قانون شکن در پس کرانه ها پژواک یافته وخطرِ حمله به گمرک در آینده ای نزدیک، به صورت موضوعی نگران کننده در آمد.

با اعزام یکی از کشتیهای اعلی حضرت پادشاه انگلستان این امر را به طور موقت سرکوب وبه تأخیر انداختیم. متأسفانه معزالدوله حکمرانِ بنادر خلیج فارس در آن زمان، عنصری بی مقدار وتریاکی ای خوشخو وهیچ کاره ای از ایل شاهسون بود که نه تنها تجربه ای از اوضاع جنوب ایران نداشت بلکه دارای آن توانایی هم نبود که بتواند از پس مشکلاتی بر آید که از اکتبر گذشته با پذیرش این سمت، احاطه اش کرده بود.

نامبرده هم مانند خیلی از اسلافش با کنار کشیدن خود به طور عملی از جریان امور، می خواست نابسامانیها را رفع ورجوع کند. به همین دلیل راهی چهاه بهار شد وبا وجود در خواستهای پی درپی برای مراجعت به مقرش هفته ها عاطل وباطل در آنها، جا خوش کرد.

در اواسط ماه مارس که مدتها از خارج شدن اوضاع از کنترل می گذشت، معزالدوله به محلِ مأموریتش مراجعت کرد. در روز هفده ماه مارس که ملیون گمرک را اشغال کرده وحکومت را در دست گرفتند، تشنج اوضاعِ بندر عباس به اوج خود رسید. برای ما جایِ کمالِ خوشوقتی بود که این گروه مصباح دیوان را در بندرعباس به عنوان حاکمِ نظام مشروطه برگزیدند،

زیرا نامبرده دارای شخصیتی استوار بود وتمام کوشش خود را برای ایجادِ نظم وآرامش به کار می برد.

در لنگه به محض اینکه اخبار اشغالِ گمرکِ بندرعباس دریافت شد، اقداماتِ مردم بندرعباس را پیگیری نمودند واکنون آشکار شده بود که بوشهر هم بیش از این ساکت نخواهد نشست. در موردِ بوشهر لازم به یادآوری است که مردم آنجا به طور کلی عملاً سرگرم فعالیتهای تجارتی با هند واروپا بوده ودر واقع به طور مصمم وقاطعانه از باورهای دموکراتیک پیروی نمی‌کنند. آنچه می خواهند حاکمی منصف ومنطقی است تا نظم وآرامش ایجاد کند تا بتوانند حرفهٔ بازرگانی شان را بدون دغدغه وبا آرامش خاطر دنبال نمایند.

در بینِ جماعتِ تجارت پیشهٔ شهرِ بوشهر آن شور واحساساتِ وطن پرستانه آن گونه که در تبریز وشمال ایران دیده می شود وجود ندارد، بنابراین نهضت وخیزش بوشهر توسط ملایی تنگستانی به نام سید مرتضی اهرمی، اهل روستای اهرم، واقع در ۳۰ مایلی بوشهر، طراحی شد[۱].

سید در دو الی سه سال گذشته به طور متناوب ساکن بوشهر بوده است. وی، هم بنا به دستور سید عبدالحسین لاری وهم بر اساس احکامِ علمایِ بلند مرتبهٔ شیعه در نجف، نهضتِ بوشهر را رهبری می‌کرد ودر این راستا با مشکلی مواجه نبود. زیرا حکمران بنادر در محل حضور نداشت وپادگانِ

---

(۱) بر هیچکس وحتی خود انگلیسیها پوشیده نیست که مردم بوشهر در جنگ ۱۸۳٤ و۱۸۵٦ آن چنان نیروهای انگلیسی را به ستوه آوردند که دو نفر ژنرالِ مشهور انگلیسی که هر دو سمتِ فرماندهی داشتند، به نامهای استاکر واترسی در بوشهر خودکشی نمودند واین گفته های کینه توزانه جناب بالیوز نشان دهندهٔ ژرفای کینه اش نسبت به مردمان سلحشورِ جنوب ایران است: مترجم.

بوشهر هم که از تعدادِ ۳۰۰ نفر سربازِ اصفهانی تشکیل شده بود، ایستادگی نمی‌کرد. سید مرتضی تعدادی از روستائیان مسلح از روستای خود اهرم وسایر روستاها واقع در پس کرانه ها را در بوشهر مستقر ساخت وبا کمکِ آنها وظاهراً به نام آرمانِ ملیون کنترل بوشهر را در ۲۲ مارس در دست گرفت وروز بعد گمرک را به اشغال در آورد وکارکنان بلژیکی را هم از کار کنار گذاشت. ضمناً در اینجا اشاره به این نکته ضروری است که بنا به مواردی گمرکاتِ بنادرِ جنوب ایران نزدِ دولتِ انگلستان به گرو گذاشته شده است.

۱ ـ عموماً گمرکات بنادر وثیقهٔ وامِ ۳۰۰/۰۰۰ پوندی است که چند سال پیش شاه دریافت کرده است.

۲ ـ وصولی های فعلی گمرک بوشهر که ماهانه بالغ بر ۳۰/۰۰۰ تومان است بابت پرداخت سودِ پیش پرداختها وحواله های بیش از اعتباری که شاه و وزراء دریافت کرده اند، به گونه ای ویژه در حال حاضر نزدِ بانک شاهی ایران در گرو می باشد.

بنابر آنچه گذشت به نمایندهٔ سیاسی مقیم دستور داده شد تا چگونگی امر را با رهبرانِ ملیون در میان گذاشته وبه آنها بگوید، همانگونه که رهبرانِ ملیون در شمالِ ایران درخواستهای روسیه را شناسایی نموده، تسویه می کنند، اینجا هم انتظار می رود که حزبِ مردمی به دعاوی انگلستان به دیدهٔ احترام بنگرد.

رهبرانِ بندرعباس در این مورد شیوهٔ کاملاً پسندیده ای در پیش گرفتند، امّا در بوشهر با وجودِ رهنمودهای علمایِ بلند مرتبهٔ شیعه در نجف وتهران دایر بر اینکه دعاوی انگلستان معتبر بوده وباید شناسایی شود، سید اساساً در

نظر داشت گمرک را مصادره کرده وغنائم را بین خود وتفنگچیانش تقسیم کند. از ۲۳ مارس تا دهم آوریل که با پیاده شدنِ نیروهای انگلیسی امنیت به بوشهر باز گردانده شد وآنگاه که گمرک هم از دخالتهای خشونت‌بار ایمن گردید، سید مرتضی تمام دریافتی گمرک را که تقریباً ۲۰/۰۰۰ تومان بود از سرِ خود باز کرد. سید مرتضی در تمامِ این عملیات توسط سه نفر هم پیمان ویژه یاری می شد:

۱ ـ آقای مصطفی نواب

۲ ـ میرزا علی کازرونی تاجرِ خرده پای محلی

۳ ـ میرزا حسین، مترجم قنسولگری آلمان

سید مرتضی ملایی بود که از دانشِ اقتصادی بهره‌ای نداشت ودر کلیهٔ موارد اشخاصِ یاد شده به صورت انفرادی ویا به طور مشترک به عنوان مشاور ویا همدست عمل می‌کردند. به طور طبیعی به محض این که این خبر سر زبانها افتاد که سید مرتضی وتفنگچیانش گمرک را مصادره کرده وموجودی آن را از آن خود کرده‌اند، حرص وآزِ تمامی روستائیان بر انگیخته شد وکسانی که روحیهٔ آشوب طلبی بیشتری داشتند به صورت تفنگچی از روستاهای همجوار تنگستان ودشتی، تعدادی بنا به دستور ویژهٔ سید وبقیه دلبخواه سرازیر بوشهر شدند.

سید خود به طور تخمین بر آورد کرده بود که جهتِ پرداختِ دستمزدِ روزانه ۳۰۰۰ نفر باید از محلِ وصولی های گمرک برداشت شود. در واقع این نفرات هرگز به این تعداد نبودند امّا یک وقت این باور وجود داشت که تعدادشان بین ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ نفر بوده‌است. اکنون می توان پی برد که حضور

این شورشیان روستایی که همگی مجهز به تفنگهای مدرن امروزی بودند چه خطری برای امنیت مردم شهر وشبه جزیرهٔ بوشهر به وجود آورده بود.

به زودی کنترل همهٔ این تفنگچیان از دست سید در رفت ونامبرده هر وقت که شرایطی اضطراری وفوری پیش می آمد بی درنگ زیر بار مسئولیتهای نمی رفت واین در حالی بود که کس دیگری هم نبود ویا نمی خواست که نظم وآرامش به وجود آورد ویا این که امنیت جانی ومالیِ اتباعِ انگلستان را تضمین نماید. شبها به سبب تیر وتفنگ وهیاهوی این تفنگچیان، قشقرقی بـه تـمام مـعنی در بـوشهر راه مـی افـتاد، هـیچ کس نـمی خـوابـید. هـمه پشتِ بـام خانه هایشان کشیک می دادند وبی هدف ونسنجیده بـه سـوی آسـمان آتش می گشودند. افزون بر این دسته های زیادی از این تفنگچیان که در بوشهر با هم نزدیک ویک دل می شدند، یک هدف مشترک را تعقیب می کردند وآن این بود که یا دست به غارت می زدند ویا اینکه اموال گمرک را تصاحب می نمودند وآنان که در روستاهایشان با هم نزاعهای خونین داشتند، می خواستند همان را نیز در بوشهر پیگیری کنند. بنابراین همواره بین این گروهها دعوا وکشمکش وجود داشت وبه زودی اوضاع چنان پر تنش ومخاطره آمیز شد کـه جـهت تأمین امنیت برای اتباع بیگانه وهمچنین اتباع انگلیسی ساکن در بوشهر به ناو سلطنتی فاکس «FOX» دستور داده شد تا از بندرعباس کـه اکـنون در آنـجا اوضاع بسیار بهبود یافته بود. به بوشهر اعزام گردد.

در روز دوم آوریل کشتی فاکس وارد بوشهر شد ودر لنگرگاه بیرونی استقرار یافت. در همین اثناء اوضاع در ساحل به مراتب وخیم تر می گردید. تعداد تفنگچیان هر روز افزایش می یافت وهر چه بیشتر هم ستیزه جوتر وغیر

قابل کنترل تر می شدند. دو دسته از آنان در روز هشتم آوریل که دریافتند در گمرک چیزی برایشان باقی نمانده‌است بلا درنگ پیش از غروب آفتاب به بازار خواروبار حمله بردند ودر خلال شب دزدیهای زیادی به وقوع پیوست. از جمله مقدار قابل توجهی کالاهای تجارتی وقماش نیز به سرقت برده شد.

اکنون سید مرتضی دریافته بود که توانایی کنترلِ افرادی را که خود آورده‌است، ندارد، بنابراین به منظور وادار ساختن آنها که شهر را ترک کنند از نمایندگی سیاسی انگلیس درخواست همکاری کرد. اضطراب وسراسیمگی شهر را در بر گرفته بود. در روز نهم آوریل نمایندگان سیاسی روس، آلمان وعثمانی به بالیوز گری مراجعه کردند تا در مورد لزوم اتخاذ تدابیر صریح وقاطع برای ایجاد امنیت با نمایندهٔ سیاسی مشورت واورا در این خصوص تشویق نمایند. تقریباً تمامی تجار انگلیس هم همین درخواست را مطرح ساختند. به هر حال آشکار بود که تنها راه رویارویی با این اوضاع پیاده کردن نیروهای نظامی از شناور جنگی است. امّا چون مایل بودیم که در صورت امکان از چنین امری پرهیز کنیم، در روز نهم آوریل با تصویب هیئت سیاسی انگلیس در ایران، در خلیج فارس با سید مرتضی اتمام حجت کرده به ایشان هشدار دادیم چنانچه تا ساعتِ ۵ بعد ازظهر روز بعد تفنگچی ها شبه جزیرهٔ بوشهر را ترک نکنند، نیروی نظامی وجنگ افزار مورد نیاز جهت تأمین امنیت اتباع انگلیسی وسایر خارجیان، در بوشهر پیاده خواهد شد. ظاهراً آن شب تعدادی از تفنگچیان از خود شهر خارج شدند، امّا هدفشان از این کار، پنهان شدن ودر کمین نشستن بود.

جنگ وکشمکش در بین خودِ تفنگچیان وبه دام انداختن وبه چپاول

بردن اموال ساکنان نواحی بوشهر هنوز هم برای اروپائیان که در حومهٔ شهر زندگی می‌کردند موضوعی خطرناک ونگران کننده بود. در صبح روز دهم در راه اصلی که مسیر رفت وآمد تجار اروپایی به داخل شهر بود هیاهویی در گرفت، یک نفر کشته ودیگری مجروح شد ونزاعِ خونینی آغاز گردید. در پی این حادثه نمایندهٔ سیاسی به محل رخداد شتافت ودریافت که حدود ۱۲۰ نفر گرد آمده ودر مورد اقدامات تلافی جویانه جر وبحث می‌کنند.

در شهر دگرگونیهای جدی به وجود نیامد، سیدمرتضی کماکان زیر بار مسئولیتها نمی‌رفت. شهر هنوز پر از تفنگچی وبازار بسته بود ومردم از ترس بیدار بوده وشبها نمی‌خوابیدند. در ساعت ۴ بعد از ظهر نمایندهٔ سیاسی با تشریح چگونگی اوضاع، طی اعلامیه‌ای به اطلاع عموم رسانید که به سبب نبودِ حاکمیتِ دولت ونظر به در خطر بودنِ جانِ انگلیسی ها وسایر بیگانگان، مسئولین انگلستان مجبورند، افراد نیروی دریایی را در ساحل پیاده کنند، امّا مأموریت آنها تنها پاسداری از جانِ اتباعِ انگلستان خواهد بود وبه محض اینکه شرایط به حالِ عادی برگشت، از بوشهر بیرون کشیده خواهند شد.

تا ساعتِ ۵ بعداز ظهر روزِ بعد به اعلامیهٔ شب گذشته پاسخی جدی داده نشد، بنابراین تعدادِ ۱۰۰ نفر از تفنگداران نیروی دریایی همراه با ۴ قبضه توپ ماکسیم «MAXIM» از کشتیِ جنگیر فاکس تخلیه ودر بوشهر مستقر گشت. از این تعداد ۵۰ نفر در محوطهٔ ساختمان نمایندگی سیاسی انگلستان واقع در جنوب شهر و ۵۰ نفر هم در محوطهٔ وسیع گمرک واقع در ضلع شمالی شهر همجوار بانک شاهی وتجارتخانه وانکهوس وشرکاء استقرار یافت.

پیاده شدن نیروها خود به طور چشمگیری موجب بر قراری آرامش

وسکون در شهر شد.

نمایندهٔ سیاسی مقیم پیش از پیاده شدن واستقرار نیروها به سایر نمایندگان سیاسی خارجی اطلاع داده بود، چنانچه نیروها پیاده شوند خواهد توانست سربازانِ هندی را به عنوانِ نگهبان در صورتی که بخواهند، در اختیارشان بگذارد. ژنرال قنسولگری روسیه خود نگهبان قزاق در اختیار داشت ومسیوکادولوبوسکی تنها در خواست نمود تا برایِ محل سکونتِ مسیو میشتولت «MISHTOLT» نمایندهٔ خطِ کشتیرانی روسیه در بوشهر، ترتیب اعزام نگهبان داده شود. تعداد ۴ نفر گارد به قنسولگری فرانسه ـ که به طور معمول تعدادی سرباز کشیک چی در اختیار دارد، اعزام گردید وبنا به درخواست دکتر لیستمان هم یک دستهٔ نیرومند ۱۰ نفری گارد به تشکیلات وانکهوس فرستاده شد.

شرکت وانکهوس سوای اینکه همجوار گمرک بود ـ که اصولاً در این گونه موارد مرکز اغتشاشات در شهر است ـ در آن موقع در انبارهایش هم نفت وقماش نگهداری می شد که این موضوع خود به صورت کابوسی در آمده بود. روز بعد با هماهنگی با دکتر لیستمان نگهبانی شرکت وانکهوس برچیده شد زیرا افرادِ نیروی دریایی مستقر در گمرک به طور همزمان مسئولیت حفاظت از شرکت وانکهوس را هم به عهده گرفتند.

از پانزدهم آوریل تا دهم ماه مه به سبب حضور واستقرار افراد نیروی دریایی در بوشهر اوضاع شهر وشبه جزیره ظاهراً آرام شد وساکنان هم به تدریج خاطر جمع شده مغازه هایشان را باز نمودند، امّا در بین رهبران نزاع ودسیسه کماکان وجود داشت وسید مرتضی عنصرِ اصلی آشوب به شمار

می آمد. ولی طبقهٔ تجار به اندازهٔ کافی قدرتمند نبودند تا بتواند اقدامات سید را نا دیده گرفته ویا به طور جدی با او به مخالفت برخیزند. از دیگر سو تجار نمی توانستند خود را قانع ساخته وتا زمانی که سید حاضر نباشد وصولی های گمرک را ـ که خود وتفنگچیانش تصاحب کرده بود ـ تسویه وباز پرداخت نماید وتفنگچیانی را هم که دور وبرش گرفته بودند از شهر بیرون کند، با او کنار آیند. سید مرتضی در این مدت به هر وسیله ای متوسل می شد تا پاره ای از تفنگچیانش را وادار به عزیمت از بوشهر نماید وخود دوباره کنترل اوضاع را در دست بگیرد ومی گفت که می خواهد علیه دریابیگی اوضاع را قبضه نماید. ضمناً دریابیگی به عنوان تنها کسی که خواهد توانست اوضاع بوشهر را سر وسامان دهد از تهران به بوشهر فرستاده شده بود.

بهانهٔ سید این بود که بقیهٔ مردم هم یکدست شده تا با دریابیگی مخالفت کرده واجازه ندهند که وی از سوی شاه وارد بوشهر شود. چند روز بعد سید دستاویزش را از دست داد، زیرا تعدادی از علمای بلند مرتبه به موجب تلگراف واجب الاجرایی اعلام نمودند که دریابیگی قولِ مناسب داده تا از حکومت مشروطه پشتیبانی نماید، لذا انتصاب نامبرده از سوی ما تأیید شده می باشد. اگر عالی جناب دریابیگی می توانست پیش از این همراه با این حکم وارد بوشهر شود بی تردید اوضاع به سرعت بهبود می یافت. امّا ورود ایشان به سبب غیر قابل بودنِ رودخانه دجله به تأخیر افتاد. به هر حال دریابیگی در روز هشتم ماه مه به بوشهر وارد شد وتمام گروهها به گونه ای شایسته از او استقبال کردند.

نظر به اینکه دریابیگی به قنسولگری اطمینان خاطر داد که در آینده،

امنیت وآرامش در بوشهر بر قرار سازد، این مطلب از او پذیرفته شد. بنابراین افراد وتفنگداران یگانهای شناور فاکس واسفینکس که در ساحل مستقر بودند در روز ۱۸ ماه مه رهسپار واحدهایشان گردیدند وناو سلطنتی فاکس در حالی که افسرِ ارشدِ نیروی دریایی: ناخدا یکم هانت «HUNT» بر روی آن مستقر بود در روز ۲۰ آوریل منطقه را ترک گفت. رفتار افراد نیروی دریایی در خلال این شش هفته فرساینده، قابل تحسین بود. عـالیجناب دریـادار ای. جـی . دبلیواسلید «E.J.W.SLADE» فرماندهی کل نیروی دریایی در روزهای ۲۷ و۲۸ آوریل همراه با ناو سرفرماندهی جهت بازدید از فعالیتهای نظامی وتدابیر احتیاطی که برای ایجاد امنیت در نظر گرفته شده بود، از بوشهر دیدن کردند. دورهٔ دشوار وپر دردسر تاریخ بوشهر با اخراج سید مرتضی از بوشهر پایان یافت. سید بعد از اینکه مدتی در زندان گذرانید در روز هفتم جولی با کشتی بخاری پست به بصره فرستاده شد. او از آنجا عازم نجف گردید که تا پایان سال در آنجا به سر می برد.

نگرشی بر خیزش مردم بوشهر

علیه محمد علیشاه قاجار

عبدالکریم مشایخی

پیرامون انقلاب مشروطیت وخیزش عمومی مردم در کرانه های شمالی خیلج فارس به ویژه بندر بوشهر، مرکز بنادر وجزایر خلیج فارس در عصر قاجار، تاکنون پژوهش مستقلّی صورت نگرفته، در حالی که اسناد ومدارك تاریخی موجود بیانگر آن است، که هم زمان با قیام میهن پرستان ایرانی علیه استبداد صغیر در سال ۱۳۲۷ هـ.ق / ۱۹۰۹ م، مردم بوشهر نیز همراه وهمگام با دیگر شهرهای ایران در این رستاخیز ملّی شرکت کرده، ودر متزلزل ساختن ارکان وپایه های نظام پوشالی محمد علیشاه قاجار نقشی کارساز وبالنده ایفاء نمودند.

شایان نگرش است، که با تکیه بر گزارشهای بالیوز* دولت انگلیس در بوشهر که به سال ۱۳۲۷ هـ.ق / ۱۹۰۹م فراهم گردید، آغازگر نهضت جنوب

(*) سر پرسی زاخاریا کاکس: جنرال قنسول انگلیس مقیم بوشهر، کفیل سرکنسولگری بوشهر از اول ژوئن ۱۹۰۴ م. نماینده سیاسی مقیم در خلیج فارس وسرکنسول از هفتم ژانویه ۱۹۰۹ م وی در ۱۹۱۳ م بوشهر را به قصد محل نامعلومی ترک گفت ودر اواخر ۱۹۱۴ م هراه با نیروی نظامی اعزامی از هند به سر پُست خویش در بوشهر بازگشت.

ر.ک: رابینو، لویی، دیپلماتها وکنسولهای ایران وانگلیس، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳، ص ۸۱.

ایران، ملّایی بنیاد گرا به نام سید عبدالحسین لاری است، که با توصیه به ملّاهای طرفدار خود در بندرعباس، لنگه وبندر بوشهر کوشیده است، تا حکومت بنادر را سرنگون سازد ونیروهای طرفدار را بر مسند قدرت قرار دهد[۱].

اقدامی که از پیامدهای مترتّب بر آن، به خطر افتادن منافع دولت بهیّه انگلیس ومداخلهٔ مستقیم ناوگان دریایی آن کشور در این ماجرا است.

در این مقال برآنیم تا با تکیه بر اسناد موجود گزارشی واقع بینانه از قیام سید مرتضی اهرمی معروف به «عَلَم الهُدیٰ»* که با استناد به فتوای علمای بلند مرتبه نجف وتوصیهٔ آیت الله سید عبدالحسین لاری پیشوای جنبش لارستان رهبری مخالفین حاکمیت استبداد محمد علیشاهی در بوشهر را داشتند، به خوانندگان ارائه نماییم.

قدّر مسلّم آن است، که برای معرّفی این چهرهٔ روحانی مبارز وانقلابی که در آن برهه از تاریخ همراه وهمگام با شهید رئیس علی دلواری بوشهر را به تصرف در آورده وبر گمرک وسایر ادارات دولتی بوشهر سلطه یافته، بیشترین تکیه بر اسناد منتشره از وزارت خارجه انگلستان، گزارشهای نماینده سیاسی انگلیس مستقر در بوشهر وجریده هایی خواهد بود، که در آن زمان در بوشهر وبمبئی به چاپ رسیده است.

(*) لقب «علم الهدی» به سید مرتضی مجتهد اهرمی از طرف «سید» وتأیید روحانیان نجف داده شده است. ر.ک: وثوقی، محمد باقر، لارستان جنبش مشروطیت، موسسه فرهنگی همسایه، قم، ۱۳۷۵، ص۱۴۲.

سید مرتضی علم الهدی اهرمی آغاز گر نهضت بوشهر

سیّد مرتضی فرزند سیّد جعفر فرزند سیّد باقر در اهرم متولد ونشو ونما یافت. جدّش سیّد باقر از سادات کاکی بوده که از آنجا به اهرم مهاجرت کرد[۲]. سیّد مرتضی تحصیلات علوم دینی را در محضر علماء بزرگ نجف به پایان برد، واز محضر پر فیض مرحوم آخوند ملامحمد کاظم خراسانی بهره مند گردیده وبه درجهٔ اجتهاد نایل آمد.

سیّد بعد از مراجعت از نجف به طور متناوب ساکن بوشهر گردیده، واسناد تاریخی وگزارشهای نماینده کنسولی انگلیس در بوشهر، بیانگر آن است، که فرامین وی نزد طبقات پایین وعموم جامعهٔ بوشهر از احترامی خاص بر خوردار بوده است[۳].

جنبش مردم لارستان وبوشهر علیهٔ نیروهای استبداد

محمد علیشاه قاجار بعد از به توپ بستن مجلس در جمادی الاولی ۱۳۲۶ هـ.ق دوره ای جدید در تحولّات سیاسی ایران با نام استبداد صغیر آغاز نمود، که این اقدام با واکنشهای سرسختانه ای از طرف انقلابیون ایران در سراسر کشور روبرو گردید. قیام آزادیخواهان تبریز، گیلان، اصفهان ودیگر شهرهای ایران که به دنبال خبر به توپ بستن مجلس وسرکوب مشروطه خواهان به شهرهای مختلف ایران رسید، روحانی جلیل القدر آیت الله سید عبدالحسین لاری را ترغیب نمود تا هیأتهایی را به سه ناحیه «داراب»، «بندرعباس» و«بوشهر» اعزام نماید.

سیّد طی نامه ای به روحانی مبارز بوشهری سید مرتضی علم الهدی پیروزی خودرا بر نیروهای استبداد اطّلاع داده ومخالفت علنی خودرا با

محمد علیشاه قاجار اعلام وخواستار همگامی مبارزین بوشهری با انقلابیون لار، بندرعباس ولنگه گردید[٤].

اخبار پیروزی ملیّون بندرعباس، بندر لنگه ولار باعث تهیج وتحریک انقلابیون بوشهر شده، سید مرتضی اهرمی طی نامه‌ای که از سوی سید عبدالحسین لاری دریافت نموده بود، در تدارك حملهٔ گسترده‌ای به مقرهای دولتی افتاد وبدون هیچگونه مقاومتی گمرک وادارات دولتی را به تصرف در آورد[٥].

کفیل کنسول انگلیس کاپیتان ترور* درباره چگونگی آغاز قیام سید مرتضی علیه نیروهای استبداد در بوشهر می نویسد:

«وی [سید مرتضی اهرمی] بنا به دستور سیدعبدالحسین لاری وهم بر اساس احکام علمای بلند مرتبه شیعه در نجف، نهضت بوشهر را رهبری می کرد، ودر این راستا با مشکلی مواجه نبود، زیرا حکمران بنادر [احمدخان دریا بیگی] در محل حضور نداشت، وپادگان بوشهر هم که از تعداد ۳۰۰ نفر سرباز اصفهانی تشکیل شده بود، ایستادگی نمی کرد. سید مرتضی تعدادی از روستائیان مسلح از روستای خود اهرم وسایر روستاها واقع در پس کرانه ها را در بوشهر مستقر ساخت وبا کمک آنها وظاهراً به نام آرمان ملیّون کنترل بوشهر را در ۲۲ مارس در دست گرفت»[٦].

پیروزی انقلابیون بوشهر با حمایت قاطع تمام طبقات مردم ومأمورین دولتی که در گزارش کنسول انگلیس قلباً ملّت خواه معرفی شده اند به سرعت

(*) کاپیتان ترورTREVOR کفیل کنسولگری انگلیس در بوشهر بود، که در غیاب ماژور کاکس، سرکنسول انگلیس در بوشهر انجام وظیفه می کرد.

وبدون خونریزی عملی گردید[۷].

در اول ماه ربیع الاول سال ۱۳۲۷ هـ.ق سید مرتضی اهرمی رسماً به کنسول خانه انگلیس نوشت که مهام حکومت را از جانب ملیّون در دست دارد ووظایف مأمورین محلّی را موقتاً عهده دار است، وترتیب حفظ جان ومال اتباع خارجه را خواهد داد.

بدنبال پیروزی ملیون بوشهری، کارگزار دولتی از شهر خارج شد، وپرچم ملیّون جایگزین پرچم سلطنتی گردید.

«سید به اتفاق متابعین خود به دار الحکومه رفته وبیرق سلطنتی را خوابانده وبه جای آن بیرق ملی نصب نمودند، و ۲۱ تیر توپ هم به رسم سلام شلیک شد. این طور اظهار می شود که این انقلاب بدون خونریزی به واسطه این است که تمام طبقات در بوشهر به انضمام مأمورین دولتی قلباً ملت خواه هستند»[۸].

نماینده کنسولی انگلیس در بوشهر بعد از اینکه نیروهای طرفدار سیّد، گمرک رابه اشغال خود در آورده وکارکنان بلژیکی را از کار برکنار ساختند، با عنوان ساختن این موضوع که گمرکات بنادر جنوب ایران بر اساس وثیقهٔ وام ۳۰۰/۰۰۰ پوندی که شاه قاجار مظفر الدین شاه چند سال پیش از دولت انگلیس دریافت کرده، در گرو آن دولت می باشد با رهبران ملیّون تماس گرفتند، از آنها خواستند تا در خواستهای آن دولت را شناسایی کرده، به ادّعای آن دولت به دیدهٔ احترام بنگرند. ملیّون به خواستهای نماینده انگلیس ترتیب اثر نداده، گمرک را مصادره کرده وموجودی آن را از آن خود اعلام نمودند[۹].

جنرال قنسول انگلیس مقیم بوشهر در تلگراف مورخ ۹ آوریل

۱۸/۱۹۰۹ ربیع الاول ۱۳۲۷ به بهانه لزوم مداخله آن دولت در وقایع بوشهر، راپرتی به سر جورج بارکلی مخابره نموده، که سید مرتضی مسؤولیت نگهداری نظم را به کلی از عهدهٔ خود منتزع نموده ودستجات نامنظم تفنگچیان چریکی که او مجتمع نموده، ظاهراً به کلی عنان اختیارشان از کف ساقط شده، واز طرف دیگر دستهٔ مشروطه خواهان صادق العقیده؟! با سید مزبور قطع اتصال نموده، ودر پایان گزارش خود نتیجه‌گیری کرده که برای برقراری نظم وحفظ منافع دولت انگلیس اجازه مداخله به نیروهای انگلیسی داده شود[۱۰].

سر ادوارد گری وزیر خارجه وقت انگلیس در پاسخ به راپرت جنرال قنسول انگلیس مقیم در بوشهر وراپرت بارکلی موافقت خود را با مداخله نظامی انگلیس اعلام وبه سائقه مخاطره آمیز بودن اوضاع بوشهر وتأمین امنیت جانی اتباع انگلیس ودیگر اتباع بیگانه به ناو سلطنتی فاکس FOX دستور داده تا از بندرعباس به جانب بوشهر رهسپار گردد[۱۱].

در روز دوم آوریل ۱۹۰۹م/۱۳۲۷ هـ.ق کشتی فاکس وارد بوشهر شده، در لنگرگاه بیرونی استقرار یافت.

سواد مراسله مورخ ۵ جمادی الاول ۱۳۲۷ وزارت خارجه ایران به سفارت انگلیس که ممهور به امضاء میرزا جواد خان سعدالدوله* می باشد، بیانگر تأیید اقدام مداخله جویانه انگلیس در وقایع بوشهر است:

«مراسله محترمه آن جناب جلالت مآب مورخ بیست ونهم ربیع الثاني داير بر جلب استعدادی که آن دولت فخیمه به ملاحظه حفظ اتباع خود

(*) میرزا جواد خان سعد الدوله ملقب به «ابوالملّه» (وزیر امور خارجه).

ورعایای خارجه به بوشهر وارد کرده بودند، شرف وصول بخشید، واز اینکه از طرف آن دولت به رفع انتظاری کـه اولیـای ایـن دولت داشـته مسـاعدت شده است، امتثال حاصل گردید»[۱۲].

نماینده سیاسی انگلیس مستقر در بوشهر با سید مرتضی تماس گرفته واتمام حجت نمود، تا در اسرع وقت تفنگچیان تحت امر ایشان بوشهر را ترک نمایند، امّا بدنبال ردّ درخواست آنـها از طـرف سـیدمرتضی، افـراد نـیروی دریایی انگلیس در ساحل پیاده شده، وساختمان نمایندگی انگلیس واقع در جنوب بوشهر ومحوطه وسیع گمرک واقع در شمال شـهر، هـمجوار بـانک شاهی وتجارتخانه وانکهوس وشرکاء را به تصرف خود در آوردند.

اسناد تاریخی بیانگر آن است، که ترفند پیاده نمودن چهار صد تفنگچی دریایی انگلیس در بوشهر به ملاحظهٔ بر قراری نـظم ومـحافظت از رعـایای انگلیس وسایر دول خارجی، مورد حمایت نمایندگان سیاسی دیگر دولتهای خارجی از جمله دکتر «لیسـتمان» کـنسول آلمـان در بـوشهر ومـیسو «کـادلو بوسکی» ژنرال قنسول روسیه در بوشهر وکنسولهای دولتهای فرانسه وعثمانی نیز قرار گرفت، وانگلیسها توانستند به سبب حضور واستقرار افـراد نـیروی دریایی خود در بوشهر اوضاع شهر وشـبه جـزیره را تـحت کـنترل خـود در آورند[۱۳].

فاتحان تهران واندیشه سرکوب قیام سید مرتضی مجتهد اهرمی

منافع استعماری دو کشور روسیه وانگلستان در ایران ورقابتهای پنهانی آن دولت ها که بدنبال قرار داد ۱۹۰۷م /۱۳۲۵ هـ.ق به مسالمت گراییده بود، سبب گردید تا این دو قدرت تلاش نمایند مهره های وابسـته بـه خـود را در

هیأت حاکمه، دولت ومجلس بر سرکار آورده، ازاین طریق منافع سیاسی اقتصادی خود را تأمین کنند. حوادث بعد از استبداد صغیر، کشاکشهای داخلی بر سر قدرت، ماهیت غیر انقلابی وبعضاً دست اندرکاران اداره کشور مانند سردار اسعد بختیاری ومحمد ولی خان تنکابنی (سپهدار اعظم) زمینه مساعدی را برای تحقق این اهداف فراهم ساخت.

احمد خان دریابیگی حکمران بنادر که به دنبال اشغال بوشهر توسط نیروهای طرفدار سید مرتضی این شهر را ترک گفته بود، با حمایت جدّی فاتحان تهران که میراث خواران انقلاب مشروطیت بودند، به بوشهر آمده وکنترل اوضاع را به دست گرفت. مرحوم آیت‌الله آخوند خراسانی یکی از مراجع طرفدار مشروطیت نیز طی نامه‌ای به آقا سید مرتضی خواستار همراهی ایشان با احمد خان دریابیگی گردیده، طی مراسله‌ای که سواد آن در جریده حبل المتین به چاپ رسیده، چنین آوردند:

«جناب مستطاب سید العلماء الاعلام کهف الانام ملاذ الاسلام آقا سید مرتضی اهرمی دام افضاله العالی جناب دریابیگی برای همراهی با ملّت واعلاء کلمه حقّه مشروطیت واجراء احکام صادره ومساعدت جنابعالی وجناب مستطاب ملاذ الانام ثقةالاسلام آقای حاجی میرزا محمد دام افضاله العالی فرستادیم، مادامی که با شما همراهی دارد، عموم اهالی بوشهر ومضافات او را به حکومت بشناسند، اداره جات باید به تصرف ملت باشد، ومحصول گمرکات وسایر دوائر اگر از مصارفات آنجا تفضیلی پیدا کند صرف مجاهدین تبریز وسایر نقاط نمایند، واگر خدای نخواسته از این جاده انحراف پیدا نمود، اهالی ایشان را به حکومت نشناسند وبه تمام خوانین عظام ورؤسای فخام

مخصوصاً نوشته ایم در همراهی حکومت با جنابعالی به طوری که مذکور شد.»[۱۴] الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی

همانگونه که مرحوم آخوند خراسانی نیز احتمال داده بود، دریابیگی به دلیل وابستگی به انگلیسیها از جاده مشروطیت انحراف پیدا کرده، وسید مرتضی اَهْرمی که با خلوص نیت وتفکّری کاملاً مذهبی ودین گرایانه به طرفداری از انقلاب مشروطه علیه مستبدین قیام کرده بود، چنانکه روزنامه حبل المتین می نویسد[۱۵]، به دلیل پلتیک ناشناسی وعلل وعوامل دیگری که در آینده بحث وبررسی خواهیم نمود، کنترل اوضاع را از دست داده، وسرانجام تسلیم نیروهای به ظاهر مشروطه خواه گردید.

سرانجام قیام بوشهر (ربیع الثاني ۱۳۲۷ هـ. ق)

احمد خان دریابیگی همراه با سیّد اسدالله خارقانی که از شاگردان مرحوم آخوند خراسانی بود، از عراق حرکت ودر ربیع الثانی ۱۳۲۷ هـ ق وارد بندر بوشهر گردیده وزعامت انجمن شهر را به عهده گرفت.

احمد خان دریابیگی که به علمای بلند مرتبه نجف قول مناسب داده بود، که از حکومت مشروطه پشتیبانی نماید، واز حمایت فاتحان تهران نیز برخوردار بود، از جانب نمایندگان سیاسی دولتهای خارجی مستقر در بوشهر وبه ویژه نماینده کنسولی انگلیسی در این شهر نیز تأیید گردید، وبه قنسولگری انگلیس اطمینان خاطر داد که در اسرع وقت امنیّت وآرامش را در بوشهر بر قرار خواهد ساخت.

انگلیسیها به تفنگداران دریایی خود دستور دادند تا بوشهر را ترک کنند، وچنانکه بالیوز انگلیسی در گزارش خود می نویسد، تفنگداران یگانهای

شناور فاکس FOX در روز ۱۸ ماه مه ۱۹۰۹م منطقه را ترک کردند[۱۶].

روند حوادث بعد از استبداد صغیر وروی کار آمدن جناح قدرتمند بختیاریها در مرکز که در راستای اهداف انگلیسیها گام بر می داشتند از طرفی ونارضایتی تجار بوشهر که ظاهراً از ناامنی وآشوبهای چند ماهه متضرر شده بودند از طرف دیگر اوضاع را به گونه ای واژگونه ساخت، که نتیجهٔ نهایی آن عقب نشینی سید مرتضی ونیروهای تحت امر ایشان از مواضع قبلی خود بود.

هنگامی که سید مرتضی سرگرم مذاکره با نیروهای دولتی بود، تعدادی از تفنگچیان تنگستانی در بعضی از منازل سنگر گرفته وبه مقاومت پرداختند، لیکن چون مقاومت را بی نتیجه دیدند، امان خواستند.

مرحوم سید مرتضی اهرمی که از همه سو مأیوس ونا امید گردیده بود، در پاسخ مراسلهٔ علماء بوشهر که خواستار تسلیم واخراج وی از بوشهر شده بودند، جوابی به این مضمون نوشت:

«من مدتی است، مظلومیت اختیار کرده ام، در باب حرکت اشرار [تفنگچیان تنگستانی که مخالفان آنها را اشرار قلمداد می کردند] حضرت ولی عصر(عج) را شاهد خود قرار می دهم که بی اطلاع هستم، واگر به مسافرت من اصرار دارید، باید قنسول انگلیس حمایت کند، که سه روز مهلت داشته باشم وبعد از آن روانه شوم والّا برای دفاع حاضرم»[۱۷].

نامهٔ سید بیانگر آن است که در آن روزهای سرنوشت ساز سر رشته امور بوشهر کاملاً در دست انگلیسیها بوده ودریابیگی ونیروهای تحت امر ایشان هیچگونه تسلطی بر اوضاع نداشته اند.

مخالفان سیّد، مرحوم سید اسدالله خارقانی را نزد وی فرستاده وسه

ساعت مهلت دادند تا از بوشهر حرکت نماید. مذاکرات نتیجه بخش نبوده، رؤسای قشون دولتی به دستور احمدخان دریابیگی منزل مرحوم سید مرتضی را به توپ بسته وبعد از تخریب منزل وی ـ که رفتار قشون دولتی با جناب سید مرتضی یک پرده کوچکی از روز ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۷ وکردار ناهنجار سربازان سیلاخوری نسبت به دو سید بزرگوار مشروطه خواه مرحوم سید عبدالله بهبهانی ومرحوم سید محمد طباطبایی در تهران را تداعی می کرد سیّد، را وادار نمود تا درگیر ودار منازعه، زایر خضرنامی که از رؤسای تنگستان بود، نزد دریابیگی فرستاده وامان خواهد. انگلیسیها که کینهٔ سیّد را به دل داشتند واقدامات وی را علیه منافع خود در بوشهر فراموش نکرده بودند، احمدخان را ترغیب نمودند تا اعتنا نکرده وجنگ را ادامه دهند.

سرانجام سید تسلیم شده وبعد از دستگیری به اتفاق دو نفر دیگر از علمای بوشهر، مرحوم شیخ ابوالقاسم کازرونی ومرحوم شیخ اسدالله نامی که نماینده وی نزد تنگستانیها بود، به کشتی پرسپولیس منتقل تا از بوشهر به صوب عراق تبعید نمایند(۱۸).

چند روز بعد از دستگیری سید مرتضی، مجاهدان تنگستانی به رهبری شهید رئیس علی دلواری تجدید قوا نموده، در صدد هجوم به بوشهر بر آمده، واظهارات وشرایطی به حکومت وقت پیشنهاد کرده، که از جمله تقاضاهای آنها موارد ذیل بود:

۱ ـ سید را با احترام به مقام خود عودت دهند، تا کما فی السابق به کار خویش مشغول شود.

۲ ـ خانه او را که خراب کرده‌اند، تعمیر ومرمّت کرده، بحال خود بر

گردانند.

۳ـ اسباب او را به موجب تفصیلی که خودش می دهد رجوع برگردانند.

۴ـ به عوض چهار نفری که در آن معرکه کشته شده، چهار نفر به ایشان بسپارند تا آنها را بکشند وگرنه اعتنا به هیچکس نکرده به بوشهر حمله ور خواهند شد[۱۹].

احمدخان دریابیگی که با تکیه بر مراسله مورخهٔ بیستم ربیع الاول ۱۳۲۷ هـ،ق از حمایت بی دریغ دولت انگلیس ونیروهای مستقر در بوشهر برخوردار بود، به خواستهای مجاهدان تنگستانی ترتیب اثر نداده، جناب سید مرتضی اهرمی را چند روز در چهار برج مقر حکومتی نگاه داشته، سرانجام در تاریخ ۸ رجب ۱۳۲۷ مطابق با ۲۶ جولای ۱۹۰۹ به همراه خانواده خود به نجف اشرف تبعید کردند.

نتیجه گیری

قیام سید مرتضی مجتهد اهرمی در بوشهر که به توصیهٔ روحانی جلیل القدر لارستانی مرحوم سید عبدالحسین لاری انجام گرفت، از معدود خیزشهای مردمی ومترقی است که علیه استبداد محمد علیشاهی در کرانه های شمالی خلیج فارس به وقوع پیوست. قیام دو ماههٔ مرحوم سید مرتضی اگر چه از حمایت روحانی قدرتمند جنوب آیت‌الله لاری ونیروهای جدی مشروطه خواه ودموکرات ودر آغاز علمای بزرگ نجف برخوردار بود، لیکن سیر تحول وقایع از جمله اقدامات گروه گرایانه سردار اسعد بختیاری در مرکز بعد از پیروزی بر محمد علیشاه قاجار، حمایت سردار اسعد از احمدخان دریابیگی وبه خطر افتادن منافع تجار بوشهری وبه ویژه انگلیسها که مقر اصلی

نمایندگی سیاسی آنها در این شهر بندری قرار داشت، حوادث را علیه سید مرتضی ونیروهای طرفدار وی دگرگون ساخت.

شایان نگرش است، که ترکیب ناهمگون نیروهایی که از آغازین روزهای پیروزی به سیّد پیوسته بودند، وغالباً بر اساس تمایلات گروهی خود عمل می‌کردند، ونارضایتی تجار بوشهری از ادامه آشوبها ونا امنی که منافع اقتصادی آنها را به خطر می‌انداخت، ولطمه های جبران ناپذیری که بر منافع این قشر وارد ساخته بود، سبب گردید، تا سیّد مرتضی در لحظات پایانی عمر سیاسی خویش، اغلب یارانش را از دست بدهد.

سیّد که به دلیل عدم حمایت سیاسی مرکز وسرخوردگی تجّار بوشهری، آروزهای خویش را پایمال شده می دید، علیرغم روحیه ظلم ستیزی که داشت همچون همرزم خویش مرحوم آیت‌الله سید عبدالحسین لاری در یک درگیری نا برابر در مقابل تهاجم فراگیر دشمنانش تسلیم را پذیرا شده وناگزیر به هجرت وتبعید از بوشهر به عراق گردید[۲۰].

منابع ومآخذ

۱ ـ بشیری ، *کتاب آبی* ، تهران ، نشرنو ، ۱۳۶۳ ، جلد دوم ، ص ۴۶۵ .

۲ ـ نبوی ، سید محمد حسن ، *نقش روحانیون ضداستعماری مردم جنوب ایران*، مجموعه مقالات کنگره رئیس علی دلواری، چاپخانه علوی بوشهر، ۱۳۷۳.

۳ ـ آئینه جنوب (نشریه) مقاله مشروطیت ، قیام سید مرتضی اهرمی واشغال بوشهر ، ترجمه حسن زنگنه ، شماره ۷۴ ، ۱۸ فروردین ۱۳۷۵ ، ص ۶ .

۴ ـ وثوقی ، محمدباقر ، لارستان ، جنبش مشروطیت ، مؤسسه فرهنگی همسایه ، قم ، ۱۳۷۵ ، ص ۱۳۷ .

۵ ـ همان ، ص ۱۳۷ .

۶ ـ آئینه جنوب ، همان ، ص ۶ .

۷ ـ آئینه جنوب ، همان ، ص ۶

۸ ـ بشیری ، *کتاب آبی* ، تهران ، نشرنو ، ۱۳۶۳ ، جلد دوم ، ص ۴۶۷ .

۹ ـ آئینه جنوب ، همان ، ص ۶ .

۱۰ ـ ترکمان ، محمد ، *اسنادی درباره هجوم انگلیسی وروس به ایران* ، نشر وزارت خارجه ، ۱۳۷۰ ، ص ۱۴ .

۱۱ ـ همان ، ص ۶ .

۱۲ ـ همان ، ص ۲۲ .

۱۳ ـ آئینه جنوب ، همان ، ص ۶ .

۱۴ ـ حبل المتین (نشریه)، سال هفدهم، ش (۱)، جمادی ثانی ۱۳۲۷، ص ۱۱ .

۱۵ ـ همان ، ص ۱۲ .

۱۶ ـ آئینه جنوب ، همان ، ص ۶ .

۱۷ ـ حبل المتین ، همان ، ص ۱۴

۱۸ ـ حبل المتین ، شماره ۴، ۸ رجب ۱۳۲۷ ، سال هفدهم ، ص ۱۸ .

۱۹ ـ حبل المتین ، همان ، ص ۱۶ .

۲۰ ـ وثوقی ، محمد باقر ، همان ، ص ۱۹۸ .

ازگزارش وزیرمختار انگلیس درتهران به‌وزارت خارجهٔ انگلیس

نمرهٔ (۲۸۴)، مکتوب سر جارج بارکلی به‌سراداوارد گری، ازتهران، ۲۲ آوریل۱۹۰۹؛ یکم ربیع‌الاول ۱۳۲۷ .

«... چپو نمودن این‌اشخاص [ایلیاتیان تحت امر سید مرتضی اهرمی[۱]] قسمتی از بازار [بوشهر] را در۷شهرحال [۱۸فروردین ۱۲۸۸؛ ۱۶ربیع‌الاول ۱۳۲۷] وخطرات مهمهٔ ناشی‌ازتجاوزات دیگرآنها باعث‌لزوم پیاده نمودن قشون‌ازکشتی جنگی‌اعلیحضرتی موسوم به «فاکس» که تازگی به بوشهراعزام شده‌بود گردید.

... من به ماژورکاکس اختیار داده‌ام‌که سربازان بحری را در گمرک بگمارد برای اینکه اگر باز سید مزبور بخواهد عایدات‌را اخذ بنماید ممانعت بنمایند.»

---

۱. سیدمرتضی مجتهد اهرمی تنگستانی ملقب به «علم‌الهدی» در اهرم متولد وپس‌از طی مقدمات و سطح به عتبات عالیات مهاجرت و از درس اساتید ازجمله آخوند ملامحمدکاظم خراسانی استفاده‌کرده و پس‌از رسیدن به‌درجهٔ اجتهاد به‌بوشهر بازگشت. مشارالیه به‌تبعیت از فتاوی آخوند خراسانی و همفکرانش و... به‌مبارزهٔ شدید علیه محمدعلی‌شاه قاجار پرداخت و در اول ربیع‌الاول ۱۳۲۷ ق= ۳ فروردین ۱۲۸۸ ش به‌کمک جانداران خود بوشهر را به‌آسانی به‌تصرف درآورد.

پس‌ازآنکه میرزا احمدخان دریابیگی درتاریخ ۱۹ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ ق= ۲۰ اردیبهشت ۱۲۸۸ ش به‌اتفاق سید اسدالله خارقانی وارد بوشهرگردید، دربی‌یک‌سلسله مذاکرات و رخدادهای مهم مشارالیه را محبوس و درتاریخ ۱۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ ق= ۱۶ تیر ۱۲۸۸ ش وی‌را با یک کشتی به بصره و از آنجا به‌نجف فرستاد.

تلگراف وزیرامور خارجهٔ انگلیس به‌وزیرمختار انگلیس درتهران

نمرهٔ (۱۴۵)، تلگراف سرادواردگری به‌سرجارج بارکلی، از وزارت خارجه، ۲ آوریل ۱۹۰۹؛ ۱۱ ربیع‌الاول ۱۳۲۷.

رجوع به‌تلگراف ۳۵ مارس شما

یك فروند جهاز سیار جنگی اعلیحضرتی از درجهٔ دوم موسوم به «فاکس» تا حال از هنگام[۱] به‌عزم بوشهر حرکت کرده است.

---

۱. جزیرهٔ هنگام.

از تلگراف وزیرمختار انگلیس در تهران به‌وزیر امورخارجهٔ انگلیس

نمرهٔ (۱۵۸)، تلگراف سرجارج بارکلی به سرادوارد گری، از تهران، ۹ آوریل ۱۹۰۹؛ ۱۸ ربیع‌الاول ۱۳۲۷.

تلگراف ذیل مورخهٔ هشتم آوریل از جنرال قنسول مقیم بوشهر رسیده:

«وضع بیش‌از آنچه در تلگراف اخیر ماقبل‌خودم راپورت‌داده‌ام جالب اهمیت‌شده.» همکاران روسی وعثمانی و آلمانی من امروز درباب لزوم مداخلهٔ دولت انگلیس برای اعادهٔ نظم به‌من اظهارات فوری نمودند.

«سیدمرتضی[1] مسئولیت نگهداری نظم را به‌کلی از عهدهٔ خود منتزع می‌نماید. دستجات نامنظم تفنگچیان چریکی کداو مجتمع‌نموده ظاهراً حالا به‌کلی عنان اختیارشان از کف ساقط شده.

ازطرف دیگر دستهٔ مشروطه‌خواهان صادق‌العقیده امروز به‌من اطلاع داده‌اندکه‌ما قطع اتصال با سید مزبور نموده‌ایم و دیگر نمی‌توانیم مسئولیت داشته باشیم. درعرض هفتهٔ ماضی آنها جدوجهد نمودندکه‌یا او را طرد نمایند یا به‌صراط مستقیمی داخل نمایند ولی موفق نشدند...

امشب شایك منقلبهٔ دیشبی تجدید شده و به نظرمن همچه می‌آید که اگر عناصر شورشیه تا فردا طرد یا تکسیر[2] نشوند نهایت لزوم‌را داردکه خودمان برای اعادهٔ نظم اقدامات بنماییم.

چنانچه من‌مجاز بودم‌که به‌سید و رؤسای تفنگچیان اخطار بنمایم‌که اگر آنها به طیب خاطر عزیمت ننمایند، کشتی جنگی اعلیحضرتی موسوم به «فاکس» قشون و توپ پیاده خواهدکردکه آنهارا طرد بنماید، گمان می‌کنم تهدید کافی می‌بود درصورتی که دولت اعلیحضرتی انگلیس برای به‌موقع اجراگذاردن این امر حاضر باشند...»

---

۱. سید مرتضی اهرمی.

۲. درهم شکستن.

تلگراف وزیرمختارانگلیس در تهران به‌وزیر امور خارجهٔ انگلیس

نمرهٔ (۱۵۹)، تلگراف سرجارج بارکلی به‌سرادواردگری، از تهران ۹آوریل ۱۹۰۹، ۱۸ ربیع‌الاول.

بوشهر، امروز من تلگراف ذیل‌را به‌جنرال‌قنسول‌انگلیس‌مقیم بوشهرمخابره‌نموده‌ام:
«شما مجازید تهدیدی‌راکه درتلگراف مورخهٔ دیروزخودتان پیشنهاد نموده‌بودید به‌کار ببرید. اگر از این تهدید بهبودی حقیقی در اوضاع حاصل‌نشد شما ممکن است این امر را به‌موقع اجرا بگذارید.
درصورتی‌که پیاده نمودن قشون لازم‌بشود قبل از پیاده نمودن باید اعلانی منتشر بنمایند مبنی‌براینکه این اقدام برای‌حفظ اتباع انگلیس و سایر خارجه‌هاست.»
از این‌ترتیب به مسیو سابلین[1] هم اطلاع داده‌شده.

تلگراف وزیرخارجهٔ انگلیس به‌وزیرمختار انگلیس درتهران

نمرهٔ (۱۶۲)، تلگراف سرادواردگری به‌سرجارج بارکلی، از وزارت‌خارجه، ۱۵آوریل ۱۹۰۹؛ ۱۹ ربیع‌الاول ۱۳۲۷.

راجع به‌تلگراف نهم شهر جاری‌شما، تعلیمات‌شما به‌نمایندهٔ دولت انگلیس در بوشهررا تصویب می‌نمایم.

---

۱. سابلین (Sablin) کاردار سفارت روسیهٔ تزاری درتهران.

نهضت آیة الله لاری

واثرات آن بر منطقه جویم

کرامت الله تقوی

جناب مستطاب، علامهٔ فهام، قدوه انام، مرجع خواص وعوام، جامع معقول ومنقول، حاوی فروع واصول، آخوند ملامحمد باقر مجتهد جویمی، پس از ۶۳ عمر پر فایده علمی سرانجام در شوال المکرم سال ۱۲۸۹ بسرای جاوید شتافت ودر جوار رحمت الهی آرام گرفت[۱].

وی مرجع تقلید اهالی لارستان وپناهگاه بزرگ معنوی ومادی ایشان در کلیه امور بود ولذا رحلت آن وجود مبارك بی‌شك ضربه‌ای بـزرگ وجـبران ناپذیر بر پیکره سیاسی، اجتماعی وعلمی این منطقه حسـاس اسـلامی وارد آورد. حکایتی که سید علاءالدین مورّخ لاری در کتاب ارزندهٔ خویش یعنی «تاریخ لارستان» آورده‌است، به خوبی میزان کارایی سیاسی واجتماعی وی را نمایان می‌سازد. بنا به نقل موّرخ «حسام السلطنة قاجار» که در قدیم حاکـم فارس بوده وبرای رفع غـایله اعـراب مسـقط از شـیراز بـه لار واز ایـنجا بـه بندرعباس رفته ودفع آنها نموده‌است وبه لار برگشته وچندی در لار توقف نموده ومرید مرحوم آخوند شده‌است به خواهش آخوند لاری سه کار مهم برای شهر لار انجام داده‌است:

۱ ـ چون در قدیم قنات آب فاریابِ مظفر آباد لار وقف مردم لار بوده

وخوانین لاری سابق الذکر غصب نموده بودند وبه ملکیت خودشان در آورده بودند، بعد از انقراضشان جزء خالصه دولت شده ومالك آن ناصر الدین شاه بوده، حاکم فارس از شاه تقاضا نماید تا مجرد وقف بر اهالی لار شود که اینطور شد.

۲ ـ دوم آن که، سرباز خانه لار خراب شده بود وقتی که سرباز به لار می فرستاده اند در خانه های مردم منزل می گرفته اند ومردم لار از این سبب در زحمت بوده اند وحسام السلطنهٔ حاکم یک سربازخانه هم در پشت «باغ نشاط» ساخت.

۳ ـ سوّم آنکه، سد رودخانهٔ خشك رود لار که در لار موسوم به «پس کل [PSCOL]» است وبرای حفظ شهر قدیم آن را از سنگ وساروج ساخته بوده اند وخراب شده بود، مجدداً بوسیلهٔ حسام السلطنه حاکم فارس، آن را در لار ساخته که تاکنون باقی وبرقرار است»[۲].

مقام والای علمی وارزش تألیفات آن جناب در آثار بسیاری از دانشمندان اسلامی منعکس ومورد تأیید وتأکید فراوان قرار گرفته است. مرحوم حاجی رستم خان گراشی صاحب «باغستان» در تمجید وتجلیل از ایشان می نویسد:

«جناب مرحوم آخوند ملا محمد باقر لاری اعلی الله مقامه از اجلّه علما وموحدین زمان خود معاصر حاجی سبزواری (قدس سره) ومرحوم حاجی محمد کریم خان کرمانی وشیخ مرتضی شوشتری اعلی الله مقامها وفاضل دربندی وسایر از مجاهدین میدان نصر اعلام دین شکّر الله مساعیهم بودند وهمتشان در اختلاف مذکورین پیوسته بر رفع مقصود واز دنیا به مقدار ضرورت

محصور بود ، مجهول القدر در وطن معلوم ، زیست فرموده ، وحدت حال خود را به کثرت اشتغال مردم نفروختند . گاهی از اوقات بزرگان در سلوک بر انفاس قدسیه او بو برده ، مقدمش را به طریق نیاز خواستار شدند ، ملتمسشان به اجابت مقرون و رد التماسشان نفرمود وفوائد کلی از حال ملاقات آن بزرگوار با ایشان عاید حال وجوه مسلمین که در تحت اقدارشان بودند گردید ، علی الخصوص اهل بلد خود را که کمال رعایت از این طریق فرمود ، دیگر چه دانستند ، نمی دانم[۳] .»

صاحب باغستان در بیان ارزش کتاب «تبصرة الناظرین» مرحوم ملا محمدباقر مجتهد جویمی می نویسد:

«*کتاب اخلاقی غزالی را فارسی ومثنوی رومی را ریحان منزوعه الاقماع منثور این کتاب مبارک است که بر بینندگان آن آنچه عرض شد اغراقی نیست وجز این کتاب ، کتابی در عقاید ونسخه ای در مسایل عملیه به استدعای مرحوم والد ماجد این بنده ـ طاب ثراه ـ از آن بزرگوار تصنیف وتألیف شده بود که در صدمه نواب والا «عین الملك» عرصه فنا گردید*[٤] .»

«هدایت السالکین» «رساله عملیه» و«دیوان اشعار» از دیگر آثار یگانه عالم برجسته لارستان در قرن سیزدهم هجری است.

تنها پناهگاه اهالی لارستان در بحبوحه حوادث ورخدادهای تلخ وکمرشکن سیاسی واجتماعی اینک وجود خارجی نداشت که حاصل آن نه تنها فقدان آرامش روحی بلکه بروز حوادث تلخ سیاسی واجتماعی پی در پی بود. این تبعات تلخ وناگوار را می توان در «نا امنی راهها وعدم تأمین مالی وجانی خصوصاً برای قشر قدرتمند تجار لارستانی ، ظلم واجحافات بیش از

حد حکام منطقه که بر اثر رقابتهای درونی خویش تشدید شده بود»[۵]، جنایات بی شمار و وهم آور خوانین لارستان به صورت قتل وغارت ودر شکلهای شیطانی وناجوانمردانه ونیز حیرانی مذهبی وفقهی اهالی خلاصه نمود.

همین امر «تجار لارستانی را واداشت تا برای دعوت عالمی به آن سوی مرزها رفته ودر جهت رفع مشکل سیاسی وخلاء دینی اقدام لازم را به عمل آورند... شورایی از اعیان وتجار لارستان به سرپرستی «حاج علی وکیل» از لار به سمت عراق حرکت نموده ودر سامره به به دیدار « میرزای شیرازی» شتافتند واز ایشان در خواست عالم مجتهد ومبرّزی را برای اعزام لارستان نمودند»[٦] میرازی شیرازی با وقوف کامل از اوضاع حساس سیاسی فارس شخصیتی جامع الشرایط را انتخاب نمود که بتواند به راحتی از عهده این امر خطیر یعنی مرجعیت منطقه لارستان برآید. لذا آقای سید عبدالحسین فرزند فضیلت وعلم را به هیأت لارستانی معرفی نمود وخطاب به حاج علی وکیل ویارانش فرمود:

«با بردن آقا سید عبدالحسین به لارستان ، نجف را به آنجا برده ای وگهواره فضیلت ودانش را از فرزند فضیلت وعلم خالی گذاردی[۷]*.»*

در تابستان سال ۱۳۰۹ هـ.ق سید عبدالحسین موسوی ویارانش وارد لارستان شده ودر منطقه جویم مورد استقبال گرم اهالی به رهبری حاج ملا علی نقی جویمی قرار گرفتند. در این موقع حاج علی قلی خان گراشی بر بلوک جویم وبیدشهر حکومت می راند وحکمرانی لارستان را پدرش فتحعلی خان گراشی بر عهده داشت.

مقاله حاضر بر آن است تا اثرات نهضت مشروطه خواهی لارستان به رهبری آیةالله سید عبدالحسین موسوی لاری بر منطقه جویم را در دو بعد فرهنگی ونظامی ارائه نماید. بی شک اثرات این خیزش مبارک وخیرات باقیه آن تا اکنون فیض بخش این منطقه تاریخی از لارستان کهن بوده ومی باشد.

▣ ۱ ـ تأثیرات فرهنگی نهضت سید بر منطقه جویم

«سید با ورود خویش به کادر سازی پرداخته وحوزه علمی ـ سیاسی خویش را در لار بنیان نهاد. طلاب علمی از حوزه های اطراف لارستان، داراب، جهرم، شیراز، بوشهر به لار سرازیر شده وجمعی قدرتمند از روحانیون شکل گرفت. در حوزه علمیه لارستان مباحث فقهی وسیاسی در کنار هم تدریس می شده است.... سید در رأس قدرت روحانیت لارستان به زودی حوزه نفوذش را به سراسر جنوب ایران از شرق تا غرب گسترش داد، او توانست با تربیت نیروهای جدید وقدرتمند علاوه بر کادرسازی، به نوعی سازماندهی انقلابی دست یابد. شاگردان او به عنوان بازوان قدرتمند مشروطه خواهی، بعدها توانستند مجری سیاستها وفرامین او باشند. اقتدار او به حدی بود که حاکم سنتی لار نیز از همان ابتدا از او پیروی کرده واحترام خاصی به او قایل بوده است.

سیّد بلافاصله پس از استقرار خویش توانست نظر مساعد وهمراهی روحانیون لارستان را به خود جلب نموده ودر طی مدت کوتاهی مریدان بسیاری برای خویش دست وپا نمود. «سید حاجی بابا بیرمی»، از سادات بیرم یکی از مناطق سادات نشین لار، و«محمد بن علی بن علی اشکنانی» روحانی

با نفوذ اشکنانی، «شیخ زکریا دارابی» روحانی قدرتمند وبا نفوذ نواحی شرقی لارستان، «سید محمد بحرانی» روحانی بندر لنگه، «سید مرتضی اهرمی» از بوشهر، «سید عبدالحسین مهری» از ناحیه مهر، «سید احمد فالی» از ناحیه فال وگله دار، «شیخ حاج ملا علی نقی» از ناحیه جویم از جمله روحانیون همراه سید محسوب می شوند[۸].»

به غیر از حاج ملا علی نقی جویمی، آخوند کربلایی محمد جویمی، ملا محمد حسین بن محمد باقر مجتهد جویمی، ملا محمد رضا بن محمد باقر مجتهد جویمی از دیگر شاگردان سید قلمداد شده‌اند که در «طول مبارزات مشروطیت توانستند همچون شبکه‌ای قدرتمند، نیروهای مادی ومعنوی لازم را جهت ادامه نهضت در اختیار «سید» قرار دهند. در مقابل، رهبری نهضت لارستان ضمن حمایت شدید ازایشان، در کلیه بحرانها با تمام قدرت از نمایندگان خویش به دفاع برخاسته وبر ضد مخالفان اقدام می نمود.

ذیلاً شرح حال مختصر شاگردان جویمی سید وخیرات باقیه حاصله از وجود مبارک آنها به صورت اجمالی ارایه می گردد:

۱ ـ آیةالله حاج ملا علی نقی رحمانی جویمی

حاج ملا علی نقی، فرزند آخوند ملا صادق جویمی از جوانی موطن خویش را ترک می گوید ودر شهر لار، در خدمت آیة الله سید عبدالحسین لاری، به فراگیری دانش می پردازد وبیشتر اوقات عمر خود را مصروف رضای پروردگار، در تبلیغ احادیث واخبار ومصایب اهل بیت وائمهٔ اطهار می نماید. هنگامی که حبیب قوام با قوای خویش وارد لار می شود. ملا علی نقی را دستگیر می کند ودر انظار عمومی به باد شلاق وچوب می گیرد وبه او

می گوید:

به سید عبدالحسین توهین کن، اما او مقاومت کرده وبا ذکر خداوند خود را آرامش می بخشد، آیت الله سید عبدالعلی آیت‌اللهی می گوید:

«تا همین اواخر باقی مانده های چوب گز در بدن آن مرحوم بود».

آن روحانی وارسته هنگام مراجعت از لار (۱۳۴۸ هـ.ق) بر اثر زخم معده در «شرفویه» جهان را بدرود می گوید ودر کنار مسجد قدیم شرفویه دفن می گردد، از او کتابی به نام «فوائد الانفراد» در مبانی اعتقادات باقی مانده که در تصرف نگارنده می باشد. آیةالله حاج باقر آقا غفوری ومحمد حقانی بیرمی دو تن از شاگردان آن مرحوم بوده‌اند[۹].

حاج علی نقی، منشی وکاتب سید بوده‌است ودر جریان حمله سال ۱۳۳۲ هـ.ق حبیب الله قوام الملك شیرازی به لار، دستگیر وبه شدت تهدید وشکنجه می شود. «در جریان انقلاب مشروطیت آیة الله سید عبدالحسین لاری، نیابت حکومت جویم را به آخوند ملا علی نقی جویمی واگذار می کند. ملا عبدالله نایب جویم این حکم را گردن نمی نهد ونماینده آیت الله را از جویم اخراج وروانه شرفویه می نماید.

تفنگچیان مشروطه خواه بناورویی وشرفویه به سر کردگی رئیس علیمراد بناورویی به محض اطلاع جهت گوشمالی منکران وارد جویم می شوند وقلعه حکومتی را به محاصره در می آورند. در این محاصره وزد وخورد یکی از برادران ملا عبدالله وگروهی از قلعگیان کشته شده وسایرین متواری می شوند. بدین ترتیب قلعه به تصرف مشروطه خواهان در می آید وقریب ۴۰ روز

حکومت مشروطه در جویم پایدار می ماند[۱۰].

«حجة الاسلام شیخ علی اصغر رحمانی جویمی پس از وفات پدرش حاج ملا علی نقی، رهسپار جهرم وشیراز می شود وبه بحث ودرس می پردازد... آن بزرگوار پیش از انقلاب اسلامی نقش بسزایی در تغذیه فکری جوانان انقلابی داشته، در صحنه های اجتماعی نقش فعال ومتعهدانه ای ایفا کرده است. در وعظ وخطابه زبانزد عام وخاص بود وعلاوه بر ایران در بحرین وقطر نیز منبر وعظ داشت. او در سال ۱۳۴۲ همگام وهمراه با انقلاب اسلامی با سخنرانیهای آتشین خود به روشنگری پرداخت. وی پس از ۵۷ سال تلاش در دی ماه ۱۳۵۸ به علت بیماری دیابت جان به جان آفرین تسلیم کرد. از آن روحانی وارسته یک دیوان شعر برجای مانده است که گرمی بخش محفل عاشقان اهل بیت علیهم السلام است»[۱۱].

از تربیت یافتگان حاج ملا علی نقی دو شخصیت برجسته را می توان نام برد. یکی آیت‌الله شیخ محمد حقانی بیرمی که چندین اثر علمی از وی به یادگار مانده وتاکنون کتابهای «عالم ارواح» در رد نظریات فروید و«شعله های عشق وشور» او به چاپ رسیده است. دیگری حجة الاسلام والمسلمین حاج باقر آقا غفوری از واعظان شهیر لار که در سال ۱۳۷۴ شمسی به رحمت باریتعالی پیوست.

۲ ـ آخوند کربلایی ملا محمد حسین جویمی

«فرزند ملا محمد باقر جویمی، در شهر جویم از جانب سید عبدالحسین متصدی امور حسبیه، معلم مسائل دینی ومروج احکام شرعی بود. سپس به جهرم هجرت کرده، در خدمت سید به سر می برد وپس از نماز

وی، مواعظ شیخ جعفر شوشتری را قرائت می‌کند. وفات او در محرم سال ۱۳۴۴ اتفاق افتاده است»[۱۲].

«سالهای سال در شیراز درس خوانده واز علوم معقول ومنقول وریاضی ونجوم بهره‌مند شد»[۱۳]. «در محضر پر فیض ایشان افرادی فاضل وعالم تربیت شده وبه مدارج عالیه علمی دست یافتند که از جمله آنها می توان سید علاءالدین مورّخ لاری مؤلّف دانشمند «تاریخ لارستان» را نام برد. گویا وی در فن کتابت وخوش نویسی تبحر ومهارت داشته، چنانکه دیوان اشعار پدر گرانقدرش را جمع آوری وکتابت نموده ودر سال ۱۲۷۷ ه.ق نیز دیوان صحبت لاری را با خطی خوش زینت داده که هم اکنون نیز موجوداست[۱۴].

۳ ـ ملا محمد رضا جویمی

«فرزند ملا محمد باقر، از شاگردان سید عبدالحسین لاری بوده‌است»[۱۵].

«وی نیز مانند برادر کهترش ملا محمد حسین پس از طی مراحل علمی با تشکیل مجالس وعظ وتدریس، وتربیت وتعلیم شاگردانی شایسته توانست نقش ارزنده‌ای در احیاء عظمت علمی لارستان ایفا نماید.

آخوند ملا محمدرضا پس از عمری تلاش وکوشش در راه خشنودی حضرت محبوب عاقبت در چهارم شهر ذی حجه ۱۳۴۷ دنیای اندوه ومحنت را ترک گفته وبه دار القرار آرام گرفت. مرقد شریف ایشان در جوار مزار پدرش در شهر لار واقع شده وزیارتگاه مشتاقان است»[۱۶].

۴ ـ آخوند کربلایی محمد جویمی

یکی دیگر از شاگردان پر تلاش مرحوم سیداست که در جریان نهضت

مشروطیت در تبلیغات وسیع فقهی وسیاسی وتحریک اهالی علیه اجحافات خوانین مزدور اهتمام وافی داشت. مؤلف کتاب «لارستان وجنبش مشروطیت» نقش ارزنده وی را یادآوری نموده‌است.

۵ ـ حاج شیخ محمد رضا رحیمی شرفویی

از تربیت یافتگان مرحوم سید است که مدتها در محضر آن جناب کسب فیض نموده‌است. در جریان نهضت مشروطیت مطابق امر سید به روشنگری مردم می‌پرداخت. از وی آثار متعدد فقهی به یادگار مانده‌است وهم اینک فرزندان وی در شرفویه جویم زندگی می‌کنند.

▣ ۲ ـ تأثیرات نظامی نهضت سید بر منطقه جویم

این موضوع را در سه محور مورد بررسی قرار می دهیم:

الف ـ تشکیلات وسران نظامی سید

ب ـ مهمترین تحرکات نظامی سید

ج ـ فرماندهان نظامی سید در منطقه جویم

الف ـ تشکیلات وسران نظامی سید

سید روحیهٔ انضباط واطاعت ویژه‌ای را در یارانش به وجود آورده، با دادن مناصب والقاب گوناگون موجبات تشویق اطرافیانش را فراهم می آورد. لشکریان او با پرچم ویژه‌ای مشخص شده وهر یک از نظامیانش با نشان مخصوص بر سینه وبا کلاه وبا عنوان «الاسلام یعلو ولا یعلی علیه» از دیگران ممتاز می‌شد. نمونه نشانهای پرچم وکلاه وسر وسینه، در رساله سیاسی او با عنوان «مشروطه مشروعه» آمده‌است. این امر بیانگر اخلاق ویژه گروهی یاران

سید ونشانه تکامل تشکیلاتی جمعیت او در نهضت لارستان می باشد.

مهمترین سران نظامی این اردوی عظیم عبارت از شیخ زکریا دارابی، حسین سالار حاجی آبادی، مصباح دیوان اوزی، محمد حسین خان رسول خانی، خورشید خان بهارلو، محمد کاظم خان بناورویی وسردار دولخانی بوده‌اند، رئیس علی دلواری ومجاهد تنگستان نیز به طور غیر مستقیم، تحت پوشش رهبری سید قرار داشته‌اند. بیشترین استعداد نفرات از گروههای مختلف اهالی کوهستان، حاجی آباد، بناورویه، بیخه وروستاهای حوزه لار ونیروهای شهری لار واز قبایل گوناگون واز جمله دولخانی، رسولخانی، بهارلو، عرب، کوهمره سرخی، تنگستانی، دشتی تشکیل می داده‌اند.

پراکندگی جغرافیایی این نیروها می توانست در جهت اعمال قدرت بیشتر وهمچنین به عنوان شبکه تبلیغاتی سریع استفاده گردد. سید توانست با استفاده از این نیروها در محدودهٔ جغرافیایی وسیعی از بوشهر تا کرمان اقتدار خویش را اعمال نموده، تسلط کامل خود را نشان دهد.

میزان حمایت وپیروی این نیروها از سید به حدی بوده است که می توان آنها را با عنوان فداییان نامگذاری کرد، نظامیان او با دلبستگی شدید مذهبی به رهبرشان، فرامین او را در دورترین نقاط وبا یک اشاره به انجام رسانیده، تبعیت از دستورات سید را واجب می دانستند. متن نامه ای در دست است که بخشی از آن موید میزان اطاعت سران نظامی سید از اوست، در بخشی از آن آمده:

«چهار نفر محصل وسوار بفرستند به «سردار» یا امثال اخوان سردار که*

(*) سردار دولخانی از سران طایفه ترک دولخانی است که از سید حمایت می کرده است.

مفسد مغوی در پناه شما آمده ، یا زنده یا کشته او را می خواهیم . به اشاره بدون زحمت می تواند او را به دست دهند ویا به «محمد حسین خان رسول خانی» ورؤسای بناروبه «محمد کاظم خان» و«رییس فرج» مرقوم نمایید ،که حتماً وحکماً این مفسد را از شما می خواهیم ، ناچار او را گرفته دست می دهند» .

سید با استفاده از چنین نیروهایی وبا حمایت مالی تجار توانست منطقه وسیعی از بوشهر تا کرمان را تحت کنترل گرفته وعلیه دولت وقت بشوراند . او اعلامیه ها ودستورات خویش را از مقر خود واقع در «حوزه علمیه لار» صادر وبه اطراف می فرستاد(۱۷) .

ب- مهمترین حرکات نظامی سید

خاندان قوام الملك شیرازی از بازماندگان «حاج میرزا ابراهیم کلانتر» صدر اعظم خائن دوره زندیه وقاجار می باشند . «اصولاً این خاندان از بزرگترین زمین داران فارس بوده واغلب مسئولیت کلانتری ، بیگلربیگی ، ضابطی وامیر تومانی ایالت فارس به عهده آنان واگذار می شده است . تاریخ فعالیت این خاندان در واقع در زمان نادر از کدخدایی یک کوی شیراز آغاز وبا فارس مداری در آغاز دوره پهلوی پایان یافته ومدت دویست سال طول کشیده است»(۱۸) . شرح به شرمی وجنایات این خانواده سفاک ونامراد نیازمند گفتاری مجزاست ودر این مقاله نمی گنجد .

اجحافات شیطانی این خاندان سبب شد تا فارس پس از تهران دومین منطقه ای باشد که با مشارکت فعال در نهضت مشروطیت قیام نماید وخواهان برچیدن بساط ستمگری این خاندان فاجر شود .

پس از صدور فرمان مشروطیت از طرف مظفر الدین شاه قاجار

انجمن های مردمی متعدد در شیراز شکل گرفت که مقتدرترین آنها «انجمن اسلامی» بود. توطئه ها وکارشکنی های خاندان قوام علیه مشروطه خواهان فارس سبب گردید تا موج گسترده وجدیدی از اعتراضات مردمی علیه این خانواده از اواخر ماه صفر۱۳۲۵ آغاز گردد. نهایتاً بر اثر فشارهای سیاسی ونظامی انقلابیون فارس «قوام الملك چهارم» وبرادرش نصرالله خان به همراهی امام جمعه مجبور به ترک شیراز ورفتن به سوی تهران گردیدند. از سوی دیگر قوام الملك در تهران توانست با ترفندهایی، نسبت به بازگشت خود به فارس اقدام نماید. شایعات تأیید قوام الملك وامکان بازگشت او به فارس موجب ایجاد بحران جدید گردیده وگروههای گوناگون از خود واکنش نشان دادند.

شایعه حمایت علمای مشروطه خواه از قوامی ها، طرفداری علنی امام جمعه شیراز از ایشان، همراهی عده کثیری از ایلات خمسه علیه مشروطه خواهان، ترس از رویارویی نابرابر، باعث گردید تا انجمن اسلامی شیراز برای تقویت جبهه مشروطه خواهان به دعوت سید عبدالحسین لاری اقدام نماید[۱۹].

سید نیز بلا فاصله با فراخوانی نیروهای نظامی خود از کلیه نقاط لارستان (که بیش از دوهزار نفر می شدند) این دعوت را لبیك گفته وبا بیش از ۲۰۰۰ چریک رزمنده عازم شیراز گردید.

از طرفی علی‌رغم مخالفتهای مشروطه خواهان فارس در اوّل شوال ۱۳۲۵ هـ.ق قوام الملك وپسرانش توانستند با دست خط محمد علی شاه ورضایت نامه وی وارد شیراز گردند.

ورود قوام، آغاز گر سلسله حوادث جدیدی بود که با ترور وی به دست نعمت‌الله بروجردی در چهارم صفر ۱۳۲۶هـ.ق به اوج خود رسید.

سید ویارانش پس از نه ماه حضور مقتدرانه در شیراز (از رمضان ۱۳۲۵ هـ.ق تا جمادی الاولی ۱۳۲۶ هـ.ق) سرانجام با انبوهی از تجربیات گرانبهای سیاسی واجتماعی عازم دیار مقدس خویش گردیدند.

اجمالاً باید گفت حضور نیروهای نظامی سید در جبهه مشروطه خواهان شیراز ومقابله شدید ایشان در تمامی بحرانها ورخ دادها با مستبدان قوامی اثرات بسیار مهمی در توازن قوا وتضعیف جناح مستبدین بر جای گذاشت که تبلور این اثر انقلابی اندیشمند را حتی تا آینده های دور تاریخ فارس می توان نظاره کرد.

طی سالها ۱۳۲۶ و۱۳۲۷ سید نیروهای تحت امر خودرا به سه ناحیه داراب، بندرعباس و بوشهر اعزام نمود که فتوحات بزرگی را به دنبال داشت. ایشان در قسمتی از بیانیه فتوحات خویش خطاب به انجمن اسلامی شیراز اظهار می دارد:

«حضور حضار محترم اهل ملت و... معروض می دارد که سه، چهار هفته می گذرد که آنچه از مژده وبشارات وتبریکات فتوحات اسلام وشکست جنود شیاطین وتسخیر قلاع سبعه جات وبلوکات جویم وانتقام از قاتل شهدا وسعداء مرحومین شیخ حجةالاسلام وسید معین الاسلام، «آقا بیگ سگ» آنچه به آن جا خبردادیم، به هیچ وجه معلوم نیست که از عذر ومکر ارباب پست رسیده باشد اکنون به رسم اجمال اطلاع داده که خاطرهای مبارکه از بعضی وقایع مسبوق

ومستحضر شود ....»[۲۰]

در سال ۱۳۲۷ نیروهای نظامی سید با تصرف بوشهر وبندر لنگه وسرکوب مستبدین جهت گسترش حوزه نفوذ سیاسی خویش متوجه کرمان شدند.

«*سید ویارانش در این برهه، از بالاترین قدرت اجتماعی در نواحی جنوب ایران برخوردار شده وعروج سیاسی او وجمعیتش به بالاترین حد خویش رسیده، در این راستا لار به عنوان مرکز ثقل سیاسی فارس شناخته گردید*[۲۱].»

در ماه های اوّل سال ۱۳۲۷ هـ.ق هنگامی که نیروهای سید وچریکهای لارستانی، در اقصی نقاط جنوب شرقی وغربی ایران، برای حمایت از مشروطه خواهان به درگیریهای خونینی مشغول بودند[۲۲]... نصرالدوله به دستور مستقیم محمدعلی شاه جهت سرکوب سید با بیش از ۱۵ هزار نفر عازم لارستان شد.

نصرالدوله وقت را غنیمت دانسته، سه روز با توپ وسرباز وعدهٔ پانزده هزار نفری قشون چریک که از ایل خمسه وبهارلو وغیره در اختیار داشته، از راه فسا قطب آباد وبلوک جویم وبناروبه به لار رسید وجمعیت مستبدین لارستان نیز اورا همراهی کرده ولاررا محاصره کردند. با وجودی که شهر از قشون ملی که به اطراف پراکنده شده، خالی بود، مع الوصف همان مردم بازاری از شهر دفاع کرده وبا قشون استبداد جنگیدند. ولی طولی نکشید که قشون استبدادی «نصرالدوله»، لاررا تسخیر کرده ومدت شانزده روز، غارت وقتل عام کردند، «حاج سید عبدالحسین» نیز به طرف کوهستان رفته در منزل «شیخ زکریا» جای گرفت. مدت شانزده روز لاررا غارت می‌کردند واموال

مردم ومال التجاره تجار، به وسیلهٔ شتر والاغ از لار حمل به ایلات وشهرها کردند، به علاوه تجار را داغ می کردند، تا پول طلا ونقره وزینت آلات که پنهان کرده بودند، اقرار کنند. «حاج سید محمد معین التجار» که یکی از مشروطه خواهان بنام «لارستان» بود را سر بریدند، از جمله کسانی که تا آخرین نفس از لار وخودشان دفاع کردند وبا قشون استبداد جنگیدند تا کشته شدند، یکی «استاد محمد جعفر تفنگ ساز» ودیگری «حاج محمد هاشم» امام جماعت یکی از محلات لار ودیگری «حاج محمد حسن بقال» بودند که تا آخرین نفس جنگیده در این راه به شهادت رسیدند در این یورش بی رحمانه بیش از ۱۵۰ نفر از اهالی شهید شدند[۲۳].

سید متقابلاً جهت پاسخگویی به این تهاجم ناجوانمردانه دستور تجهیز اردو جهت تهاجم به بندرعباس وضربه زدن به منافع انگلیس را صادر نمود[۲۴] که نتایج درخشانی را به بار آورد.

سال ۱۳۲۹ ه.ق لار شاهد گردهمایی کلیه نیروهای طرفدار سید بود، این نیروها عبارت بودند از: کوهستانی ها به فرماندهی شیخ زکریا دارابی، سبعه ای ها به فرماندهی حسین سپهسالار، بیرمی ها به فرماندهی سید حاجی بابا بیرمی، بیخه ای ها به فرماندهی غلامحسین خان وراوی، بهارلو به فرماندهی خورشید خان بهارلو، عشایر دولخانی به فرماندهی سردار، عشایر رسول خانی به فرماندهی خورشید خان بهارلو وفرج بیگ، عشایر عرب مزیدی به فرماندهی بهادر خان ونیروهای چریک از مناطق دهکویه، کورده، بناروبه، اشکنان، مهر، گله دار، حاجی آباد، اوز، فیروزآباد وبسیاری از نیروهای مردمی لاری که از محلات گوناگون در این گردهمایی شرکت

داشته اند[٢٥].

در هفدهم ربیع الثانی سال ١٣٢٩ هـ.ق در حالی که کلیه گروههای هوادار سید در مقر خویش جمع گردیده بودند، نیروهای خویش را جهت جلوگیری از حرکت احتمالی «مستبدین» به نواحی مختلف گسیل داشت. حسین سپهسالار را به سوی بندرعباس، شیخ زکریا به داراب وسرجان، سیدحاجی بابا بیرمی به سمت غرب لارستان، غلامحسین خان وراوی به بیخه، نیروهای بناورویی به سمت شمال شرقی لارستان، بهارلوها را به سمت جنوب شرقی لارستان، ملاعلی عمادده ای به سمت عمادده گسیل داشت[٢٦].

«طی سال ١٣٣١ هـ.ق ماجراها وحوادث به گونه ای بود که «سید» چهار تن از سران نظامی قدرتمند خویش به نامهای «حسین سپهسالار» «سید حاجی باب بیرمی»، «غلامحسین خان وراوی» و «شیخ زکریا دارابی» را از دست داد. یاورانی که فارغ از تمایلاتشان سالیان متمادی در برخوردهای گوناگون با عنوان بازوی قدرتمند جمعیتش او را یاری نموده وحامیان جدی او محسوب می شدند.

حوادث تلخ این ایام همراه با دلسردی ووازدگی تجار لارستانی از روند ماجراها وعدم همراهی کامل ایشان، فعالیت شدید وروز افزون جناح های مخالف سید در منطقه، حمایتهای مالی وسیاسی مرکز از مخالفین، قدرت او را در آستانه سال ١٣٣٢ هـ.ق به حداقل رسانیده واوضاع به گونه ای می نمود که «مستبدین» را ترغیب به تهاجمی همه جانبه وفراگیر می نمود[٢٧].

مخبر السلطنه والی فارس... در آستانه سال ١٣٣٢ هـ.ق طی یک فرمان،

حبیب الله قوام الملك شیرازی مستبد معروف فارس را به همراهی بیش از چند هزار نظامی از ایلات خمسه ونیروهای دولتی مأمور سرکوبی سید وحمله به لار نمود.

سید با اطلاع از حمله نیروهای قوامی به لار دستور تدارک نیرو وبستن کلیه معابر مهم منتهی به شهر را صادر وخود با جمعیتی هزار نفری متشکل از نیروهای نظامی به سوی بناروبه واقع در جاده لار ـ شیراز رهسپار گردید.

همراهی با نیروهایی نظامی نشان از اراده وتصمیم او بر ادامه مبارزه می باشد. شرح درگیری نیروهای سید وقوامی ها در شماره ۴۲ روزنامه فارس وبا عنوان «راپورت اردوی قوام الملك» راجع به مداخله آقا سید عبدالحسین لاری آمده است، که با توجه به این که گزارش را حبیب الله قوام تهیه دیده، همه داده های آن نمی تواند مورد تأیید قرار گیرد، اما این تنها سند کتبی از درگیری معروف به «کورده» می باشد، با توجه به تدارک ویژه نیروهای قوامی وهمچنین با عنایت به این مسأله که طی سال پیش از آن ـ ۱۳۳۱ ه.ق ـ سید با از دست دادن رهبران نظامی اش بسیاری از نیروهایش از دست داده بود، نتیجه جنگ ودرگیری از همان ابتدا مشخص بود، با این حال نیروهای سید با تمام قدرت ودر زیر آتش بارهای سنگین نیروهای قوام مدت یک هفته مقاومت نمودند، کلیه پیشنهادات برای مذاکره از طرف سید به شدت رد گردید. سید در نهایت، با رشادت ودلاوری عده ای از یارانش وبه ویژه فرمانده با وفایش «رییس علیمراد بناروبی» توانست حلقه محاصره نیروهای قوامی را شکسته واز صحنه جنگ جان سالم به در برده وبه سوی فیروز آباد

ویاور دیرینه اش صولت الدوله قشقایی رهسپار گردد[۲۸].

نیروهای «قوامی» پس از تسخیر کورده، مقر نیروهای نظامی سید، به طرف شهر لار رهسپار گردیده، مردم شهر که خانه های خود را از ترس غارت وچپاول تخلیه کرده بودند، در انتظار عقوبتی سخت به سر می بردند، «حبیب الله قوام» در مقر حکومتی شهر واقع در محلی به نام «باغ نشاط» جلوس نموده ونیروهای همراه او، اولین تهاجم خویش را به خانه سید ویاران نزدیک او شروع نمودند.

«قوام» کلیه یاران نزدیک سید را دستگیر ودر شرایط متفاوت به مجازات رسانید. از این میان دستگیری منشی سید به نام «حاج علی نقی» وشکنجه او ومقاومتش در مقابل تهدیدات قوام در خاطر یک شاهد عینی هنوز برجاست.

قوام طی اقامت پانزده روزه خویش در شهر، مبلغ ده هزار تومان به عنوان پیشکش از تاجر معروف لاری «حاج حسین کمپانی» دریافت نموده وبا گرفتن هدایا وجواهرات بسیار، نهایتاً شهر را ترک ونیروهای همراه را، خارج نمود[۲۹].

سید از فیروز آباد به طرف قیر حرکت نموده واز آن جا به پیشنهاد بعضی از بزرگان جهرم بدان شهر رفته ومدت شش سال پایان عمرش را در این دیار گذارنید.

سید نهایتاً در روز جمعه چهارم شوال سال ۱۳۴۲ هـ.ق (برابر با پانزدهم اردیبهشت ۱۳۰۳ شمسی و۵ ماه مه ۱۹۲۴ میلادی) پس از اقامه نماز جمعه دعوت حق را لبیك گفته ودر زمینی واقع در یکی از محلات جهرم دفن

گردید. بدین سان زندگانی روحانی بزرگ وپاکنهاد لارستانی پس از ۷۷ سال مبارزه وجهاد به پایان رسید[۳۰].

ج- فرماندهان نظامی سید در منطقه جویم

به یک هفته از جمعی لاریان سپاهی بیامد کران تا کران
ز لار وگراش و ز فشور هزار ببودند آماده کارزار
ز هرم وز سرگاه واز کاریان ز بلغان وده فیش واز لاغران
بدی پنج صد تن تفنگی همه دو ده تن زده دیمه ومارمه
ز جویم بناورویه، بهر وچو شیر کجا چار صد تن بیامد دلیر

دلاور مردان غیور منطقه جویم طی ۳۳ سال اقامت سید در لارستان وجهرم (۱۳۴۲ـ ۱۳۰۹ هـ ق) همراه از جان ودل یاور وفرمانبر آن جناب بودند ولحظه ای در اعتقاد راسخ خود به مقام والای ایشان تردید نورزیدند.

در این میان حضور فعال وبی شایبه نیروهای بناورویی وشرفویی در نهضت سید عبدالحسین بیش از همه سزاوار تقدیر است. رییس علی مراد بناورویی ومحمد کاظم خان بناورویی دو چهرهٔ شاخص وسرشناس نظامی نهضت سید به شمار می روند که ذیلاً به معرض اختصاری آن دو می پردازیم:

۱ ـ رییس علی مراد بناورویی

رییس علی مراد همراه با نیروهای تحت امرش در کلیه حرکات نظامی سید از جمله درگیری با مستبدین شیراز در سال ۱۳۲۵ هـ.ق، لشکرکشی به بنادر عباس، لنگه وبوشهر در سال ۱۳۲۷ هـ.ق، فتح بنادر مذکور وتصرف کنسولگری انگلیس در بندر عباس، عزیمت قشون لارستان به طرف کرمان وداراب در سال ۱۳۲۷ ونهایتاً درگیری کورده علیه نیروهای مخبر السلطنه در

سال ۱۳۳۲ شرکت داشت.

۲ ـ محمد کاظم خان بناورویی

محمد کاظم خان فرزند رییس نصرالله بناورویی است. وی همچون پدرش مدتها مناصب دهباشی، کدخدایی وخانی بناورویه را داشته است.

املاک واراضی وقلعه منصور آباد متعلق به محمد کاظم خان بناورویی وپدرش بوده که به دنبال اختلاف ودرگیری با رضا قلی خان بیدشهری وخانلرخان، قوام الملك شیرازی آنهارا از تصرف ایشان خارج وبه شخص اخیر واگذار نموده است. خانواده محمد کاظم خان متعاقباً به دستور قوام به حاجی آباد داراب تبعید می شوند.

محمد کاظم خان مدتها در حوزه علمیه لار به تلمذ وکسب فیض از محضر آیة الله سید عبدالحسین موسوی لاری می پردازد ودر همین فاصله دختر حاج سید ابراهیم لاری را به عقد خود در می آورد.

وی وبرادرش شیخ ابوالحسن همواره در طول نهضت مشروطیت لارستان به عنوان یاران معتمد وبا وفای سید باقی ماندند.

مآخذ

۱ ـ بزرگان جویم ، صفحه ۲۱۶
۲ ـ تاریخ لارستان ، صفحات ۱۵۹ ، ۱۶۹ ، ۱۷۰ و ۱۷۱ .
۳ و ۴ ـ بزرگان جویم ، صفحات ۲۲۰ و ۲۲۱ ونیز نک به پیدایی یک نسخه منحصر به فرد خطی از تألیفات مولانا محمد باقر جویمی لاری ، ص ۵
۵ ـ لارستان وجنبش مشروطیت ، صفحه ۴۰
۶ ـ همان ، صفحات ۴۰ و ۴۱
۷ ـ سید عبدالحسین لاری پیشوای تنگستان ، صفحه ۴۸
۸ ـ لارستان وجنبش مشروطیت ، صفحات ۶۴ ، ۶۵ و ۸۵
۹ ـ سیمای لارستان ، صفحه ۱۴۴
۱۰ ـ جغرافیای عمومی بخش جویم ، صفحات ۴۰۰ و ۴۰۱
۱۱ ـ سیمای لارستان ، صفحات ۱۱۸ و ۱۱۹
۱۲ ـ همان ، صفحه ۱۴۴
۱۳ ـ تاریخ لارستان ، صفحه ۱۷۱ .
۱۴ ـ بزرگان جویم ، صفحه ۲۲۵
۱۵ ـ الدوحة الاحمدیه فی شرح الذریه الذکیه ونیزنک ؛ به سیمای لارستان ص ۱۴۳
۱۶ ـ بزرگان جویم ، صفحه ۲۲۷ .
۱۷ ـ لارستان وجنبش مشروطیت ، صفحات ۱۴۱ و ۱۴۲
۱۸ ـ همان ، صفحه ۷۵
۱۹ ـ همان ، صفحات ۱۰۵ و ۱۰۶
۲۰ ـ همان ، صفحه ۱۳۶ وتاریخ بیداری ایرانیان ، ج ۲ ، صفحه ۳۵۷
۲۱ ـ همان ، صفحه ۱۴۰
۲۲ ـ همان ، صفحات ، ۱۴۷
۲۳ ـ همان ، صفحات ، ۱۴۹ و ۱۵۰

۲۴ و ۲۵ ـ همان ، صفحات ، ۱۶۴ و ۱۷۵
۲۶ ـ همان ، صفحه ۱۷۶
۲۷ ـ همان ، صفحه ۱۹۱
۲۸ ـ همان ، صفحه ۱۹۲ و ۱۹۳
۲۹ ـ همان ، صفحه ۱۹۴
۳۰ ـ همان ، صفحات ۱۹۶ و ۱۹۷

منابع

۱ ـ پیدایی یک نسخه منحصر به فرد خطی از تألیفات مولانا محمد باقر جویمی لاری ، محمد صادق رحمانی ، میلاد لارستان ، سال سوم ، شماره ۲۵ ، نیمه (دوّم مرداد ماه ۱۳۷۴ ، ربیع الاول ۱۴۱۶)

۲ ـ تاریخ دلگشای اوز ، محمد هادی کرامتی ، نوید ، شیراز ۱۳۷۰

۳ ـ تاریخ لارستان ، سید علاءالدین مورخ لاری ، تصحیح وتحشیه محمد باقر وثوقی ، راهگشا ، شیراز ۱۳۷۱

۴ ـ جغرافیای عمومی بخش جویم ، کرامت الله تقوی ، راهگشا ، شیراز ۱۳۷۶

۵ ـ الدوحة الاحمدیه في شرح الذریه الذکیه ، شیخ عبدالحمید مهاجری ، ضمیمه میراث اسلامی ایران ، به کوشش رسول جعفریان ، کتابخانه آیة الله العظمی مرعشی ، دفتر اوّل ، قم ۱۳۷۲

۶ ـ سید عبدالحسین لاری پیشوای تنگستان ، سید علی رضا سیّدکباری ، سازمان تبلیغات اسلامی ، تهران ۱۳۷۲ .

۷ ـ سیمای لارستان ، صادق رحمانی ، همسایه ، قم ۱۳۷۵ .

۸ ـ لارستان وجنبش مشروطیت ، محمد باقر وثوقی ، همسایه ، قم ۱۳۷۵ .

الجهاد من المهد إلى اللحد

آية الله السيد عبد الرسول شريعتمداري

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ربّ العالمين، وصلّى الله على محمد وآله الطاهرين.

«**الجهاد من المهد إلى اللحد**» كلمة موجزة غالية صدرت من المرجع الديني الأعلى آية الله العظمى السيّد عبدالحسين النجفي الدزفولي المعروف بـ«اللاريّ» تغمّده الله برضوانه، وذلك بعد ما سئل فضيلته عن الجهاد الّذي يكرّره ويؤكّده، وانّه متى يجب؟ وما شرط وجوبه؟ فقال فيه هذه الكلمة القيّمة الّتي لم نَرَ صدور مثلها عن أحد من زعماء الدين، وقد ترجمها شعراً بالفارسيّة حفيده المعظّم آيةالله السيّد عبدالعليّ آيةاللهي الشيرازي إمام الجمعة بمدينة «**لار**» وشخصها الأوّل في العلم والروحانيّة دام علاه، فقال:

چو مردان حقّ رهروی زنده باش زگـهواره تا گور رزمنده باش

وحكي عن اُستاده العلّامة الجليل آيةالله الفقيد السيّد نور الدين الهاشمي زعيم الحوزة العلميّة والدينيّة بمدينة «شيراز» نوّر الله مرقده، انّه ينبغي أن تكتب هذه الكلمة بماء الذهب على رؤوس أبواب المملكة.

أقول: قد ابتكر السيّد المجاهد بهذه الكلمة اقتباساً من الحديث النبويّ المعروف: «**اطلبوا العلم من المهد إلى اللحد**» وكان بناؤه ﷺ على الجهاد مهتماً به

كمال الاهتمام في جميع شؤونه ، وقام به عملاً طول عمره من أوّل شبابه في مهده «النجف الأشرف» عندالظروف المساعدة إلى أن أقام ببلدة «لار» مدّة عشرين سنة رغم اشتغاله كثيراً بتحصيل العلم وتدريسه والمطالعات العميقة لاستنباط الأحكام والافتاء ، وبرياضة العبادات ليلاً ونهاراً ، وإقامة اُمور الناس الدينيّة ، وإصلاح جوانبهم الشرعيّة وإرشادهم ، حتّى كأنّه لم يكن له ساعة لاستراحة بدنه ، ففاز بسبب ذلك إلى حدّ كثير من تعليمهم وتربيتهم للدين ومن قطع أيادي الظلمة الخوّانين الّذين ينقل عنهم اُمور عجيبة في بسط الظلم على المؤمنين المستضعفين وقطع أيادي الكفّار الأجانب من روس وانگليس الّذين كان بناؤهم على استعمار المسلمين واستعبادهم ، وهتك أعراضهم في كثير من نواحي الفساد وإشاعة الفحشاء ، وشرح ذلك وتفصيله يحتاج إلى كتب ورسائل ، وكلّ ذلك من السيّد لم يكن إلّا لإصلاح الشريعة خالصاً لوجه الله الكريم ، وقد أرسل السيّد الكبير المجاهد آية الله العظمى ميرزا محمد حسن الشيرازي أعلى الله مقامه إليه رسالة مبسوطة من بلدة «سامرّاء» شكر فيها مساعيه الجليلة في مدّة قليلة ، وذكر فيها : بمثل هذا فليعمل العالمون ، ولأجل ذلك كلّه يقام في مدينة لار عصمها الله وأهلها مؤتمر عظيم لذكرى شخصيّته وعظمته وخدماته الجميلة لعلّه يحيى بسببه مرامه العالي ورأيه السامي ، كيما يقتدي به المسلمون لدفع ظلم المترفين ، وتجاوز المشركين .

وها أنا سبطه الفقير عبدالرسول شريعتمداري الجهرمي أترنّم في شأنه بقول الشاعر الرومي في مثله :

وصف اين آدم كه نامش ميبرم ... گر بگويم تا قيامت قاصرم

يک دهن خواهم به پهناى فلك ... تا بگويم وصف آن اشک ملك

گر دهن يابم چنين وصدچنين تنگ آيد در مقام آن امين

ثم إنّي بحقّ الولادة، ورغبة أعضاء المؤتمر أُقدّم إليهم رسالة وجيزة في الدفاع والجهاد أذكر فيها بعض آراء السيّد الّتي ترتبط بالكلمة المزبورة، وتعدّ من أغصانها اليانعة في باب الجهاد، وقد كتبت الرسالة سالفاً لأجل التذكار فأُخرجها في الحال للمؤتمر بإصلاح وإضافات غير يسيرة.

فأقول: لا إشكال ولا خلاف بين أصحابنا في جواز الدفاع، بل وجوبه في الجملة، فلو تعدّى أحد على إنسان يريد نفسه، أو عرضه، أو ماله، كان له دفع المعتدي بما تمكّن له ولو بالقتل والجراح، فلو قتله أو جرحه لم يكن عليه ضمان، وكان دمه هدراً، وهذا من الحرّيّة الوجيهة الّتي منحها الاسلام للانسان. ففي الحديث كما في الوافي باب الدفاع عن النفس من كتاب الحسبة عن أمير المؤمنين عليه السلام **«انّ الله ليمقت الرجل يدخل عليه اللصّ في بيته فلا يحارب»**.

وعنه عليه السلام : **«إذا دخل عليك اللصّ المحارب فاقتله، فما أصابك فدمه في عنقي»**.

وعن جعفر بن محمد، عن أبيه عليهما السلام : **«إذا دخل عليك رجل يريد أهلك ومالك فابدره بالضربة إن استطعت، فإنّ اللصّ محارب لله ولرسوله»**.

إلى غير ذلك من النصوص الكثيرة:

منها : قول النبيّ صلى الله عليه وآله : **«من قتل دون ماله فهو شهيد»** رواه بعد الباب المذكور صحيحاً بأسانيد. ورواه في مواعظ الروضة عن كتاب الفقيه أيضاً في ألفاظ رسول الله صلى الله عليه وآله الموجزة الّتي لم يسبق إليها.

وفي خبر آخر صحيح عنه صلى الله عليه وآله قال: **«من قتل دون مظلمة فهو شهيد»** والمراد كما ذكره الأصحاب انّه بمنزلته في الأجر والثواب دون مثل التغسيل

والتكفين.

ثمّ إنّ الحكم في المقام من حيث الجواز وعدمه يختلف بحسب ظنّ السلامة وعدمه، وتفصيله: انّه في الدفع عن المال يجوز مع ظنّ السلامة ويجوز تركه وتسليم المال، كما صرّح به الشيخ الكبير كاشف الغطاء في كشفه، وفاقاً للمحقّق في حدود الشرائع، وخلافاً له في جهاده حيث يظهر منه الوجوب في هذه الحال، والأوّل أقوى للأصل والنصوص، كخبر الحسين بن أبي العلاء، قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الرجل يقاتل دون ماله. فقال: «**قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من قتل دون ماله فهو بمنزلة الشهيد**». قلت: أيقاتل أفضل أولم يقاتل؟ فقال: «**إن لم يقاتل فلا بأس**[1] **أمّا أنا لو كنت لم أُقاتل وتركته**» ونحوه خبر أبي بصير، وصحيح محمد بن مسلم.

ولكن ظاهر النصوص الأُولى ونحوها هو الوجوب لما في بعضها من مقت الله تعالى بتركه، وانّ اللصّ محارب، إذ من المعلوم أنّ الحدود الثابتة على المحارب في قوله تعالى: ﴿**إنَّما جَزَاءُ الَّذين يحاربونَ اللهَ ورسولَهُ**﴾[2] كسائر الحدود من الأحكام الّتي يجب إجرائها لمصلحة النظام والاسلام، كما قال تعالى: ﴿**والحافظونَ لحدودِ اللهِ**﴾[3] وقال تعالى: ﴿**وَمَنْ يعصِ اللهَ وَرَسولَهُ وَيَتَعدَّ حدوده يُدْخلْهُ ناراً خالداً فيها**﴾[4].

وغير ذلك ممّا دلّ على التأكيد والتشديد في أمر الحدود، ولا ينافي ذلك انّها من وظائف إمام المسلمين، لأنّ المفروض انّ الامام عليه السلام أذن أو أمر في هذا

---

(١) هذه الجملة الأخيرة مذكورة في الوافي عن التهذيب دون الكافي.

(٢) سورة المائدة: ٣٣.

(٣) سورة التوبة: ١١٢.

(٤) سورة النساء: ١٤.

المورد بإجرائه لآحادهم، فمقتضى الجمع بين الطائفتين من تلك النصوص تخصيص الأخيرة وحملها على غير من يصدق عليه المحارب، وهو الّذي شهر سلاحه لإخافة الناس، وهو أخصّ من مطلق السارق، ومن يريد أخذ المال ولو بالغلبة مثل ما في الخبر عن عليّ بن الحسين عليه السلام قال: «من اعتدي عليه في صدقة ماله فقاتل فقتل فهو شهيد» يعني: يريد زكاة ماله من غير استحقاق، وما في بعض الطائفة الأُولى من عدم التقييد باللصّ أو المحارب محمول على ذلك، والله العالم.

وعلى كلّ لو ترتّب على تركه ضرر على النفس كأن يموت هو أو بعض أهله جوعاً أو عطشاً وجب من جهة حفظ النفس مطلقاً.

وأمّا لو ظنّ الهلاك بالدفاع ففي التذكرة انّ الأقوى عندي وجوب دفع المال والتوقّي به، بل يظهر من النافع انّه كذلك إذا تساوى احتمال الهلاك واحتمال السلامة، حيث خصّ الجواز بظنّ السلامة، وقد يظهر من الرياض الفراغ عن ذلك لأولويّة حفظ النفس، لكن لا يبعد القول بجواز الدفاع أيضاً في اللصّ المحارب خصوصاً في صورة الاحتمال لشمول النصوص له سيما ما في ذيل المرسل الآتي عن الامام الرضا عليه السلام قال: وكذلك المال يريدون أخذه في سفر فيمنعه وإن خاف القتل قال: «**نعم، لكن القول بوجوبه حينئذ مشكل للحرج أو الضرر أو التقيّة**».

وأما الدفاع عن النفس فقد صرّح جماعة بالوجوب سواء ظنّ السلامة أم لا، لأنّ غاية ما يترتّب على الدفاع الهلاك، وهو غاية غرض المعتدي. نعم، لو علم بالهلاك لا محالة واحتمل أو ظنّ أنّه يقتل المعتدي أيضاً في الآن ففي كشف الغطاء انّه استحبّ له، وقد يقال بوجوبه، والله العالم.

وأمّا عن العرض ففي كشف الغطاء انّه إن ظنّ السلامة وجب، وإلّا فلا يجوز، فالفرق بين ما ذكره هنا وما ذكره في المال إنّما هو في الوجوب مع ظنّ السلامة، لكن لا يبعد أن يقال إنّه مع عدم الظنّ بها يجوز الدفاع أيضاً لما تقدّم من عموم قوله عليه السلام: «**من قتل دون مظلمة فهو شهيد**» وكون المعتدي بمنزلة المحارب.

وروى في الوافي عن البرقي مرسلاً، عن الامام الرضا عليه السلام، عن الرجل يكون في السفر ومعه جارية له فيجيء قوم يريدون أخذ جاريته أيمنع جاريته من أن تؤخذ وإن خاف على نفسه القتل؟ قال: «**نعم**».

قلت: وكذلك إن كانت معه امرأة. قال: «**نعم**»، وكذلك الأُمّ والبنت وابنة العمّ والقرابة يمنعهنّ وإن خاف على نفسه القتل. قال: «**نعم**»، وكذلك الحال إلى آخر ما مر آنفاً.

هذا مع ما في حفظ العرض من الأهميّة عند الشرع والنفوس الأبيّة[1]، بل لا يبعد القول بأنّه في تساوي الاحتمالين أيضاً يجب ذلك للأدلّة المتقدّمة الظاهرة في وجوبه، وإنّما خرج عنه صورة الاكراه لما ورد انّه ليس على المستكرهة حدّ كما في عدّة نصوص، لكن تحقّقه هنا غير معلوم، والله العالم.

تتميم: ذكروا انّ جواز القتل إنّما هو إذا لم يتمكّن من الأسهل، كالزجر والصياح والضرب والجراح، ولعلّه لكون ذلك من قبيل الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، ولذا أورد في الوافي النصوص المذكورة مع أبواب نصوصهما، لكنّه ممنوع، والنصوص الواردة في هذا خالية عن ذلك، ومقتضى إطلاقها مضافاً إلى

---

(١) روى في المستدرك، عن أمير المؤمنين عليه السلام: «انّ من اعظم اللؤم إحراز المرء نفسه وإسلامه عرسه».

ما فيها من التنزيل منزلة المحارب عدم اشتراط ما ذكر في جواز القتل، بل تقدّم في بعضها انّه قال: «**إذا دخل عليك رجل يريد أهلك ومالك فابدره بالضربة**» ونحوه في خبر غياث بن إبراهيم، عنه عليه السلام.

يقال: بدره، أي عاجله وسبقه، لكن مورد هذه النصوص هو اللصّ الّذي يدخل ويريد المال بالقهر والتغلّب دون مثل السارق الّذي سرق خفاء أو فرّ، بل قد يشكل فيه جواز القتل مطلقاً، سيّما إذا كان الحال قليلاً، لكن ظاهر الأصحاب جوازه، حيث إنّهم كما في الشرائع والقواعد عنونوا الدفاع بعد ذكرهم مسألة اللصّ في باب المحارب وصرّحوا بجواز الدفاع ولو بالقتل، بل ذكر في القواعد وإن كان المال قليلاً، ولعلّه لإطلاق بعض النصوص.

وروى في الوافي «باب من لا دية له، من أبواب القصاص» في الصحيح عن أبي جعفر عليه السلام قال: «**من دغر على مؤمن في منزله بغير إذنه فدمه مباح للمؤمن في تلك الحال. قال: ومن فتك بمؤمن يريد ماله ونفسه فدمه مباح للمؤمن في تلك الحال**».

قال في الوافي: دغر عليه ـ بالدال المهملة والغين المعجمة ـ اقتحم ورمى بنفسه فجأة من غير رويّة. والفتك ـ بالفاء والمثناة ـ أن يأتي صاحبه وهو غارّ غافل فيشدّ عليه، والله العالم.

مسألة: «لو وجد مع زوجته رجلاً يزني بها فله قتلهما» كما في الشرائع والقواعد، وعن الشهيد الثاني في الروضة أنّه المشهور بين الأصحاب. وعن الأردبيلي دعوى الاجماع عليه.

والظاهر أنّ هذا ليس من باب الدفاع عن العرض، لما ذكر من انّه يشترط فيه عندهم سلوك الأسهل دون المقام، ولأنّه يختصّ جواز القتل من هذا الباب

بالزاني دون زوجته، وبما إذا كان مصرّاً على فعله متغلّباً يريد التعدّي قهراً. وهذا غير متحقّق في المقام إذ قد يكون باختيار الزوجة، ولذا جاز له قتلهما، وربّما يندفع الزاني بمحض اطّلاعه على حضور الزوج، وليس أيضاً من باب النهي عن المنكر لعدم اختصاص ذلك بالزوجة مع انّه يشترط فيه سلوك الأسهل بلا إشكال، وانّ في جواز القتل من هذا الباب خلاف وكلام، ولا من باب إجراء الحدّ لأنّه في الزنا هو الرجم أو الجلد دون القتل.

وبالجملة فهذا نوع آخر من الحدود فلعلّه لتنفيذ الغيرة ونحوها كما ذكره في جواهر الكلام في أواخر كتاب الأمر بالمعروف نظير القصاص المشروع للتشفّي. وعلى كلّ ليس على هذا الحكم دليل واضح من النصوص، وإنّما هو مشهور عند الأصحاب. نعم، عن الشهيد الأوّل ﷺ في الدروس انّه روى ذلك كما حكاه عنه في الوسائل في آخر أبواب حدّ الزنا والجواهر فيما ذكر، وفي الجواهر أيضاً في لواحق حدّ الزنا، والرياض في آخر مسائل القصاص، عن عليّ ﷺ في رجل قتل رجلاً وادّعى أنّه رآه مع امرأته، فقال ﷺ: «**عليه القود إلّا أن يأتي ببيّنة**» فإنّ مفاده انّه إذا أتى ببيّنة نفى عنه القود، ومقتضاه الجواز، والموجود في أخبارنا كما في الوافي في باب من القصاص عن الفقيه والتهذيب بإسنادهما عن سعيد بن المسيّب أنّ معاوية كتب إلى أبي موسى ان ابن الجسرين وجد رجلاً مع امرأته فقتله، وقد أشكل عليّ القضاء، فسل عليّاً ﷺ عن ذلك إلى أن قال ﷺ: «**أنا أبو الحسن، إن جاء بأربعة يشهدون على ما شهد وإلّا دفع إليه برمّته**»، فكأنّ الأوّل مأخوذ من هذا.

وعلى كلّ فهما مع قصور السند أخصّ من المدّعى لخلوّهما عن قتل الزوجة. مضافاً إلى انّهما في قضية خاصّة، والتعميم غير واضح، واستدلّ له في

الجواهر بما ورد من إهدار دم من اطّلع على قوم ينظر إلى عوراتهم، وما ورد من إهدار دم من راود امرأة على نفسها حراماً فقتلته، وما ورد انّ من دخل دار غيره هدر دمه وليس عليه شيء. وهذا أيضاً أخصّ من المدّعى، وانّه لا يثبت به تمام الحكم المذكور.

نعم، لا بأس بفحواها للتأييد، لكن يعارضها صحيح داود بن فرقد، عن أبي عبدالله عليه السلام، كما في الوافي باب (انّ لكلّ شيء حدّاً) «**انّ أصحاب النبيّ صلى الله عليه وآله قالوا لسعد بن عبادة**[1]: **أرأيت لو وجدت على بطن امرأتك رجلاً ما كنت صانعاً به؟ قال: أضربه بالسيف، فخرج رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: ماذا يا سعد؟** ـ إلى أن قال: ـ **صلى الله عليه وآله: فكيف بالأربعة الشهود**»؟

فقال سعد: يا رسول الله، بعد رأي عيني وعلم الله انّه قد فعل؟ قال: إي والله بعد رأي عينك، وعلم الله بأنّه قد فعل، لأنّ الله تعالى قد جعل لكلّ شيء حدّاً، وجعل لمن تعدّى ذلك الحدّ حدّاً».

وفي الوافي أيضاً في أبواب القصاص، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: «**كنت عند داود بن علي**[2] **فأُتي برجل قتل رجلاً، فقال له داود: ما تقول؟ قال: أنا قتلته. فقال: لِمَ قتلته؟ فقال: إنّه كان يدخل منزلي بغير إذني، فاستعديت عليه الولاة فأمروني إن دخل بغير إذني أن أقتله. قال: فالتفت داود إليّ، فقال: يا أبا عبدالله، ما تقول في هذا؟ فقلت: أرى انّه قد أقرّ بقتل رجل مسلم فاقتله، ثمّ قال عليه السلام: «إنّ ناساً من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله كان فيهم سعد بن عبادة فقالوا: يا سعد، ما**

---

(١) كان معروفاً بالغيرة، وروى في سير أعلام النبلاء أنّه قال صلى الله عليه وآله في هذا الحديث: «اسمعوا ما يقول صاحبكم انّه غيور، وأنا أغير منه، والله تعالى أغير منّي». وروى فيه أنّ أصحابه قالوا: إنّه ما تزوّج قطّ إلّا بكراً، وما طلّق امرأة قطّ فاجترأ أحد أن يتزوّجها بعده.

(٢) كأنّه الّذي كان من حكّام المدينة، وأمر بقتل المعلّى بن خنيس.

تقول لو ذهبت إلى منزلك فوجدت فيه رجلاً على بطن امرأتك؟» إلى آخر الحديث المتقدّم. وزاد في آخره: وجعل ما دون الأربعة الشهداء مستوراً على المسلمين، فإنّ قوله ﷺ: **«فكيف بالأربعة الشهود»** ظاهر، بل كالصريح في الاعتراض على نفس القتل بما وجده، ولذا اعترض عليه بأنّه رآه بعينه، وعلم الله تعالى به، فقال ﷺ: **«قد جعل الله لكلّ شيء حدّاً»** يعني: أنّ إقامة الشهود من حدود نفس القتل لا رفع القصاص عنه في الظاهر، فالرواية واضحة الدلالة في عدم جواز القتل.

لكن ذكر في الوسائل في أواخر أبواب حدّ الزنا انّ الأصحاب حملوها على مقام الاثبات، وانّه لا يثبت ذلك في الظاهر، ولا تقبل دعوى الزوج ببيّنة وإن جاز القتل فيما بينه وبين الله تعالى.

وذكر في الجواهر انّه يمكن أن يكون بياناً للحكم في الظاهر وإن لم يكن عليه إثم فيما بينه وبين الله تعالى.

أقول: هذا الحمل وإن كان بعيداً عن سياق العبارة جدّاً إلّا انّه أرجح من طرد شهرة الحكم عند الأصحاب، فكأنّه كان عندهم نصّ صريح عليه ضاع عنّا، والله العالم.

ثمّ إنّ الظاهر على هذا عدم الفرق بين ما لو كان الزاني محصناً أم لا، خلافاً لما عن الشيخ وابن إدريس من تخصيصه بالأوّل، ولعلّه لأجل انّ القتل لإجراء الحدّ، لكن ذكرنا منعه، فالتعميم أولى كما هو مقتضى إطلاق الأكثر، ونصّ عليه المحقّق ﷺ في النكت، ولو فرّ الزاني فوجده بعد مدّة ففي جواز قتله إشكال لانصراف الدليل عنه، وأشكل منه ما إذا لم يجده على الزنا، لكن ثبت له ببيّنة أو إقرار، ولو وجده ينال منها دون الجماع فالظاهر عدم جواز القتل ابتداءاً

لاختصاص الدليل من الاجماع، والخبر المرسل بالزنا إلّا ان يؤخذ بالفحوى ـ أي المناط ـ وهي غير واضحة، ولو وجده يزني بمملوكته أو بنته مثلاً ففي جواز القتل إشكال لاختصاص الدليل بالزوجة، إلّا انّ الأخذ بالفحوى هنا غير بعيد بالنسبة إلى الزاني دون المزنيّ بها، ومثله بالنسبة إلى الغلام والولد وإن كان كبيراً.

نعم، يجب الدفع في ذلك كلّه ويجوز القتل من هذا الباب إذا توقّف الدفع عليه، وليس عليه ضمان حينئذ. وكذا لو دفعه بما دون القتل فسرى وأدّى إلى قتله، للنصوص الواردة في الدفاع عن العرض، وفحوى ما ورد في الحال.

مسألة ثانية من فروع الدفاع: دفع من اطّلع على بيت الغير للنظر إلى حريمه، فيجوز بالأسهل، كالزجر، فإن لم يندفع فبالرمي ونحوه، ولا يجوز القتل ابتداءاً، فلو رماه فأصابه فجرحه أو قتله كان هدراً، لحسنة الحلبي، عن أبي عبدالله عليه السلام: «**أيّما رجل اطّلع على قوم في دارهم لينظر إلى عوراتهم فرموه ففقأوا عينه أو جرحوه فلا دية له**». وصحيحة محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام قال: «**عورة المؤمن على المؤمن حرام، من اطّلع على مؤمن في منزله فعيناه مباحتان للمؤمن في تلك الحال**»[1].

وخبر العلاء بن الفضيل، عن أبي عبدالله عليه السلام: «**إذا اطّلع رجل على قوم يشرف عليهم أو ينظر من خلل شيء لهم فرموه فأصابوه فقتلوه أو فقأوا عينه فليس عليهم غرم، إنّ رجلاً اطّلع من خلل حجرة رسول الله صلى الله عليه وآله فجاء رسول الله بمشقص ليفقأ عينه فوجده قد انطلق، فقال: أي خبيث، والله لو ثبتّ لي لفقأت عينك**».

---

(١) هذه النصوص أوردها في الوافي باب من لادية له من أبواب القصاص.

ونحوه في خبر أبي بصير بتفاوت يسير، وموثّقة عبيد بن زرارة، عنه عليه السلام: «**اطّلع رجل على النبي صلى الله عليه وآله من الجريد، فقال له: لو أعلم أنّك تثبت لي لقمت إليك بالمشقص[1] حتى أفقأ به عينك» قال ـ يعني عبيد بن زرارة ـ: فقلت له عليه السلام: أذاك لنا؟ «ويحك أو ويلك أقول: إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله فعل، تقول: ذلك لنا، يعني لا وجه لهذا السؤال، فإنّه إذا فعل ذلك رسول الله صلى الله عليه وآله فلا محالة كان جائزاً لأُمّته**».

إلى غير ذلك من النصوص في هذا الباب، ولكن ليس فيها كون جواز الرمي أو فقأ العين موقوفاً على رعاية الأسهل، بل ظاهرها جوازهما بدونه، فلا يبعد أن يكون ذلك من باب العقوبة، ومن هذا الباب دفع المرأة من راودها أو كابرها للفجور، ففي صحيحة عبدالله بن سنان، عن أبي عبدالله عليه السلام في رجل راود امرأة على نفسها حراماً فرمته بحجر فأصابت منه مقتلاً. قال: «**ليس عليها شيء فيما بينها وبين الله تعالى وإن قدمت إلى إمام عدل أهدر دمه**».

وفي خبر عبدالله بن طلحة، عنه عليه السلام: «**قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من كابر امرأة ليفجر بها فقتلته فلا دية له ولا قود**» إلى غير ذلك من النصوص في هذا أيضاً وهو من أقسام الدفاع عن العرض، وظاهرها أيضاً عدم توقّف جواز الرمي للمراودة أو القتل للمكابرة على عدم التمكّن من الأسهل، كما إذا تمكّنت من الفرار.

ومن ذلك أيضاً دفع من يريد التعدّي بضرب ونحوه، ففي خبر الحلبي، عن أبي عبدالله عليه السلام: «**أيّما رجل عدا على رجل ليضربه فدفعه عن نفسه فجرحه أو قتله فلا شيء عليه**» وغير ذلك.

لكنّ المتيقّن من هذا أو المتبادر منه جواز الدفاع عن الضرب بما يناسبه،

---

(١) المشقص ـ كمنبر ـ: نصل عريض أو سهم فيه ذلك، ذكره في الوافي.

لاجواز القتل ابتداءاً، وقوله عليه السلام في الخبر: «**فجرحه أو قتله**» معناه: لو أدّى الدفع المذكور إلى ذلك لا القتل ابتداء لدفع الضرب، والله العالم.

هذا كلّه في أقسام الدفاع الشخصي وأحكامها.

وأمّا جهاد الكفّار بقتالهم في سبيل الاسلام فلا ريب في انّه من أركان الدين، وقد أمر الله تعالى به في كثير من آيات الكتاب المبين، فقال: ﴿**وما لكم لا تقاتلونَ في سبيل اللهِ والمستضعفينَ من الرجال والنساء والوِلدانِ الّذينَ يقولونَ ربَّنا أخرِجْنا من هذهِ القريةِ الظالِمِ أهلُها**﴾[1] وقال: ﴿**انفِرُوا خِفَافاً وثقَالاً وجاهِدوا بأموالِكُم وأنفُسِكُم في سبيلِ اللهِ**﴾[2] وقال تعالى: ﴿**إنّ اللهَ يُحِبُّ الّذينَ يُقاتِلُونَ في سبيلِهِ صَفّاً كأنَّهُمْ بُنْيانٌ مَرْصُوص**﴾[3] إلى غير ذلك من الآيات المتظافرة، ومثلها في النصوص النبويّة والولويّة، فقال عليه السلام ـ كما في نهج البلاغة ـ: «**إنّ الجهاد باب من أبواب الجنّة فتحه الله لخاصّة أوليائه، وهو لباس التقوى، ودرع الله الحصينة، وجنّته الوثيقة، فمن تركه رغبة عنه ألبسه الله ثوب الذلّ، وشمله البلاء**» إلى آخر الخطبة، وهو على قسمين:

الأوّل: ما سمّي في اصطلاح الفقهاء بالدفاع، وهو دفع الكفّار عن حريم الاسلام وحوزة المسلمين، ولا إشكال ولا خلاف عند الأصحاب في شرعيّته، بل أفضليّته ووجوبه على كافّة المسلمين بلا حاجة إلى إذن الامام عليه السلام، فيجب في زمان غيبته أيضاً. لكن ذكر العلّامة الأوحد كاشف الغطاء في كشفه انّ ذلك محتاج إلى رئيس مطاع عارف بصناعة الحرب وتدبير اُمورها، وقد أطال قدس سره

---

(١) سورة النساء: ٧٥.

(٢) سورة التوبة: ٤١.

(٣) سورة الصفّ: ٤.

الكلام في ذلك وبيان موارده، وملخّصه: انّه تارة لدفعهم عن تضعيف كلمة الاسلام وإعلاء كلمة الكفر وترويج شعائره؛ كضرب الناقوس، وشعار الشرك واليهوديّة والنصرانيّة.

وأُخرى لدفعهم عن التسلّط على أموال المسلمين ونفوسهم وأعراضهم.

وثالثة عن الدخول في أرض الاسلام.

ورابعة لإخراجهم عنها إذا دخلوها قهراً وتغلّباً قال: ومن يسمع من المسلمين حكمي ويطيع أمري فليخرج السيف من الغمد ويرفع الرمح وينادي: أين غيرة الاسلام؟ أين لثارات المسلمين؟ أين ...أين ...؟ فيقاتل روسيا وغيرها من الكفّار فإنّه أفضل الجهاد، ومن قتل فيه من المسلمين فهو مع شهداء كربلاء.

وقال في موضع آخر منه: هذا القسم يسمّى باسم الجهاد، لكنّه متضمّن للدفاع وليس دفاعاً محضاً، ولا جهاداً محضاً، ولذا لا يحتاج إلى إذن الامام عليه السلام، بل يتصدّى له أوّلاً الفقيه الجامع للشرائط إن كان موجوداً وقادراً عليه ولم يكن من أهل الوسواس وإلّا جاز لغيره أن يتصدّى له، والأحوط الاستئذان من الفقيه، إلى آخر كلامه من إذنه لفتح علي شاه قاجار أن يتصدّى ويجمع العساكر، ويرعى العدل والانصاف، ويتوجّه إلى الله سبحانه، ولا ينسب الفتح إلى نفسه وجيشه، وأن يجعل لهم مؤذّناً للصلاة، وأئمّة للجماعات، فراجع كتابه «كشف الغطاء» تجد هذا الشيخ علماً في هذا المضمار مع انّه كان معروفاً بالزهد والقداسة، ومحقّقاً في المسائل العلميّة الغامضة، فقد جال في هذا المعترك الفسيح كالجندي البصير بأوضاع الحروب.

وقال صاحب جواهر الكلام عليه الرحمة في بيان الدفاع من أوائل كتاب

الجهاد: الثاني أن يدهم المسلمين عدوّ من الكفّار يخشى منه على بيضة الاسلام، أو يريد الاستيلاء على بلادهم وأسرهم وسبيهم وأخذ أموالهم، وهذا واجب على الحرّ والعبد، والذكر والأُنثى، والسليم والمريض، والأعمى والأعرج، وغيرهم إن احتيج إليهم، ولا يتوقّف على حضور الامام عليه السلام ولا إذنه، ولا يختصّ بمن قصدوه من المسلمين، بل يجب على من علم بالحال النهوض إذا لم يعلم قدرة المقصودين على المقاومة ويتأكّد الوجوب على الأقربين فالأقربين، إلى غير ذلك من كلمات الأصحاب، كما في المسالك والروضة والرياض الّتي يظهر منها كون أصل الحكم مسلّماً مفروغاً عنه، ومستفاداً من آيات الكتاب والسنّة ونصوص الأئمّة عليهم السلام، كصحيح العيص بن القاسم، قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن قوم مجوس خرجوا على أُناس من المسلمين في أرض الاسلام هل يحلّ قتالهم؟ قال: «**نعم، وسبيهم**» وصحيح يونس ـ يعني ابن عبد الرحمن ـ عن الامام الرضا عليه السلام[1] قال في حديث: «**وإن خاف على بيضة الاسلام** ـ أي أصله ـ **والمسلمين قاتل، فيكون قتاله لنفسه وليس للسلطان**».

قال ـ أي يونس ـ: قلت: فإن جاء العدوّ إلى الموضع الّذي هو فيه مرابط كيف يصنع؟ قال عليه السلام: «**يقاتل عن بيضة الاسلام لا عن هؤلاء، لأنّ في دروس الاسلام دروس دين (ذكر خ ل) محمد** صلى الله عليه وآله»، إلى غير ذلك، كما في الوافي باب وجوه الجهاد.

نعم، وقع الكلام بعد ذلك في إجراء بعض أحكام الشهيدعلى من قتل في

---

(١) رواه في الوافي باب من يجب معه الجهاد بإسنادين عن يونس. ورواه الصدوق عليه الرحمة صحيحاً أيضاً في كتاب العلل في أواخر الجزء الثاني. وروى في قرب الاسناد نحوه عن يونس بن عبدالرحمن، عنه عليه السلام، بوجه أبسط ممّا هنا.

معركته كالتغسيل والتكفين، ولا مجال هنا للتحقيق في ذلك، إلّا انّ الّذي يترجّح عاجلاً ذلك، كما حكاه في جواهر الكلام عن جماعة. وكذا إجراء حكم الجهاد مع الامام عليه السلام من تحريم الفرار وقسمة الغنيمة، وإنّما المهمّ هنا بيان انّه لا ينبغي الريب في أنّ المراد بدفع الكفّار في هذا الباب ليس في خصوص ما كان منهم بهجمة حربيّة والقتل والغارة ونحوها من الأُمور الفاحشة، بل يشمل ما يصدر من الدول الكبيرة الكافرة من أعمال سياساتهم، وتفنيد عقائدهم، وترويج مذاهبم من طريق الثقافات، والدخول في الدوائر والمؤسّسات، ومشاورة رجال الدولة الاسلامية، ونحوها ممّا يؤدّي إلى تضعيف الاسلام وترويج الكفر وتعظيم الكافر، وهذا هو الّذي أراده كاشف الغطاء رحمه الله في كلامه المتقدّم، وعمل به آية الله العظمى الشيرازي رحمه الله بإصدار الحكم بتحريم استعمال التنباك بأيّ نحو كان، وهو الّذي اهتمّ به كثيراً صاحب هذا المؤتمر آية الله اللاري دام ظله. فنسأل الله تعالى التوفيق لخدمة الاسلام والمسلمين على ما يرضاه.

الثاني من الجهاد: ما كان للدعوة إلى الاسلام ونشره في بلاد الكفر وحمل الكفّار عليه. ولا إشكال في انّ هذا أيضاً كان مشروعاً في حكم الاسلام في الجملة. قال الله تعالى: **﴿قُلْ للمُخلَّفينَ مِنَ الأعْرابِ سَتُدْعَوْنَ إلى قومٍ أُولي بَأْسٍ شديدٍ تُقاتِلونَهُم أو يُسلِمُونَ﴾**[1] وقال تعالى: **﴿فاقتُلُوا المشرِكينَ حيثُ وَجَدتُموهُم وخُذُوهُم وَاحْصُروهُم واقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فإنْ تابوا وأقاموا الصلاةَ وآتَوُا الزكاةَ فَخَلُّوا سبيلَهُم﴾**[2] وقال تعالى: **﴿قاتِلُوا الّذينَ لاَ يؤمنونَ باللهِ ولَا باليومِ الآخرِ ولا يُحرِّمُونَ مَا حرَّم اللهُ ورسولُهُ وَلا يَدِينُونَ**

---

(١) سورة الفتح: ١٦.

(٢) سورة التوبة: ٥.

دِينَ الحَقِّ مِنَ الَّذينَ أُوتُوا الكِتابَ حَتى يُعطُوا الجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرونَ﴾[1] إلى غير ذلك من آيات الجهاد، إلّا انّ المعروف بين أصحابنا أنّ هذا مشروط بإذن الامام عليه السلام، أو من نصبه بالخصوص لذلك فلا يكون مشروعاً في عصر الغيبة ولو بإذن الفقيه الجامع للشرائط، واستدلّ لذلك بنصوص كثيرة أوردها في الوسائل في كتاب الجهاد باب حكم المرابطة وأبواب أُخر بعده منها ما في صحيح يونس المتقدّم عن أبي الحسن الرضا عليه السلام، قال: قلت له: إنّ رجلاً من مواليك بلغه انّ رجلاً يعطي سيفاً وقوساً في سبيل الله فأتاه فأخذهما منه وهو جاهل بوجه السبيل، ثمّ لقاه أصحابه فأخبروه انّ السبيل مع هؤلاء لا يجوز، وأمروه بردّهما، قال: «**فليفعل**» قال: قد طلب الرجل فلم يجده، وقيل له: قد مضى، قال: «**فليرابط ولا يقاتل**» قال: فإن جاء العدوّ إلى الموضع الّذي هو فيه مرابط كيف يصنع؟ قال: «**يقاتل عن بيضة الاسلام**» قال: يجاهد: قال عليه السلام: «**لا، إلّا أن يخاف على ذراري المسلمين**» الحديث.

وخبر بشير الدّهان، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال له: إنّي رأيت في المنام انّي قلت لك: انّ القتال مع غير الامام المفترض طاعته حرام مثل: الميتة، والدم، ولحم الخنزير، فقلت لي: نعم، هو كذلك. فقال عليه السلام: «**هو كذلك، هو كذلك**» إلى غير ذلك من النصوص بهذا المضمون.

ولكن في جواهر الكلام بعد ما أورد جملة منها وحكى عن ظاهر بعض دعوى الاجماع عليه قال: إن تمّ الاجماع فذلك وإلّا أمكن المناقشة فيه بعموم ولاية الفقيه في زمن الغيبة الشاملة لذلك المعتضد بعموم أدلّة الجهاد فترجح على غيرها.

---

(١) سورة التوبة: ٢٩.

أقول: وأقوى من ذلك عموم أدلّة الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر المؤكّد وجوبهما في آيات كثيرة والسنّة المتواترة؛ قال الله تعالى: ﴿**فَلَوْلا كانَ مِنَ القُرونِ مِنْ قَبلكُم أُولُوا بَقيّةٍ يَنْهَوْنَ عنِ الفسادِ فيالأرضِ إلّا قليلاً ممّن أنْجَيْنَا منهمْ**﴾[1] وأي فساد في الأرض أعظم من الشرك والكفر وتوابعهما السيّئة في هذه الأزمنة وقال تعالى: ﴿**وَلْتَكُنْ منكم أُمّةٌ يَدْعُونَ إلى الخيرِ وَيَأمُرونَ بِالمعروفِ ويَنْهَوْنَ عنِ المنكرِ**﴾ وأي دعوة إلى الخير أعلى من نشر الاسلام في بلاد الكفر؟ ولذلك كان بناء السيّد آية الله اللاري ﷺ المنوّه باسمه وشيء من صفاته في مقدّمة هذه الرسالة على الجهاد والنهي عن المنكرات قولاً وعملاً بكلّ ما تمكّن من الطرق الشرعيّة، وأنكر في رسائله وفاقاً لبعض من تأخّر عنه من المحقّقين ما هو المعروف من نفي الجهاد الابتدائي في عصر غيبة الامام ﷺ للدعوة إلى الاسلام. ففي تعليقة له على باب من جهاد الوسائل ما نصّه: ظاهر نصوص الجهاد في الكتاب والسنّة على كثرتها وتواترها، بل وصراحتها، خصوصاً صحاح نصوص الباب السابق انّ سقوط جهاد الكفّار والجمعة في زمان الغيبة كسقوطه في زمان الحضور مع الطاغية إنما هو لمانع التقيّة وعدم قيام الطاغية بشروطه. ومن هنا سرى الوهم بنسخ وجوبه في زمان الغيبة وتوهّم اشتراطه مع الامام أو المنصوب الخاصّ، ويردّه عموم أدلّة ولاية الفقيه في زمان الغيبة، بل لولا نقل الاجماع على وجوبه الكفائيّ، لكان ظاهر الصحاح، بل الصراح، هو وجوبه العينيّ كالجمعة، كما عن ابن المسيّب.

وممّا يشهد على أنّ سقوطه ليس إلّا لمانع التقيّة أو قلّة المعونة لا غير ما يأتي في باب سقوط جهاد البغاة والمشركين مع قلّة الأعوان من قول الرضا ﷺ

---

(١) سورة هود: ١١٦.

لما سئل: لِمَ لَمْ يجاهد عليّ عليه السلام أعداءه خمساً وعشرين سنة بعد رسول الله صلى الله عليه وآله ثمّ جاهد في أيّام ولايته؟ فقال عليه السلام: «**لأنّه اقتدى برسول الله في ترك جهاد المشركين بمكّة بعد نبوّته ثلاث عشر سنة، وبالمدينة تسعة أشهر**» الحديث.

وممّا يشهد على ذلك مامرّ في باب ثبوت الكفر والارتداد بترك الحجّ من قول عليّ عليه السلام في احتجاجه على الخوارج.

وأمّا قولكم: إنّي كنت وصيّاً فضيّعت الوصية فأنتم كفرتم وقدمتم عليّ وأزلتم الأمر عنّي وليس على الأوصياء الدعاء إلى أنفسهم إنّما يبعث الله الأنبياء فيدعون إلى أنفسهم.

وأمّا الوصيّ فمدلول عليه مستغن عن الدعاء إلى نفسه وقد قال الله عزّوجلّ: ﴿**وَلِلّهِ عَلَى النّاسِ حِجُّ البيتِ**﴾[1] الآية، ولو ترك الناس الحجّ لم يكن البيت ليكفر بتركهم إيّاه، لأنّ الله قد نصبه لكم علماً، وكذلك نصبني علماً، حيث قال صلى الله عليه وآله: «**يا عليّ، أنت منّي بمنزلة الكعبة تؤتى ولا تأتي**» إلى غير ذلك ممّا هو صريح في انّ ترك الجهاد وعدمه منالاً منهم عليهم السلام؛ كترك الجمعة ونحوها.

انتهى كلامه، ونحوه مختصراً بالفارسيّة في تعليقتين له على كتاب «جامع عبّاسى» مضافاً إلى ما فيهما من الاستدلال لمدعاه بالاستصحاب بعد ادّعاء عموم ولاية الفقيه الجامع للشرائط في عصر الغيبة، كما هو الظاهر ان كان متمكّناً، وأنت إذا تأمّلت في نصوص الباب ولاحظتها مع عموم أدلّة الجهاد والأمر بالمعروف تجد ما ذكره متيناً جدّاً، سيّما وانّ ظاهر بعض تلك النصوص ذلك مثل ما في الوسائل، عن علل الصدوق، بإسناده عن أبي عبدالله عليه السلام: «**قال أمير المؤمنين عليه السلام: لا يخرج المسلم في الجهاد مع من لا يؤمن على الحكم، ولا**

---

(١) سورة آل عمران: ٩٧.

ينفذ في الفيء أمر الله تعالى، فإنّه إن مات في ذلك المكان كان معيناً لعدوّنا في حبس حقّنا، والاشاطة بدمائنا، وميتته ميتة جاهليّة»، والله العالم.

هذا ما تيسّر لي سابقاً في هذه الوجيزة من البحث عن شيء من مسائل الدفاع والجهاد، ولما كان إصلاحها وإخراجها كذلك لأجل مؤتمر آية الله العظمى اللاري ﷺ أحببت أن أُتمّمها ببعض كلماته الفارسيّة في بعض مكتوباته أو رسائله المربوطة بالجهاد.

١ ـ واجب است بر تمام مسلمانان حتى بر نسوان وصبيان جهاد ودفاع أبا ليس روس وانگليس به هر نحو از انحاء امكان ولو به سنگ قليل وچوب نخيل.

٢ ـ در كتاب جامع عباسى در بيان اينكه جهاد با أهل كتاب يعنى يهود ونصارى ومجوس واجب است تا آنكه مسلمان شوند ويا جزيه قبول نمايند شرائط جزيه را دوازده چيز ذكر كرده، وخلاصه شرط دوازدهم اينكه از مسلمانان متميز باشند در لباس ومركب وترك سلاح وراه رفتن در وسط جاده ونحو ذلك، واين شرط را فقها ذكر كرده اند ودر حديث مذكور نشده مرحوم سيّد لارى در حاشيه آن مى نويسد كه از عموم آيه صغار فهميده اند نه آنكه بى وجه گفته اند وشرط سيزده وچهارده آنكه انشاء صيغه عقد ذمّه با ايشان امام يا نائبش بخواند:

أقررتك على ما أنت عليه إلى سنته بشرط أن تؤدّي إليّ الجزية وتلتزم بأحكام الاسلام. وقائل هم بدون فاصله «قبلت ذلك» بگويد، وبدون انشاء صيغه عقد يا بدون إذن امام منعقد نمى شود قطعاً بلا خلاف چنانچه بعد از نصارى نجران تاكنون موانع تقية وطاغية هر زمان مانع از انعقاد بلكه از اصل

جهاد ورفع فساد بوده وهستند، وباين واسطة تمام كفار خارج از ذمّه ومحكوم بحكم حربى چنانچه خود او ايضاً محكوم بحكم محارب نموده اند، ﴿**ذلكَ لَهم خِزْيٌ في الدُّنيا وَلَهُمْ في الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظيمٌ**﴾[1]. انتهى ما في الحاشية.

٣ ـ در كتاب مذكور در فصل امان دادن بكفار مى نويسد: واجب است وفاء كردن به آن بهر طريقى كه شرط شده باشد به شرطى كه متضمن شرط نامشروع نباشد مرحوم سيد در حاشيه مى نويسد: بلكه مقتضاى اصل وعموم ﴿**فاقتلوا المشركين**﴾[2] وانصراف ادله امان وتعليلش (ظاهراً وتعبيرش) در نصّ به أحد من المؤمنين ودر آيه بأحد من المشركين اشتراط صحت وجواز امان است بعدم مفسده ومضرت بر مسلمين، چنانچه صريح علّامه وصاحب جواهر است بلكه صريح أبو الصلاح تقى است عدم جواز پناه وامان دادن احدى از مسلمين احدى از كافرين را فضلاً از جماعت واهل قبيله ايشان را مگر باذن سلطان جهاد فعلى هذا امان هر فاسد ومفسد جماعات كفارى كه مايه فساد وافساد، واذيت عباد، وتخريب بلاد، وايثار فتن وعناد، خصوصاً در اين ازمنه وبلاد، حرام ومخالف دين وقوانين اسلام است، وخارج از حكم حربى ومحاربه نيست شرعاً.

٤ ـ در جاى ديگر در مسأله تحقق ارتداد امثله زيادى ذكر كرده اند از قبيل استحلال حرام يا به عكس، وحق دانستن باطل يا به عكس، مثل استحلال خمر وربا وتجريد سلاح، يا حق دانستن ظلم بجميع اقسامه قولاً يا فعلاً، وتديّن يا التزام بظلم وجور وجرم وجريمه، يا انكار يا استخفاف بحكمى

---

(١) سورة المائدة: ٣٣.

(٢) سورة التوبة: ٥.

از احكام دينيّه ، يا به عدالت وديانت يا به عادل يا بمؤمن يا به سيد وعالم از حيث ايمان وعدالت وعلم وسيادت ، يا اعراض وردّ حكم حاكم شرع عادل به هر قسمى از اقسام اعراض ، يا ردّ يا انكار يا استخفاف يا سخريه يا هجو ، وبى حرمتى يا بى اعتنائى ، لساناً يا يداً ، يا كتباً يا فعلاً ، بجميع اقسامه كفر وارتداد است اجماعاً حتى اينكه لساناً يا يداً ، هتك مؤمنى يا محترمى از حيث ايمان واحترامش ، يا تعظيم فاسقى يا ظالمى از حيث فسق وظلمش كفر وارتداد است شرعاً اجماعاً ، **﴿وَقُلِ الحقُّ من رَبِّكُم فَمَنْ شاءَ فَلْيُؤمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ﴾**[1] الآية . انتهى كلامه باختصار يسير .

قد تمّت رسالة الدفاع والجهاد بيد مؤلّفها الفقير عبدالرسول شريعتمداري الجهرمي ابن السيّد العالم محمد علي الحسيني ﷺ في بلدة جهرم ، ليلة القدر الحادية والعشرين من شهر رمضان المبارك سنة ألف وأربعمائة وثمانية عشر الهجريّة القمريّة ، وذلك بعدما كان أصلها قبل أربع وثلاثين سنة .

والحمدلله ربّ العالمين أوّلاً وآخراً ، وصلّى الله على محمد وآله الطاهرين .

---

(١) سورة الكهف : ٢٩ .

صلاة الجمعة في غيبة الحجّة عليه السلام

آية الله علي الكريمي الجهرمي

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ربّ العالمين وصلواته وسلامه على رسوله الامين محمد وعلى اهل بيته الميامين الذين هم اساس الدين وعماد اليقين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين.

انّ ذكريات الشخصيّات العظيمة تحيى في النفوس آثارهم ومقاماتهم، وتجدّد في أذهان الناس مواضعهم العالية ومواقفهم الكريمة ومبانيهم العلمية والآراء والنظريات التي كانت تدور عليها حياتهم الثقافية والروحانية.

ومن جملة تلك الذكريات الزاهرة، ذكرى رجل العلم والجهاد والتقوى انموذج السلف الصالح، آية الله العظمى الحاج السيّد عبدالحسين النجفي اللاري اعلى الله مقامه ورفع الله في خلد الجنان اعلامه، التي تقام اعظاماً للعلم واكباراً للتقوى والجهاد في سبيل الله.

وقد ذكّرني هذا المؤتمر الذى يقام باسمه الشريف، مسألة صلاة الجمعة فانّ لها دوراً خاصاً في حياته الطيّبة وله المام خاصّ واهتمام بالغ في احيائها واقامتها في أيّة أرض وضع فيها اقدامه، وايّ صقع اتّخذه من أوطانه.

وقد امتاز رضوان الله تعالى عليه من بين أقرانه من العلماء الاعاظم

والفقهاء الأكارم ، بعدّة امور وامتيازات ، ولعلّ من أبرزها اهتمامه البالغ بالنسبة الى شأن الجمعة وآدابها ، وصلاة الجمعة وأوصافها .

واذا ذكرت هذه الشخصيّة اللّامعة فانه ينسبق الى الذهن اُمور وأحداث وآراء وأفكار وحالات عديدة ، وفي طليعتها رأيه الصلب القاطع في صلاة الجمعة وجهده البالغ لإقامتها في حالات مختلفة مع جماعات تقدّر بعشرات الآلاف أو مع أقلّ عدد تنعقد به الجمعة ، بل في ظروف قاسية لا تتحمّل عادةً، كالايّام الّتى غادر دار مقامه «لار» ـ خائفاً يترقّب من شرّ الظالمين وفتنة المفسدين ـ الى نواحى «كوهستان» من بلد الى بلد ، ومن قرية الى قرية ، فلم يتركها حتّى في تلك الايّام الصعبة .

وقد بدا في ذهنى ان اتعرّض لهذه المسألة والأقوال الّتي وردت فيها وحَمَلَني ذكراه على أن أحوم حول هذه المسألة الغامضة .

وعمدة النظر هو تقرير ممشاه وتبيين نظره وما يراه وان كان لابدّ لمن اقدم على الدخول في تلك المسألة وصار بصدد البحث فيها ان يتعرّض لما يخالفه من الأقوال ولا ينافي بيان مذهبه وتقرير مبانيه ذكر اقوال الآخرين والاستدلال عليها ايضاً ، بل ولا ينافيه ان تختار قولاً آخر غير ما ذهب اليه قدّس سرّه الشريف على حسب ما يبدو في الذهن القاصر مستظهراً من الادلّة .

نسأل الله تعالى أن يعصمنا من الزلل ويمنّ علينا بالاستقامة في القول والعمل انّه ولى التوفيق وبيده التأييد والتسديد وهو حسبنا ونعم الوكيل ولا حول ولا قوة الّا بالله العلىّ العظيم .

▣ صلاة الجمعة عند السيد اللارى وعلماء اسرته

من الآراء الفقهية التى كان الفقيه العلّامة آية الله العظمى السيد عبدالحسين اللّارى اعلى الله مقامه يصرّ عليها مسألة وجوب صلاة الجمعة تعييناً وهذا أمر مشهور محقّق فكلّ من عرف السيد اللارى يعرف ويعلم ذلك منه ويعتبر ذلك من خصوصياته والنقاط البارزة في حياته. وقد ذكره الاعلام بهذه الخصوصية.

قال العالم الجليل آية الله الشيخ محمد جواد الدارابى رضوان الله عليه، عند نقل بعض الآراء والأقوال في صلاة الجمعة: وأفتى جمع بوجوبها العيني، أعني التعيينى، ومن جملتهم المرحومان السيّدان الحاج السيّد عبدالحسين التستري النجفي نزيل لار والحاج السيّد عبدالباقي الشيرازي قدّس سرهما وبعض آخر من مراجع تقليد هذا العصر، مثل سيّدنا الأمجد الآقا السيّد عبد المحمد التستري النجفي نزيل شيراز...[1].

وقال العالم الربّاني آية الله السيد على اكبر الآية اللهي الجهرمي قدّس سرّه الشريف ـ وهو ابن آية الله العظمى اللارى ـ عند بحثه عن صلاة الجمعة: الاظهر وجوبها العيني وفاقاً لمذهب الصدوق وجماعة من الاصحاب الكبار والفقهاء الابرار، منهم حجّة الاسلام ونائب الامام آيةالله الفقيد الوالد السعيد

---

(١) رسالة النجعة في صلاة الجمعة ص١٣.

قدّس الله نفسه، والعالم الوحيد الربّاني، العلّامة الثاني، آية الله الممجّد الآقا السيّد عبدالمحمد دام ظلّه...[١]

وقد حكى لي حفيد السيّد اللاري، الفقيه الزاهد الحاج السيّد عبد الرسول الشريعتمداري الجهرمي أدام الله بقاه، في شأن جدّه ووالد اُمّه: انّه منذ أن أراد المهاجرة من النجف الاشرف إلى لار كان بانياً ومصمّماً على إقامة صلاة الجمعة بعزم منه أو باستدعاء المؤمنين اللاريّين الذين استدعوا عنه مهاجرته الى لار وكان قدّس سرّه طيله اقامته في لار يواظب بشدّة على إقامة صلاة الجمعة في الاحوال المختلفة، بل والظروف القاسية.

كما وانّه دام بقاه قد نقل لي عن البعض انّ المرحوم آية الله الشيخ علي أكبر الارسنجاني رضوان الله عليه ـ نزيل شيراز ومدّرس مدرسة الهاشمية ـ الذى كانت له أسفار من شيراز الى جهرم وكان بعض هذه الاسفار في حياةالمرحوم الحاج السيّد عبدالحسين اللّارى اعلى الله مقامه ـ بعد ان نزل السيد بلدة جهرم واستقرّ بها وعند ملاقاته للسيّد قدس سره كأنه قد سأله عن صلاة الجمعة ووجه شدّة اهتمامه بها فقام السيد واتى بكتاب وسائل الشيعة وقرأ له الروايات الدالّة على وجوب هذه الصلاة ومن جملتها صحيح زرارة عن الباقر عليه السلام: انّما فرض الله على الناس من الجمعة الى الجمعة خمساً وثلاثين صلاة منها صلاة واحدة فرضها الله في جماعة وهى الجمعة ووضعها عن تسعة: عن الصغير والكبير والمجنون والمسافر والعبد والمرأة والمريض والاعمى ومن كان على رأس فرسخين[٢].

---

(١) منهاج الشرعة في صلاة الجمعة. «مخطوط».

(٢) وسائل الشيعة ج ٥ ص ٢ ب ١ من ابواب صلاة الجمعة ح ١.

وحكى دامت بركاته أيضاً لي عن بعض رفقائه واصدقائه انّه قد رأى في المنام انّ ناراً قد احاطت بلدة جهرم ، وإذا بالسيد عبدالحسين اللاري رضوان الله عليه يقول له : انّ بلدة جهرم ستحفظ من اصابة هذه النار ببركة صلاة الجمعة .

وقد عُبرت هذه الرؤيا العجيبة بالفتنة البهائية العظيمة خذلهم الله واخزاهم حيث انطفأت هذه الفتنة العمياء والنار المحرقة ببركة ابن السيد اللارى وخلفه الصالح آية الله السيّد علي أكبر الآية اللهي رحمة الله عليه فقد أمر الناس في خطبة صلاة الجمعة بترك المعاملة معهم وبالاعتزال عنهم وطردهم عن انفسهم ، ولم يطل الزمان حتّى جاء كثير منهم الى محضره الشريف وتابوا الى الله تعالى ورجعوا عن كفرهم وضلالهم ولم يبق منهم الّا اثنان مثلاً والحال انّ البلاد الاخرى التى لم يكن تقام فيها الجمعة لم تأمن من هذه الفتنة الكبرى والنار المحرقة فضلّوا وأضلّوا كثيراً وكانت عاقبة أمرهم خسراً .

ومن عجائب أمره قدّس سرّه في صلاة الجمعة ما نقل عن ولده الجليل آية الله السيّد على اكبر الآية اللهى بعد ارتحال والده حيث قال : انّى كلّما رأيت والدى الماجد في الرؤيا كان مشتغلاً بصلاة الجمعة او كان في حال اداء الخطبتين او في حال التهيّؤ والتجهّز لصلاة الجمعة[١] .

وحكى ايضاً انّ اكثر المؤمنين الذين يرونه في الرؤيا يرونه وهو في هذه الاحوال[٢] .

وعلى الجملة فكان السيّد رضوان الله عليه مجدّاً في هذا الامر كمال الجدّ بحيث لم يتركه سفراً وحضراً .

---

(١) الدوحة الاحمدية .

(٢) الدوحة الاحمدية .

وقد نقل في ترجمته انه في سنة ١٣١٨ هـ ق المطابقة لسنة ١٢٧٩ الشمسيّة قد سافر مع جماعة كثيرة من اصحابه واعوانه الى خراسان وتشرّف بزيارة سيّدنا ومولانا ابى الحسن علىّ بن موسى الرضا عليه آلاف التحيّة والثناء وفي مشهد الرضا قد اقام صلاة الجمعة في صحن (نو) الشريف.

وكان وكلائه في البلاد والقرى والقصبات يقيمون الجمعة بامره واذنه.

وقد صار محوراً في هذا الامر فاسّس هذا الاساس وقد تبعه في ذلك عدّة من العلماء الاعلام من اسرته الشريفة ومن غيرهم.

وممّن تبعه واقتفى أثره، الفقيه الجليل ذوالحسب الشريف، المرجع الديني السيد عبدالباقي الموسوي الشيرازي قدّس سرّه الذي كان من اقرباء آيةالله المجدّد الميرزا الشيرازى قدّس الله نفسه وكان هو أكبر أصهار السيّد اللّارى واوّلهم، فقد افتى هو ايضاً بوجوب صلاة الجمعة وكان يقيمها بنفسه في شيراز الى ان صار الى رحمة الله تعالى ورضوانه.

ومنهم ابنه الأكبر الفقيه الورع، والمرجع الجليل الديني الآقا السيّد عبدالمحمّد الموسوي قدّس الله نفسه نزيل شيراز والمبعّد اليه في عصر الطاغوت الاوّل اذاقه الله نار الجحيم، فكان هذا الفقيه السعيد ايضاً يفتى بوجوب صلوة الجمعة على التعيين وكان مقلدوه يحضرونها ويقيمونها باماماته بعد ارتحال والده الكريم آية الله اللّاري، مدّة في جهرم وبرهة من الزمان في لار بعد ان هاجر اليها وكان الامر على ذلك الى ان اعتقل بايدي الظلمة الكفرة عمّال حكومة الپهلوي وابعد الى شيراز واعتقل مدة وبعد انطلاقه صار حليف بيته ملازماً لوحدته واعتزل عن الناس وعن جماعاتهم بتاتاً الى ان لبّى دعوة ربّه الكريم.

ومنهم ابنه الاوسط العالم الربّانى آية الله السيّد على اكبر الآية اللهى الجهرمىّ رضوان الله عليه فانّه ايضاً سلك هذا السبيل واقتفى اثر والده الشريف وقد ألّف رسالة مستقلّة استدلاليّة في وجوب صلاة الجمعة تعييناً لا تخييراً واقام فيها الحجج والبراهين في اثبات مارامه، وقد سمّاها (منهاج الشرعة في صلاة الجمعة) ولكنها لم تطبع بعد.

وكان يقيمها في مسجد الامام الحسين عليه السلام مع جماعة كثيرة. وكان يهتمّ باقامتها كثيراً في الحرّ والبرد كانّه والده العظيم لم يتخلّف عنه خطوة في اقامة هذا الامر واحياءه واستمر على ذلك إلى أن توفّى وصار الى رحمة الله ورضوانه ووفد على ربّه الكريم.

ومنهم العالم الجليل آية الله الحاج الشيخ محمد جواد الدارابى صهر السيد عبدالباقى الشيرازي وصهر صهر السيّد المجاهد اللّاري رضوان الله تعالى عليه فكان يرى وجوبها تعييناً وكان يقيمها في مسجد (آقا احمد) بشيراز ولقد ألّف رسالة حول هذه الصلاة وسمّاها (النجعة في صلاة الجمعة).

ومنهم استاذنا المدرّس الجليل الماهر آية الله الحاج السيّد محمد باقر الآية اللهى المشتهر بلقبه الشريف (حاج عالم) وهو ابن آية الله السيّد عبدالباقي الشيرازي، وابن بنت المجاهد الحاج السيّد عبدالحسين النجفى اللاري رضوان الله عليهم اجمعين فهو ايضاً كان يقول بتعيّن صلاة الجمعة وكان يقيمها في مسجد (آقا احمد) وهو محلّ تدريسه للطلاب والمشتغلين، وامامته للجماعة.

وببالى انّه في واحدٍ من اسفاره الى جهرم قد اقامها بمسجد الامام الحسين عليه السلام حيث كان خاله الجليل السيّد على اكبر قدّس سرّه قد مسافر الى شيراز ظاهراً.

هؤلاء العلماء الاعلام قد اقتفوا اثر رئيسهم وكبيرهم ورأس اسرتهم اعنى آية الله العظمى الحاج السيد عبدالحسين اللّاري وافتوا طبق ما افتى به من وجوب صلاة الجمعة في عصر غيبة الحجة المنتظر عجّل الله تعالى فرجه الشريف وجوباً تعيينياً.

▣ الأقوال حول صلاة الجمعة

من جملة الفرائض الاسلامية صلاة الجمعة ولا شك في مشروعيتها ووجوبها في الاسلام عند حضور شخص النبى الخاتم صلّى الله عليه وآله وسلّم او الائمة الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين.

وامّا في عصر الغيبة واستتار الحجة عجّل الله تعالى فرجه فقد اختلف الاصحاب والعلماء الاطياب على اقوال وقد ذكر المحدث المحقّق البحرانى في الحدائق أربعة أقوال:

الاوّل: القول بالوجوب العيني.

الثانى: القول بالتخيير بين الظهر والجمعة.

الثالث: التخيير بشرط حضور الفقيه الجامع لشرائط الفتوى.

الرابع: القول بالتحريم.

وقد انهاها المحقق المدقّق آية الله الشيخ مرتضى الحائري قدّس الله روحه وروح والده الكريم موسّس الحوزة العلميّة بقم، الى سبعة أقوال:

١ ـ عدم المشروعيّة والبطلان.

٢ ـ التخيير في العقد.

٣ ـ التخيير حتّى بعد العقد أيضاً وهو ظاهر كلّ من اطلق التخيير.

٤ ـ ثبوت التخيير للمجتهد لا لغيره وهو المنسوب الى المحقق الثاني .

٥ ـ وجوب العقد على الفقيه وحرمته على غيره .

٦ ـ الوجوب التعييني .

٧ ـ حرمتها تكليفاً ايضاً مضافاً الى عدم مشروعيتها . انتهى .

أقول : وهنا بعض الاقوال غير مذكورة في كلامه ؛ كحسن صلاة الجمعة ،أو استحبابها واتيان الظهر بعدها ، أو الاحتياط بالجمع بينهما ، والعمدة من بين الاقوال المختلفة ثلاثة أقوال :

١ ـ الوجوب التعيينى .

٢ ـ الحرمة والبطلان .

٣ ـ الوجوب التخييري.

ونحن نقدم الاوّل على حسب ترتيبنا رعاية لما تقدم آنفاً من وجه المناسبة . فنقول :

ذهب جمع من الأصحاب الى وجوب صلاة الجمعة على سبيل التعيين . قال صاحب الحدائق : وهو المختار المعتضد بالآية والاخبار وبه صرّح جملة من مشاهير علمائنا الأبرار رضوان الله عليهم متقدّميهم ومتأخّريهم .

ثم ذكر هؤلاء : الشيخ المفيد قدّس سرّه في المقنعة ، والشيخ أبو الصلاح الحلبي في كتابه الكافي ، والشيخ أبو الفتح الكراجكي في كتابه المسمّى بتهذيب المسترشدين ، والشيخ عماد الدين الطبرسي في نهج العرفان ، وشيخنا الكليني في الكافي ، ورئيس المحدّثين الصدوق القمّي في من لا يحضره الفقيه ، والشيخ زين الدين الشهيد الثاني في رسالته المشهورة ، وحفيده السيد محمّد في المدارك ، والشيخ حسين بن عبدالصمد تلميذ الشهيد الثاني ووالد الشيخ البهائي

في رسالة العقد الطهماسبي ، والشيخ حسن ابن الشهيد الثاني في رسالته اثنى عشرية ، وابنه الفاضل في شرح هذه الرسالة ، والشيخ فخر الدين الطريحي في شرح الرسالة المتقدّمة ، والشيخ محمد تقي المجلسي ، والمولى محمد باقر السبزواري في رسالة ألّفها في ذلك ، والمحدّث الكاشاني في رسالة له في المسألة ، والعلامة المجلسي في البحار ، والسيد مير محمد باقر الداماد ، وقد نقل عن الكاشاني انّه قال : كان ـ أي السيّد ـ يواظب على فعلها متى تيسّر له وقد صلّينا معه غير مرّة ، انتهى ، والسيّد ماجد البحراني قال الكاشاني : كان استاذنا المتبحّر السيّد ماجد البحراني طاب ثراه من المواظبين عليها بشيراز ، وقد صلّيت معه زماناً طويلاً ، والشيخ أحمد بن الشيخ محمد بن يوسف البحراني ، وتلميذه الشيخ عبدالله بن صالح البحراني ، والمولى عبد الله التستري ، والآخوند ملا رفيع ، والشيخ الحرّ العاملي ، والشيخ علي بن الشيخ جعفر بن الشيخ علي بن سليمان البحراني ، والشيخ احمد بن عبدالله البحراني ، والفاضل الشريف الملا أبو الحسن بن الشيخ محمد طاهر النجفي ، وهو المنسوب الى الشيخ ابن ميثم البحراني شارح نهج البلاغة .

أقول : هذا كان بحسب استظهاره قدّس سرّه من كلمات القدماء والمتأخرين والّا فقد قال الاستاذ المحقّق الحائري رضوان الله عليه بانّ الانصاف عدم صراحة عبارة القدماء في الوجوب التعيينيّ كالمفيد والصدوق والكلينى نعم لا يخلو عن ظهور في ذلك .

وهو كذلك فانّ من جملة الأعلام المذكورين هو الصدوق وقد ضمّ صاحب الحدائق نقله الروايات في الفقيه الى ما تعهّد به في أوّل كتابه فاستنتج انّه قائل بذلك وشبيه ذلك بالنسبة للكليني قدّس سرّه فلا نصوصيّة بالنسبة الى

مثل هذين لكن ظهور كلامهم ذلك.

وكذا في ذكر أبي الصلاح من القائلين بالوجوب التعييني نظر، وذلك لما في الجواهر من قوله: قد قيل انّ المنقول عنه في الايضاح وغاية المراد والمهذّب البارع والروض والمقاصد العليّة والمختصر والجواهر المضيئة استحباب الاجتماع في زمن الغيبة، بل نقل عنه الفاضل العميدي في تلخيص التلخيص، والشهيد في البيان، والفاضل المقداد المنع من جوازها كابن إدريس، على انّ التأمّل في العبارة التي نقلها عنه الخصم يقضي بان أقصاها الانعقاد الذي يجامع القول بالتخيير.

نعم، ظاهره وجوب السعي بعد انعقادها فالتخيير حينئذٍ في العقد خاصّة كما هو أحد القولين بين اهل التخيير، بل قيل انّه اشهرهما. انتهى كلامه رفع مقامه.

وكيف كان فقد ذهب الى القول المزبور جمع ممّن تأخّر عن المذكورين رضوان الله عليهم أجمعين في الاعصار الأخيرة كالعالم الجليل الميرزا محمد أرباب القمّي رضوان الله عليه، فانّه كان على الظاهر متمايلاً إليه وان لم اجد تصريحاً منه بذلك في كتاب منه، لكن له قصة مع الشيخ المؤسّس الحائري يستفاد منها ذلك، والفقيه الزاهد قدوة أُولي الألباب الحاج آقا رحيم أرباب الاصفهاني قدّس الله نفسه الزكية فقد كان مهتماً باقامتها في بعض قرى اصفهان حيث كان يقيمها البعض في داخل البلدة.

نقل الشهيد السعيد الشيخ مرتضى المطهري رضوان الله عليه بأنّه قد زراه في اصفهان في فروردين سنة ١٣٣٩ وقد جرى ذكر صلاة الجمعة فقال:

«لا ادري متى يدفع الشيعة عنهم هذا العار بتركهم صلاة الجمعة ولا

يُطلقوا لسان شماتة سائر الفرق الاسلامية علينا بانّ الشيعة تاركين لصلاة الجمعة ، ويا ليت كانت تقام في المسجد الاعظم بقم مع ملايين المؤمنين»[١].

وقد نقل عنه قدّس الله اسراره انّه كان يقول مكرراً :

«من الامور المؤسفة ان أصبحت هذه العبادة العظيمة الشريفة متروكة ، واصبح هذا الترك موجب لطعن العامة علينا فينبغي الاهتمام بها والاتفاق عليها»[٢].

وكان يقول:«أنّ وجوب صلاة الجمعة يكاد أن يكون من الواضحات»[٣].

فكان يتمّنى أن تأتي الأيّام التي تؤدّي الشيعة فيها هذه الفريضة وتتوجّه الى اقامتها في مختلف بلادهم.

وقد ينسب ذلك الى المرجع الديني الورع السيّدمحمد تقي الخوانساري، وهكذا إلى شيخنا الاستاذ الأراكي رحمة الله عليهما غير ان النسبة هذه غير صحيحة ؛ فقد قال تلميذه في ترجمة حالاته :

وما زعمه البعض من انّه كان يقول بالوجوب التعييني لصلاة الجمعة فليس بصحيح ، فان رأيه هو الوجوب التخييري مع كونها أفضل الفردين.

وقال ابنه الشريف المعظّم على ما في ص ٢٣٠ من الكتاب المزبور :

انّ المرحوم السيّد الخوانساري كان يقول بالاحتياط الوجوبي فى فعل الجمعة ، ولكن والدي كان يرى انّها واجبة تخييراً ، وهذه احدى المسألتين اللّتين كان رأي أحدهما مخالف للآخر.

وممّن مال الى وجوبها التعييني هو المحقّق المدّقق آية الله الشيخ

---

(١) زندگانى جهانگيرخان قشقايى ص ٩٠.

(٢ و ٢) زندگانى جهانگيرخان قشقايى ص ٩٠.

مرتضى الحائري ابن آية الله مؤسّس الحوزة العلمية بقم أعلى الله مقامهما خلافاً لوالده العظيم قائلاً:

لعلّ الأوفق بما وصل إلينا من الدليل هو الوجوب التعييني.

وقد ألّف رضوان الله عليه في ذلك رسالة شريفة جيدة الاسلوب والمعانى فجزاه الله الباري خير الجزاء.

ومن ابرز القائلين بالوجوب التعييني ومن كان ينادي بذلك ويبالغ به ويؤكّده عليه بالقول والعمل، هو الفقيه المجاهد، صاحب النفس الطاهرة القدسية، ومربّى النفوس المستعدّة، الحاج السيد عبدالحسين اللّاري، المدفون ببلدة جهرم قدّس سرّه الشريف، فواظب على اقامتها، ولم يتركها حتى في يوم وفاته، فقد صلّى الجمعة مع غلبة الضعف الشديد عليه وظهور المرض والكسالة منه، وقد قال على ما نقل:

هذا آخر صلاة جمعة أقيمها وأنا في حال زهوق الروح.

ومع ذلك فقد ألقى الخطبتين في عين الفصاحة والبلاغة، وصلّى الجمعة صلاة مودّع لها، ولمّا رجع الى منزله لبّى دعوة ربه الكريم، وارتحل الى جنّات النعيم.

وقد مرّ منّا وتقدّم أنّه قد تبعه جمع من أصحابه وتلامذته وأبناء اسرته في ذلك، فمنذ اليوم الذي وصلت اقدامه الى بلدة جهرم والى يومنا هذا لم تترك صلاة الجمعة فيها، فقد أقامها الخلف بعد السلف كابراً عن كابر.

هذا تمام الكلام بالنسبة الى القائلين بهذا القول، وحينئذٍ تصل النوبة الى ما استدلّ به او يمكن الاستدلال به لذلك.

▣ الاستدلال على صلاة الجمعة

استدل القائلون بذلك بالكتاب والسنّة ؛

امّا الكتاب فمنه قوله تبارك وتعالى : **﴿يا ايّها الّذينَ آمنُوا إذا نودي للصلاة من يوم الجمعة فاسعوا إلى ذكر الله وذروا البيع ذلكم خير لكم ان كنتم تعلمون﴾**[1] .

تقريب الاستدلال بها انّ الله سبحانه خاطب عموم المؤمنين وأمرهم بالسعي والذهاب إلى ذكر الله في يوم الجمعة عندما نودي بذلك وأمرهم أيضاً بترك البيع والشراء للحضور فيه ، والمراد من ذكر الله بقرينة قوله : **﴿للصلاة من يوم الجمعة﴾** هو صلاة الجمعة فقد ذكرها اوّلاً ، وعبّر عنها ثانياً **﴿بذكر الله﴾** ، وحيث انّ الأمر ظاهر في الوجوب فلا محالة يجب السعي إليها والحضور فيها .

وربّما يؤكّد ذلك أمره تعالى بترك البيع كيلا تفوت منهم صلاة الجمعة .

كما انّ الظاهر القريب من الصريح انّ المراد من **﴿للصلاة من يوم الجمعة﴾** هو صلاة الجمعة لا صلاة الظهر أو العصر أو الصبح من يوم الجمعة .

اذاً فالمراد من «الصلاة من يوم الجمعة» ومن **﴿ذكر الله﴾** واحد ؛ وهو هذه الصلاة المعهودة ، أي الركعتان المخصوصتان على ما هو الظاهر من الآية الكريمة .

ويؤيّد ارادة صلاة الجمعة من كلمة ذكر الله استحباب قراءة سورة (المنافقون) في الركعة الثانية من صلاة الجمعة ، ومن آياتها الكريمة قوله عزّوجلّ : **﴿يا ايّها الذين آمنُوا لا تلهكم أموالكم ولا أولادكم عن ذكر الله ومن**

---

(١) سورة الجمعة : ٩ .

يفعل ذلك فأُولئك هم الخاسرون﴾[١]، ففي الركعة الأُولى أمر بالحضور والسعي الى ذكر الله، وفي الركعة الثانية نهى عن إلهاء الاموال والاولاد عن ذكر الله والاشتغال بهما عنها[٢].

وقد اتّفق المفسّرون على انّ المراد بالذكر في الآية صلاة الجمعة، أو خطبتها اوهما معاً. ولكن الظاهر هو الاوّل وذلك بقرينة قوله تعالى: **﴿فاذا قضيت الصلاة فانتشروا في الأرض وابتغوا من فضل الله﴾**[٣].

والمراد من النداء بحسب الظاهر وبمناسبة الحكم والموضوع هو الأذان ولم يعهد كيفيّة أُخرى في الاسلام لدعوة الناس الى صلاة الجمعة أو الجماعة لسائر الصلوات، الّا ما خرج بالدليل كنداء (الصلاة الصلاة) في صلاة العيدين، أو صلاة الميّت مثلاً.

نعم، في مرسلة الشيخ الصدوق قدّس سرّه: روى أنّه كان بالمدينة إذ أذّن المؤذّن يوم الجمعة فنادى منادٍ: (حرم البيع حرم البيع) لقوله عزّ وجلّ: **﴿يا أيّها الّذين آمنُوا إذا نودي للصلاة من يوم الجمعة فاسعوا إلى ذكر الله وذروا البيع﴾**[٤].

---

(١) سورة المنافقون: ٩.

(٢) أقول: وهنا قصّة لطيفة نذكرها كي تكون عبرة عالية لنا ولجميع المؤمنين وهي: انّ الشيخ الأجلّ عزّالدين المولى عبدالله بن الحسين التستري كان يحبّ ولده المولى حسن على كثيراً، فاتّفق انّ ولده مرض مرضاً شديداً، فحضر المسجد لاداء صلاة الجمعة مع تشتّت حواسّه، فلمّا بلغ في سورة المنافقين الى قوله تعالى: ﴿يا ايها الذين آمنوا لا تلهكم اموالكم ولا اولادكم عن ذكر الله﴾، جعل يكرّر ذلك، فلّما فرغ سألوه عن ذلك فقال: انّى لمّا بلغت هذا الموضع تذكّرت ولدي فجاهدت مع النفس بتكرار هذه الآية إلى أن فرضته ميّتاً وجعلت جنازته نصب عيني فانصرفت عن الآية. راجع سفينة البحار ج ٢ ص ١٣١ والكنى والالقاب ج ٢ ص ١٠٧.

(٣) سورة الجمعة الآيه

(٤) وسائل الشيعة ج ٣ ص ٧٨ ب ٥٣ من ابواب صلاة الجمعة ح ٤.

وظاهرها انّ المراد من النداء والمقصود به شيء آخر غير الأذان وأنّه هو النداء بحرمة البيع.

وان أمكن أن يقال انّ النداء هو الأذان وهذا النداء كان مؤكّداً للاوّل، أي الأذان خصوصاً بلحاظ انّه لو كان النداء هو ذلك النداء الخاص لكان الأولى والأنسب جعل عمدة التأكيد فيه على نفس الصلاة لا حرمة البيع الّتي هي من معدّات الصلاة البعيدة، فانّ المعدّ القريب هو ترك البيع وان كان النداء بحرمة البيع أيضاً من مقولة الأذان مع انّه لم يكن أذاناً اصطلاحياً.

وأما ما أفاده بعض المحقّقين قدّس سرهم من انّه كناية عن دخول الوقت؛ أي زوال الشمس عن دائرة نصف النهار فهو ممّا لا يساعده الظاهر والذوق، وإلّا لكان الأنسب أن يقال: إذا حان الظهر من يوم الجمعة، أو إذا زالت الشمس من يوم الجمعة، ولا وجه لرفع اليد وغمض العين عن ظهور ﴿**نودي للصلاة**﴾ في الاذان الذي وضع اعلاناً للناس للصلاة وحثّهم على الحضور اليها.

ومن الآيات الكريمة التي ربّما يتمسّك بها في المقام قوله تعالى: ﴿**حافظوا على الصلوات والصلاة الوسطى وقوموا لله قانتين**﴾[1].

تقريب الاستدلال: انّها بضميمة بعض الأخبار الواردة فيها المفسّرة للصلاة الوسطى بصلاة الجمعة تدل على وجوب المحافظة على صلاة الجمعة وذلك بمقتضى الامر الوارد فيها بالمحافظة عليها.

ففي الصحيح عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام في حديث قال: «وقال تعالى: ﴿**حافظوا على الصلوات والصلاة الوسطى**﴾، وهي صلاة

---

(١) سورة البقرة: ٢٣٨.

الظهر ، قال : ونزلت هذه الآية يوم الجمعة ورسول الله صلّى الله عليه وآله في سفر فقنت فيها وتركها على حالها في السفر والحضر...»[١].

وفي تفسير الصافي عن مجمع البيان عن عليّ عليه السلام : «انّها الجمعة ، يوم الجمعة والظهر ساير الايّام» .

فهاتان الروايتان تبيّنان المراد من الصلوة الوسطى وانها هي صلاة الجمعة وقد أمر الله تعالى بالمحافظة عليها .

قال صاحب الحدائق رضوان الله عليه : انّ الذي عليه المحقّقون انّ الصلاة الوسطى هي صلاة الظهر في غير يوم الجمعة ، وفي يوم الجمعة هي صلاة الجمعة لا غير ـ إلى أن قال : ـ بل قال جماعة من الاصحاب انّها هي الجمعة لا غير كما نقله بعض مشايخنا المحقّقين من متأخّري المتأخّرين عن الشهيد الثانى في بعض فوائده . انتهى .

لكن لا يخفى انّه ورد في بعض الروايات تفسيرها بخصوص صلاة الظهر ففي الصافي عن الصادق عليه السلام قال : «الصلاة الوسطى هي الوسطى من صلاة النهار ، وهي الظهر ، وانّما يحافظ أصحابنا على الزوال من أجلها» .

وعن العيّاشي عن الباقر عليه السلام : «والوسطى هي الظهر» .

نعم ، يمكن أن يقال بعدم المنافاة بين هذا القسم من الروايات وما تقدّم منها بأن يكون المراد من الظهر أو صلاة الظهر في القسم الأخير من الاخبار هو المعنى الأعم الشامل للظهر والجمعة وكانّه قيل : الصلاة التي يؤتى بها وقت الظهر ، وذلك لا ينافي ان يكون المأتي به في يوم الجمعة وقت الظهر هو صلاة الجمعة وفي سائر الأيام صلاة الظهر . فتأمّل .

---

(١) وسائل الشيعة ج ٣ ص ١٤ ب ٦ من ابواب صلاة الجمعة ح ١.

هذا تمام الكلام في الآيات التي استدل بها في كلمات الاعلام وان كان الغالب اقتصارهم على الآية الأُولى ، وكيف كان فلم اعثر في كلماتهم على ذكر آية أُخرى في المقام ، وامّا المناقشات الواردة على الاستدلال بالآيتين فموكول الى محلّه ولعلنا نشير فيما يأتي الى بعض منها .

▣ الاستدلال بالأخبار

الثاني ممّا استدلّ به على وجوب صلاة الجمعة على التعيين هو الاخبار الشريفة والروايات المنسوبة الى بيت الوحي والنبوة مخازن وحي الله صلوات الله عليهم أجمعين ، ولعلّها عمدة وجه اعتمد عليها القائل بهذا القول ، حيث ادّعى بعضهم كونها مستفضية صحيحة صريحة .

فمن هذه الأخبار صحيح زرارة عن أبي جعفر الباقر عليه السلام قال : «انّما فرض الله عزّ وجلّ على الناس من الجمعة إلى الجمعة خمساً وثلاثين صلاة منها صلاة واحدة فرضها الله عزّ وجل في جماعة وهي الجمعة ووضعها عن تسعة ؛ عن الصغير والكبير والمجنون والمسافر والعبد والمرأة والمريض والأعمى ومن كان على رأس فرسخين»[١] .

ومنها : صحيحة أبي بصير ومحمد بن مسلم عن أبي عبدالله عليه السلام قال : «انّ الله عزّ وجلّ فرض في كلّ سبعة أيّام خمساً وثلاثين صلاة ، منها صلاة واجبة على كلّ مسلم أن يشهدها إلّا خمسة : المريض والمملوك والمسافر والمرأة والصّبي»[٢] .

---

(١) وسائل الشيعة ج ٣ ص ٢ ب ١ من ابواب صلاة الجمعة ح ١ .

(٢) وسائل الشيعة ج ٣ ص ٥ ب ١ من ابواب صلاة الجمعة ح ١٤ .

والرواية الثانية مشتملة على ما لا تشتمل عليه الرواية السابقة من التأكيد وهو ذكر كلمة كلّ مسلمٍ الذي هو ظاهر في العموم وسور للموجبة الكليّة.

ومنها: صحيحة أُخرى لزرارة قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: على من تجب الجمعة؟ قال: «تجب على سبعة نفر من المسلمين ولا جمعة لأقلّ من خمسة من المسلمين احدهم الامام، فإذا اجتمع سبعة ولم يخافوا أمّهم بعضهم وخطبهم»[١].

ومنها: صحيحة زرارة أيضاً قال: قال أبو جعفر عليه السلام: «الجمعة واجبة على ان مَن صلّى الغداة في أهله ادرك الجمعة وكان رسول الله صلّى الله عليه وآله انّما يصلّى العصر في وقت الظهر في سائر الايّام كي اذا قضوا الصلاة مع رسول الله صلّى الله عليه وآله رجعوا الى رحالهم قبل الليل وذلك سنّة الى يوم القيامة»[٢].

ومنها: صحيح منصور عن أبي عبدالله عليه السلام قال: «يجمع القوم يوم الجمعة إذا كانوا خمسة فما زادوا فان كانوا اقلّ من خمسة فلا جمعة لهم، الجمعة واجبة على كلّ احد لا يعذر الناس فيها إلا خمسة: المرأة والمملوك والمسافر والمريض والصبيّ»[٣].

ومنها: صحيح أبي بصير ومحمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال: «من ترك الجمعة ثلاث جمع متوالية طبع الله على قلبه»[٤].

---

(١) وسائل الشيعة ج٣ ب ٢ من ابواب صلاة الجمعة ح ٤.

(٢) وسائل الشيعة ج٣ ب ٤ من ابواب صلاة الجمعة ح ١.

(٣) وسائل الشيعة ج٣ ب ٢ من ابواب صلاة الجمعة ح٧ وذيلها في ب ١ ح١٦.

(٤) وسائل الشيعة ج٣ ب ١ من ابواب صلاة الجمعة ح ١٥.

ومنها : حسنة محمد بن مسلم وزرارة ـ بإبراهيم بن هاشم ـ عن أبي جعفر عليه السلام قال : «تجب الجمعة على كلّ من كان منها على فرسخين»[١].

ومنها : صحيح عمر بن يزيد ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : «اذا كانوا سبعة يوم الجمعة فليصلّوا في جماعة وليلبس البرد والعمامة ويتوكأ على قوس أو عصا ، وليقعد قعدة بين الخطبتين ويجهر بالقراءة ويقنت في الركعة الأُولى منهما قبل الركوع»[٢].

ومنها : قول أمير المؤمنين في خطبته : »والجمعة واجبة على كل مؤمن الّا على الصبيّ والمريض والمجنون والشيخ الكبير والأعمى والمسافر والمرأة والعبد المملوك ومن كان على رأس فرسخين»[٣].

وعن الشهيد الثاني قدّس سرّه في رسالة الجمعة قال : قال النبي صلّى الله عليه وآله : «الجمعة حقّ واجب على كلّ مسلم الّا اربعة : عبد مملوك أو امرأة أو صبيّ أو مريض»[٤].

وعنه أيضاً قال صلّى الله عليه وآله : «من ترك ثلاث جمع تهاوناً بها طبع الله على قلبه»[٥].

وعنه في حديث آخر : «من ترك ثلاث جمع متعمّداً من غير علّة طبع الله

---

(١) وسائل الشيعة ج٣ ب ٤ من ابواب صلاة الجمعة ح ٥.

(٢) وسائل الشيعة ج٣ ب ٦ من ابواب صلاة الجمعة ح ٥.

(٣) وسائل الشيعة ج٣ ب ١ من ابواب صلاة الجمعة ح٦.

(٤) وسائل الشيعة ج٣ ب ١ من ابواب صلاة الجمعة ح ٢٤.

(٥) وسائل الشيعة ج٣ ب ١ من ابواب صلاة الجمعة ح ٢٥.

على قلبه بخاتم النفاق»[١].

وعنه ايضاً قال صلّى الله عليه وآله: «لينتهينّ أقوام من ودعهم الجمعات او ليختمّن على قلوبهم ثم ليكونن من الغافلين»[٢].

ومنها: حسنة ابن مسلم أو صحيحته عن أبي جعفر عليه السلام: «انّ الله اكرم بالجمعة المؤمنين فسنّها رسول الله صلّى الله عليه وآله بشارة لهم وتوبيخاً للمنافقين ولا ينبغي تركها فمن تركها متعمّداً فلا صلاة له»[٣].

ومنها: قال النبيّ صلّى الله عليه وآله في خطبة طويلة نقلها المخالف والمؤالف:

«انّ الله تعالى فرض عليكم الجمعة، فمن تركها في حياتي أو بعد موتي استخفافاً بها أو جحوداً لها، فلا جمع الله شمله، ولا بارك له في أمره، ألا ولا صلاة له، ألا ولا زكاة له، ألا ولا حجّ له، ألا ولا صوم له، ألا ولا برّ له حتّى يتوب»[٤].

ولعلّ دلالة هذه الرواية الاخيرة أوضح واظهر ممّا سبق عليها لاشتمالها على تأكيدات بليغة وتعبيرات غليظة شديدة لم تكن في غيرها فابتدأ صلّى الله عليه وآله باعلام فرضها مؤكّداً بأداة التأكيد.

ثمّ تعرّض لمن تركها ودعا عليه بأن لا يجمع شمله ولا بارك له في أمره.

وصرّح بتعميم ذلك لمن تركها سواء أكان في حياته أو بعد مماته.

---

(١) وسائل الشيعة ج٣ ب ١ من ابواب صلاة الجمعة ح ٢٦.

(٢) وسائل الشيعة ج ٣ ب ١ من ابواب صلاة الجمعة ح٢٧.

(٣) وسائل الشيعة ج ٣ ب ٧٠ من أبواب قراءة الصلاة ح٣.

(٤) وسائل الشيعة ج٣ ب ١ من ابواب صلاة الجمعة ح٢٨.

وخوّف بانّه لا عمل له من الصلاة والزكاة والحج والصوم اذا كان تاركاً لها.

وفي المرحلة الخامسة ذكر الغاية وانّه لا يزال كذلك الى أن يتحقّق منه التوبة، ومن المعلوم انّ المراد هو التوبة عن ترك ذلك والمتبادر من ذكر كلمة التوبة هو الرجوع عن المعصية لله تعالى الى طاعته.

وقد تمسّك بخصوص هذه الرواية من بين الروايات، الفقيه المجاهد آية الله العظمى الحاج السيد عبد الحسين الدزفولي النجفي اللاري المدفون ببلدة جهرم فانّه قدّس الله نفسه قد كتب في ردّ من اعتذر من مندوبيه ووكلائه في بعض البلاد عن اقامة صلاة الجمعة بعدم حضور جمع كثير يوجب تعظيم الشعائر ما هذا مثاله:

انّ فائدة صلاة الجمعة غير منحصرة باقامة الشعائر، بل لها فوائد ملزمة غير متناهية تقتضي ان لا تترك حتى في حال التقيّة والضرورة مهما امكن ذلك، فلا عذر ولا معذورية في سقوطها واسقاطها، ففي خطبة النبي صلّى الله عليه وآله المتّفق عليها الفريقان والمنقولة في الوسائل قال: «من تركها في حياتي أو بعد وفاتي جاحداً لها أو مستخفّاً بها ألا فلا صلاة له، ألا فلا صوم له، ألا فلا حجّ له، الّا فلا زكاة له، ألا فلا برّ له حتّى يتوب».

ثم قال السيّد اللاري قدّس سرّه في مقام تقريب الاستدلال بها:

فقد جعل صلّى الله عليه وآله صلاة الجمعة شرطاً لقبول تمام الاعمال وجعله منوطاً بهذه الفريضة.

ثم قال: والأسف ثم الأسف من فوات وتفويت مثل هذه السعادة والعناية غير المتناهية التي لا يمسّها الّا المطهّرون ولا يلقّاها الّا ذو حظّ عظيم.

ثم اضاف رضوان الله عليه: والذي اطلبه وانتظره هو ان لا تفوّت هذه السعادة من اهل السعادة حتّى وان كانوا في وراء الستور وفي تحت القبور فانّهم بذلك مأجورون ومشكورون ومنصورون بحظّ موفور ونور فوق نور وسرور فوق سرور وفي الجنان مع حور وقصور والسلام[١].

كما وانّ أحد اساتذتنا الاعلام رضوان الله عليه وعليهم أجمعين قال ـ بعد ذكر هذه الرواية الشريفة والاستدلال بها ـ:

«ولعمري انّ ذلك ممّا يفزع عنه المؤمن المتأمّل فكما انّه لا عذر لمن سمع ذلك في تركها اذا احتمل مثلاً لزوم كون العدد كلّهم عدولاً كذلك الامر في الاشتراط بالامام المعصوم ....[٢]

نعم، هنا مناقشة تعرض لها فقيه عصره السيد الزعيم البروجردي اعلى الله مقامه الشريف بعد ذكر هذا الخبر فقال: كذا في الوسائل وفي الرسالة المفصّلة للشهيد ولكن متن الحديث في رسالته المختصرة هكذا: فمن تركها في حياتي أو بعد موتي وله امام عادل استخفافاً... الخ، ولا يخفى انّ المتبادر منه امام الاصل لا مطلق امام الجماعة...الخ.

أقول: وليست عندي الرسالة المختصرة للشهيد الثاني حتّى اراجعها، بل ما عهدت ذلك منه رضوان الله تعالى عليه. نعم، يؤيد ما ناقش به قدّس الله روحه انّ الشهيد الثاني نقل الرواية في روض الجنان مشتملة على تعبير: وله امام عادل[٣]، وعلى هذا فيحصل نوع وهن في دلالتها كما وانّ بعض الروايات

---

(١) راجع الورقة المكتوبة بخطه الشريف وهي موجودة عندنا.

(٢) صلاة الجمعة لآية الحائري الثاني قدس سرّهما.

(٣) راجع ص ٢٨٤ منه.

مشتمل على ذكر هذا القيد بلا كلام وبلا اختلاف في النسخ وذلك مثل ما رواه الشيخ الصدوق قدّس سرّه في المجالس عن عليّ بن إبراهيم عن أبيه ، عن حمّاد بن عيسى ، عن حريز بن عبدالله ، عن زرارة بن اعين ، عن أبي جعفر الباقر عليه السلام قال: «صلاة الجمعة فريضة والاجتماع اليها فريضة مع الامام فان تركها رجل من غير علّة ثلاث جمع فقد ترك ثلاث فرائض ولا يدع ثلاث فرائض من غير علّة الّا منافق»[١].

فانّ قوله عليه السلام: (مع الامام) ظاهر في الامام العادل المعصوم عليه السلام لا مطلق من يؤتّم به والّا لكان ذكره لغواً بعد ان ذكر قبل ذلك: والاجتماع اليها فريضة ، فانّ المراد من الاجتماع اليها هو اقامتها جماعة لا مجرّد الاجتماع وان صلّوا فرادى ومتفرقين وبذلك يوهن دلالة هذه الرواية ايضاً كما ذكره السيّد البروجردي قدّس سرّه.

وبذلك يظهر وينقدح ما فى كلام بعض الاعلام بالنسبة الى رواية خطبة رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم بعد كلامه المذكور آنفاً: هذا مع أن صيرورته صلّى الله عليه وآله وسلّم بصدد البيان على ما في بعض الطرق بذكرة الاشتراط بامام عادل دليل قطعي على عدم لزوم الامام المعصوم[٢].

وذلك لانّ الظاهر من لفظة (الامام العادل) والمتبادر منه هو الامام المعصوم لا كل من له ملكة العدالة ممّن يقتدى به في سائر الصلوات.

نعم ، من انكر ذلك الظهور والتبادر وادّعى ظهوره في مطلق من يؤتّم به وتقبل شهادته من العدول فله مجال في ان يدّعي ما ادّعاه.

---

(١) وسائل الشيعة ج٣ ب١ من أبواب صلاة الجمعة ح٨.

(٢) صلاة الجمعة ص١٣٦.

ولعله لمكان هذا الموضوع أمر هو رضوان الله عليه بعد ذلك بالتأمل فكانّه رحمه الله كان في ترديد من ذلك.

وقد يبدو في الذهن أمر آخر بالنسبة الى هذه الرواية يتعلّق لسندها وصدورها وهو انّها لم تنقل في كتب مشايخ الحديث والاصول الاصلية الممهّدة للروايات مثل الكافي ومن لا يحضره الفقيه والتهذيب والاستبصار، بل انّما نقلها المحدّث الشيخ الحرّ العاملي في الوسائل عن رسالة الشهيد الثاني قدّس سرّه الشريف والمحدّث الحاج ميرزا حسين النوري الطبرسي في مستدرك الوسائل عن كتاب عوالي اللئالىء لابن أبي جمهور الاحسائى وهذا الكتاب مشتمل على الغث والسمين والصحيح والسقيم.

وقد نقل الشيخ الأعظم الانصاري انّه قد طعن في هذا الكتاب وفي مؤلفه المحدّث البحراني في مقدمات الحدائق[1].

وهو كذلك لانّه في المقدمة السادسة عند البحث عن مرفوعة زرارة قال: انا لم نقف عليها في غير كتاب عوالىء اللئالىء مع ما هي عليه من الرفع والارسال وما عليه الكتاب المزبور من نسبة صاحبه الى التساهل في نقل الاخبار والاهمال وخلط غثها بسمينها، وصحيحها بسقيمها كما لا يخفى على من وقف على الكتاب المزبور[2].

هذا كلّه بالنسبة الى هذه الرواية الشاخصة من بين الروايات واما الملاحظة بالنسبة الى سائر الروايات فلعلّنا نتعرّض لها في مطاوي الأبحاث.

ثمّ انّه قد ادّعى بعض العلماء الاجماع على الوجوب التعييني ومنهم

---

(١) فرائد الاصول باب التعادل والترجيح عند البحث عن المتكافئين.

(٢) راجع الحدائق ج ١ ص ٩٩.

المحدّث المفسّر الفيض الكاشاني وغيره رضوان الله عليهم اجمعين .

ويلاحظ عليه انّ معتمدهم في ذلك هو الشهيد الثاني قدّس سرّه في رسالته المعروفة في المسألة وهو رضوان الله عليه قد ذكر كلمات بعض الاصحاب الظاهرة في ذلك كما وانّه ذكر جمعاً ممّن نسب اليهم ذلك وبذلك نسبه الى اجماع الاصحاب ومن المعلوم انّ الاجماع الحاصل من بعض الظهورات وما نسب الى بعض الاصحاب لا ينجع شيئاً .

هذا مضافاً الى انّ الشهيد الثاني أعلى الله مقامه قد افتى بنفسه بخلاف ذلك في الروضة البهّية ، وكذا في روض الجنان واختار الوجوب التخييري في مورد البحث ، أعني زمان غيبة الحجة عجّل الله تعالى فرجه .

وقد ذكر في الجواهر ما حاصله : انّ تأليف هذه الرسالة كان قبل تأليف ساير كتبه[1] .

اضف الى ذلك انّ صاحب الحدائق رضوان الله عليه مع مبالغته في اثبات الوجوب التعييني لم يدّع الاجماع عليه ، بل قال : وهو المختار المعتضد بالآية والاخبار وبه صرّح جملة من مشاهير علمائنا الابرار رضوان الله عليهم متقدميهم ومتأخريهم .

القول الثاني

ومن جملة الأقوال في المسألة هو المنع وعدم المشروعية بتاتاً ، وهو قول علم الهدى السيّد المرتضى وسلاّر والشيخ في بعض كتبه ، وابن ادريس وبعض آخر .

---

(١) قد اعرضنا عن نقل متن عبارة صاحب الجواهر قدّس سرّه لما فيها من بعض التعابير .

قال السيّد اعلى الله مقامه في الميافارقيات ـ على ما حكاه العلّامة اعلى الله مقامه في المختلف ـ: صلاة الجمعة ركعتان من غير زيادة عليهما ولا جمعة إلّا مع امام عادل أو من نصبه الامام العادل فاذا عدم صلّيت الظهر اربع ركعات.

وقال سلّار تلميذ الشيخ المفيد رضوان الله عليهما في المراسم: صلاة الجمعة فرض مع حضور امام الاصل او من يقوم مقامه واجتماع خمسة نفر فصاعداً احدهم الامام.

وقال في باب الامر بالمعروف: ولفقهاء الطائفة ان يصلّوا بالناس في الاعياد والاستسقاء وامّا الجُمع فلا.

وهنا صرح بالمنع عن اقامة الفقهاء صلاة الجمعة وان كانت عبارته الاولى ايضاً تكاد تكون صريحة حيث عبّر بامام الاصل.

وقال الشيخ الطوسى أعلى الله مقامه في الخلاف المسألة ٤٣: من شرط انعقاد الجمعة الامام او من يأمره الامام بذلك من قاض او أمير، ومتى اقيمت بغير أمره لم تصحّ وبه قال الاوزاعي وأبو حنيفة وقال محمد: ان مرض الامام أو سافر أو مات فقدّمت الرعية من يصلّي بهم الجمعة صحّت لانّه موضع ضرورة، وصلاة العيدين عندهم مثل صلاة الجمعة.

وقال الشافعي: ليس من شروط الجمعة الامام ولا أمر الامام، ومتى اجتمع جماعة من غير أمر الامام فاقاموها بغير اذنه جاز، وبه قال مالك واحمد، دليلنا انّه لا خلاف انها تنعقد بالامام أو بأمره وليس على انعقادها اذا لم يكن امام ولا أمره دليل... وايضاً عليه اجماع الفرقة فانّهم لا يختلفون انّ من شرط الجمعة الامام او أمره.

وروى محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال: «تجب الجمعة

على سبعة نفر من المسلمين ولا تجب على اقلّ، منهم الامام وقاضيه والمدّعي حقّاً والمدّعى عليه والشاهدان والذي يضرب الحدود بين يدي الامام»[1]، وأيضاً فانّه اجماع فانّ من عهد النبي صلّى الله عليه وآله الى وقتنا هذا ما أقام الجمعة الّا الخلفاء والأُمراء ومن ولّى الصلاة فعلم انّ ذلك اجماع اهل الاعصار ولو انعقدت بالرعيّة لصلّوها كذلك. انتهى.

وقال في النهاية في باب صلاة الجمعة: الاجتماع في صلاة الجمعة فريضة اذا حصلت شرائطه ومن شرائطه ان يكون هناك امام عادل او من نصبه الامام للصلاة بالناس.

وقال أيضاً: لا بأس بان يجتمع المؤمنون في زمان التقيّة بحيث لا ضرر عليهم فيصلّوا جمعة بخطبتين.

وحكى أنّه قال في باب الامر بالمعروف: ويجوز لفقهاء اهل الحقّ ان يجمعوا بالناس في الصلوات كلّها وصلاة الجمعة والعيدين ويخطبون الخطبتين ويصلّون بهم صلاة الكسوف ما لم يخافوا في ذلك ضرراً فان خافوا في ذلك الضرر لم يجز لهم التعرّض لذلك على حال.

وكلامه الثاني والاخير وان كان ينافي ما ذكره في مسائل خلافه ولكن كلامه الاوّل لا ينافيه، حيث عبّر بامام عادل او من نصّبه الامام للصلاة بالناس.

وقال ابن ادريس في السرائر: والذي يقوي عندى صحّة ما ذهب اليه [الشيخ] في مسائل خلافه وخلاف ما ذهب اليه في نهايته للادلّة الّتى ذكرها من اجماع اهل الاعصار وايضاً فانّ عندنا بلا خلاف بين اصحابنا انّ من شرط انعقاد الجمعة الامام او من نصبه الامام للصلاة.

---

(١) وسائل الشيعة ب ٢ من ابواب صلاة الجمعة ح ٩.

أقول: ولعلّه يستفاد ذلك من كلام السيّد أبي المكارم بن زهرة في الغنية وابن حمزة في الوسيلة.

قال السيّد: وامّا الاجتماع في صلاة الجمعة فواجب بلا خلاف الّا انّ وجوبه يقف على شروط وهي الذكورة والحرّيّة ... وحضور الامام العادل او من نصّبه وجرى مجراه.

وقال ابن حمزة: ويحتاج في الانعقاد الى أربعة شروط: حضور السلطان العادل او من نصّبه كذلك وحضور سبعة نفر.

بل ويستفاد ذلك من كلام الشيخ المفيد قدّس سرّه الذي صرّح بعض الفقهاء بانّه لا يعتبر في وجوب الجمعة وجود الامام وحضوره فانه قال في باب الامر بالمعروف من المقنعة: وللفقهاء من شيعة آل محمد صلّى الله عليه وآله ان يجتمعوا باخوانهم في الصلوات الخمس وصلوات الاعياد والاستسقاء والخسوف والكسوف اذا تمكّنوا من ذلك وامنوا فيه معرّة اهل الفساد.

وذلك لما افاده سيد فقهاء عصره السيّد البروجردي اعلى الله في جنّات الفردوس مقامه بعد نقل هذا الكلام عن الشيخ المفيد:

ولم يذكر الجُمَعَ مع كونه في مقام بيان ما يجوز للفقهاء، وادخالها في الاعياد بعيد، فيستفاد منه عدم مشروعيتها مع عدم الامام عليه السلام كما افتى به تلميذه سلّار وابن ادريس.

ثمّ قال نوّر الله مضجعه: وما توهّمه صاحب الحدائق من عدم كونه ممّن يشترط في الجُمَع حضور الامام او من نصّبه واذن له، فاسد جداً، إذ لو كان مثله قدس سرّه مخالفاً للفتوى لما عليه جميع أسلافه ومعاصريه لصرّح بذلك

واصرّ عليه مع انّه لم يشر بذلك فضلاً عن التصريح . انتهى[١].

لكن قال في المقنعة في باب عمل الجمعة : فرضها وفّقك الله الاجتماع على ما قدّمناه الّا أنّه بشريطة حضور امام مأمون على صفات يتقدّم الجماعة ويخطبهم بخطبتين ... والشرايط التى تجب فيمن يجب معه الاجتماع ان يكون حرّاً بالغاً طاهراً في ولادته مجنباً من الامراض الجذام والبرص خاصّة في جلدته مسلماً مؤمناً معتقداً للحقّ بأسره في ديانته مصلّياً للفرض في ساعته فاذا كان كذلك واجتمع معه اربعة نفر وجب الاجتماع .

وظاهر هذه العبارة هو عدم اشتراط الامام او من نصّبه . نعم ، عبارته الأُولى ظاهرة في الاشتراط كما أنّ أكثر عبارات القدماء هو اشتراط الامام او من نصّبه .

وكيف كان فقد ذهب اليه ايضاً شرذمة من المتأخّرين منهم الفاضل الهندي قدّس سرّه، قال بعد تحقيقات له : ولمّا بلغ الكلام هذا المبلغ ظهر عدم جواز عقدها لغير من نصبه الامام بخصوصه فلا وجوب عينيّاً لها معه ولا تخييريّاً إلى آخر كلامه .

وقد قال السماهيجي معترضاً عليه في هذا الرأي :

ويوجد في زماننا هذا ايضاً من يقول بالتحريم كما ينقل عن العلّامة الفهّامة الامين الشيخ بهاءالدين المعروف بالفاضل الهندي سلّمه الله تعالى مع صلاحيّته وديانته ، وعفّته وصيانته ، ورجوع اهل هذا العصر اليه واعتمادهم عليه لا سيّما دار السلطنة اصفهان صينت عن حوادث الزمان ، مع كثرة الفقهاء والفضلاء فيها زيادة على سائر بلاد اهل الايمان ، وقد اقرّ الكلّ باجتهاده

---

(١) البدر الزاهر في صلاة الجمعة والمسافر ص ٣٠ .

واذعنوا بعدالته ، وليس في هذا العصر مجتهد غيره مسلّم الثبوت جامع الشروط .

ثمّ اجاب عن هذه النسبة بقوله : امّا كون الفاضل المذكور يقول بالتحريم فممنوع ، والذي بلغنا عنه ما ثبت عندنا بنقل الثقات واطّلاعنا على فتواه بخطّه ، انّه يفتى انّ الاحوط ترك الجمعة وان صلّيت فيكون يصلّي الظهر ، وهو يدلّ على انّه متردّد في المسألة غير جازم بها ولا حاكم بمذهبها .

ثم أضاف قائلاً : وامّا كونه فقيهاً صالحاً عدلاً فنحن لا نتنازع في ذلك ولا نقتحم هذه المعارك ...ونحن لا ننكر ديانته وصيانته وأمانته لكن تنازع في عدم سلامته من الخطأ لانّه لا ينجو منه غير المعصوم من الذنوب ، المبرّأ من العيوب[1] .

أقول : وقد نقلنا عبارته في كشف اللثام الدالّة على انّ مذهبه ذلك ، ولعلّ الكتاب لم يكن في متناول يد السماهيجى وهكذا بعض من عاصرناهم رضوان الله عليه كان على هذا الرأي أو ما يقرب منه وقد ألّف كتاباً سمّاه : ارشاد الامة ، في عدم اجزاء صلاة الجمعة .

وكيف كان فقد استدلّ على ذلك بامور ووجوه :

منها : كونها عبادة يتوقّف جوازها على التوظيف ولم يثبت لقصور العمومات ، والاطلاقات الواردة في الباب عن اثبات شرعية اقامتها بغير امام منصوب ففعلها بعنوان العبادة تشريع محرّم .

ومنها : فقد الشرط وهو الامام او من نصبه فينتفى المشروط .

ومنها : انّ الظهر ثابتة في الذمّة بيقين فلا يبرأ المكلف إلّا بفعلها .

---

(١) مقدمة كشف اللثام ج ١ ص ٢٩ ـ ٣٠ .

ومنها : انّه لو شرّعت حال الغيبة لوجبت عيناً فلا يجوز فعل الظهر وهو منتف إجماعاً ووجه اللزوم انّ الدلائل الدالّة على الجواز دالّة على الوجوب العيني في حال الحضور فلا وجه للعدول الى التخييري حال الغيبة .

ومنها عدّة من الاخبار كخبر حمّاد بن عيسى عن جعفر بن محمّد عن ابيه عن عليّ عليه السلام قال : اذا قدم الخليفة مصراً من الامصار جمع الناس ليس ذلك لاحدٍ غيره[١].

ومنها : خبر عيون اخبار الرضا وعلل الشرايع عن الفضل بن شاذان عن الرضا عليه السلام قال : «انّما صارت صلاة الجمعة اذا كان مع الامام ركعتين وإذا كان بغير امام ... ـ الى أن قال : ـ انّما جعلت الخطبة يوم الجمعة لانّ الجمعة مشهد عام فاراد ان يكون للأمير سبب الى موعظتهم وترغيبهم في الطاعة وترهيبهم من المعصية وتوقيفهم على ما اراد من مصلحة دينهم ودنياهم[٢].

وخبر محمد بن مسلم المذكور آنفاً في كلمات شيخ الطائفة في الخلاف والخبر المروي عن الاشعثيات : انّ الجمعة والحكومة لإمام المسلمين[٣].

وقد وصفه الفقيه الحاج آقا رضا الهمداني قدس سرّه بالارسال وردّ عليه الزعيم الأكبر السيد البروجردي قدّس سرّه بقوله : رمية كتاب الاشعثيات بالارسال خطأ فانّ اخبار الاشعثيات ويقال لها الجعفريات أيضاً ، مسندة يرويها أبو علي محمد بن محمد بن الأشعث الكوفي ، عن أبي الحسن موسى ابن اسماعيل بن موسى بن جعفر عليه السلام الساكن في مصر ، عن أبيه

---

(١) وسائل الشيعة ج ٣ ب ٢٠ من ابواب صلاة الجمعة ح ١.

(٢) وسائل الشيعة ج ٣ ب ٦ من ابواب صلاة الجمعة ح ٦ وب ٢٥ ح ٦.

(٣) الجواهر طبع بيروت ج ٤ ص ٣١٦.

إسماعيل، عن آبائه عليهم السلام.

وفي رسالة الفاضل ابن عصفور روى مرسلاً عنهم عليهم السلام: «انّ الجمعة لنا والجماعة لشيعتنا»[١] الى غير ذلك من الاخبار.

ومنها: كلام مولانا السجّاد على بن الحسين عليه السلام في دعاء يوم الجمعة ويوم الأضحى:

«اللّهم انّ هذا المقام مقام خلفائك واصفياءك ومواضع أُمناءك في الدرجة الرفيعة التى اختصصتهم بها قد ابتزّوها وانت المقدر لذلك ـ الى ان قال: ـ حتّى عاد صفوتك وخلفاءك مغلوبين مقهورين مبتزّين يرون حكمك مبدّلاً ـ الى ان قال: ـ اللّهم العن اعدائهم من الاوّلين والآخرين ومن رضى بفعالهم واشياعهم لعناً وبيلاً»[٢].

قال شيخ الفقهاء العظام صاحب جواهر الكلام قدّس سرّه: وفيه مواضع للدلالة على المطلوب. انتهى.

يعنى على اشتراط الامام أو من نصّبه.

قوله: وفيه مواضع للدلالة على المطلوب.

أقول: منها انّ المقام هو مقام صلاة الجمعة والعيد، واللام للاختصاص بظاهره فيدلّ على اختصاص هذا المقام بخلفاء الله.

ومنها قوله: واصفياءك أي انّه مختصّ باصفياء الله.

ومنها قوله: ومواضع أُمناءك.

ومنها: الدرجة الرفيعة.

---

(١) الجواهر طبع بيروت ج ٤ ص٣١٦.

(٢) الصحيفة السجادية رقم الدعاء ٤٨.

ومنها : اختصصتهم بها .

ومنها : قد ابتزّوها ، فانّ الابتزاز هو الاستيلاء والاخذ قهراً .

ومنها : عاد صفوتك وخلفاءك مغلوبين مقهورين مبتزّين .

ومنها : يرون حلمك مبدّلاً .

ومنها غير ذلك .

وفي تقريرات أبحاث فقيه الطائفة الحاج آقا حسين الطباطبائي البروجردي أعلى الله مقامه : فدعائه عليه السلام بهذا الدعاء من أدلّ الدلائل على انّ امامة الجمعة ايضاً كانت من المناصب المغصوبة يتبع غصب اصل الخلافة[1] .

وببالى انه قد نقل لي بعض السادة انّ السيد البروجردي قال في هذا المقام : فهل يمكن لي ان أقول : انا من اصفياء الله وخلفائه مثلاً .

كما انّه قدّس سرّه الشريف قال بعد ذكر خبر محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام المذكور في ب ٢ من ابواب صلاة الجمعة ح ٩ المذكور ايضاً في عبارة الخلاف : ودلالة الحديث على كون اقامة الجمعة من مناصب الامام واضحة كيف ؟ ولو لم تكن من مناصبه لم يكن لذكر خصوص الامام وملازميه سبب ، ومحط نظره عليه السلام في هذا الحديث هو انّه لا يشترط في وجوب اقامتها اجتماع جمع الناس او اكثرهم بل يكفى في وجوبها اجتماع سبعة وذكر في مقام البيان اشخاصاً لا يخلو منهم مجلس الامام غالباً وان لم يجتمع الناس حوله لكونه في سفر أو لجهات أُخر وبالجملة دلالة الحديث على المقصود ممّا

---

(١) البدر الزاهر ص ٢٥ .

لا تخفى على احدٍ وان خفى على مثل صاحب الوسائل[١].

وقد أتى الفاضل الهندي الاصبهاني في كشفه بوجوه أُخر يرجع كلّها الى اعتبار الامام أو من نصّبه مثل ما قال في ضمن كلامه : من الضروريّات عقلاً وشرعاً انّه لا يحسن الاقتداء بمن لا دليل على امامته ولا دليل على امامة غير المعصوم الّا اذنه ، بل هو الامام ، والامامة منصبه فلا يجوز لغيره الامامة في شيء ولا لنا الائتمام بغيره في شيء إلّا باذنه واستنابته .

وقال : وايضاً فمن أجزاء الصلاة القراءة فلا يجوز تركها ولا يصحّ الاكتفاء فيها بقراءة الغير إلّا بإذن الشارع فيه .

وقد يستدلّ بالسيرة المستمرة على نصب امام الجمعة من ناحية رسول الله صلّى الله عليه وآله أو الامام وهذا هو الذي قد يعبّر عنه بالاجماع العملي من عهد النبي صلّى الله عليه وآله على ذلك ، كما عن الخلاف والمعتبر والتذكرة وغيرها .

قال المحقّق : فكما لا يصحّ ان ينصب الانسان نفسه قاضياً من دون اذن الامام كذا امام الجمعة . قال : وليس هذا قياساً بل استدلالاً بالعمل المستمّر في الاعصار فمخالفته خرق للاجماع[٢].

الى غير ذلك من كلماتهم واستدلالاتهم على ذلك وحاصل الكل انّ هذا منصب الامام المعصوم والامام الاصل وبتعبير ثالث الامام العادل فلا يجوز لغيره التصدي له الا باذنه الخاص او العام الشامل لصلاة الجمعة وهذا حاصل في زمن الحضور واعصار امكان التشرف بمحضره الشريف فتجب وغير

---

(١) البدر الزاهر ص٢٨ .

(٢) المعتبر ج ٢ ص ٢٨٠ .

حاصل في عصر الغيبة وزمان استتار شمس الولاية عن انظار الشيعة فلا تجب، بل لا يجوز. هذا ما وقفنا عليه من كلماتهم وبياناتهم في هذا الباب.

واحسن تبيين عثرنا عليه في هذا الباب من جهة المادّة والصورة والاستشهادات المتينة والاستفادة من النكات التاريخيّة هو بيان فقيه الطائفة السيّد البروجردي اعلى الله مقامه الشريف وان لم يصرّح قدس سره بانّه من هؤلاء القائلين لكن سوق كلامه ذلك وقد بيّن المطلب منقّحاً مهذّباً.

ومثله في الميل الى هذا المذهب الزعيم الشهير الراحل السيّد محسن الطباطبائى الحكيم نوّر الله مرقده قال في تعليقاته الشريفة على العروة الوثقى عند ذكر السيد صلوة الجمعة من الصلوات اليومية:

في مشروعيتها في زمان الغيبة اشكال والاظهر عدمها. نعم، لا بأس بالاتيان بها برجاء المطلوبية ولابدّ من فعل الظهر قبلها او بعدها. انتهى.

وامّا سيّد مشايخنا الفقيه الاكبر السيّد الگلپايگانى قدّس الله روحه فكان يحتاط في اتيان الظهر اذا صلى الجمعة وان لا يكتفى بها ولم يكن ذلك بعنوان الفتوى وكان رضوان الله تعالى عليه يحسن الايتان بها مع مراعاة هذا الاحتياط الوجوبي. ولا شك انّ ذلك فيما اذاكان الامام واجداً لما يشترط في الايتمام به واهمّها العدالة، والورع والتقوى، والتجنب عن قول الزور، والشهادة بالباطل، واذاعة اسرار الناس، وايراد الوهن على المؤمنين، ومدح من لا يستحق المدح، واطراء كل من كان على مشيه وطريقه، وذمّ من لا يستحق الذمّ، وتعيير كل من خالفه ولم يودّه ولم يوافقه فيما يهويه ويشتهيه، اعاذنا الله من شرور انفسنا وسيّئات أعمالنا، ومن سوء النيّات، وعصمنا الله واياكم ممّا يترتّب على

تلك الامور من النكبات والتبعات.

القول الثالث

من الأقوال المعروفة في صلاة الجمعة عند غيبة اما منّا الحجّة عجّل الله تعالى فرجه القول بالتخيير عقداً وحضوراً كما هو ظاهر القول بالتخيير وقد ذهب الى ذلك جمع كثير من المتأخّرين ومنهم الشهيد الثاني اعلى الله مقامه في الروضة البهية في شرح اللمعة وفي روض الجنان في شرح ارشاد الاذهان وصاحب الجواهر، وكاد ان يستقر الفتوى فعلاً على ذلك بحيث افتى به عَلَم العلم والتقى الشيخ المرتضى الأنصاري كما في رسالة النخبة والميرزا الاعظم الشيرازي والسيد اسماعيل الصدر والكاظمين اليزدي والخراساني والمحقّق والميرزا محمد تقي الشيرازي، والميرزا حسين نجل ميرزا خليل الطهراني والشيخ محمد تقي الاصفهاني الشهير آقا نجفي على ما هو ظاهر مجمع الرسائل فراجع ص٢٤٥ والفقيه الاكبر السيد ابو الحسن الاصفهاني، وكذا صاحب النفس الطاهرة السيّد عبدالهادي الشيرازي والسيد الامام الخميني أعلى الله مقامهم أجمعين.

ويمكن تقريب ذلك والاستدلال عليه بوجوه:

منها: انّ القول بعدم المشروعيّة يشكل الذهاب اليه جداً وما ذكر تقريراً لذلك قابل للتوجيه حتى الفقرات المباركة من دعاء اما منا زين العابدين عليه السلام التى هى عندنا اهمّ واظهر ما يتمسك به لذلك.

بل قال صاحب الجواهر لا ينبغي انكار ظهورها ـ أي النصوص ـ في مطلق المشروعية فتصلح ردّاً للقائل بالحرمة بل لا بأس في دعوى تواترها في

ذلك او القطع بالحكم من جهتها لكثرتها واقترانها بامور كثيرة تشعر بذلك . الى آخر كلامه .

واذا سقط هذا القول يبقى القولان الآخران ونرى ادعاء الاجماع كثيراً من عدة من الاساطين على عدم الوجوب العيني فقد ادعى ذلك الشهيد الثاني في روض الجنان وفي الروض بعد انّ سوق كلامه في رسالته في هذا الموضوع هو الوجوب التعييني ، وعن آيات الأحكام للجواد : الاجماع على عدم الوجوب عيناً في زمن الغيبة .

وعن رسالة الكركى قدّس سرّه : اجمع علماؤنا الامامية طبقة بعد طبقة من عصر ائمّتنا الى عصرنا هذا على انتفاء الوجوب العيني في زمان الغيبة .

وفي جامع المقاصد : الوجوب الحتمي في حال الغيبة منتف بالاجماع .

وقال الشهيد الثاني في الروضة : وربّما عبّروا عن حكمها حال الغيبة بالجواز تارة وبالاستحباب اخرى نظراً الى اجماعهم على عدم وجوبها حينئذٍ عيناً وانّما تجب على تقديره تخييراً بينها وبين الظهر لكنها عندهم افضل من الظهر وهو معنى الاستحباب... الخ .

وقال ايضاً : ولولا دعواهم الاجماع على عدم الوجوب العينى لكان القول به في غاية القوّة فلا اقلّ من التخييري مع رجحان الجمعة الخ .

وقال في روض الجنان[1] : والدليل الدّال على الوجوب اعمّ من الحتمى والتخييري ، ولمّا انتفى الحتمي في حال الغيبة بالاجماع تعيّن الحمل على التخييري .

ثم قال : ولولا الاجماع على عدم العيني لما كان عنه عدول .

---

(١) روض الجنان : ٢٩٠ .

وقال الشيخ جعفر الكبير في كشف غطائه: لا تجب عيناً اجماعاً كما هو ظاهر الاصحاب.

وفوق ذلك انّه قال هناك ايضاً: لم يقل احد منّا بتعيين الجمعة في الغيبة.

وفي الجواهر نقل عن الداماد انّه قال في رسالته في المسألة: اطبق الاصحاب على نقل الاجماع على عدم الوجوب عيناً.

وفيه ايضاً: وفي شرح المفاتيح وكشف الاستاذ وعن غيرهما (الاجماع متواتراً على نفى العينيّة). بل في الاوّل (انّ الناقلين قد يزيدون عن عدد الاربعين) كما انّ في الثاني «كونه فوق التواتر».

وقال صاحب الجواهر بعد كلام له: وكيف كان فلا ريب في الاجماع المزبور، بل يمكن تحصيله من تتبّع نقلته فضلاً عن الفتاوى المجرّدة عنه...الخ.

وهنا روايات تدلّ على عدم الوجوب العيني مثل ما رواه الصدوق في الامالى باسناده الى الصادق عليه السلام والشيخ في مصباحه عن هشام عنه عليه السلام على ما قيل انّه قال: «احبّ للرجل ان لا يخرج من الدنيا الّا ويتمتّع ولو مرّة واحدة، وان يصلّى الجمعة ولو مرّة»[1]، فكيف تكون صلاة الجمعة واجبة عيناً ومع ذلك يقول الامام احبّ ان يصلي الرجل قبل ان يخرج من الدنيا صلاة الجمعة ولو مرة واحدة؟ ولو كان كذلك لكان يقول: انّى احب ان لا يخرج من الدنيا الّا وقد اتى بكل صلوة جمعة ادركها ولم يترك واحدة منها.

ويؤيّد ذلك اقترانها بالمتعة ومثل موثق ابن بكير عن زرارة عن

---

(١) وسائل الشيعة كتاب النكاح ب ٢ من ابواب المتعة ح ٧.

عبدالملك عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال: مثلك يهلك ولم يصلّ فريضة فرضها الله قال: قلت: كيف اصنع ؟ قال: صلّوا جماعة يعنى صلاة الجمعة[١].

قوله: يهلك أي يموت فكان عليه السلام على حسب هذه الرواية يتأسف على ان يموت عبدالملك ولم يأت بصلاة الجمعة مرّة واحدة ولو كانت تجب وجوباً تعبيينا لكان الانسب ان يتأسّف على ن فاتت منه مرّة واحدة. ولا شك في ظهور الرواية في انّ عبدالملك لا يزال كان تاركاً وكان توبيخ الامام عليه السلام له على ذلك فقال: كيف اصنع ؟

وهذه الجملة يحتمل ان يراد منها انه كان لا يعرف كيفية صلاة الجمعة فعلّمه الامام عليه السلام بقوله: صلّوا جماعة.

ويحتمل ان يراد منه انّه يقول: ما اصنع والحال انّه لا يقوم شخص الامام عليه السلام فاجابه بقوله: صلّوا جماعةً ويكون المقصود انه يمكن لكم ان تقيموها بجماعة.

ويحتمل ان يكون المراد الاتيان بها في جماعة العامّة وكيف كان فهذا ظاهر في عدم العينية ولكن لمّا عبرّ بالفريضة وحثّ عليها فيستفاد منه الوجوب في الجملة فيحمل على التخييري.

ومثل صحيح زرارة قال: حثّنا ابو عبدالله عليه السلام على صلاة الجمعة حتّى ظننت أنّه يريد أن تأتيه فقلت: نغدوا عليك ؟ فقال: لا انّما عنيت ما عندكم[٢].

فانّها ظاهرة جداً في استمرار زرارة على تركها وكيف كانت واجبة

---

(١) وسائل الشيعة ب ٥ من ابواب صلاة الجمعة ح ٢.

(٢) وسائل الشيعة ب ٥ من ابواب صلاة الجمعة ح ١.

تعيينية وهو مع كونه من اجلّاء الاصحاب ومن اركان الفقه والحديث وكان قادراً ومتمكناً من اقامتها مع نفر من اصحابه على نحو يأمن من ضرر مخالفتها للتقية كان مستمّراً على تركها ـ فانّ زمن عدم بسط يد الامام كزمان غيبته وليس المراد من الغيبة غيبة جسمه الشريف ، بل المراد عدم كونه مبسوط اليد ـ ثم انّ التعبير بالحثّ ايضاً يفيد عدم وجوبها كذلك والّا فكان الانسب ان يعبّر بقوله : اُمِرَنا او اَوجب علينا وذلك لانّ الحث هو الترغيب المحض والحث والترغيب ونحوهما لا يطلق الّا في المرغّبات والسنن التى يجوز للمكلف تركها فلا يقال حثنا على الفرائض اليومية او على اداء الامانة ، كذا قيل .

ولمكان هذه النكات وغيرها ممّا لم نتعرض له قال الفقيه الهمدانى في مصباحه : هذه الرواية كادت تكون صريحة في الاستحباب الذي مرجعه الى كونها افضل فردى الواجب التخييرى فلو سلّم ظهور شيء ممّا تمسك به الخصم لمدّعاه في الوجوب يجب حمله امّا على الاستحباب او الوجوب التخييري بشهادة هذه الصحيحة فضلاً عن غيرها انتهى كلامه رفع مقامه .

ومثل حسن ابن مسلم أو صحيحه عن أبي جعفر عليه السلام : «انّ الله اكرم بالجمعة المؤمنين فسنّها رسول الله صلّى الله عليه وآله بشارة لهم وتوبيخاً للمنافقين ولا ينبغي تركها ، فمن تركها متعمّداً فلا صلاةله»[1] .

وسوقها هو عدم الوجوب تعييناً خصوصاً بلحاظ قوله : لا ينبغى تركها كما انّ سياق قوله : فمن تركها الخ سياق لا صلاة لجار المسجد الّا في المسجد .

ومن العجب انّ السيد السند صاحب المدارك اعلى الله مقامه قد عدّ هذه الرواية اي صحيح زرارة من أدلّة الوجوب التعييني واستدلّ بها لذلك .

---

(١) وسائل الشيعة ب ٧٠ من ابواب القراءة في الصلاة ح ١٣٣ الاختلاف .

ولذا قد اعترض عليه العلّامة الوحيد البهبهاني قدّس سرّه في محكيّ تعليقاته على المدارك بانّ الاستدلال بها على مدّعاه في غاية الغرابة لانّ الحثّ لا يدلّ على ازيد من الترغيب ، بل خفاء في ظهوره في الاستحباب اضف الى ذلك انّ زرارة مع عدالته وجلالته وفقاهته كيف يروى عن الباقر عليه السلام في مرّات متعدّدة ما يدلّ على وجوب الجمعة تعييناً ويكون شاملاً له ويضبطه في اصله المشتهر بين الشيعة ويرويه الأجلّة عنه ويدوّنونه في اصولهم ومع ذلك يتركها حتّى يحتاج الى حثّ الصادق عليه السلام عليها ، وكيف يكتفى عليه السلام بالحثّ ولم ينفعه الايجاب والتشديد والتأكيد المتعدد عن الباقر عليه السلام وفظاعة عدم الاتيان بها وشناعته وكان المناسب ان يستفسر عليه السلام أوّلاً عن سبب تركه فان اعتذر بوجه صحيح تركه على حاله والّا بيّن خطأه فان لم يرتدع عن تركها انكر عليه اشدّ الانكار وهدّده بازيد ممّا صدر عن الباقر عليه السلام وهو قد انكر على حمّاد اتيانه بالصلاة بحدودها تامّة مع انّها من المستحبات بقولهٔ ما اقبح بالرجل منكم ...

بل كانوا ينكرون عليهم السلام ترك مثل غسل الجمعة والنوافل اليوميّة ونحو ذلك فكيف بمثل هذه الفريضة من مثل هذا الجليل ولا سيّما بعد ايجابات سابقة كثيرة اكيدة شديدة رواها هو بنفسه وكذا نظراؤه كابن مسلم وأبي بصير وغيرهما من الاجلة ودوّنوها في اصولهم المشهورة على انّهم كانوا دائماً يقرأون القرآن وسورة الجمعة ويفهمون المعنى احسن منّا وكذا الاخبار الصادرة عن المعصومين عليهم السلام ولا سيّما ما رووه بانفسهم وكان بامكانهم الرجوع الى المعصوم عليه السلام في معرفة القيود والشروط .

الى ان قال : وممّا يدلّ بظاهره على عدم الوجوب عيناً ما رواه الشيخ في

مصباحه والصدوق في اماليه بسند صحيح قال: انّي احبّ ـ ونحن قد نقلنا هذه الرواية آنفاً ـ

وقال بعد نقل الرواية: ويظهر منه قدّس سرّه في المصباح انّ مستند التخيير عندهم هو هذا الحديث. الى آخر كلامه زيد في علوّ مقامه.

وبالجملة فهذه الاخبار والروايات والوجوه والاعتبارات دالّة على الوجوب التخييري لا التعييني.

ويمكن ان يستدلّ لذلك بوجه آخر بل جعله في الجواهر هو العمدة في ثبوت التخيير وهو انّ النصوص متواترة في مشروعيّتها زمن قصور السلطنته من غير تعرض لاعتبار الشرط المزبور أي المنصوب الخاص، بل ظاهرها أو صريحها خلافه منضمّاً الى الاجماع وغيره ممّا يدلّ على نفى الوجوب عيناً.

لا يقال انّ اصل المشروعية لا يلازم الوجوب التخييرى وذلك لانّه يلائم كونها مستحبّة لا واجبة اصلاً.

لانّا تقال: انّ القول بكون الجمعة مستحبة ذاتاً ممّا لا قائل به ومن قال باستحبابها يريد استحباب انتخاب هذا الفرد من بين الفردين واختيار الجمعة على الظهر.

قال الشهيد الثاني قدّس الله روحه: اعلم انّه ليس المراد باستحبابها على تقدير مشروعيّتها كونها مندوبة لانّها تجزى عن الظهر الواجبة للاجماع على انّها متى شرّعت اجزأت عن الظهر، والمندوب لا يجزى عن الواجب، بل المراد انّها افضل الفردين الواجبين تخييراً مستحبّة عيناً ولا منافاة بينها فانّ أفراد الواجب المخيّر متى كانت متفاوته في الفضيلة كان حكمها كذلك[1].

---

(١) روض الجنان في شرح ارشاد الاذهان ص ٢٩٢.

ويمكن ان يستدلّ لذلك اى عدم الوجوب التعييني بانّ صلاة الجمعة كانت يؤتى بها في عصر النبيّ الاعظم صلّى الله عليه وآله وفي عصر الخلفاء وكانت بمكان من الاهمية بحيث وردت في القرآن الكريم سورة باسم الجمعة وقد أمر الله تعالى في هذه السورة بالسعي الى صلاة الجمعة فلو كانت واجبة بعينها على كلّ مسلم لصارت من الصدر الاوّل وزمان النبى الخاتم صلّى الله عليه وآله وسلّم من ضروريّات الدين كغيرها من الفرائض اليومية وكصيام شهر رمضان وحجّ بيت الله الحرام والحال انّها ليست كذلك لوجود خلاف معتدّ به في وجوبها بل قال بعض الفقهاء انّ ذلك يكفى في الجزم بعدم الوجوب.

ومن وجوه الاستدلال على ذلك أنّه طريق الجمع بين الروايات المختلفة حيث انّ قسماً منها يدلّ على عدم المشروعية بدون الامام او منصوبه وانّه حينئذ يوتى باربع ركعات اى صلاة الظهر وذلك كخبر سماعة قال: سألت ابا عبدالله عليه السلام عن الصلاة يوم الجمعة فقال: امّا مع الامام فركعتان وامّا لمن صلّى وحده فهى اربع ركعات وان صلّوا جماعة[1].

فانّ مفادها انّه اذا صلّوا في ظهر الجمعة مع الامام فصلاتهم هى صلاة الجمعة المصطلحة وهى الركعتان المخصوصتان وامّا اذا لم يكن كذلك فلم يكن الامام فانّ صلاتهم صلاة الظهر سواء صلّوا منفردين او في جماعة.

وقسماً منها يدلّ على مشروعية فعل الجمعة ولو بدون الامام وهى غير واحد من الاخبار، اذاً فيجمع بينهما بالتخيير بين الظهر والجمعة.

نعم لا يجرى هذا الاستدلال على طبق نقل الشيخ الصدوق قدس سرّه رواية سماعة حيث انّها في نقله وضبطه لم تكن مشتملة على الجملة المذكورة

---

(١) وسائل الشيعة ب ٦ من ابواب صلاة الجمعة ح ٨.

في ذيلها اعني قوله عليه السلام: وان صلّوا جماعة فانّه على طبق هذا النقل يكون المراد من الامام هو من يؤتم به وذلك بقرينة قوله: وامّا لمن صلّى وحده.

وان امكن ان يقال انّ المراد من الامام بحكم الانسباق والتبادر هو امام الاصل.

وقوله فمن صلّى وحده يراد به انّه صلّى بدونه وعلى هذا فلا فرق بين الثقلين ويكون مفادها على نقل الصدوق هو المفاد على نقل الشيخ قدّس سرّهما.

وبعبارة اخرى ان لسان الروايات وظاهرها مختلفة فظاهر بعضها او صريحه عدم اشتراط الصحة بان يقيمها الامام المنصوب من جانب الله او نائبه وذلك كخبر فضل بن عبدالملك قال: سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول: «اذا كان قوم في قرية صلّوا الجمعة اربع ركعات فان كان لهم من يخطب جمّعوا اذا كانوا خمسة نفر وانّما جعلت ركعتين لمكان الخطبتين»[1].

وصحيحة زرارة قال: قلت لابى جعفر عليه السلام: على من تجب الجمعة؟ قال عليه السلام: «على سبعة نفر من المسلمين ولا جمعة لأقلّ من خمسة من المسلمين احدهم الامام فاذا اجتمع سبعة ولم يخافوا اُمّهم بعضهم وخطبهم»[2].

ومثل صحيح محمد بن مسلم عن احدهما قال: سألته عن اناس في قرية هل يصلّون الجمعة جماعة قال: «نعم، ويصلون اربعاً اذا لم يكن من

---

(١) وسائل الشيعة ب ٣ من ابواب صلاة الجمعة ح ٢.

(٢) وسائل الشيعة ب ٢ من ابواب صلاة الجمعة ح ٤.

يخطب»[١].

وصحيحة منصور بن حازم عن الصادق عليه السلام قال: «يجمع القوم يوم الجمعة اذا كانوا خمسة فما زادوا فان كانوا اقل من خمسة فلا جمعة لهم والجمعة واجبة على كلّ احدٍ لا يعذر الناس فيها الّا خمسة: المرأة والسلوك والمسافر والمريض والصبيّ»[٢].

وصحيحة عمر بن يزيد عنه عليه السلام: «اذا كانوا سبعة يوم الجمعة فليصلّوا في جماعة»[٣].

الى غير ذلك من الروايات، وظهورها فيما ذكرنا لا يقبل الانكار لاسيما رواية ابن حازم بلحاظ ذيلها واشتمالها على الاستثناء.

وفي قبال هذه الروايات روايات دالة على انّ صلاة الجمعة واقامتها من مختصّات الامام عليه السلام فلا تصح الّا منه او من نصبه الامام وكان نائباً عنه بالخصوص وقد تعرّضنا لذكر شطر منها عند ذكر ادلّة القائلين بالحرمة كخبر دعائم الاسلام والمرويّ عن الاشعثيات وما روى عن رسالة الفاضل ابن عصفور وعدد من النبويّات والمرسلات وفقرات متعددة من دعاء مولانا السجاد عليّ بن الحسين صلوات الله عليهما في يوم الجمعة وثاني العيدين وكذا ما ورد في بعض خطب صلاة العيد: «هذا منصب اوليائك» كما نقله في كشف الغطاء: وخبر فضل بن شاذان، وخبر محمد بن مسلم، وخبر حمّاد بن عيسى، وخبر سماعة... المتقدّم نقلها الى غير ذلك من الاخبار العديدة

---

(١) وسائل الشيعة ب ٢ من ابواب صلاة الجمعة ح ١.

(٢) وسائل الشيعة ب ٢ من ابواب صلاة الجمعة ح ٧ وب ١ ح ١٦.

(٣) وسائل الشيعة ب ٢ من ابواب صلاة الجمعة ح ١٠.

والروايات الشريفة.

اذاً فوجه الجمع والتوفيق بينهما بانّه عند حضور الامام وبسط يده وقدرته يشترط اقامته بنفسه او لابد من اقامة المنصوب من قبله والمأذون من ناحيته لخصوص صلاة الجمعة او لها ولغيرها وامّا عند عدم ذلك اي عدم حضوره وعدم بسط يده وعند غيبته فلا يشترط ذلك لكن لا تجب تعييناً لمشروعية الظهر على ما هو صريح قسم من الروايات المتعرّضة لاربع ركعات مع عدم بسط يدهم عليهم السلام.

قال استاد اساتيدنا الاعلام المؤسّس الحائرى اعلى الله مقامه في هذا المقام: والجمع بين الاخبار بحيث لا يخفى على المنصف انّ وجوب صلاة الجمعة على حسب الجعل الاوّليّ مشروط بان يقيمها النبيّ صلّى الله عليه وآله والخلفاء من بعده فاذا ادعوا اليها يجب السعي اليها إلّا على من استثنى في الاخبار وفي زمن عدم حضورهم أو كونهم غير مبسوطي اليد يجب على الناس في يوم الجمعة صلاة اربع ركعات وفي تلك الحالة اذا اجتمعوا للجمعة بالعدد المعتبر يصحّ منهم الجمعة مع بقاء مشروعية الظهر باطلاق المادّة ونتيجته التخيير حينئذ بين الظهر والجمعة انتهى كلامه[1].

اقول: وربّما يكون صحيح زرارة شاهداً للجمع فانّه قال: حثّنا ابو عبدالله عليه السلام على صلاة الجمعة حتّى ظننت انّه يريد أن نأتيه فقلت نغدو وعليك فقال عليه السلام: «لا انّما عنيت عندكم»[2].

فانّه يستفاد منها انّ زرارة كان تاركاً للجمعة وقد حثّه الامام عليه السلام

---

(١) كتاب الصلاة ص ٤٥٥.

(٢) وسائل الشيعة ب ٥ من ابواب صلاة العيد ح ١.

على ذلك بحيث ظنّ زرارة انّ الامام عليه السلام يريد ان يأتيه ويقيمون صلاة الجمعة بامامته فسئل الامام عليه السلام عن ذلك واجابه عليه السلام بانّ المراد ان يقيمونها عندكم بل ربّما يستفاد من هذه الصحيحة افضلية الجمعة بالنسبة الى الظهر وذلك لمكان حثّ الامام عليه السلام وترغيبه له على اتيان صلاة الجمعة بعد انّ من المعلوم انّ اتيان هذا الرجل الجليل صلاة الظهر لم يكن عن عصيان.

ثم انّه يمكن ان يورد على الاجماع الذي ذكره غير واحد من الفقهاء على عدم الوجوب التعييني بانّه اجماع مدركّي لا تعبديّ وذلك بالنظر الى الروايات الواردة في المقام.

وفيه انّه قد ادّعى الاجماع من يصرّح بانّ مقتضى الادلّة هو الوجوب التعييني الّا انّ الاجماع مانع من الذهاب الى ذلك وقد تقدّم كلام الشهيد الثاني في الروض والروضة الصريح في ذلك فالاجماع لا محالة يكون تعبديّاً.

هذا مضافاً إلى انّ ادّعاء الاجماع المحصّل من كثرة الاقوال والاجماعات المنقولة ليس ببعيد كما أنّ صاحب الجواهر اعلى الله مقامه الشريف قد ادّعى ذلك وقد اسلفنا نقل كلامه.

وقال بعض الاساطين وهو شيخ فقهاء النجف والحلّة الشيخ جعفر الكبير قدّس سرّه الشريف: ولا تجب عيناً مع الغيبة او الحضور من دون انقياد الامور وعدم التمكن من النصب كما يظهر من ملاحظة السيرة القطعية فانّ امامتها لم تزل في زمن النبيّ صلّى الله عليه وآله وخليفته وامينه على رعيّته من المناصب الشرعيّة الّتي لا يجوز فيها القيام الّا بعد الاذن من النبيّ او الامام عليه السلام وكذلك استقرّت كلمة العلماء من القدماء والمتأخرين سوى من شذّ إلى يومنا هذا ومن ذلك يتّضح ثبوت الاجماع المحصّل نقل او لم ينقل على انه منقول

على لسان فقهائنا الاوائل والأواخر بوجه يكون فوق المتواتر انتهى كلامه رفع مقامه[١].

ويبقى بعد ذلك انّه كيف يجاب عن الآيات الكريمة والروايات الشريفة التى استدلّ بها على الوجوب التعيينى.

ويمكن ان يقال: امّا الآية الأُولى فلا اطلاق فيها من حيث المنادى كما لااطلاق فيها من حيث العدد ومن ساير الجهات، بل يمكن المناقشة في المراد من الصلوة من يوم الجمعة فانّه لا صراحة فيها بكون المراد هو خصوص صلاة الجمعة فانّ صلاة يوم الجمعة اعّم من الظهر أو الجمعة كما يدلّ على ذلك وزود هذا الاطلاق في قسم من الروايات كرواية سماعة عن ابي عبدالله عليه السلام قال: صلاة الجمعة مع الامام ركعتان فمن صلّى وحده فهى اربع ركعات[٢].

وعنه قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الصلاة يوم الجمعة فقال: «امّا مع الامام فركعتان وامّا لمن صلّى وحده فهى اربع ركعات وان صلّوا جماعة»[٣]، وفي خبر الفضل بن عبدالملك قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: «اذاكان قوم في قرية صلوا الجمعة اربع ركعات فان كانّ لهم من يخطب جمعوا...»[٤] وغير ذلك من الروايات.

قال كاشف الغطاء قدّس سرّه: وما تضمنّه الكتاب من الامر بالحضور عند النداء مع قطع النظر عن البحث في خطاب المشافهة لا دلالة فيه بوجه من الوجوه على ردّ القائل بالتحريم فانّه لابّد ان يراد بالمنادى منادى الشرع ونحن

---

(١) كشف الغطاء ص ٢٥١.

(٢) وسائل الشيعة ب٦ من ابواب صلاة الجمعة ح ٢.

(٣) وسائل الشيعة ب ٦ من ابواب صلاة الجمعة ح٨.

(٤) وسائل الشيعة ب ٢ من ابواب صلاة الجمعة ح٦.

لا يرتاب بانّه اذا انادى منادى الشرع وجب الحضور فلا يفيد شيئاً في مقابلة المحرّم انتهى.

والذي يدلّ على انّه لا اطلاق للآية الكريمة يؤخذ به في نفى كلّ ما شكّ في شرطيّته انها لم تنزل لتشريع صلاة الجمعة حيث انّ الآية نـزلت بـالمدينة والحال انّ رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم قد اقامها قبل ذلك اى في طريق المدينة عند مهاجرته اليها وانّما عمدة النظر في الآية الى ردع جـماعة كـانوا يتركون رسول الله وهو قائم على المنبر يلقى خطبته الشـريفة ويسـرعون الى حملة مال التجارة من الشام الى المدينة بمجرّد ان سمعوا صوت ضرب الطبل للاعلام بقدومهم الى المدينة لاشتراء الامتعة منهم. فالتغيير والملامة لمكـان ترك صلاة الجمعة المعهودة التى كانت تقام برسول الله صلّى الله عليه وآله ولا ترديد ولا ريب فياستحقاق تارك الحضور في جمعة اقامها رسول الله صلّى الله عليه وآله.

وبالجملة، فهل يمكن ان يقال: انّه يجب الحضور عند النـداء مـن أيّ ناحية كان سواء كان من ناحية رسول الله او الخلفاء حتّى خلفاء بني اُمية وبني عبّاس وغيرهم ؟!.

وهناك اجمال من ناحية نفس النداء وهو انّه هل المراد منه الاذان او أنّه نداء خاص لدعوة الناس الى صلاة الجمعة كان ينادي المنادي: ايّـها النـاس تعالوا الى صلاة الجمعة او ايّها المؤمنون سارعوا اليها، على حذو قوله تعالى **﴿واذن في الناس في الحجّ يأتوك رجالاً وعلى كل ضامرٍ يأتين من كـلّ فـجّ عميق﴾**[1].

---

(١) سورة الحجّ: ٢٧.

وعلى ايّ حالٍ كان ذلك بامر الامام او مطلقا فمع هذه الابهامات والاجمالات من نواحى متعدّدة يشكل استفادة الحكم منها.

وامّا آية صلاة الوسطى ففيه اولاً عدم دلالتها على المقصود وحدة وبالاستقلال وانّما تدل على ذلك لوكانت دالّة، بمعونة الاخبار.

وثانياً انّ الروايات الدالة على كون المراد منها هو صلاة الجمعة معارضة بالخبر الروى عن مولانا الباقر والخبر المرؤىّ عن مولانا الصادق عليهما السلام حيث انهما قد فسّرا صلاة الوسطى بصلاة الظهر وقد امضينا ذلك عند التعرض للآية.

وثالثاً: مع غمض العين عن هذين فانّها تدلّ على لزوم المحافظة على صلاة الجمعة بشرائطها لا مطلقاً فهي تدلّ على الوجوب في الجملة لا مطلقاً وعلى كل احدٍ وفي ايّ عصر وزمان كما ذكرنا ذلك بالنسبة الى الآية الاولى أيضاً والحاصل انّها تدعو الى صلاة الجمعة المشروعة.

▣ الجواب عن الاخبار

وامّا الاخبار الدالّة على الوجوب التعييني باعتقادهم وطبق استظهارهم فهي وان ادّعى بعض المحدّثين تواترها على الوجوب العيني وانّها تبلغ مأتى رواية، بل قد تصدّى التقّى المجلسى والد المجلسي قدّس الله روحهما لجمعها في رسالة مستقلّة استجود صاحب الجواهر ترتيبها الّا انّ كثيراً منها لا دلالة لها على ذلك وانّما الكثير منها متضمّن للفظ الجمعة او لفضيلة منها وانّما المهمّ والعمدة في ذلك هو ما نقلناها في موضعه كماانّ الاهمّ منها الذي اوحش البعض هو رواية خطبة النبي والفقرات المخصوصة منها الدالّة على ان شرط

قبول الاعمال من الصلاة والزكاة والحج والصوم والبرّ هو صلاة الجمعة والحال انّها مضافاً الى ما تقدّم من اختلاف النسخ واشتمال بعضها على لفظ الامام المتبادر منه الامام المعصوم عليه السلام الذي لا خلاف فيه انّ الظاهر كون العبارة من قبيل لا صلاة لجار المسجد الّا في المسجد ولا صلاة لمن لم تنهه صلاته الى غير ذلك من الموارد والتعبيرات المشابهة ومعناها بعد عدم امكان ارادة الحقيقة اى نفى الماهية هو نفى الكمال.

اضف الى ذلك انّه قد ورد الطعن والذم والملامة في خصوص تارك بعض المستحبّات كصلاة الجماعة وغيرها بما هو اعظم ممّا ورد في تارك صلاة الجمعة من احراق البيوت على صاحبها لانهم لم يحضروا الجماعة وخروجهم عن ربقة المسلمين بقوله صلوات الله عليه: من فارق جماعة المسلمين قيد شبر خلع ربقة الاسلام عن عنقه. وقوله صلوات الله عليه ملعون من اخّر صلاة المغرب حتّى تشتد النجوم، بل ببالى انّه قد كرّر اللعن في العبارة بالنسبة اليه الى غير ذلك من الموارد.

ويمكن التوجيه في جميع هذه الموارد على ما اذا تهاون فيها ولم يعن بها فانّ عدم الاعتناء بالسّنة والاستهانة بها استهانة بالدين وتضييع لحرمة سيد المرسلين صلوات الله وسلامه عليه وعلى آله المنتجبين الطيبيّن الميامين الى يوم الدين.

فتحصّل من جميع هذه الابحاث انّ الاقوى في النظر بمقتضى الأدلّة ووضع بعضها الى جنب بعض هو القول الثالث أي التخيير بين الجمعة والظهر والاجتزاء بواحد منهما عن الآخر ولعلّ القول بكون الجمعة افضل الفردين الواجبين لم يكن ببعيد لما قد يبد وفي الذهن من ترغيب الامام عليه السلام في

عصر عدم بسط يده المتّحد مع زمان الغيبة على اقامة صلاة الجمعة.

وان كان قد يبعّده عدم كون اقامته معهوداً منه عليه السلام في بيته ومع ابناء اسرته وخلصّ اعوانه واصحاب سرّه خصوصاً بلحاظ ما ورد في احوال بعضهم من احضاره النسوان والاولاد كى يدعو هو عليه السلام ويأتوا على دعائه فقد روى القطب الراوندى وابن فهد الحلى رضوان الله عليهما عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كان أبي اذا حزنه أمر جمع النساء والصبيان ثم دعا وامنّوا[1] فكان من الممكن جداً ان يأمروا بحضور اولادهم وغلمانهم ومن كان يلوذبهم ويقيمون صلاة الجمعة خفاءاً بحيث لا يصيبهم ضرر من ناحية الجائرين خصوصاً وانّهم لم يكونوا بحسب الظاهر مهتمّين بالحضور في جمعتهم ولو كانوا يحضرونها فكان احيانياً لا دائميّاً والّا لكان ينقل ذلك الينا وكان ينقل ذلك في الكتب المعدّة للتاريخ والسيرة وغير ذلك.

وكيف كان فالقول بالتخيير ممّا تطمئن اليه النفس بعد التأمّل في الادلّة على اختلاف السنتها.

وحقّ القول هو ما ذكره استاد الفقهاء الاجلّة وشيخ مشايخ النجف والحلّة الشيخ جعفر النجفى ابن الشيخ خضر الحلى الجناحى ـ الشهير بـ كاشف الغطاء ـ قدّس الله روحه عند نهاية البحث عن حكم صلاة الجمعة في عصر غيبة الحجّة عجل الله تعالى فرجه قال:

فالمذهب الفحل والقول الفصل هو اختيار التخيير اذ بذلك يمكن علاج اكثر الادلّة مع الاجماع المنقول على ذلك من عدّة من اصحابنا[2] انتهى كلامه

---

(١) الدعوات ص ٢٩ وعدة الداعى ص ١٤٦.

(٢) كشف الغطاء ص ٢٥٢.

رفع الله في جنّات الخلد مقامه.

ثم انّ الظاهر انّه لا فرق في ذلك بين الفقيه الجامع لشرائط الفتوى وبين غيره وان خالف في ذلك ثانى المحقّقين الشيخ على عبدالعال الكركى رضوان الله عليه حيث قال: لا يشرع فعل الجمعة بدون حضور الفقيه الجامع للشرائط.

ولكن النصوص خالية عن ذكر ذلك ولو كان لبان.

نعم لا شك في انّ اقامته افضل واولى ويترتّب عليه الثواب الاجزل والاجر الاوفى وكذا من كان منصوباً عن قبيل الفقيه.

هذا تمام الكلام فيما كنّا بصدده وهو تشريح وتبيين زاوية من زوايا ابحاث صلاة الجمعة وان كانت هى اعظم المباحث فيها بل واصعبها وهذا يوجب ان لا يتهجّم احد على احدٍ ولا يحمل فقيه صاحب رأى على فقيه آخر في رأيه المخالف له وينبغى ان يحترز ويتجنّب عمّا لا يناسب ذكره وليس من قبيل الاستدلال فقد يرى في كلمات بعض القائلين بالوجوب التعيينى من الاخباريين: اذا كان يوم القيامة وسئلت عن انّه لماذا صليّت صلاة الجمعة؟ أقول: لأنّ الله تعالى أمر بذلك والنبي والائمة والامام الصادق عليه السلام قد دعوا الى ذلك فاطعت أمرهم واتيت بصلاة الجمعة وعندئذٍ بحضر واحد ممّن ترك صلاة الجمعة ويقال له لماذا تركت فيجيب: لأنّ سلّار قد أمر بذلك فاينّا اولى بقبول عذرة من اطاع أمر الله وأمر الصادق عليه السلام او من تبع سلّار او ابن ادريس مثلاً!!

فهل ترى من نفسك انّ هذا من مقولة الاستدلال المبتنى على العقل الصريح والنقل الصحيح او انّه مغالطة لاغراء العوام على العلماء الاعلام.

كما انّه قد يرى في بعض الكلمات من القائلين بعدم الوجوب رمى

القائلين بالوجوب بقلة التحقيق والبضاعة العلمّية وامثال ذلك فهل هذا الّا عدول عن جادة الاعتدال في تبيين مباحث الحرام والحلال وقرع اهل الفضل والكمال ؟! عصمنا الله وايّاكم من الزّلات في الافعال والاقوال.

وكيف يجوز تلك الحملات والتهجمات من بعض على بعض في مسألة مشكلة تجرى فيها احتمالات عديدة وكانت مركز تضارب الادلّة والاقوال وربّما لا يخرج الفقيه منها الّا بليت ولعلّ وتحرّى الاحتياط فهذا المحقق الاردبيلى وهو فحل الفحول في الفقه والاصول يقول في بحث صلاة الجمعة بعد تحقيقات له حولها:

وبالجملة الخلاص من الشكوك والشبهة للمؤمنين ممّا لا يمكن الّا بظهور ولىّ الامر والناطق بالحقّ اليقين وامّا من دونه فالامر صعب كثيراً الله يفرّج عنّا الهموم ودفع الشكوك والغموم بحقّ مدينة العلوم وبابها المعصوم بظهور وارث الحكم والعلوم.

ولعلّ الحكمة في ذلك عدم الغفله والاشتغال بجميع انواع العبادات واكتساب الكمالات لعلّه تقع حسنة من الحسنات عند الله من المقبولات فلم يعذّبه بعذاب اوجبته السيئآت ولكن مثل الغريق الذي يتشبث بالحشيشات رجاءً لخلاص النفس من الفرقات المهلكات الموقعة في اسفل الدركات، ولابّد من عدم الاعتداد بشيء ممّا يتّفق له من العبادات وجعل الوسيلة الى الدرجات العاليات محض الالطاف والانعامات وشفاعة ذوى الشفاعات والانقطاع اليه بالكليّة في السرّ والعلانيات بتصوير نفسه خالية من الخيرات الّا بعناية من واهب العطيّات، او يحصل لها من الكسر والتشويش والاضطراب وغلق القلب والانكسارات، مضافة على باقى المحن والبليّات المعدّات في

الدنيا للمؤمنين والمؤمنات، واستحقاق المراتب العاليات والسعادات الاخرويّات.

ثم قال: واظنّها اعظم بالنسبة الىّ من القتل فانّى ما افهم مسألة خالية عن شيء من الشبهات الاّ قليلة من الكثيرات وكأنّه يرشدك الى الحكمة المذكورة انّه شرط الشارع لقبول واحدة من الطاعات من الشرائط الكثيرات خصوصاً الاخلاص الدقيق في النيّة وما شرط اصلاً لصحّة السيئة فتأمّل فانّها لا تخلو عن دقّة وفي افهامهما ايّانا وعدم الغفلة عن تلك عين الحكمة وهكذا، فتغفل مع ذلك النفس المذنبة العاصية الكسلة الخاطئة فانها مفهمّة مسؤلة ولا يجوز بعد ذلك الغفلة عن الخدمة ولابّد من ترك السيئة والسنة والكسلة وسائر المهلكات الخسيسة العظيمة الكثيرة والقليلة والحقيرة والله المعين والموفّق للعبادة وترك السيئة[1] انتهى كلامه رفع مقامه.

ثم انّه قد اتّضح بما ذكرنا في تحقيق القول بالوجوب التخييرى الجواب عن استدلال القائلين بالحرمة وذلك لانّ مشروعيّة صلاة الجمعة مستفادة من قسم من الروايات بل وربّما يستفاد افضليّتها بالنسبة الى الظهر وذلك مثل رواية زرارة الدالّة على انّ الامام عليه السلام حثه على الاتيان بها ولم يكن ذلك من باب النصب كما هو واضح لاغبار عليه مضافاً الى عدم معهوديّة نصبهم عليهم السلام في الازمنة التى كان الامر بيد غيرهم.

وامّا كون ذلك من مناصبهم عليهم السلام ففيه انّ كونه من مناصبهم لا ينافى الاذن منهم ومن ناحيتهم لغيرهم او قيام الغير به عند عدم حضورهم او عدم تصدّيهم للامور.

---

(١) مجمع الفائدة والبرهان ج ٢ ٣٦٣ ـ ٣٦٤.

كما انّ فقرات دعاء الصحيفة المباركة فقد يجاب عنها بامور ذكرها المحدث المحقّق صاحب الحدائق رضوان الله عليه :

احدها احتمال ان يكون المشار اليه انّما هو الخلافة الكبرى .

ثانيها انّ اللام كما يحتمل الملك والاختصاص يحتمل الاستحقاق ولا دلالة لاستحقاق شخص لامر على نفي استحقاق غيره لذلك الامر .

ثالثها حمل الخلفاء على ما هو اعم من الامام الشامل لعلماء الشيعة وفقهائهم لانهم ورثة علومهم ورواة احاديثهم ...

ويؤيّده ما رواه الصدوق وغيره عنه صلّى الله عليه وآله قال : «اللّهم ارحم خلفائي» قيل : يا رسول الله ومن خلفائك ؟ قال : «الذين يأتون من بعدي يروون حديثي وسنتي» الى آخر الوجوه الستّة التي افادها في المقام حشره الله مع محمد وآله عليهم السلام .

لكن هذه الوجوه مخدوشة ؛

امّا الاوّل فلبُعد ارادة الخلافة الكبرى وانّ الظاهر من الاشارة هو مقام اقامة الجمعة .

وامّا الثاني فانّه ينافى ذلك قوله عليه السلام بعد ذلك : ومواضع امناؤك ، وكذا قوله عليه السلام اختصصتهم بها وغير ذلك من العبارات والتعبيرات .

وامّا الثالث ففيه انه وان كان اطلاق الخلفاء على العلماء قد ورد في بعض الروايات الّا انّ التعبير في الدعاء المبارك : «اللهم انّ هذا المقام مقام خلفاءك» فهذا المقام مقام خلفاء الله تعالى ، وما ورد في الرواية هو انّ العلماء خلفاء الرسول صلّى الله عليه وآله وكون الخلافة عن الله فوق كلّ شيء قال الله سبحانه

وتعالى: ﴿يا داود انّا جعلناك خليفة في الأرض﴾[١]. وقال تعالى عند خلق آدم عليه السلام: ﴿انّي جاعل في الأرض خليفة﴾[٢].

ويمكن ان يجاب عنه بانّ الخصم يعترف بانّها حق للامام عليه السلام ومن نازعه فيه اوقام بها بغير اذنه مع حضوره فهو غاصب ولكنه زعم انّه من قبيل استحقاق وليّ الميّت للصلاة عليه في انّه لو وجد مانع من ان يقوم الوليّ بحقّه من غيبة او تقيّة ونحوها لا يسقط بذلك وجوبها عن ساير المكلفين كذا في صلاة مصباح الفقيه للهمدانى رضوان الله عليه.

ولكنه قدّس سرّه لم يرتضه كاملاً حيث قال بعد ذلك: وان كان مقتضى الانصاف انّ المتبادر من قوله عليه السلام: «انّ هذا المقام لخلفاؤك» انّه ليس لغيرهم ذلك أصلاً لا انّهم احقّ به من غيرهم كما في أولياء الميّت. انتهى كلامه رفع مقامه.

ولقد أجاد قدّس سرّه فيما أفاد فلم يبق الّا ان يقال:

انّ الروايات المتضمّنة لحثّ الامام عليه السلام وترغيبه بعض اصحابه على اقامة صلاة الجمعة والاتيان بها في عصر لم تكن ايديهم مبسوطة تصلح لان تكون قرينة على انّ المراد من دعاء الصحيفة كون هذا المقام لهم اولاً وبالذات، فلا ينافي أن يكون لغيرهم بالعرض وباذنهم واشرافهم او غير ذلك من وجوه الحمل وعلى الجملة فلا اشكال لا من حيث توقيفيّة العبادة ولا من سائر الجهات وتكفى صلاة الجمعة عن صلاة الظهر كما ان الاتيان بصلاة الظهر تغني المكلف عن صلاة الجمعة، بل احتملنا افضلية صلاة الجمعة بالنسبة الى

---

(١) سوره ص: ٢٦.

(٢) سورة البقرة: ٣٠.

الظهر.

كما انّه قد يتحقّق ظروف واحوال توجب رجحانها عليه بلا كلام مثل ما اذا كان في ذلك شوكة الاسلام والمسلمين وغلبتهم على الاجانب والطواغيت واعداء الدين.

هذا غاية ما كنّا بصدده من بيان حكم صلاة الجمعة في عصر استتار الحجّة عجّل الله تعالى فرجه وسهّل مخرجه وامّا الكلام منها من ساير الجهات والشرائط فهو يتطلّب مجالاً اوسع وفرصة اخرى.

والحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنّا لنهتدي لولا ان هدانا الله، والحمد لله على اكمال الدين واتمام النعمة بولاية مولانا اميرالمؤمنين وسيّد الوصيّين وامام المتّقين وقائد اهل اليقين صلوات الله التامّات وتحيّاته الزاكيات عليه وعلى اهل بيته الميامين، ولا فرّق الله بيننا وبينهم في الدنيا والآخرة طرفة عين، والسلام على أشياعهم واتباعهم ومحبّيهم من الأوّلين والآخرين الى قيام يوم الدين.

حرّره المعتكف ببابهم والمعتصم بحبل ولائهم في رمضان المبارك وشوال المكرم ١٤١٨ هـ.

علي الكريمي الجهرمي

آية الله السيد عبدالحسين اللاري

كما ورد في :

« الدوحة الاحمدية في أحوال الذرّية الزكية »

كمال السيّد

المدخل

ان اقصى ما يمكن لمؤرخ هو أن يضبط حوادث التاريخ والسنين والشخصيات، وبعبارة أُخرى انه يرصد فقط الجانب التسجيلي من حياة الانسان وكذا الحادثة التاريخية كفعل انساني.

امّا ما يموج في الأعماق من اشتعالات، وما تضطرم به النفس الانسانية، فتقدم أو تحجم، فان هذا ما يخرج عن نطاق اهتمام المؤرخ بل وحتى عن قدرته في أغلب الاحيان.

ولذا فان ما يرد في هذه السطور هو محاولة ضبط سيرة إنسان مجاهد ترك بصماته على مقطع من تاريخ الانسانية في نطاق زمني وجغرافي محدود.

وأرى لزاماً أن أشير إلى قصّة «الدوحة» كمحاولة لتأريخ شخصية دينية قبل البدء بالافادة منها في رسم صورة للسيد المجاهد عبدالحسين اللاري.

لم أجد ذكر للسيد المجاهد في موسوعة «معين» الايرانية والموسومة بـ«فرهنگ معين»، والذي تعرّض لذكر المحافظة المعروفة بـ«لار» بما يلي: «مدينة في فارس تحدّها من الشمال داراب وفسا ومن الشرق بندر عباس ومن الجنوب خليج فارس ومن الغرب فيروز آباد وبوشهر».

مناخها حارّ وفي الشواطىء حار ورطب، محاصيلها الزراعية التمر

والقطن والتبغ، ويشتغل بعض أهلها بحياكة السجاد والبسط.

وتمتاز المدينة باعتدال هوائها في فصل الشتاء، والمدينة عريقة جداً ضاربة جذورها في التاريخ، تقع على خط طول ٥٤ درجة وخط عرض ٢٧ درجة، وترتفع عن سطح البحر ٩٠٩ م».

ان «الدوحة الاحمدية هي من تأليف تلميذه الشيخ عبدالحميد مهاجري وقد أعدّها وبمعونة من نجل السيد بتأليف كتاب موسوم بـ«گلشن حسيني»[1] وقد ضاع في مطبعة شيراز.

وصدر بدل ذلك خلاصة له تحت عنوان «الشجرة الطيّبة» وذلك سنة ١٣٧٠ هـ ق.

وبعد ينبري السيد علي اكبر آيت اللهي وهو نجل السيد عبدالحسين وبالافادة من معلومات الشيخ عبدالحميد مهاجري إلى «تأليف الدوحة الاحمدية في أحوال الذرية الزكية»، الذي عدّ بديلاً للكتاب المفقود، وقد عمد السيد آيت اللهي إلى حذف اسمه ونسبة المؤلّف إلى الشيخ عبدالحميد مهاجري.

علي اكبر آيت اللهي ما يلي:

أورد محمد حسين ركن زاده في كتابه «دانشمدان وسخن سرايان فارس عنه ما يلي:

المرحوم السيد علي أكبر آيت اللهي المجتهد اللاري الجهرمي نجل المرحوم الحاج السيد عبدالحسين المجتهد اللاري. من ائمة الدين والمجتهدين المتقين المعاصرين.

---

(١) رياض الأزهار.

خلف أباه فكان خير خلف لخير سلف، امضى حياته في نشر الدين المبين، ومساعدة الفقراء والبائسين، باعالة اليتامى والملهوفين.

كان رجلاً مستجاب الدعوة زاهداً تقياً معرضاً عن زخرف الدنيا، وكان بيته مفتوحاً للجميع.

وكان يرى الانانية وحب الذات كفراً، وكان قليل الكلام طويل الصمت والتأمّل.

حتى اذا دنا أجله شعر به فأخبر معارفه برحيله قبل أيام ولبّى دعوة الحق في صفر سنة ١٣٨١ هـ في مدينة جهرم، واقيمت على روحه مجالس العزاء في مناطق عديدة من فارس وايران انتهى.

وكان السيد آيت اللهي من العلماء المجاهدين الذين تصدّوا بحزم إلى فرقة البهائية الضالّة ،وإلى حزب تودة الشيوعي، وكانت له علاقات ومراسلات مع السيد المجاهد ابو القاسم الكاشاني وله مؤلفات[1].

ومرقده إلى جانب والده رحمهما الله.

أمّا تلميذه الشيخ عبدالحميد مهاجري فقد ولد في قرية نوايجان من توابع مدينة داراب وأمضى صباه في مسقط راسه.

قدم مدينة لار مع وصول السيد عبدالحسين اللاري المدينة وتأسيسه الحوزة العلمية، فتتلمذ على يديه، ثم عاد إلى مسقط رأسه وانصرف إلى الوعظ والارشاد وإلى إمامة المؤمنين في الجمعة والجماعة.

انتقل إلى جهرم مع انتقال السيد عبدالحسين وسكن هناك وظلّ يدرّس في جهرم إلى أن فقد بصره فقضى عشرين سنة من حياته ضريراً.

---

(١) تراجع في هذا المضمار مقدمة كتاب اللؤلؤ والمرجان.

ومن المؤكد أنه الف «گلشن حسيني» الدوحة الاحمدية في تلك الفترة بمعونة من ابنه، توفي سنة ١٣٦٤ هـ ودفن في مقبرة السيد عبدالحسين اللاري ايضاً.

فالدوحة الاحمدية إذن ثمرة قلمين كان لهما علاقة وآصرة متينة مع آية الله السيد عبدالحسين اللاري أولهما ابنه والآخر تلميذه ولا بدّ للأبن أن يتتلمذ على يد والده، كما لا بد للتمليذ أن يشعر بأبوة استاذه ومعلّمه، قبل أن يتعلم منه وينهل العلم على يديه. هذا وأجد من اللازم أن اشير إلى تناغم اسلوب الرسالة في اسلوبها الفارسي الذي يعايش بودّ مفردات عربية والذي يرتفع بالنص إلى منزلة فريدة. منزلة خلقها الاسلام ليدمج بين لغتين عريقتين وحضارتين.

واننا لنجد ذلك يتجسد بشكل رمزي موحي، عندما يعتنق سلمان دين الله ليكون ابناً الاسلام وليحفر خندقاً اسطورياً تتحطم عنده أحلام الغزاة.

المقدّمة

تبتدىء الدوحة بمقدّمة تاريخية سريعة تستعرض منزلة آل بيت النبي ﷺ والاضطهاد الذي واجهته العترة الطاهرة عبر العصور على ايدي الطواغيت والجبابرة ونثبت منها الافتتاحية العربية نصاً:

الحمد لله الذي أعلى العلماء في معارج العلوم، والمعارف بالتقوى والعبادة، ورفع لهم الدرجات العلى بالفضل والزهادة وجعل وجودهم بين عباده اكسير السعادة، وفقدهم في الفراش شهادة، والصلاة على محمد خير السليل من سلالة ابراهيم الخليل، وخاصّة الربّ الجليل، ومظهر وصفه الجميل، ومعدن التنزيل، الذي نزل به جبرئيل وعلى آله الذين هم الراسخون في العلم، والعالمون بالمحكم والمتشابه والتأويل، واللعنة الدائمة على أعدائهم الذين ضلّوا عن سواء السبيل.

يقول الامام الصادق: «قال الله عزوجل: من ذكرني في ملأمن الناس ذكرته في ملأمن الملائكة»[1] وعنه أيضاً عليه السلام: «اذا ذكرنا ذكر الله، واذا ذكر عدوّنا ذكر الشيطان»[2].

---

(١) اصول الكافي: ٢٥٧/٤ ح١٣.

(٢) المصدر السابق: ٢٦٨/٣ ح٩، بحار الانوار ٢٥٨/٧١ ط مؤسسة الوفاء بيروت.

وعنه عليه السلام أيضاً: «ان ذكرنا من ذكر الله وذكر عدوّنا من ذكر الشيطان»[١]، ومن هذه الاحاديث ينطلق المهاجري في التأسيس لضرورة ذكر أهل البيت والسلف الصالح من ذرّيتهم كطقس من طقوس العبادة والقربى من الله.

فهم الشجرة الطيبة التي ورد ذكرها في القرآن الكريم في قوله تعالى: **﴿الم تر كيف ضرب الله مثلاً كلمة طيّبة كشجرة طيّبة أصلها ثابت وفرعها في السماء تؤتي أكلها كل حين﴾**[٢]

وعن الامام الباقر عليه السلام قال: «الشجرة رسول الله صلى الله عليه وآله وأصلها ثابت في بني هاشم، وفرع الشجرة علي بن أبي طالب، وغصن الشجرة فاطمة «عليها السلام»، وثمرتها الائمة من ولد علي وفاطمة، وشيعتهم ورقها، وان المؤمن من شيعتنا ليموت فتسقط من الشجرة ورقة وأن المؤمن ليولد فتورق الشجرة ورقة»[٣].

وفي مروية أُخرى، قال الامام الصادق عليه السلام: «رسول الله صلى الله عليه وآله اصلها وأمير المؤمنين عليه السلام والائمة من ذرّيتها أغصانها وعلم الائمة ثمرتها، وشيعتهم المؤمنون ورقها»[٤].

وهناك رواية أخرى عن النبي صلى الله عليه وآله ان جبرئيل عليه السلام خاطبه «أنت الشجرة وعلي غصنها، وفاطمة ورقها والحسن والحسين ثمارها»[٥].

وهم النورالالهي الذي ذكره الله في قوله: **﴿مثل نوره كمشكاة فيها**

---

(١) المصدر السابق: ٤/٢٥٤ ح ٢.

(٢) ابراهيم: ٢٤.

(٣) البرهان: ٢/٣١١.

(٤) اصول الكافي: ١/٣٠٣.

(٥) مجمع البيان: ٣/٣١٢، بحار الانوار ٢٤/١٣٧.

مصباح المصباح في زجاجة الزجاجة كأنها كوكب درّي يوقد من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية ولا غربية يكاد زيتها يضيء﴾[١].

وفاطمة هي مصدر الخصب والنسل الطاهر الذي ورد ذكره في قوله تعالى: ﴿**إنّا اعطيناك الكوثر**﴾[٢]، وكما ورد على لسان النبي ﷺ في قوله: «وانها النسلة الطاهرة الميمونة، وان الله تعالى سيجعل نسلي منها وسيجعل من نسلها ائمة ويجعلهم خلفاءه في أرضه بعد انقضاء وحيه»[٣].

ويثبت المؤلف في المقدمة أبيات أبي فراس شاعر بني حمدان بنصها العربي:

قام الخليفة من بني العباس ... بخلاف امر إلههم في الناس
ضاهى بهتك حريم آل محمد ... سفهاً فعال أمية الارجاس
والله ما فعلت أمية فيهم ... معشار ما فعلت بنوالعباس

ثم يستعرض بعض جرائم العباسيين بحق آل البيت عليهم السلام ويفسر ظاهرة كثرة الاضرحة من ابناء الائمة والعلويين في ايران.

ويركز على القافلة العلوية التي ولّت شطرها خراسان بعد اضطرار الامام الرضا عليه السلام إلى قبول ولاية العهد من قبل المأمون العباسي.

وبعد البسملة يفتتح المهاجري نسب اللاري بقوله:

هذه شجرة زكيّة طيّبة من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية ولا غربية وهي شجرة النبوّة، والاصل الاصيل لفرع الجليل والعلم النبيل من نسل خير السليل

---

(١) التوبة: ٣٢.
(٢) اسباب النزول ٣٠٦.
(٣) أمالي الصدوق: ٤٧٥.

من سلالة ابراهيم الخليل، الذي لا يوجد له مثيل ولا يقوم له بديل.

وحيد دهره وفريد عصره، حجة الاسلام نايب الامام آية الله، ومجاهد في سبيل الله، المنزّه من كل سوء وشين السيد عبدالحسين شبل السيد الاجلّ السيد عبدالله بن السيد عبدالرحيم بن السيد محمد بن الاقاكب (الكبير) بن السيد محمد بن السيد اسدالله بن السيد نعمت الله بن السيد اسد الله بن خلف بن السيد هاشم بن السيد محمد بن كرم الله بن السيد بابا حسين بن السيد علي الملقب بشاه ركن الدين بن السيد بهاء الدين بن السيد أبي العلاء بن السيد أبي القاسم بن حمزة الاصغر بن حمزة الاكبر بن الامام موسى بن جعفر بن محمد الباقر بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام أخ الرسول صلى الله عليه وآله وزوج البتول عليها السلام سيدة نساء العالمين بنت خاتم الانبياء والمرسلين محمد بن عبدالله صلى الله عليه وآله.

ويبوب المؤلف رسالته وانطلاقاً من نعتها بالدوحة الاحمدية إلى فروع وأغصان وثمار، وسوف نواكب هذا التبويب بحسب ما ورد في النسخة المحققة.

الفرع الأول

وفيه بيان عن اسرة السيد عبدالحسين اللاري واقاربه ويشتمل على غصنين.

الغصن الأول

يذكر المؤلف تحت هذا العنوان ان اسرة السيد اللاري تنحدر من دزفول، وان جدّه الاعلى السيد خلف قد ولد في غرّة ذي القعدة ليلة الأحد وفي الساعة الثالثة وذلك سنة ١٠١٨ هـ.

وأن والده صاحب الجاه هو السيد عبدالله الدزفولي النجفي الذي آتاه الله بسطة في العلم والجسم.

وقد اشتهر عنه انه اشتبك مع اسد في الطريق إلى الكوفة وقتله.

زوجته وهي والدة اللاري الماجدة علويّة تدعى فاطمة بيگم وهي كريمة العالم المؤيد والفاضل المعتمد السيد محمود الذزفولي.

ولها أخت هي خالة السيد اللاري وقد عرفت بصلاحها وتقواها، وقد ذكر اللاري عنها انها ما تركت صلاة الليل، ولا زيارة عاشوراء، وتلاوة المصحف وأدعية الصحيفة، ولم يسمع الأجانب لها صوتاً ولا رأوا لها ظلاً، فاذا تحدّثت اختصرت واقتصرت على خمس كلمات.

الغصن الثاني

وفيه بيان لأبناء السيد عبدالله والد آية الله السيد عبدالحسين اللاري رزقه الله ستة ابناء وبنتين:

■ حجة الاسلام ونايب الامام وحيد العصر وفريد الدهر آية الله السيد عبدالحسين وهو نجله الاكبر والأفضل والأكمل.

■ حجة الاسلام علم الاعلام المجتهد المؤمن السيد عبدالحسين أقام في النجف وكان عالماً جليل القدر عظيم الشأن كبير المنزلة، كثير المزية حسن الاخلاق جميل الصفات سني الآداب عالي المقام، مروج الاحكام مقتدى الأنام، والمجاز من العلماء الاعلام.

وكان يؤم المصّلين في الصحن الطاهر لأمير المؤمنين.

■ السيد عبدالرسول وقد هاجر إلى ميناب استجابة لدعوة أهلها، ثم قدم إلى بندرعباس بعد مرض الم به وانتقل الى رحمة الله، فدفن في مقبرتها وذلك في صفر سنة ١٣٣٢.

السيدة زهراء بيگم زوج السيد محمد الذي عرف عنه كثرة بكائه من خشية الله حتى دعي بـ«السيّد البكاء».

فهؤلاء من أم واحدة، وللسيد عبدالله ثلاثة أولاد وبنت من زوجة ثانية هم:

السيد عبدالمحسن سكن النجف وتوفي فيها سنة ١٣٣٧.

السيد عبدالمهدي وقد أقام في النجف الاشرف.

السيد عبدالهادي وقد أقام في «سبعة»[١] من توابع مدينة داراب.

السيدة صفية بيگم زوج السيد غلام رضا البوشهري.

---

(١) وتعني، سبعة قرى متجاورة تبعد عن داراب ٩ كم.

الفرع الثاني

وفيه ذكر لأساتذته وتلامذته ويشتمل على غصنين.

الغصن الاول

اساتذته:

تتلمذ السيد عبدالحسين اللاري رحمه الله لدى اربعة اساتذة هم:

حجة الاسلام والمسلمين الشيخ محمد حسين الكاظميني

ويذكر عنه لقاءه الامام صاحب الزمان كما ورد ذلك في كتاب «النجم الثاقب في أحوال الامام الغائب لمؤلفه الميرزا حسين النوري.

حجة الاسلام والمسلمين الشيخ لطف الله المازندراني، وقد اجاز تلميذه اللاري باسلوب ينم عن احترام عميق للسيد عبدالحسين وفيما يلي نص الاجازة:

«بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين.

الحمد لله رب العالمين وصلّى الله على محمد وآله الطاهرين ولعنةالله على اعدائهم اجمعين إلى يوم الدين.

اللهم وفقني لالهام الحق والصواب في اعلاء شأن مصنف هذا الكتاب.

ومن بركات النجف الاشرف على مشرفه آلاف التحية، انه قد برز في هذا الدهر بالرياضات الشاقة، ومجالسة حذاق العصر من جملة السادة العلماء

المعاصرين سيدي الورع الرباني ومولاي العالم الفاضل الصمداني، المنزّه عن كلّ سوء وشين جناب الأقا السيد عبدالحسين ـ اطال الله ايام إفادته على الخواص والعوام ونفع بوجوده الشريف جميع من في هذه الايام ولعمري أنه سفينة مشحونة بالفقه والتقوى وطريق يسلك فيه شعائر العلم والهدى، من التزم به فقد نجى ولحق، ومن عانده أو تخلّف عنه فقد غرق وزهق، فقد فاز بالقوّة القدسية وغاية المراد، وتحلّى بحلية العلم ومطلق الاجتهاد، فيكون مرجع الاحكام وملاذ الخوّاص والعوام، وحريّاً بوجوده الاحترام، صانه الله سبحانه وإيّاي عن حوادث الزمان.

حرّره الجاني الأثيم لطف الله المازندراني.

■ حجة الاسلام والمسلمين المحقق الشيخ محمد الايرواني، الذي يبدو تاثير في تلميذه اللاري واضحاً من خلال نعت الاخير له بـ«ابينا الروحاني جعلني الله فداه».

وقد اجاز الاستاذ تلميذه ايضاً وقد وردت الاجازة كسابقتها في إحدى مصفناته وهي كما يلي:

«بسم الله الرحمن الرحيم

لا يخفى ان هذا الجزء من الكتاب الشريف والمؤلّف المنيف الذي عباراته هداية وإشارته دراية، بل هي كقلائد العقيان في نحور المعاني الحسان، بل يليق أن يكتب بالنور على الأحداق، بل على صفحات خدود الحور، فضلاً عن الكتب بالحبر على الأوراق، ويليق أن يكون مرجعاً للفضلاء والعلماء والطلاب، فانه جاز من القواعد الممهّدة للأحكام الشريعة جميعها، طارفها وتليدها، وإن كان الاطلاع على جملة من ذلك محتاجاً إلى نظر عميق

دقيق صائب.

ولا ريب انه منبىء عن بلوغ مصنّفه مرتبة الاجتهاد والاستغناء عن حضيض التقليد وأن قابل لأن يثنى له الوسائد لاستنباط الأحكام الشرعية الفردية والاجازة والاستفتاء وغيره، والرجاء من الله تعالى أن يوفقنا لكتبه واستنساخه والمطالعة فيه.

حرّره الجاني الفاني محمد الايرواني.

حجة الاسلام والمسلمين الشيخ حسين قلي الهمداني. ولهذا الاستاذ الجليل موقف حازم ضد كل ما هو اجنبي مستورد من بلاد الكفر.

فقد حرّم على نفسه الشاي والسكّر وكذلك التدخين وقد روى اللاري يوم كان تلميذاً ينهل العلم على يديه أنه كان يهيب بمن يحضر درسه أن يكون تقياً مجاهداً، ولذا انصرف عنه ممن لا يرون في انهم بلغوا ذلك.

وروى عنه ايضاً قوله: (الاستاذ): اني لأعرف في النجف شخصاً رأى خطوطاً من نور تتصاعد من البقعة الطاهرة لأمير المؤمنين ثم تفيض على الموتى في مقبرة وادي السلام.

ويؤكد الاري ان ذلك الشخص هو استاذه، ولكنه يتحاشى التصريح بنفسه تعبّداً.

وتحت عنوان «ايقاظ»

يمجّد المهاجري استاذه بكلمات شفافة تصف روحه العظيمة وتدرّجه في سلّم العلم والايمان، ويتوّج ذلك ببيت عربي جميل:

هنيئاً لأرباب العلوم علومهم مريئاً لهم كاس التقى والمعارف

ويسوق المهاجري وتحت عنوان «شعبة» اسماء علماء كانت لها مع اللاري علاقات طيبة، وفي طليعتهم الميرزا محمد حسن الشيرازي الذي لم يجز أحداً سوى اثنين أحدهما الشيخ أبوالفضل[١] شارح زيارة عاشوراء والآخر السيد اللاري، وهذا نص الاجازة:

«بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله الطاهرين.

وبعد لا يخفى ان السند السيّد والحبر المعتمد، والفاضل الكامل الأوحد والورع التقي المهذّب الممجد، المنزّه عن كل شين سيدنا السيد عبدالحسين سلّمه الله تعالى وابقاه ومن كل شرّ حفظه ووقاه ـ ممن بذلت عمدة عمره في تهذيب الاخلاق وتكميل النفس وتحصيل العلوم، وبلغ بحمد الله تعالى فيما تحقق عندي وثبت وتبيّن بتصديق ثقات العلماء وجهابذة الفضلاء اسنى المراتب وغاية المراد وحصل له قوّة الاستنباط وملكة الاجتهاد، فجاز تقليده مع فقد أعلم منه ووجب انفاذ حكمه وحرم الردّ عليه، وفقه الله تعالى لما يحبّ ويرضى.

حرّره الاحقر محمد حسن الحسيني».

وفي هذا المضمار يثبت المهاجري اسماء علماء آخرين هم كل من:

الميرزا علي بن الميرزا الحاج خليل الطهراني.

الشيخ جعفر الشوشتري صاحب «منهج الرشاد»[٢]

الشيخ مهدي اليزدي

---

(١) والد الميرزا محمد الثقفي والد زوجة الامام الخميني الراحل.

(٢) ما في النجف وحاضرها ٢٣٨/٢ ط دار الاضواء ـ+ بيروت.

السيد مرتضى الكشميري

ويختتم المؤلف هذا الاستعراض بيت شعر عربي

أحبّ الصالحين ولست منهم لعلّ الله يرزقني صلاحا

الغصن الثاني

وفيه ذكر لتلاميذه

وفي طليعتهم:

■ السيد عبدالباقي الشيرازي حفيد الحاج محمد باقر المجتهد مصنف كتاب «انوار الحقائق وبحر الجواهر»، و«شرح الصحيفة السجادية»[1].

درس العلوم الدينية في حداثة سنّة في مدينة سامراء.

وصادف أن التقى استاذه اللاري في شيراز وكان لقاؤه مؤثراً دفعه إلى مرافقة اللاري في عودته إلى لار والتتلمذ على يديه، حتى حاز مرتبة الاجتهاد وكان بمثابة ابن بارّ وكان استاذه له أباً رؤوفاً.

توفي بعد فراغه من صلاة تهجد في ليلة الخامس والعشرين من شعبان سنة ١٣٥٤، واقيمت على روحه مجالس العزاء في ايران والحجاز. وقد زوّجه السيد اللاري احدى بناته فاصبح صهراً لاستاذه.

■ السيد عبدالمحمد نجل السيد اللاري، وقد حصل على مرتبة الاجتهاد وقلده بعد وفاة والده أهل لارستان وجهرم وهو كوالده يرى صلاة الجمعة واجباً عينياً، وكان من المعارضين بشدّة لسياسة رضا خان، وقد تم القاء القبض عليه سنة ١٣٤٨ هـ وهو يعدّ العدّة لتحرّك منظم ضد النظام.

---

(١) راجع الذريعة في تصانيف الشيعة ٣/٣٤، ١٣/٣٤٦ ط دار الاضواء ـ بيروت.

وقد اقتحم المرتزقة منزله واعتقل ونقل إلى شيراز، وكانت اجهزة الشاه رضا خان تحضّر لاعدامه، ولكن تحرّك علماء النجف والانذار الشديد الذي قدمه صولت الدولة حال دون ذلك فاطلق سراحه ليجبر على الاقامة في شيراز كمنفى له.

■ السيد محمد باقر، ولد في لار وكان من تلامذته المبرّزين، توفي وهو في عنفوان شبابه في عمر يناهز الثلاثين واقترنت وفاته مع ذكرى وفاة الامام العسكري، في يوم الجمعة الثامن من ربيع الأول.

■ السيد احمد الفالي وتوفي سنة ١٣٥٥

السيد عبدالمحسن، وهومن قرية«مهر» من توابع لار، عاد إلى قريته بعد هجرة اللاري وتصدّى لمسؤوليته الشرعية فيها.

السيد اسد الله الاصفهاني، وكان متكلّماً فصيحاً ذرب اللسان وقد بعثه السيد اللاري إلى جهرم لارشاد أهلها، فأقام صلاة الجمعة وتصدّى للأمور الحسبية فيها وكان ملازماً للسيد في أسفاره.

الفرع الثالث

وفيه تفصيل لمؤلفات ومصنفات السيد اللاري وهي كما يلي:

«المعارف السلمانية في مراتب الخلفاء الرحمانية» رسالة في رفع شبهات الخلاف بين الامامية حول كيفية علم الامامة وهي أفضل كتبه.

- رسالة وجيزة في معرفة الامام.
- اكسير السعادة في اسرار الشهادة
- كتاب في الاستخارة
- «آيات الظالمين» كتاب في قبح الظلم وذمّ الظلمة.
- كتاب «تقريرات الاصول» في مجلّدين الاول في المباحث اللفظية والآخر في الادلّة الشرعية.
- تعليقة على فرائد الشيخ الانصاري في مجلدين الأول في حجية القطع والآخر في البراءة وسائر المقاصد.
- رسالة في الاستصحاب.
- تعليقة على مكاسب الشيخ الانصاري يقع في مجلدين
- تعليقة على الشرح الكبير
- تعليقة على قوانين الاصول
- كتاب في تقريرات الفقه من البدء إلى النهاية
- تعليقة على رياض المسائل
- تعليقة على كتاب قضاء الجواهر

- تعليقة على كتاب الصيام من مدارك الاحكام
- رسالة في تقدير المدّ والصاع
- كتاب في خلافيات الفقه
- تعليقة على كتاب الرضاع من ملحقات مكاسب الشيخ
- تعليقة على النكاح من ملحقات مكاسب الشيخ
- تعليقة على كتاب الوصيّة من ملحقات المكاسب
- تعليقة على العدالة من ملحقات المكاسب
- تعليقة على كتاب القضاء عن الميت من ملحقات مكاسب الشيخ
- تعليقة على رسالة التقية من ملحقات مكاسب الشيخ
- رسالة في علم المناظرة
- رسالة المحاكمات في قطع المشاجرات
- رسالة في المحكم والمتشابه.
- كتاب التنزيل الذي نزل به جبرئيل
- حواشي القرآن (في ضوء قراءات أهل البيت عليهم السلام).

رسالة في مهمّات علم الرجال وهي على نظم ولها شرح اضافة إلى حواشيه المتفرقة على كتاب وسائل الشيعة، ومستدركات الوسائل، وبحار الانوار والكافي، والصافي، وشرح الزيارة للاحسائي، وكشف المراد للعلّامة الحلّي.

وللسيد اللاري كتب أُخرى من قبيل «القانون في المشروطة المشروعة، و«القانون في اتحاد الحكومة والشعب وفي إدارة البلدية، ورسالة في عقوبة حب الدنيا.

وقد طبع قسم من مؤلفاته إلى جانب قسم ما يزال مخطوطاً.

الفرع الرابع

في أولاده ووالدته وبعض من سيرته

تزوج السيد اللاري بعد نيله مرتبة الاجتهاد، وزوجته هي كريمة الشيخ مهدي اليزدي، وقد انجبت له ثلاثة أولاد واربع بنات:

● السيد عبدالمحمد وقد ورد ذكرة في جملة تلامذته، وقد أبعد إلى شيراز كما ذكرنا.

● السيد على اكبر آية اللهي وتوفي سنة ١٣٨١ في مدينة جهرم ودفن إلى جوار والده رحمه الله.

● السيد علي اصغر الركني اللاري درس في جهرم والنجف وأقام في لار وتصدّى لبيان الأحكام الشرعية والأُمور الحسبية فيها.

وامّا بناته فهن:

● المخدّرة الجليلة زوج حجة الاسلام السيد عبدالباقي توفيت بعد رحيل زوجها بأربعة اشهر، في الثامن من المحرم سنة ١٣٥٥ هـ.

وقد شيّع جثمانها إلى جهرم وصادف تجهيزها وموارتها الثرى يوم عاشوراء.

ومرقدها في مقبرة والدها.

● العلوية زوج السيد محمد حسين ثم زوج السيد محمد النجفي بعد وفاة الأول.

توفيت سنة ١٣٤٩ هـ في مدينة سيرجان في طريق عودتها إلى جهرم.

● السيدة المكرمة زوج السيد محمد علي بن الميرزا ابو القاسم توفيت سنة ١٣٥٢.

● المخدرة العلوية الرابعة وقد انقطعت إلى عبادة الله .

الفرع الخامس

وفيه بيان لسفر السيد اللاري من النجف إلى فارس

وقد أورد المؤلف ذكر جماعة من كبار مدينة لار وأعيانها وقد عـزموا السفر إلى العتبات المقدسة في العراق ولدى لقائهم الميرزا الشيرازي في سامراء طلبوا منه ان يرسل إلى مدينتهم عالماً مبرزاً ينتفعون بعلمه.

واستمهلهم الشيرازي ريثما يجد من يرسله اليهم، ولذا بعث معهم الحاج على إلى النجف، فالتقوا هناك السيد مرتضى الكشميري، واعتذر السيد اليهم ودلّهم على رجل تنطبق عليه الشروط فهو من الذين يبرأون من الظلمة ويقيمون صلاة الجمعة وهو السيد عبدالحسين اللاري.

ويعود الحاج عـلي إلى سـامراء قـائلاً للـميرزا: انك إن بـعثت السـيد عبدالحسين إلى لار فكأنك نقلت النجف إلى تلك المدينة، ولم يكـن السـيد عبدالحسين راضياً ولم يكن لتتطامن نفسه على فراق جدّه علي عليه السلام.

وقد مجّد الشيرازي بكلمات تعبّر عن عميق احترامه للسيد اللاري في رسالته وجاء في مطلعها:

«جناب العالم الرباني والفاضل الصمداني ،الكامل في المنقبتين السـيد عبدالحسين سلّمه الله تعالى لا زالت بحار علومه زاخرة وأنوار مجده للمهتدين بها مشرقة ...»

الثمار

وتحت عناوين الثمرة، يتحدث المهاجر عن سيرة السيد عبدالحسين اللاري فهو يصف حالاته النفسية وما انطوت عليه روحه الكبيرة من صفات وملكات، ونترك للمؤلف نفس منهجه مع اعتماد الاختصار وبيان جوهر الموضوع الذي يحاول طرقه في مقدّمة ونتيجة

الثمرة الاولى

مقدّمة

قال تعالى في قرآنه المجيد: **﴿ولقد كرّمنا بني آدم وحملناهم في البرّ والبحر ورزقناهم من الطيّبات وفضّلناهم على كثير ممن خلقنا تفضيلاً﴾**[1]

ويثبت المؤلف في هذا الفصل بعض التأويلات لعبدالرزاق بن جلال الدين الكاشاني المتوفى سنة ٧٣٠ أو ٧٥٠ والنسخة المعتمدة مخطوطة كما هو في الذريعة[2].

ومنها ما ورد عن الامام الباقر عليه السلام في معنى التفضيل: «خلق كل شيء منكباً غير الانسان فانه خلق منتصبا»[3].

---

(١) الاسراء: ٧٠.

(٢) الذريعة: ٣٠٣/٢.

(٣) تفسير العياشي: ٣٠٢/٢، البحار ٣٠٠/٥٧.

ويقول المؤلف: ويقال ان الفرق بين التكريم والتفضيل هو ان التكريم امتياز الانسان بالأمور الخلقية به الطبيعية الذاتية، كالعقل والنطق والخط والصورة الحسنة والقامة المديدة المعتدلة.

وأن التفضيل هو توفيق الانسان لاكتساب العقائد الحقةوالاخلاقالحسنة والصفات الكريمة وغيرها من الكرامات المعنوية التي يتدرج بها الانسان فيعرج من الحضيض ... حضيض النفس البهيمية إلى أوج الكمال الانساني.

بالجملة

وتحت هذا العنوان يثبت المؤلف الخلاصة قائلاً:

ان المعنى يتضمن تكريماً واكراماً، فالتكريم حسن الصورةللانسان حيث يتساوى المؤمن والكافر والتكريم السموّ بروح المؤمن، لأن روحه مخلوقة من نور تشبه نوره سبحانه.

ويقول الامام الباقر عليه السلام:

«ان الله لا يكرم روح الكافر ولكن كرّم أرواح المؤمنين، وان كرامة النفس والدم بالروح والرزق الطيّب هو العلم».

﴿وما يستوي الاحياء ولا الأموات﴾[1].

ولذا جاء في الأحاديث: «تخلّقوابأخلاق الله واتصفوا بصفات الله»[2]

النتيجة

ويخلص المؤلف الى هذه النتيجة، وهي ان المرحوم آية الله السيد

---

(١) فاطر: ٢٢.

(٢) بحار الأنوار: ١٢٩/٥٨.

اللاري قد أعرض عن لذائذ الدنيا وشهوات النفس، فكان له في ذلك رياضات شاقة ومجاهدات فوق الطاقة.

حتى قال عنه القدسي الشيرازي[١].

نور الهدى وسراج الشرع والديـن عبدالحسـين مـحامي آل يـاسين
نالت يـداه ثـمار العـلم واتـخذت مـن الثـريّا وسـعياً بـالغ الصـين

ويثبت المؤلف لاستاذه انه كان بحق مثالاً للحديث الذي يقول: «خلقتم للبقاء لا للفناء»[٢] و﴿**وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء من عباده**﴾[٣].

الثمرة الثانية

مقدّمة

قال تعالى ﴿**يؤتي الحكمة من يشاء ومن يؤتى الحكمة فقد أُوتي خيراً كثيرا**﴾[٤].

وفي تفسير الحكمة اختلاف، فالفيض الكاشاني يـقول تـحقيق العـلم واتقان العمل.

وعن الامام الصادق انه قال: «طاعة الله ومعرفة الامام»[٥] وعـنه ايـضاً قوله: «المعرفة والفقه في الدين فمن فقه منكم فهو حكيم»[٦]، وفي رواية عن

---

(١) محمد حسين المتوفى سنة ١٣٢١ هـ.
(٢) بحار الأنوار: ٧٨/٥٨.
(٣) الجمعة: ٤.
(٤) البقرة: ٢٦٩.
(٥) تفسير الصافي: ٢٧٥/١.
(٦) اصول الكافي: ٢٦١/١.

النبي ﷺ انه قال: «رأس الحكمة مخافة الله»[١].

وبعد هذه المقدمة يخلص الشيخ المؤلف الى النتيجة التالية:

النتيجة

ان كل المعاني تنطبق على سيدنا اللاري فقد كان مطيعاً لله عزّ وجل يخشاه في السرّ والعلن، عارفاً بامام زمانه.

ويشهد له كتابه «المحكم والمتشابه» وكتابه «التنزيل الذي نزل به جبرئيل»، بعمق معرفته بأسرار التنزيل وحقائق القرآن الكريم.

امّا في الفقه فان الحق والانصاف يجعلانه في المقام التالي بعد الشهيد الأول.

شهد له استاذه حسين علي بفقاهته

وشهد له الكشميري باعلميته في زمانه.

وهو العالم بالحق، لأنّ الله عز وجل يقول في محكم كتابه ﴿**انما يخشى الله من عباده العلماء**﴾[٢].

وفي تفسير هذه الآية يقول الامام الصادق (ع): «يعني بالعلماء من صدّق قوله فعله ومن لم يصدّق فعله قوله فليس بعالم»[٣].

ويشهد له تلميذه الشيخ المؤلف بانه كان قدوة في خشيته لله، حتى انقاد الى طاعته قولاً وفعلاً.

---

(١) تفسير الصافي: ٢٧٦/٣.

(٢) فاطر: ٢٨.

(٣) الكافي: ٤٤/١.

وامّا زهده، فكان به مشهور ومعروف، فقد عاش أربعين سنة في رياسته وكان ينفق على طلابه وعلى الفقراء والمساكين في كل شهر ألف تومان[١]، ويطعم ضيوفه أطيب الطعام، امّا هو فيكتفي بقرص شعير ولبن.

وكان يرتدي ما يرتديه فقراء زمانه، فلم يدخر مالاً ولم يترك بعد رحيله املاكاً الا ما كان في منزله من الضروريات.

الثمرة الثالثة

ويذكر فيها تلميذه المخلص ومؤلف الدوحة ان استاذه ما تأخر عن وقت الفضيلة في أداء الفريضة.

حتى لو كان مستغرقاً في عمل هام فما ان يدخل الوقت حتى هبّ للصلاة، ولم يترك السيد رحمه الله النوافل من الصلاة، وكان ينهض قبل الفجر بثلاث ساعات حتى مع شيخوخته وضعف بنيته، فيستغرق في تهجده.

حتى اذا طلع الفجر ذهب الى المسجد الذي يصلّى فيه بالناس جماعة.

وكان صوته حسناً رخيماً، يبتهج المرء لدى سماع تلاوته.

كان السيد اللاري غالباً ما يقرأ سورة «الفجر» و«عمّ» في صلاة الفجر، ويقرأ سورة الدهر في صباح الخميس وسورة الجمعة والمنافقين في صباح الجمعة.

ويستعرض المؤلف بعض الاحاديث في أهمية الصلاة وأثرها في النفس الانسانية، فيورد ما روي عن الامام الصادق عليه السلام قوله: «أحبّ الاعمال الى الله الصلاة، وهي آخر وصايا الأنبياء وقوله عليه السلام: «عليك بالصلاة، فانّ آخر ما

---

(١) ويعدّ مبلغاً كبيراً في وقته.

أوصى به رسول الله وحثّ عليه الصلاة»[١]

ويذكر قول رسول الله ﷺ: «جعل الله جلّ شأنه قرّة عيني في الصلاة»[٢].

وما قاله عيسى بن مريم عليه السلام في ما أورده القرآن الكريم: ﴿**وأوصاني بالصلاة والزكاة ما دمت حيّا**﴾[٣].

ويقول المؤلف عن استاذه انه ممن ينطبق عليه قول رسول الله ﷺ: «علماء امّتي كأنبياء بني اسرائيل»[٤].

فكان السيد اللاري إذا وقف للصلاة ذهل عن نفسه، وقد أراد أحدهم التقاط صورة له فلم يجد أفضل من وقت الصلاة لأن السيد كان يحرّم التصوير.

ويذكر المؤلف شوقه للصلاة، وانه في اليوم الذي توفي فيه رحمه الله كان قد بلغ نهاية الضعف وذروة الشيخوخة، ومع ذلك فقد اغتسل غسل الجمعة واسبغ وضوءه وجاء الى المسجد يتكأ على سواعد بعض من رافقه، ومع ذلك فقد تماسك على نفسه في الصلاة، وانقطع الى الله سبحانه فلما فرغ من أدائها ومن صلاة العصر ثم انتقل الى الرفيق الأعلى لكأن الملأ الأعلى يناديه: ﴿**يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية فادخلي في عبادي وادخلي جنّتي**﴾[٥].

---

(١) ونظيره ما ورد في البحار: ٨١/٢٣٦.

(٢) كنز العمال: ٧/٢٧٨.

(٣) مريم: ١٩.

(٤) موسوعة اطراف الحديث: ٥/٤٥٤.

(٥) الفرج: ٢٧ ـ ٣٠.

بالجملة:

وتحت هذا العنوان يذكر المؤلف لاستاذه تساميه في عوالم الرفعة والكمال، فكان من أهل اليقين، وكان ينظر الى الأمور بنور من ربّه، لأنه ممن يصدق عليه الحديث القدسي في قوله تعالى: «وما تقرّب عبد الى عبد بشيء أحبّ اليَّ مما افترضت عليه وانّه ليتقرّب اليّ بالنافلة حتى أحبّه فاذا احببته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ولسانه الذي ينطق به، ويده الذي يبطش بها، إن دعاني أجبته وإن سألني أعطيته وما تردّدت عن شيء أنا فاعله كتردّدي عن موت المؤمن يكره الموت واكره مسائته»[١].

وتبلغ كرامة المؤمن عند الله عز وجل أن يقول: «من أهان لي وليّاً فقد أرصد لمحاربتي»[٢].

ان المرحوم السيد اللاري كما يثبت تلميذه الفاضل عبدالحميد كان من الأولياء، وأنه قد بلغ مرتبة السالكين وبلغ بذلك عين اليقين، وله كرامات، وانه ممن عناه رسول الله في قوله ﷺ: «اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله»[٣].

وليس من المستبعد ان الله قد كشف له الحجاب ورفع عن بصره الغطاء، حتى لقد تنبّأ بما سيجري على الناس من ظلم وعلى البلاد من خراب.

وطالما كان يقول ان ظلمة الداخل يعملون بأمر الأجانب وانهم ينفذون سياستهم، فهم يحاربون امام الزمان، وهم مرتدون عن الاسلام.

ولذا فان محاربتهم واجب ومعاونتهم حرام، وانه يتحتم العلاج قبل

---

(١) اصولي الكافي: ٥٣/٤.

(٢) المصدر السابق.

(٣) المصدر السابق: ٣١٧/١.

الاصابة، واقتلاع بذرة الفساد قبل الافساد.

ولكن الامّة (والحديث للمؤلف) كانت غارقة في نوم عميق حتى اذا استيقظت وجدت نفسها ولا سلطة لها على شيء، وليس لها من الأمر شيء، اموالها أرواحها وأبنائها، وأعراضها.

فاصبح رجالها عبيد ونساؤها إماء، فانتهكوا عفافهن، ومُنعوا الماء والكلأ[١].

نعم لقد ارتقى اللاري مدارج الكمال، صقلت نفسه العبادة، وبرت روحه الزهادة، أعرض عن الدنيا وما فيها، فرأى ما لا يرى الناس. بعد أن تخطّى العوالم الثلاثةوبلغ العالم الرابع.

تخطّى عالم الخيال، وعالم الاوهام، وعالم المعقولات وبلغ عالم الملائكة، وصدق عليه الحديث المروي عن الامام الباقر (ع): «والله لو تدومون على الحالة التي وصفتم أنفسكم بها لصافحتكم الملائكة ومشيتم على الماء»[٢].

فمن كرامات ذلك العالم الجليل مانذكره غيضاً من فيض: انه كان لا يعقد عقد نكاح حتى يشترط في ذلك منع الدفوف واسباب اللهو والمعصية، فمن لم يف بشرطه اصيب بمصيبة تجعله عبرة لغيره.

ومن ذلك ان العريس نفسه جاء يحمل لمنزل عروسه طبلاً، فنهاه الناس فقال: لا أرى بأساً ما دام السيد غائباً، فسقط على الارض ميتاً!

ومنه ان الناس نهوا رجلاً جاء بأسباب اللهو والمعصية الى عرسه وكان

---

(١) وهذا ما تحقق في ظل سياسة رضا خان.

(٢) الكافي: ٤/١٥٤.

ذلك بعد وفاة السيد رحمه الله فلما زفّ الى كلّة عرسه لم يخرج منها الّا في اليوم التالي اذ خرج جنازةً، واصبحت قصّته حديثاً لأهل جهرم.

وروى احد الثقات انه صحب السيد في سفر مع جمع من الناس، حتى إذا وصلنا (والقول للراوي) جبلاً حططنا رحلنا في ظلّه.

ونام السيد، فرأينا صخرة تهوي من فوق الجبل، ففزعنا جميعاً وفررنا ولم تكن فرصة لايقاظه، فهوت باتجاهه حتى اذا وصلت قريباً منه توقفت، ولم يكن يمنعها شيء لأنها كانت في مهوى الوادي وكان السيد في سفح المنحدر!

ويروى المؤلف هنا زيارة السيد اللاري إلى كوهستان، وهي قرية بالقرب من لار، فقصد منزل المؤلف وكان قد أُعدّ لاستقباله، فلما رأى فيه حجرة وحيدة لم يضع قدمه فيه، فأخذه المؤلف الى بستان له خارج القرية، وكانت في البستان شجرة تفاح لا تثمر، وكنت قد يئست منها.

فلما كان يوم الجمعة اغتسل السيد، واستند الى جذعها والقى خطبة الجمعة، وصلّى عندها صلاة الجمعة، فاثمرت بل واصبحت اكثر ثماراً من غيرها، وكان ذلك ببركة من السيد رحمه الله، ثم ان الله وفقني لبناء منزل يسع لخمسين ضيفاً.

عندما عاد السيد من حج بيت الله الحرام، رصد له حاكم «لار» واسمه الحاج علي رضا خان وكان يضمر العدواة للسيد ـ رصد له ثلاثين من اشرار المدينة واشقيائها، لقطع الطريق عليه واعادته بالقوّة الى ميناء «بندر لنجه».

وهاج أهل لار وماجوا لدى سماعهم عن نيّة الحاكم، وأبرقوا الى طهران.

وسمع بذلك العالم الربّاني السيد محمد البحراني[١] وكانت له زعامة ورياسة على «بندر لنجه» فهب لنصرته ورافقه الى لار، وافتضح الحاكم رضا خان الذي ابتلاه الله بمرض خبيث لم يمهله شهراً حتى هلك، وصادق ذلك ان السيد قد فرغ من تأليف كتابه «آيات الظالمين» فكتب مختتماً كتابه قوله تعالى: **﴿فقطع دابر القوم الذين ظلموا والحمد لله ربّ العالمين﴾**.

وكان خونة جراش، وأشرارها يرصدون العداوة للسيد ويؤذونه فدعا عليهم، فبدّد الله شملهم ،وقطعهم، وتهدمت قلعتهم وكان رئيسهم ويدعى قلي خان مفسداً في الأرض، وكانت له قلعة في مكان مرتفع، فرأى منه العباد الويل والعذاب فتخربت ببركةدعاء السيد رحمه الله، وتنفس الناس الصعداء.

وقصده أحد الظلمة ليقتله ويسبي عياله، فأصيب بالجنون ومات باشدّ العذاب.

وروى المؤمن السيد اسد اللاري المعروف بـ«شيردل» اي قلب الاسد ان فقيراً طلب من السيد صدقة فنقده السيد مبلغاً وطلب الفقير المزيد فقال السيد انك لا تأكل اكثر من هذا فلما انفقه الفقير ونفد ما عنده مات!

وروى أحد الثقات ان السيد رحمه الله لما حوصر في مرقد شاه جراغ[٢]، نفذ أحد رؤساء الأعراب[٣]، وشتم السيد وأسمعه ما يكره، فجاءه سهم مجهول فنبت في فمه، وقيل حينها ان السهم جاءه من الغيب.

---

(١) توفي سنة ١٣١٩ انوار البدرين / ٢٤٢ مكتبة المرعشي.

(٢) احمد بن موسى الكاظم (ع) في شيراز.

(٣) من المحتمل أن يكون المقصود من قبائل «خمسة» ذات الجذور العربية.

الثمرة الرابعة

وفيها بيان لجهاد السيد اللاري السياسي، وموقفه من الكفار.

كان السيد اللاري سياسياً عارفاً باحوال زمانه، اجتمعت لديه الرئاسة الدينية والروحانية.

كان رحمه الله رابط الجأش حازماً في أمره، الى جانب تواضع قل نظيره.

اجتنب في حياته الخاصّة، تناول الشاي والسكر والتدخين، وكان في موقفه صريحاً في رفض كل ما يستورد من بلاد الكفار من طعام ولباس.

وكان يدعو الى استخدام ما يستورد من البلدان الاسلامية والصناعات الوطنية، ففي هذا خير الدنيا والآخرة.

وينطلق المؤلف في بيان سبب حرمة السلع والبضائع الأجنبية لدى السيد اللاري بما يلي:

اولاً: انها سؤر الكفار، لأنها حتى لو طهرت اصالة، وانتفاء العلم بسريان النجاسة بالرطوبة، فانها لا تخرج عن كونها سؤراً للكفار، فالسور كما ورد في لغة العرب «ما باشره جسم حيوان»[1]. فاذا لم يكن سؤراً للكفار كان سؤراً للفسقة والفجّار وتاركي الصلاة وفاقدي الطهارة وحالقي اللحى، فهم ليسوا من أهل التقى والصلاح اذا لم يكونوا من المرتدّين عن الاسلام.

ولمّا كان «سؤر المؤمن شفاء من سبعين داء» كان «سؤر الفاسق داء ليس له دواء».

---

(١) مجمع البحرين: ٣٢٢/٣.

ثانياً: ان تلك الأشياء مظنونة النجاسة، فهي من الشبهات التي ندب الشارع الى اجتنابها.

وقد جاء في الأحاديث: «دع ما يريبك الى ما لا يريبك»[١].

كما جاء في رسالة لأمير المؤمنين عليه السلام الى عثمان بن حنيف عامله على البصرة»: «فانظر الى ما تقضمه من هذا المقضم، فما اشتبه عليك علمه فالفظه، وما ايقنت بطيب وجوهه فنل منه»[٢].

ثالثاً: ان عدم استعمالها موافق للاحتياط، وفي هذا طريق للنجاة وقد ورد في الحديث: «خذ الحائطة لدينك»[٣].

وهذا طريق العلماء الصالحين والفقهاء الراشدين من العمل بالاحتياط حتى ان الأورع والمحتاط من المجتهدين مقدّم على غيره عند تساوي الأعلمية.

رابعاً: لا شك ان في اجتنابها احتراز من الشبهات والتي في الوقوع فيها عتاب كما جاء في الاخبار: «إن في حلال الدنيا حساب وفي حرامهاعقاب وفي الشبهات عتاب»[٤].

فعدم استعمالها مستحسن لان في استعمالها يكون الانسان مسؤولاً قطعاً وفي عدم استعمالها تسقط المسؤولية.

خامساً: ان في اجتنابها زهد، وهو مندوب شرعاً، وقد روى عن الامام الصادق عليه السلام قوله: «الزاهد في الدنيا الذي يترك حلالها مخافة حسابه، ويترك

---

(١) بحار الأنوار: ٢٥٩/٢.

(٢) نهج البلاغة الرسالة ٤٥.

(٣) بحار الانوار: ٢٥٩/٣.

(٤) ورد هذا المعنى في الكافي: ١٩٩/٤.

حرامها مخافة عذابه»[١].

سادساً: ان اجتنابها يوافق الورع، وقد جاء في الحديث: «ملاك الدين الورع»[٢]. وبالرغم من ان الورع يعني الكف عن المحارم، ولكنه يعني مطلق الكفّ مجازاً، حتى لو كفّ المرء عن الحلال والمباح، وقد قيل ان للورع اربع مراتب:

الأولى: ورع التائبين، وهو الذي يوجب الخروج عن الفسق.

الثانية: ورع العالمين وهو الاجتناب عن الشبهات خوفاً منها وخشية من الوقوع في المحرّمات، ذلك ان «من رتع حول الحمى يوشك أن يدخل فيه».

الثالثة: ورع المتقين، وهو ترك الحلال واجتناب المباح خوف الانجرار الى الحرام، كما هو الحال في ترك مطلق الكلام خوفاً من الوقوع في الغيبة.

الرابعة: ورع السالكين، وهو الاعراض عمّا سوى الله عز وجل، خشية الانصراف عن ذكر الله والقرب منه والوقوع في الشبهات والحرام.

وهذه درجة المخلصين من الأنبياء والأوصياء والصدّيقين.

وقد ورد في الاخبار عن الامام الباقر عليه السلام قوله: «اعينونا بالورع فانه من لقى الله منكم بالورع كان له عند الله فرجاً، إن الله يقول: ﴿**ومن يطع الله والرسول فأُولئك مع الذين أنعم الله عليهم من النبيين والصدّيقين والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا**﴾ فمنّا النبي ومنّا الصدّيق والشهداء

---

(١) جامع السعادات: ٦٧/٢.

(٢) النهاية لابن الأثير: ١٧٤/٥.

والصالحون»[١].

ولم يكن الصدّيق سوى علي بن أبي طالب عليه السلام الذي قال في رسالته الى عامله عثمان بن حنيف: «اعينوني بورع واجتهاد وعفّة وسداد»[٢].

وقال الله تعالى: ﴿**ولقد كان لكم في رسول الله أسوة حسنة**﴾[٣].

ويقول الامام في رسالته السابقة الذكر: «الا وإن لكل مأموم إماماً يقتدي به ويستضيء بنور علمه».

سابعاً: إن في تركها عوناً على البرّ والتقوى، وأن في استعمالها دعماً للأثم والعدوان.

ولأن أثمانها تذهب لتنعش دول الكفر وتزيد من عدّة الكفار والمعاندين، ولأنهم في حرب مع المسلمين، وقد قال تعالى: ﴿**تعاونوا على البرّ والتقوى ولا تعاونوا على الاثم والعدوان**﴾[٤].

ثامناً: ان في استعمالها إسرافاً بل وتبذيراً، فلا هي من الطعام ولا هي من الادام، لا هي محسوبة في الأغذية ولا في الأشربة، خاصّة في التدخين مع اثمانها الباهضة، فلا شبهة في كونها إسراف وتبذير، وقد قال تعالى: ﴿**ولا تبذر تبذيراً**﴾[٥].

وقد ورد في الاخبار عن الامام الصادق عليه السلام: «انه دعا برطب فاقبل بعضهم يرمي بالنوى، فقال لا تفعل ان هذا من التبذير وأن الله لا يحبّ

---

(١) الكافي: ١٢٤/٣.

(٢) نهج البلاغة الرسالة ٤٥.

(٣) الاحزاب: ٢١.

(٤) المائدة: ٢.

(٥) الاسراء: ٢٦.

الفساد»[١].

وفي الجوامع عن النبي ﷺ: «انه مرّ بسعد وهو يتوضّأ، فقال: ما هذا السرف يا سعد؟ قال: افي الوضوء سرف؟! قال: نعم، وان كنت على عين جارية»[٢].

وعن الصادق عليه السلام انه قال: «انما الاسراف فيما افسد المال واضرّ بالبدن»[٣].

وقد كتب صاحب «الكبريت الاحمر» ان المحقق السيد محمد گلستان وهو أخ حرم السيد المجلسي في شرحه رسالة الامام الصادق من روضة الكافي: «ولأن التبغ في مجالس العزاء يكلف أموالاً باهضة وليس فيه نفع ولا اصلاح فهو اسراف وحرام»[٤].

ولهذا كان السيد اللاري يقدّم في مجالس العزاء اللبن والعسل، وكان يبرّر ذلك بانه أنفع للفقراء، ولهذا ايضاً كان يأمر في مقابل تقديم الشاي والسجائر في مجالس العزاء بتقديم الطعام مرضاة للامام، وبعداً عن الاسراف والتبذير وهو حرام.

تاسعاً: لا شك في ان استعمالها يؤدي الى الاعتياد عليها «والعادة كالطبيعة الثانوية للانسان»، وأن في عدم الاعتياد عليها صلاح للانسان، بل ان مطلق الاعتياد والعادة على كل شيء ـ باستثناء الطاعات والخيرات ـ مذمومة لدى الشرع والعقل.

---

(١) تفسير الصافي: ١٨٧/٣.

(٢) تفسير الصافي: ١٨٧/٣.

(٣) البحار: ٢٦١/٦٦.

(٤) الكبريت الاحمر: ٨٧.

عاشراً: ان اجتناب مثل هذه الاشياء هو من قبيل دفع الضرر الذي ينجم عن الاختلاف في هذه المسألة، فيما لو كان اشكال في استعمالها فيعاتب على ذلك.

وينتقل المؤلف الى النقطة الثانية عشر بعد أن أفرد ثلاث صفحات بيضاء للنقطة الحادية عشر، ويعلق المحقق في الهامش انها وجدت هكذا في الاصل، وان المؤلف ربما تعسّر عليه بيانها.

ثاني عشر: ان استعمال تلك الاشياء ينطوي تحت الاهواء الباطلة والميل الى اللذائذ الجسدية والشهوات البهيمية، وهو ميل مذموم بعكس اجتنابها وهو أمر ممدوح لدى الشريعة، وقد قال تعالى: **﴿وما هذه الحياة الدنيا الا لهو ولعب﴾**[١].

وقد ورد عن الائمة الاطهار عليهم السلام: «ما للمؤمن والملاهي وان المؤمن لفي شغل شاغل».

ولا شبهة في ان التدخين من اعظم الشواغل الي تلهي المرء عن طاعة الله وعن أداء الفرائض والواجبات والنوافل والمستحبات.

وقد ورد عن الامام الصادق في تفسير **﴿ولا تبذر تبذيراً﴾**: «من أنفق شيئاً في غير طاعة الله فهو مبذر، ومن انفق شيئاً في سبيل الله فهو مقتصد»[٢].

و«من أعطى في غير حق فقد أسرف ومن منع من حق فقد قتر»[٣].

ولا ريب في أن تلك الأشياء هو من قبيل اتلاف الأموال التي تؤدي الى

---

(١) العنكبوت: ٦٤.

(٢) تفسير العياشي: ٢٢٨/٢.

(٣) مجمع البيان: ١٧٩/٤.

سوء الحال لدى النساء والرجال.

وقد حرّمها السيد اللاري لأن ممن «فتح الله ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه»[١].

وينعى المؤلف على ما يتفوّه به العامّة في جواز تلك الأشياء انطلاقاً من استعمالها في مجالس العلماء الاعلام، ويقول بعضهم بان في ذلك تقليد لهم، وهو ليس بتقليد بل متابعة الأهواء الباطلة وشهوات النفس اللوّامة!

الثمرة الخامسة

وفيه ذكر لفضائل السيد وخدماته للاسلام والمسلمين:

كان السيد اللاري ممن نذر روحه في نشر الدين وكسر شوكة المعاندين، وإعانة المظلومين وإغاثة الملهوفين، فجزاه الله أفضل جزاء المحسنين.

كان رحمه الله وافى العلم دقيق النظر جمع المعقول والمنقول والحق انه كان وحيد عصره وفريد دهره، وكان «كالجبل لا تحركه العواصف»، في مواجهة الظالمين، وكان ملاذاً للفقراء والمساكين أقرّ بذلك العدوّ والصديق.

يقصده ذوو الحاجات من كل حدب وصوب، من أطراف كوهستان ولارستان وجهرم وداراب ومن البنادر.

وكان يعظم حرمات الله وشعائر الدين فلم تفته صلاة جماعة أو جمعة أو الصلاةعلى جنائز المسلمين وغسل الجمعة، وصلاة الاعياد. وكان يوجب صلاة العيدين الفطر والأضحى، يذبح في عيد الأضحى مئة من الاضاحي.

---

(١) نظير ذلك ما ورد في البحار: ٢٧/٩٠.

وكان يقيم مجالس العزاء على مدى شهرين محرّم وصفر ويشارك في المواكب الحسينية.

وحج بيت الله الحرام ومكث في المدينة أيّام عاشوراء فأقام فيها العزاء الحسني، في زمن تصعب فيه التقية.

تشرّف بزيارة مشهد الامام الرضا وكان يكرم ألف شخص ممن يعيشون في جواره.

ولما وصل كرمان ورأى الشيخية والصوفية مترسخة فيها ارتقى المنبر، ودعا الناس الى الارتداع عن الضلال، فبيّن لهم مقامات الامامة ومراتب الامام الحق، وفضح الشيخية والصوفية.

وخلاصة القول انه كلما نقص من عمره يوم ازدادت عبادته بون، وكلما ضعف جسده قوت إرادته، حتى وصل الذروة فأيده الله بروح القدس.

يروي الثقة السيد التقي انه كان في كرمان سنة ١٣٤٢ وانه ذهب ليلة لزيارة حجة الاسلام محمد رضا إبن العالم الجليل الحاج أبي جعفر الكرماني وكان من كبار العلماء والفقهاء[١]، فدخل سلطان الواعظين»[٢] وعلى وجهه آثار الحزن وقال لقد وصل تلغراف من فارس يفيد بوفاة الحاج السيد عبدالحسين منه فتأثر الحاج محمد رضا بشدّة وأجهش بالبكاء، وأمر باقامة مجلس العزاء.

وأورد إحدى ذكرياته مع المرحوم اللاري قائلاً: صحبته في سفره الى مكّة المكرمة، فأخذ بيدي ليلة وقال لي: هلمّ نتحدّث ان قلبي منقبض، فلقد

---

(١) كان ممثلاً لأهالي كرمان في المجلس بعد الاطاحة بالحكم القاجاري في ايران.

(٢) السيد محمد بن علي اكبر الشيرازي مؤلف كتاب شبهاي بيشاور توفي سنة ١٣٩١هـ.

استعصت عليّ معضلة فلعلّنا نجد حلاً، فجلسنا معاً نتحدّث، ثم نهض الى زاوية واستغرق في الصلاة، صلّى ركعتين وكان وجهه يسطع نوراً، حتى ظللت انظر اليه مشدوهاً، كنت اسمع صوتاً ولا أفهم كلاماً لكأن حواسي قد خطفت مني، حتى اذا جاء اليّ بعد أن انفلت من صلاته وحديثه قال لي: لقد حلّ صاحب الزمان المعضلة.

ثم أقسم علي أن اكتم ذلك ما دام حيّاً، فلم أكلّم أحداً أو أخبر بها أحد حتى لبّى دعوة الحق.

أجل يعجز القلم ان يحيط بمآثره وتعديد فضائله ولكننا نكتفي بالمهمّات في ذلك:

أولاً: انه أحيا فريضة عظيمة الا وهي صلاة الجمعة وذلك في اقليم لار فـ«جزاه الله أفضل جزاء المحسنين ورفع مقامه أعلى علّيين».

وقد روى الثقة السيد رضا وكان من أجلّة سادات جهرم انه رأى السيد اللاري وقد ارتقى منبر الجمعة، وهالة من نور تسطع فوق رأسه لم تفارقه حتى فرغ من الخطبة.

ولا عجب في ذلك وقد جاء في الحديث: «المؤمن ينظر بنور الله».

ويروى نجله السيد علي اكبر انه ما راى والده في عالم الرؤيا الّا مشتغلاً في حالة من حالات صلاةالجمعة، مصلّياً أو خطيباً أو فرغ توّاً منها، ولعل سرّ ذلك يكمن في ان السيد رحمه الله قد احيا سنّة، «شكر الله سعيه واعظم أجره ورفع مقامه في دار الكرامة» وقد ورد في الحديث النبوي الشريف: «من سنّ سنة حسنة فله أجرها وأجر من عمل بها الى يوم القيامة، من غير أن ينقص من

أجرهم شيئاً»[١].

ثانياً: ومن مآثره انه رحمه الله عمل على طرد اليهود من جهرم ولار بعدما عاثوا فساداً وكانوا يؤذون أطفال المسلمين، فباعوا بيوتهم ونزحوا عن أرض المسلمين.

ثالثاً: ومن مآثره ان لفيفاً من المبشّرين النصارى جاءوا الى لار، وكانوا يوزعون كتب الضلال والاناجيل المحرّفة على الناس مجاناً، ويدعونهم الى النصرانية، وشاع الخبر فلما سمع السيد أمر حاكم لار باخراجهم، ولكنّه تساهل في ذلك، فبادر رحمه الله الى انتزاعها منهم ومزّقها والقاها في البئر ثم أمر بطردهم وأفتى بحرمة من يتعاون معهم في البلاد. وهكذا عادوا الى بلادهم، وسرعان ما وردت رسالة من ملكهم الى ملك ايران يطالب بغرامة قدرها ٢/٠٠٠ تومان وهي قيمة الكتب.

وابرق «عين الملك»[٢]. الى «علي قلي خان» حاكم لار مطالباً إيّاه بتولّي ذلك واستحصال مبلغ الغرامة من السيد اللاري واعتذر الحاكم قائلاً انه لا يجرؤ على مطالبة السيد بذلك طالباً من العاصمة ان تتدخل مباشرة.

وبعث «عين الملك» ممثلاً له الى لار، وجاء به حاكم المدينة الى المسجد وأشار الى المحراب قائلاً لمبعوث عين الملك: ان السيد اللاري هناك، ونظر الرجل الى الألوف وهي تصطف خلف إمامها في الصلاة، فاستولى عليه الجبن وعاد الى طهران.

---

(١) مسند أحمد: ٣٦١/٤، بحار الانوار: ٢٠٤/٧١.

(٢) موظف في وزارة الخارجية، وكان من المروّجين للبهائية الفرقة الضالّة وهو أبو أميرعباس هويد رئيس الوزراء المعروف الذي أعدمه محاكم الثورة الاسلامية ١٩٧٩م.

ويذكر المؤلف ان «عين الملك» جاء بنفسه الى لار ليقدّم اعتذار حكومته.

رابعاً: ومن مآثره وأمجاده، جهاده ومقاومته أعداء الاسلام واستئصال جذور فسادهم.

وكان يدفع الظلم والحيف الذي نزل بشعبه، فرفع عن أهل لارستان الضرائب الباهضة، واصبح منزله قلعة وحصناً حصيناً وملاذاً للمقهورين.

ومن أجل هذا نصب له خوانين «جراش»[١] العداوة، وأغاروا عليه ينشدون قتله وسبي اسرته، ولكن الله محقهم بظلمهم **﴿فقطع دابر القوم الذين ظلموا والحمد لله ربّ العالمين﴾**[٢].

خامساً: ومن أمجاده وقوفه الحازم بوجه الاحتلالين الانجليزي في الجنوب والروسي في الشمال فاصدر حكمه بجهاد[٣] المغيرين، وعبّأ قوّات من الشعب وزودهم بالاسلحة، وانطلق يقود المقاتلين، ليدفع العدوان عن أرض المسلمين وبيضة الاسلام. وحرّض السيد مرتضى الاهرمي[٤] على قتال الانكليز.

فنكّس رايات الكفر في تلك البلاد ورفع مكانها راية الاسلام.

ولولا جهاده لأندرس دين الله في تلك الاصقاع، وكان على الاسلام السلام.

---

(١) بلدة في شيراز.

(٢) الانعام: ٤٥.

(٣) راجع «فارس وجنگ بين الملل» فارس والحرب العالمية / ٣٥٦.

(٤) الملقب بـ«علم الهدى» أحد أبرز ثوار الجنوب، دُمّر منزله بالمدافع. تمكن مع مقاتليه من تحرير بوشهر، توفي رحمه الله سنة ١٣٥٥ هـ.

سادساً: ومن فضائله رحمه الله أمره بالمعروف ونهيه عن المنكر، فمنع الطبول وكان عادة اشرار لار وحرّم ضرب الدفوف في الاعراس، وكانت سنّة سيئة بين الناس وكان يشترط عند عقده للنكاح ان يكون خالياً من كل اسباب اللهو، ومنع ايضاً التشبيه في العزاء الحسيني، وأوقف الضرب على الصنج[1].

ولم يجرؤ دلّاك على حلق اللحى، ولم يجرؤ أحد من ذوي الذقون المحلوقة على دخول مجلسه.

وكان يسعى في إقامة حدود الدين وتزكية نفوس الناس. وكان الى جانب حزمه وصرامته في ذات الله بالمؤمنين رؤوفاً رحيماً، كالأب الرؤوف والام الرؤوم، في مواعظه وارشاده وفي توجيهه وابلاغه، «شكر الله حقوقه على أهل الايمان واسكنه أعلى غرف الجنان».

الثمرة السادسة

وفيه ذكر لولادته ونتف عن حياته الى وفاته.

ولد السيد اللاري في ليلة الجمعة في الثلاثين من صفر سنة ١٢٦٤ هـ وقال الشاعر في ذلك:

لاح نجم المجد في البرج الرفيع ... قد علا السمت والفضل الاثيل
أشرق الأيّام بالوجه السنيع ... وارتدى بالعلم والفقه البديع
حلّ بالوادي فأعلاه الاله ... فاز في أوج الكمال والفخار
في سنام الفرد والجاه المنيع ... بالمزايا فهو قد سامى الجميع
طلع عبدالحسين الموسوي ... نال في أوج المعالي عزة

---

(١) صفيحتان معدنيتان مستديرتان تستعملان في الموسيقى.

في سماء المجد كالبدر السطيع ... وافتخاراً فهو للفخر رقيع
كوكب المعلاة طلّاع العلى ... مرتقى وعر ارتقى هذا الفتى
فارتقى في ذروة المجد الرفيع ... فاق في نيل المنى كل قريع
حجة الاسلام مصباح الظلام ... ليلة الغراء من شهر الصفر
آية الرحمن والمولى القريع ... قد تجلّى ذلك النورالسطيع
سيد الاعلام والحبر البدل ... قد أجاد العقل في تاريخه
ماله في ذلك العصر قصيع ... شمس دين الله لاحت في الصديع

تربّى السيد في احضان طاهرة وحجور زكية، نشأ في أحضان والد ماجد ووالدة ماجدة ثم في ظلّ خال طيب حتى اذا بلغ السابعة ذهب الى الكتّاب فتعلّم القرآن وبعض الكتب، فلما بلغ العاشرة انتظم في سلك الحوزة العلمية وراح ينهل من علوم أهل البيت في رعاية خاله.

وفرغ من السطوح في سن العشرين، ثم بلغ مرحلة الاجتهاد في الخامسة والعشرين.

ثم شاء الله سبحانه ان ينزح الى اقليم لارستان استجابة لرغبة أهلها، فأسس فيها الحوزة العلمية، فقصده طلاب العلم كما تقصد الفراشات القناديل المضيئة.

فنهض بمسؤولياته في ارشاد الناس، وبيان مسائل الحلال والحرام، وتبليغ رسالة الاسلام.

ولأن الحق لا يهادن الباطل، والباطل لا يتبع الحق، فقد رصد له «خوانين» جراش العداوة والحرب واضمروا له السوء، كما قال تعالى:

﴿وكذلك جعلنا لكل نبي عدوّاً شياطين الانس والجنّ﴾[١].

وهذا هو شأن الانسان مذ هبط آدم الى الارض ﴿اهبطوا بعضكم لبعض عدوّ﴾[٢].

حتى إذا اندلعت حركة المشروطة، ونهض حجج الاسلام الى مساندتها، استمد علماء النجف من السيد العون، وتهافت عليه أهل شيراز ينشدون حمايته، وذلك بعد ان عم فساد القاجار وشمل طغيانهم العرب والترك، وعمّ بلاء خوانين جراش أطراف لارستان، فانتشرت دعوة المشروطة المشروعة.

فاستجاب السيد اللاري وانطلق الى شيراز، وحلّ في بيت الميرزا ابراهيم، وانتقل الى مرقد شاه جراغ احمد بن موسى الكاظم عليه السلام.

فالتف حوله أهل شيراز فاقام جمعتها وأمّ أهلها في الجماعة.

وحوصر المرقد الطاهر حيث اعتصم السيد اللاري فيه، وامطر المرقد بوابل الرصاص والسهام.

ولم يرغب السيد في أن حرمة المرقد فانتقل الى منزل الحاج علي ذي الرياستين.

أجل لقد نهض السيد اللاري ليرفع راية المشروطة عندما كانت ترفع راية العدل والاسلام، فلما انكشف زيفها، وبان فساد بعض من اندسّ في صفوتها، عاد الى شيراز مرّة اخرى وطالب بالمشروطة المشروعة، وراح يفضح على الملأ مشروطة اعداء الدين، ودعا الناس الى محقها، ولكن هيهات، وسبحان من لا يخطىء، ولقد «اردناها خلّا فصارت خمراً»:

---

(١) الانعام: ١١٢.

(٢) البقرة: ٣٦.

وانتهز خوانين جراش حكام لارستان الفرصة فاظهروا العداوة و﴿**بدت البغضاء من أفواههم وما تخفي صدورهم اكبر**﴾[١].

وهكذا اسفر العدوان، واجتاح الخوانين بيوت اللاريين، فنهبوا الأموال وأرهبوا النفوس.

وتحرك قلي خان وهو حاكم لار باتجاه داراب، فاتحد اللاريون مع زعماء بيرم وبيغه وحاجي آباد، وكان بينهم وبين خوانين جراش عداء قديم، ونشب القتال.

ولم يتدخل آية الله اللاري واعتصم بمنزله، ولم يذهب الى المسجد وكان يقيم صلاة الجماعة في بيته، بالرغم مما يعتمل في نفس اللاري من غضب على الجراشيين، فاتهموه بمساندة اعدائهم، وكان السيد اللاري بريئاً براءة علي من قتل عثمان.

وقد أدرك اللاري ما يضمره الجراشيون من الشر فغادر لار ولجأ الى كوهستان. واصطدم أهل لار بالجراشيين ولكنهم هزموا، ونهبت المدينة، وأغار المعتدون على منزل السيد اللاري وفرّ أهل بيته الى جهرم.

فلماانطفأت نار الحرب وانجلى غبار الفتن، دعا أهل لار السيد الى العودة الى مدينتهم فاستجاب لهم.

وصادف أن اجتاح الى انكليز ثغور الاسلام في الجنوب، فدعا آية الله الناس الى الدفاع عن الاسلام، وتوجه بنفسه مع عدّه من المجاهدين لحفظ الثغور الاسلامية والوقوف بوجه المغيرين.

وانتهز الخونة في لار هذه الفرصة وتواطؤوا مع الانكليز فاغاروا على

---

(١) آل عمران: ١١٨.

منزله واسروا أهل بيته، واقتادوهم الى شيراز فظلوا في الأسر مدّة عام.

وتوجه آيةالله اللاري من نواحي داراب الى فيروز آباد وتوقف هناك. وفرّ الأسرى من شيراز والتقى السيد أهل بيته في تلك النواحي. وهي خاضعة لنفوذ صولة الدولة الايلخاني القشقائي[١].

فظل السيد وأهل بيته تحت حماية صولة الدولة مدة اربع سنين، وكان بمثابة السدّ المنيع لحفظ ثغور الاسلام، ونشر الاحكام، وهداية الانام.

حتى اذا نهض صولة الدولة لحرب الانكليز، وحاصر شيراز ثم هزم، لم يجد السيد مفرّاً من مغادرة فيروز آباد، واللجوء الى قرية «قير»، وسمع أهل جهرم بذلك فدعوا السيد الى جهرم ونظم له استقبال كبير، وهيأ له منزل، ولكنه رفض الحلول فيه، وفضل النزول في بيت في محلّة «كوشكك» التي يقطنها الفقراء.

فاقام هناك، وأقام صلاة الجمعة والجماعة، وقلّده الناس في أُمور دينهم.

ووجه أهل لار الدعوة الى السيد للعودة ولكنه رفض ذلك وظل في جهرم، حتى انتقل الى الرفيق الأعلى: **﴿ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله أمواتاً بل أحياء عند ربّهم يرزقون﴾**[٢]. وكان رحيله رزية كبرى و«ثلمة عظيمة في الاسلام لا يسدّها شيء أبداً، وفجيعة بلغ الى أهل السماء رزيّتها»

---

(١) تولّى رئاسة الايل الاكبر سنة ١٣٢٤، وكان من الذين ساندوا حركة المشروطة، ونهض لحرب الانكليز استجابة لفتوى السيد عبدالحسين اللاري مثّل الإيل في مجلس الشورى الوطني وألقي في السجن في عهد رضاخان حيث توفي فيه سنة ١٣١١، ويقال بانه حقن بابرة هواء. دفن في طهران.

(٢) آل عمران: ١٦٩.

وتاريخ وفاته كان بعد ساعة واحدة من ظهر يوم الجمعة الرابع من شوّال سنة ١٣٤٢ هـ، بعد ان لزم فراش المرض يومين أو ثلاثة.

وكانت لحظة وفاته من اللحظات الخالدة إذ انه ادّى صلاةالعصر من يوم الجمعة، فاصيب بالسكتة، ورحل عن الدنيا، طاهراً مجاهداً في سبيل الله.

وعم الحزن البلاد، واقيمت مجالس العزاء في كل مكان في العراق وايران.

رؤيا:

وقد روى نجله السيد علي أكبر انه رأى في عالم الرؤيا وذلك قبل أربعين يوما من وفاة والده ... رأى الاسواق معطلّة والدكاكين مقفلة، وقد جلس الناس للعزاء والقلوب محزونة والعيون دامعة، يقول فسألت عن الواقعة ؟! فقيل لي توفي جبريل الأمين!!

فانتبهت من نومي وانتابتني الهواجس حتى توفي والدي، فرأيت في عالم اليقظة ما رأينه في عالم المنام وعبّرت الرؤيا بوفاة آية الله اللاري رحمه الله.

غسل جسده الطاهر ليلاً، وصلّى عليه نجله السيد عبدالمحمد حتى اذا طلع الصبح تجمّع الناس للتشييع، في مواكب حزينة وعيون دامعة، وقلوب مفجوعة.

وابتيعت أرض قرب بيته لتكون مرقداً له، وهكذا ووري الثرى، ليكون قبره مزاراً للمؤمنين ومحلاً لاقامة صلاة الجمعة والجماعة، ومكاناً لاقامة مجالس العزاء في عاشوراء الحسين عليه السلام.

ولقد روى ثقة مؤمن انه قبل وفاة السيد المرحوم.. رأى في عالم المنام

رجالاً بيض هبطوا من السماء ومعهم سيف ومرآة وقرآن، فدفنوها في نفس المكان الذي أصبح قبراً للسيد رحمه الله فيما بعد.

يقول المؤلف: وهذه رؤيا صادقة لأنها حصلت قبل الوفاة ولا شك ان جسد ذلك العظيم كان صافياً كالمرأة التي تنعكس فيها الأخلاق الالهية، ولا شك في ان القرآن كان قلبه الشريف لأن كلمات القرآن انطبعت على شفائه، فكان مصدراً لعلوم وأحكام القرآن، فقلب المؤمن الحامل للقرآن اكثر حرمة من القرآن كما ورد في الاحاديث، خاصّة قلب العالم الربّاني كاشف أسرار القرآن، لأنه يحمل القرآن لفظاً ومعنىً.

فهو ينهى عمّا ينهى القرآن عنه ويأمر بما يأمر به.

وكان السيف لسانه الذي جاهد به أعداء الدين وكان على الكفار اشدّ من لهيب النار.

تنبيه:

وتحت هذا العنوان يقول المؤلف: انه وبالاستناد الى تاريخ ولادة السيد اللاري ووفاته يكون عمره الشريف سبعة وسبعين عاماً، أمضى منها في النجف الأشرف أربعة وأربعين عاماً، وأربعة وعشرين منها في لار واربعة في فيروز آباد، وخمسة أعوام وشهور في بلده جهرم حتى انتقل الى رحمة ربه.

وقد قيل في تاريخ وفاته: «لقد أذهب الله هذا العالم من هذا العالم في عام قد ذهب العلم من بين أهل العالم». ولعلّ في هذا استناد الى رواية من الامام الصادق يقول فيها: ان الله عزوجل لا يرفع العلم بعد ما يهبطه ولكن يموت العالم فيذهب بما يعلم»[1].

---

(١) الكافي: ١/٤٧.

المراثي:

لقد انشدت بمناسبة وفاته المراثي باللغتين العربية والفارسية، وكلها تعكس الألم والفجيعة برحيل ذلك العالم الربّاني.

وقد أجاد الشاعر إذ يقول في تلك المناسبة.

أجاد من قال في تاريخ رحلته طوت وسائد علم الشرع والحكم

وقد تضمّنت المراثي الفارسية أشعاراً باللغة العربية جميلة منها:

ان ابـــواب الســـماوات بكت وبقاع الأرض في هذا المصاب

أوراق

وتحت هذا العنوان يثبت المؤلف اسماء بعض وكلاء السيد من اقاموا صلاةالجمعة باجازة منه وتصدّوا الى الأمور الحسبية.

- السيد ابو الحسن
- الشيخ أبو تراب من مشايخ نوايجان داراب
- الملّا محمد حسين ان الملّا باقر اللاري وقد خلف السيد في اقامة الصلاة الجمعة في لار بعد هجرة السيد رحمه الله.
- السيد غلام رضا المهري
- الشيخ الحميد
- الشيخ محمد تقي المشهور بالحاج ملا باشي الميمدي اقام صلاة الجمعة في فيروز آباد بعد مفادة السيد لها متوجهاً الى جهرم
- الأخوان السيدان ميرزا محمد صادق ومحمد حسين وكانا من أهل

داراب.

● ابو المكارم الحاج محمد هاشم، وقد استشهد في معارك لار.

● الملّا محمد الجويمي من قرية جويم التابعة للار توفي في غرّة المحرم ١٣٤٤ هـ.

● السيد عبدالله

أغصان متفرقة واوراق متشتّة

ويختتم المؤلف رسالته بهذا الفصل الذي يتضمن أسماء بعض الفضلاء والطلاب ممن كانوا يحضرون درس السيد اللاري رحمه الله وهم كل من:

١ ـ السيد أبوطالب اللاري.

٢ ـ الملا محمد حسين بن الملا محمد باقر.

٣ ـ الملا محمد رضا بن الملا محمد باقر.

٤ ـ الشيخ محمد رضا جد اللاري.

٥ ـ السيد علي بن الأخود ملا صادق اللاري.

٦ ـ السيد عباس الجراشي.

٧ ـ السيد اسد الله الواعظ بن السيد عباس الجراشي.

٨ ـ السيد مصطفى الجراشي.

٩ ـ السيد علي الواعظ.

١٠ ـ الملّا علي اكبر ابن المرحوم الحاج الآخوند ملا محمد صادق الدارابي.

١١ ـ الميرزامحمد علي الدارابي.

١٢ ـ الملا محمد تقي الدارابي.

١٣ ـ السيد حسين نسّابة الدارابي.

١٤ ـ مير مرتضى الجراشي، وكان واعظاً جليل القدر.

١٥ ـ السيد جعفر الجراشي.

١٦ ـ السيد جعفر بن السيد مصطفى الكشفي امام جمعة اصطهبانات.

وينهي المؤلف رسالته بمرثية رقيقة تضمنت مقاطع عربية تدلّ على شاعريّة فياضة:

منها: في جوار جدّه الهادي توارت بالحجاب

: كوكب أوج الهدى في سيد الايام غاب

كمال السيّد

٢٥/شوال/١٤١٨

فهرست

خاطره هایی از ثمرات درختی پربار ۵
اندیشه های کلامی آیة الله لاری ۳۱
گامی در شناخت محکم ومتشابه ومعرفی رسالهٔ آیت الله لاری ۷۷
مروری بر زندگی ممتازترین شاگردان آیت الله لاری ۱۱۱
زندگینامه آیت الله سید محمد باقر آیت اللهی (عالم)..... ۱۳۹
مروری بر اندیشه سیاسی مجتهد لاری ۱۵۷
سیری در زندگینامهٔ سیاسی سید لاری وهمرزمان وی ۱۸۱
آسیب شناسی ظلم در اندیشه آیت الله لاری ۲۵۹
نگاهی به علم اصول واندیشه‌اصولی سید لاری ۳۰۷
سیّد عبدالحسین لاری ، انهدام مجلس واستبداد صغیر ۳۲۵
سید عبدالحسین لاری وجنبش مشروطیت در بوشهر ۳۵۱
نگرشی بر خیزش مردم بوشهر علیه محمد علیشاه قاجار ۳۶۷
نهضت آیة الله لاری واثرات آن بر منطقه جویم ۳۹۵
الجهاد من المهد إلى اللحد ۴۱۷
صلاة الجمعة في غيبة الحجّة عليه السلام ۴۴۳
آية الله السيد اللاري كما ورد في الدوحة الاحمدية ۵۰۷